جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه پیام نور

انسان از دیدگاه اسلام

نویسنده:
ابراهیم نیک صفت

فهرست

شماره ص

فصل اول، مباحث کلی در انسان‌شناسی..... ۷

مقدمه..... ۸

۱. مفهوم انسان در قرآن ۹

۲. شخصیت در اسلام و روان‌شناسی ۱۳

۳. منزلت انسان در اسلام ۱۶

٤. تمایز انسان از سایر موجودات..... ۲۱

٤,۱. عبودیت ۲۳

٤,۲. عقل ۲۵

٤,۳. اراده ۲۸

٤,٤. روح ۳۰

۵. انسان محور آفرینش ۳۲

٦. اهمیّت شناخت انسان..... ۳۷

خلاصه فصل اول ٤۱

پرسش‌های چند گزینه ای ٤٤

سؤال‌های تشریحی..... ٤٦

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر..... ٤٦

فصل دوم، مبانی انسان‌شناسی در اسلام و غرب ٤۷

۱. دو ساحتی بودن انسان ٤۸

۲. ارتباط متقابل جسم با روح ۵۲

۳. ارزش گذاری رفتارهای انسان ۵۵
٤. ارتباط متقابل درون انسان با بیرون او ۵۷
۵. تشابه‌ها و تفاوت‌های وجودی انسان ٦۰
٦. ارتباط متقابل خلقت تکوینی با تکلیفی ٦۵
۷. انسان مجبور یا مختار ٦۸
۷,۱. بیان دیدگاه‌ها ٦۸
۷,۲. بررسی آیات قرآن ٦۹
۷,۳. رابطه اراده خدا با اختیار انسان ۷۰
۷,٤. اراده حقیقی و اراده حقوقی ۷۲
۷,۵. رابطه اراده با سایر عوامل شخصیتی ۷۵
۷,٦. نقش اراده در قرآن ۷٦
۸. خوشبینی یا بدبینی ذات ۷۸
۹. انسان خودآگاه یا ناخودآگاه ۸۰
۱۰. تعادلی یا تکاملی بودن روح ۸٤
خلاصه فصل دوم ۸۷
پرسش‌های چند گزینه ای ۹۳
سؤال‌های تشریحی ۹٦
معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر ۹٦
فصل سوم، آفرینش روحی انسان ۹۷
۱. معنای روح و بررسی ویژگی های آن ۹۹
۲. دلایل وجود روح ۱۰۵

۲,۱. فرضیهِ غیر مادی ۱۰٦
۲,۲. ثبات من انسان ۱۰۸
۲,۳. ارزش‌های ثابت و ژنهای متفاوت ۱۰۹
۲,٤. جایگاه من ۱۱۱
۲,٥. شخصیت غیرمادی ۱۱۲
۲,٦. زندگی بی معنی ۱۱٤
۲,۷. معلومات و تمایلات ذاتی ۱۱٥
۲,۸. ادله خداشناسی ۱۱۸
۲,۹. خطاهای ادراکی ۱۲۰
۲,۱۰. پدیده‌های فرا روان‌شناسی ۱۲٥
۳. اقسام روح ۱۲۷
۳,۱. *روح نباتی* ۱۲۸
۳,۲. روح حیوانی ۱۳۱
۳,۳. روح ناطقه ۱۳۲
۳,٤. روح ایمانی ۱۳٥
٤. ارتباط ارواح با یکدیگر ۱۳۹
٤,۱. ارتباط درونی روح ۱٤۰
٤,۲. ارتباط بیرونی روح ۱٤٥
خلاصه فصل سوم ۱٤۷
پرسش‌های چند گزینه ای ۱٥۲
سؤال‌های تشریحی ۱٥٥
معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر ۱٥٥

فصل چهارم، نیازهای جسمانی انسان ۱۵۶
۱. نیاز به هوا(تنفس) ۱۶۲
۲. نیاز به غذا ۱۶۶
۲,۱. بهداشت غذایی ۱۶۹
۳. نیاز به آب ۱۷۳
۳,۱. بهداشت آب ۱۷۷
٤. نیاز به خواب ۱۸۰
٤,۱. بهداشت خواب ۱۸۲
۵. نیاز جنسی ۱۸۶
۵,۱. بهداشت جنسی ۱۸۸
خلاصه فصل سوم ۱۹۱
پرسش‌های چند گزینه ای ۱۹۵
سؤال‌های تشریحی ۱۹۷
معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر ۱۹۷
فصل پنجم، نیازهای روحی انسان ۱۹۸
۱. سلامت جویی ۲۰۰
۲. فضیلت خواهی ۲۰۵
۳. اطاعت پذیری ۲۰۸
٤. آرامش جویی ۲۱۲
۵. حقیقت جویی ۲۱۷
٦. عاطفه گرایی ۲۲۰

۷. جامعه گرایی ۲۲٤
۸. هدف گرایی ۲۲۸
خلاصه فصل پنجم ۲۳۵
پرسش‌های چند گزینه ای ۲٤۲
سؤال‌های تشریحی ۲٤٤
معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر ۲٤٤
فصل ششم، انسان کامل ۲٤۵
۱. روان‌شناسی کمال ۲٤۹
۲. کمال در اسلام ۲۵۷
۳. ویژگی‌های انسان کامل در اسلام ۲٦۲
۳,۱. توحید و انسجام ۲٦۲
۳,۲. اعتدال و میانه روی ۲٦٦
۳,۳. کرامت و عزّت ۲۷۰
۳,٤. شکر و سپاس ۲۷٤
۵,۳. شکیبایی و ثبات ۲۷۹
خلاصه فصل پنج ۲۸۵
پرسش‌های چند گزینه ای ۲۹۰
سؤال‌های تشریحی ۲۹۲
معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر ۲۹۲
مآخذ و منابع ۲۹۳

فصل اول، مباحث کلی در انسان‌شناسی

هدف کلی

هدف کلی این فصل، آشنا کردن دانشجویان و خوانندگان محترم با مباحثی از کلیات شناخت انسان می‌باشد. مفهوم شناسی انسان و شخصیت، بررسی جایگاه انسان، تمایز انسان از سایر موجودات، انسان محوری و ضرورت شناخت انسان، از جمله مباحث اساسی در این فصل می‌باشد.

هدف‌های یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از مطالعه فصل، بتواند سؤال‌های زیر را پاسخ دهد:

۱) مفهوم انسان را تعریف کرده و سه بعد مهم کاربرد آن را در آیات و روایات توضیح دهد.
۲) شخصیت در اسلام و روان‌شناسی را توضیح دهد و شباهت‌ها یا تفاوت‌های احتمالی آن را بیان کند.
۳) جایگاه انسان در قرآن را بیان کرده و ویژگی هایی را برای آن تبیین نماید.
٤) تمایز انسان را از سایر موجودات، از منظر آیات و روایات توضیح دهد.
٥) اینکه عبودیت نمی‌تواند وجه تمایز انحصاری انسان باشد را بیان کند.
٦) ویژگی های عالی حیوان را در برخورداری از شخصیت بیان کند.
۷) اراده و عقل در حیوانات را تبیین نماید.
۸) اومانیسم را توضیح داده و دیدگاه اسلام را دراین‌باره بیان نماید.
۹) ویژگی‌های محوری اومانیسم را بیان کند.
۱۰) اهمیّت و ضرورت شناخت انسان را از منظر آیات و روایات تبیین کند.

مقدمه

شناخت انسان و درک ابعاد، ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های آن، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که اندیشه انسان با دیدگاه‌ها، مکاتب و گرایش‌های مختلف را به خود درگیر کرده است. پرداختن به موضوع انسان، یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین موضوعی است که در قرآن کریم به آن توجّه شده است. انسان در قرآن، به عنوان اشرف مخلوقات و هدف خلقت همه موجودات زمینی[1](بقره:۲۹)، استعداد برخورداری از چنان جایگاهی را داراست که استحقاق جانشینی خدا در روی زمین را پیدا کرده است؛ بطوریکه، خالق او و آفریننده همه موجودات عالم، به برترین موجودات آسمانی خود، که مورد خطاب حضرتش قرار گرفته اند، می‌فرماید: **"من [درباره این انسان] چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید"** [2](بقره:۳۰). براستی چه ویژگی‌هایی در انسان وجود دارد که همه فرشتگان از آن بی‌خبرند و خداوند از آنها آگاهی دارد. آنچه از آیات قرآن استفاده میشود اینکه انسان یک موجود بسیار پیچیده‌ای است که در دو قوسِ بی نهایت صعود و نزول قرار گرفته است[3](تین:۵). توانایی رسیدن به مقام صعودی قرب **"دَنَا فَتَدَلّی"** و نزدیک شدن به اندازه **"قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنی"**(نجم:۹) در بالاترین مکان عالم امکان از یک طرف، و نزول رتبه ای و منزلتی حقیقت وجودی آن در پائین‌ترین سطح جمادات**"فَهِیَ کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً"**(بقره:۷٤)؛ نشان از پیچیدگی و گستردگی عظمت وجودی این موجود دارد.

انسان به عنوان یک موجودِ "آفریده‌شده" که دارای این جایگاه و برخوردار از نعمت این پایگاه است، از خصوصیات و ویژگی‌هایی بهره‌مند است که راه‌ها و روش‌های مختلفی برای شناخت آن برداشته شده است. یکی از سریع‌ترین و مطمئن‌ترین روش‌هایی که برای شناخت این موجود در نظر گرفته شده آن است که خصوصیات و ویژگی‌های او، از زبان خالق و آفریننده وی بیان شود. آنچه را که خالق درباره این موجود می‌گوید،

---

[1] هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

[2] وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَئِكَةِ إِنِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَ تجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نحنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُون

[3] لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ

قابل اعتمادترین، جامع‌ترین و گویاترین گفتار و بهترین تبیین برای پی‌بردن به اسرار این موجود است.

از آنجائیکه قرآن کریم، به عنوان کتاب آسمانی از جانب خداوند خالق، بسوی همه انسان‌ها، توسط آخرین پیامبر ارسال شده است، می‌توان گفت قرآن به عنوان بهترین و جامع‌ترین منبع شناخت انسان در بین آنها می‌باشد؛ زیرا که مخاطب آن انسان است و هدف آن، تعالی و تکامل او است. لازمه کمال آن است که انسان خود را بشناسد، نیازهای خود را بداند، مقصد خویش را تشخیص دهد، مسیر حرکت به سمت آن مقصد را بفهمد و سپس بتواند نقش خود را محقق کند. این تکلیف و توضیح بخوبی در آن کتاب مقدس به چشم می خورد.

در راستای تبیین و تحلیل موضوع‌های مطرح شده درباره شناخت انسان با رویکرد روان‌شناسی، برخی از مهم‌ترین موضوع ها و مسایل مطرح شده در روان‌شناسی انتخاب گردیده و بر مبنای آن مسایل، به بررسی آیات و روایات معصومین علیهم السلام درباره آن موضوع‌ها پرداخته شده است. روش پژوهش استفاده شده در این تحقیق، از نوع تحقیقات کیفی و اسنادی است که با شیوه توصیفی، تحلیلی، تطبیقی و ترکیبی بر مبنای انسان‌شناسی اسلامی با شیوه نقلی انجام پذیرفته است. براین اساس، این کتاب به بررسی موضوع‌های اساسی شناخت انسان از منظر قرآن و حدیث پرداخته است. البته، باتوجّه به اینکه مباحث مطرح شده در قرآن کریم درباره انسان بسیار گسترده می‌باشد، تنها به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌گردد.

۱ . مفهوم انسان در قرآن

إنس، انسان، اُناس و ناس، از جمله واژه هایی هستند که در قرآن مجید، بیش از ۳۳۰ بار تکرار شده و درباره موجودی بکار رفته است که برخوردار از ویژگی‌های انحصاری، شامل: ظاهر، باطن، فطرت، شهوت، جامعیت، عقلانیّت و امثال آن می‌باشد. بشر، نام دیگری از انسان است که در قرآن برای او بکار برده شده و از بشره و ظاهر پوست بدن گرفته شده است. در هر کجای قرآن، وقتی که از انسان، بدن، ظاهر، جسد و

شکل مادی او مراد بوده، لفظ بشر آورده شده است. راغب اصفهانی دراین‌باره می‌گوید: **"بشر، جمع بشره و آن ظاهر پوست است، انسان را از آن سبب بشر گویند که پوستش ظاهر و مانند حیوانات از پشم و مو و کرک پوشیده نیست"**(راغب، ۱۳٦۵، ص۱۲٤). قرآن کریم، در آیاتی بشر را برای جسم و ظاهر مادی انسان بکار برده است.**"او کسی است که از آب، بشر آفریده است"**[۱](فرقان: ٥٤). **"همانا من آفریننده بشری از گل می‌باشم"**[۲](ص:۷۱). باتوجّه به دو خلقت مادی و غیر مادی در انسان، آدمی را نسبت بفضائل و کمالات و استعدادهایش، انسان و نسبت به جسد، بدن و شکل ظاهرش، بشر می‌گویند(قرشی، ۱۳۷۷، ج۱، ص۱۳۲).

درباره وجه تسمیه لفظ انسان، که در کتاب‌های لغت ذکر شده است، سه وجه را درباره علت نام‌گذاری انسان به این اسم، ذکر کرده اند. یک وجه این است که اصل آن را "اَنَس" دانسته که معنای ظهور و بروز را می‌رساند و انسان به خاطر آشکار بودنش به این نام، نامیده شده است؛ بخلاف جنّ که مخفی و پنهان می‌باشد(طریحی، ۱۳۷۵، ج٤، ص ٤٦). درباره این معنا از لفظ انسان، می‌توان به بُعد رفتاری او اشاره داشت. باتوجّه به معنای عامی که برای رفتار در نظر گرفته اند، که هر گونه واکنشی که انسان انجام می‌دهد و از او مشاهده می‌گردد، را شامل می‌شود؛ شاید بتوان گفت ظهور و بروز واکنش‌های انسان، آن رفتارهایی است که از او مشاهده می‌گردد، بخلاف جن که ذات و رفتارهای او قابل مشاهده نیست.

وجه دوم، درباره نام‌گذاری انسان را از ریشه "إنس" یا "اُنس" گفته‌اند که به خاطر مأنوس شدن و علاقه‌مند شدن به چیزی، آن را بدان نامیده اند(راغب، ۱۳٦۲، ص۹٤). درباره این معنا از لفظ انسان، می‌توان به بُعد عاطفی او اشاره داشت که او با اشیاء، اشخاص و یا اعمال خاصی، علاقه و اُنس می‌گیرد. علاقه و عاطفه، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های انسان است که عامل حرکت او بسوی هر شخص یا عملی می‌باشد.

---

[۱] وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا

[۲] إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَئَكَةِ إِنىّ خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِين

وجه سوم، در علت نام‌گذاری انسان را "نَسیَ" گفته‌اند که از نسیان و فراموشی گرفته شده و به خاطر از یاد بردن و فراموش کردن به این نام معرفی شده است(ابن منظور، ١٤١٤، ج٦، ص١٠). درباره این معنا از لفظ انسان، می‌توان به بُعد شناختی او اشاره داشت؛ زیرا فراموشی یکی از مهم‌ترین ویژگی شناختی و معرفتی انسان است. علم‌آموزی، تعقل‌کردن، فراموش‌کردن و موضوع‌ها و مسایل مربوط به شناخت در انسان، یکی دیگر از مهم‌ترین شاخصه‌های وجودی اوست که عامل راه و مسیر حرکت او را بسوی هر عملی نمایان می‌کند.

باتوجّه به سه وجه نام‌گذاری فوق، که در کتب لغت ذکر شده است؛ می‌توان به سه بُعد وجودی انسان اشاره داشت که هر کدام از این نام‌گذاری ها، به یک بُعدی از او می‌پردازد. این سه موضوع درباره انسان، به سه ساختار مهم روان‌شناختی انسان می‌تواند اشاره داشته باشد که با مراجعه به موارد استفاده واژه انسان در قرآن، خواهیم دید که کاربرد معنایی این سه ریشه و این سه وجه، در قوای رفتاری، عاطفی و شناختی، می‌تواند در نام‌گذاری انسان مدّ نظر قرار گرفته شده باشد. براین اساس، می‌توان گفت، سه معنای یاد شده در وجه تسمیه انسان، به سه بُعد اساسی وجود روانی او، یعنی بُعد رفتاری(قابل مشاهده بودن)، عاطفی(اُنس گرفتن)، و شناختی(فراموشی) اشاره دارند.

هر چند استعمال لفظ انسان در قرآن کریم، بصورت عامی است که در معانی مختلفی بکار رفته است؛ ولی می‌توان گفت در برخی آیات، این سه معنا بیشتر مورد توجّه قرار گرفته است. در آیاتی، بُعد عملی و رفتاری انسان اشاره شده است. از جمله در آیه‌ای می‌فرماید: **"برای انسان نتیجه ای جز آنچه خود عمل کرده وجود ندارد"**[1](نجم: ٣٩). این آیه شریفه، نتیجه عمل انسان را ماهیت وجودی او دانسته است. از این رو، اگر بگوییم شخصیت هر فردی، معادل عملی است که انجام داده، سخنی گزاف نخواهد بود و حتی فراتر از این، می‌توان گفت هر فردی، عین عملی است که انجام داده است. لذا قرآن در وصف فرزند حضرت نوح علیه‌السلام، شخصیت او را "عمل" غیر صالح او معرفی‌کرده

---

[1] وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعي

و می‌فرماید: **"ای نوح! او [فرزندت] از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی [فرد ناشایسته‌ای] است"**[1](هود:٤٦). پس، رفتار و عمل، یکی از شاخصه‌های مهم وجودی انسان است که در آیات زیادی به آن اشاره شده است.

بُعد عقلانی و شناختی، یکی دیگر از ساختار روان‌شناختی انسان است که در آیات دیگری مورد توجّه قرار گرفته است. از جمله در آیه‌ای دراین‌باره می‌فرماید: **"و البته سفارشی پیش از این به آدم کردیم و [او] فراموش کرد"**[2](طه:١١٥). در آیه‌ای دیگر، خداوند اهل کتاب را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: **"آیا در حالی که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ چرا تعقل نمی‌کنید؟"**[3](بقره:٤٤). از این آیات و موارد مشابه فراوان دیگر، می‌توان بعد شناختی و عقلانی او را مشاهده کرد. امام صادق علیه‌السلام درباره نام‌گذاری انسان می‌فرماید: **"آدمی را انسان گفتند برای اینکه فراموش‌کار است"**(مجلسی، ١٣٥١، ج٤، ص٢٤٣).

همچنین در آیاتی دیگر، بُعد عاطفی انسان مدّ نظر قرار گرفته است. مثلاً در آیه ای، موضوع ها و مصداق‌های متنوعی که انسان به آنها اُنس می‌گیرد را معرفی کرده و می‌فرماید: **"در چشم انسان‌ها زینت داده شده، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و کیسه های زر و سیم و اسبان داغ برنهاده و چارپایان و زراعت. همه اینها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که بازگشتگاه خوب نزد خدا است"**[4](آل عمران:١٤). اُنس‌گرفتن و عاطفه ورزیدن، یکی از ویژگی‌های شاخص وجودی انسان است که در این آیات به آن اشاره شده است. باتوجّه به آیات فوق و آیات فراوان دیگر، می‌توان گفت سه بُعد عقلانی، عاطفی و رفتاری از جمله ویژگی‌های مهم انسان است که در بسیاری از آیات قرآن کریم، مورد توجّه قرار گرفته است.

---

[1] قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ

[2] وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلیَ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نجَدْ لَهُ عَزْمًا

[3] أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

[4] زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

۲ . شخصیت در اسلام و روان‌شناسی

موضوع شناخت جامع و کلی انسان در روان‌شناسی، در گرایشی بنام روان‌شناسی شخصیت انجام می‌پذیرد. روانشناسی شخصیت، شاخه ای از علم روانشناسی است که با روش علمی به مطالعه ابعاد، عوامل و ویژگی‌های شخصیت می‌پردازد(پِروین[۱]، ۱۹۸۹، ص٦). واژه شخصیت که معادل کلمه پرسونالیتی[۲] در انگلیسی است، از ریشه لاتین پرسونا[۳]، به معنای نقاب یا ماسک گرفته شده است و آن، به نقابی اشاره دارد که در یونان و روم قدیم، بازیگران تئاتر بر چهره می‌گذاشتند. نام‌گذاری این اسم برای شخصیتِ انسان، اشاره بر آن دارد که شخصیت هر کسی، همانند نقابی بر چهره است که افراد در موقعیت‌های اجتماعی از خود نشان داده و در آن نقش‌بازی می‌کنند.

در تعریف اصطلاحی شخصیت نیز گفته شده که آن، مجموعه ثابتی از خصلت‌ها و گرایش‌هایی است که آن دسته از وجوه اشتراک و تفاوت‌های رفتار روان‌شناختی افراد را تعیین می‌کند که استمرار زمانی دارند. در این تعریف مراد از گرایش‌ها، فرآیندهایی است که جهت‌گیری در افکار، احساس‌ها و اعمال را معین می‌کنند و منظور از خصلت‌ها، ساختارهای ثابت شخصیت است که نه برای حرکت به سوی اهداف یا تحقق کارکردها، بلکه برای تعیین واقعیت و محتوای اهداف یا مقتضیات به کار می‌روند و یا برای تبیین افکار، احساس‌ها و اعمالی که تکرار می‌شوند کاربرد دارند(شولتز[٤]، ۱۹۹۸، ص۱۳). روانشناسان، شخصیت را شامل سه سازمان روانی مهمِ شناخت (فرآیندهای تفکّر)، عواطف(هیجان‌ها) و رفتارهای مشهود تقسیم کرده اند(پِروین، ۱۹۸۹، ص۷). بررسی این سه بُعد و ساختار، یکی از اهداف و موضوع‌های روان‌شناسی شخصیت است که با توجّه به مفهوم شناسیِ انسان و کاربردهای آن در برخی آیات و روایات، می‌تواند فصل مشترکی در این دو دیدگاه باشد.

---

[۱] Pervin, L
[۲] Personality
[۳] Persona
[٤] Schultz, D

شاید نزدیکترین مفهومی که در منابع اسلامی برای شخصیت، بتوان استنباط کرد، تعبیر "شاکله"(اسراء:٨٤) در قرآن است(احمدی، ١٣٧١، ص١٣). شاکله، از ماده شکل گرفته شده و آن به معنای بستن پای چهار پا است، و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می‌بندند "شِکال" می‌گویند(راغب، ١٤١٢، ص٤٦٢). شاکله، آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضاء و طبق آن رفتار کند. آدمی به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که داشته باشد، اعمالش برطبق همان شاکله و موافق با فعلیات داخل روحش از او سر می‌زند، و اعمال بدنی او، همان صفات و فعلیات روحی را مجسم می‌سازد، هم‌چنانکه انسان متکبرِ مغرور، این صفات روحیش از سراپای گفتار، سکوت، قیام، قعود، حرکت و سکونش می‌بارد و شخص خوار، ذلیل و مسکین از تمامی حرکات و سکناتش، ذلت به چشم می‌خورد، و همچنین شجاع با ترسو، سخی با بخیل و صبور با عجول و هر صاحب صفتی با فاقد آن صفت، از نظر کردار و رفتار متفاوت است، و چنانچه گفتیم عمل خارجی، مجسمه صفات درونی است و بقول معروف، ظاهر عنوان باطن و صورت، دلیل بر معنا است(طباطبایی، ١٤١٧، ج١٣، ص ١٨٩).

قرآن کریم، مبنای رفتار و حرکت انسان را شاکله وجودی او دانسته و دراین‌باره می فرماید: **"بگو، هر کس بر مبنای شاکله و ساختار نفسانی خود عمل می‌کند"**[1](اسراء:٨٤). در روایتی از امام صادق علیه السلام، شاکله به معنای "نیت" تفسیر شده است(حویزی، ج٣، ص٢٦٣). با توجّه به اهمیّت نیّت در شکل‌گیری شخصیت انسان، به عنوان یک رکنِ مهمِ درونی در شکل‌گیری استعدادهای انسان و توانِ از قوه به فعل رساندن آن توانائی‌ها، در کنار رفتار و عملِ بیرونی، شاکله به این معنی تفسیر شده است. بعبارتی، نیت مهم‌ترین ساختار درونی است که رفتار بیرونی و ظاهری انسان را تشکیل می‌دهد.

باتوجّه به معنای لغوی و اصطلاحی، شاکله آن جوهره شکل یافته استعدادهای بالقوه انسان است که علاوه بر اینکه تشکیل دهنده ظاهر، اعمال و رفتار بیرونی فرد می‌باشد؛

---

[1] قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلا

افکار، عواطف و نیروهای باطنی و درونی فرد را نیز تشکیل می‌دهد، که به صورت مستمر و پیوسته در اعماق درون و لایه‌های زیرین باطن انسان رسوخ کرده و مبنای رفتار، ادراک و کردار آدمی می‌باشد. شاکله، ویژگی‌های بارز و پایداری است که بر فکر، احساس، نیّت و رفتار آدمی احاطه دارد(باقری، ۱۳۷٦، ص۸۸).

از منظر قرآن، مسیر تحول و شکوفایی استعدادهای بالقوه انسان و راه تحقق و فعلیت، به "صیرورت" یاد شده است[۱] (شوری:۵۳). صیرورت، به معنای متحوّل‌شدن و از نوعی به نوع دیگر انتقال و تکامل‌یافتن است. مانند صیرورت میوه که از دلِ دانه در درون خاک حرکت کرده و از راه ریشه، جذبِ درخت و بعد به مرحله شکوفه و پس از آن به میوه خام و در نهایت به میوهِ رسیده تبدیل می‌گردد و این حرکت یکنوع صیرورت تکاملی است(جوادی،۱۳۷۷، ص۳۲۲). براین اساس، انسان با صیرورت، رشد و حرکت کرده و بسوی شکل‌گیری شاکله و شخصیت پیش می‌رود.

آنچه از مطالب بالا می‌توان استفاده کرد اینکه شاکله، صیرورتِ تحقق یافته استعدادهای نهفته وجودی انسان است که آن ذات و فطرت تکوینی اولیه انسان را، بر مبنای ایمان و عمل، متناسب با اجزاء و ابعادِ وجودیِ انسان تشکیل می‌دهد؛ چنانچه شکلِ چشم، گوش، بینی، ابرو، دست، پا و سایر اعضای بدن، بر اساس مواد و صورت اولیه خود، شکل خاصی می گیرند که متناسب با آن فعالیت خویش را انجام می‌دهند؛ مثلاً، چشم برای دیدن، بصورتی تشکیل شده که شاکله آن متناسب برای دیدن است. در ادامه خلقت تکوینی اولیه، رشد ثانویه نیز باید متناسب با آن باشد. نظیر آنچه در بدن است، در روح انسان نیز، اجزایی وجود دارد که هر کدام بر اساس مواد اولیه و صورت عملی خود، شاکله روحی انسان را تشکیل داده و صورت های نهفته و بالقوه روحی را، بر اساس صورت های بالفعل اولیه خویش رشد داده و شاکله جدیدی برای آن ایجاد می‌نماید. این معنا شبیه مفاهیمی است که در علم اخلاق، به عنوان ملکات نفسانی و

---

[۱] أَلا إِلَي اللَّهِ تَصيرُ الْأُمُور

احوال روح، از آن تعبیر شده است که قرآن کریم، این سیرت‌ها و صورت‌های بفعلیت رسیده را "شاکله" می‌نامد و آن را مبنای عمل انسان معرفی کرده است.

۳ . منزلت انسان در اسلام

از منظر قرآن کریم، همه موجودات و مخلوقات به عنوان آیت و نشانه‌های خالقِ هستی بخش می‌باشند. نظم در گردش شب و روز، عظمت در خلقت آسمان و زمین، دقت در آفرینش انواع روئیدنی‌ها، حکمت در کارکرد همه حیوانات و مطالبی از این قبیل؛ همه آنها نشانه‌هایی روشن از پدید آورنده خبیر و حکیم دارند. اما در نگاه قرآن، خلقت و توانائی‌های انسان بصورت ویژه مورد توجّه قرار گرفته است. مخاطب قرار دادن انسان به عنوان اشرف مخلوقات و کرامت بخشیدن و برتری دادن او بر سایر مخلوقات، جانشین ساختن او در روی زمین، مسجود ملایکه قرار دادن، فرستادن پیامبران برای هدایت و کمال او، برگزیدن برترین مخلوقات (پیامبران) از میان انسان‌ها، برگزیده شدن در بهترین هستی و مطالبی امثال آن؛ همگی نشان از نگاه ویژه خدای متعال، به این مخلوق و توانائی‌های خاص او در برابر سایر موجودات دارد؛ بطوریکه آفرینندهِ توانا و دانای او، بعد از خلقت این موجودِ بی نظیر، نحوه خلقت خویش را به رُخ کشیده و لقب **"أَحْسَنُ الْخالِقينَ"**(مؤمنون:١٤) را به خود عطاء کرده است.

بالا بودن جایگاه انسان در نظام آفرینش، نسبت به سایر مخلوقات، و برشمردن ارزش‌های فراوانی برای او در قرآن کریم، از دو منظر قابل بررسی قرار گرفته است. برخی از این ویژگی‌ها به عنوان یک خصوصیت ذاتی و یک صفت تکوینی در انسان مطرح است، که صرفاً انسان، به خاطر خلقت انسانی خویش، از آنها برخوردار است و سایر موجودات از آن بی بهره‌اند. این صفات یا خصوصیت‌ها، که به عنوان ارزش‌های ذاتی و سرشتی برای انسان در قرآن ذکر شده است؛ نشان دهنده آن است که انسان علیرغم رنگ، جنسیت، دارایی، موقعیت اجتماعی، خانوادگی، سیاسی و امثال آن، بدون توجّه به نقائص جسمانی و روانی با ارزش و محترم است.

علاوه بر منزلت ذاتی، بعضی از خصوصیات عالی دیگری برای انسان در قرآن برشمرده شده است که او می‌تواند آنها را به صورت اکتسابی به دست آورد. اینک برخی از آن خصوصیت‌های ذاتی و اکتسابی که در قرآن برای انسان ذکر شده است، به عنوان منزلت و جایگاه انسان در قرآن اشاره می‌گردد.

۱. کرامت ذاتی انسان: یکی از ویژگی‌هایی که خداوند برای سرشت و ذات انسان بیان کرده است، برخورداری او از شرافت و کرامت خاص است. در آیه ای دراین‌باره می‌فرماید: **"ما آدمیزادگان را کرامت بخشیدیم و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم"**[۱] (اسراء:۷۰). این تعبیر، که در قرآن برای خلقت تکوینی انسان و تنها برای او ذکر شده است، نشان از منزلت ویژه‌ای دارد که بواسطه آن، انسان برخوردار از تجلّی جامع تمامی اسماء و صفات الهی گردیده است.

۲. هدف خلقت همه موجودات زمینی واقع شدن: یکی دیگر از صفات و ویژگی های مخصوص انسان که در قرآن ذکر شده است، این است که او مقصود خلقت همه موجودات روی زمین می‌باشد. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"او خدایی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است"**[۲](بقره:۲۹). این موجودات، اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و سایر مخلوقات شناخته شده و شناخته نشده ای می‌باشند که به عنوان نعمت‌های زمینی برای انسان آفریده شده اند.

۳. مسخّر شدن همه مخلوقات برای او: یکی دیگر از خصوصیت‌های انسان، این است که همه مخلوقات عالم، برای او تشکیل شده و در اختیار و رام او هستند. یعنی انسان می‌تواند آنها را در اختیار خود قرار داده و آن طور که خود می‌خواهد آنها را مورد استفاده و تصرف خویش قرار بدهد. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخّر شما ساخته در این نشانه‌های (مهمّی) است**

---

[۱] وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطَّيِّبَتِ وَ فَضَّلْنَهُمْ عَلَي كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

[۲] هوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَي إِلي السَّمَاءِ فَسَوَّئهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ هُوَ بِكلُ شيءٍ عَلِيم

برای کسانی که اندیشه می‌کنند!"[1](جاثیه:۱۳). یعنی، خداوند به انسان این توانایی را داده که تمامی مخلوقات آفاقی خویش را در تصرف و تسخیر خود در آورد.

٤. آفریده شده در بهترین صورت: یکی دیگر از موضوع‌هایی که در قرآن کریم درباره آفرینش ساختاری انسان اشاره شده است؛ اینکه خداوند خلقت او را در بهترین ترکیب ساختاری آفریده است. این تعبیر که از لفظِ اسم تفضیلِ برترین آفرینش استفاده کرده، منحصر در خلقت تکوینی انسان می‌باشد و به انسان منزلت ویژه‌ای داده است. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"[تحقیقا] ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم"**[2](تین:٤)،

٥. خلیفةالله شدن: یکی دیگر از توانایی‌های بالقوه‌ای که خداوند به انسان بخشیده است، و این خصوصیت را منحصر در خلقت انسان بیان فرموده، قرار گرفتن او در جایگاه جانشینی خدا در روی زمین است. خداوند در این رابطه می‌فرماید:**"و (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت"**[3] (بقره:۳۰). مراد از این تعبیر این است که انسان می‌تواند با انجام شرایطی، از حداکثر استعدادهای بالقوه خویش بهره جسته و از توانایی های الهی بالفعل برخوردار گردد.

٦. پذیرش روح الهی: یکی دیگر از صفات و خصوصیت‌های ذاتی انسان این است که او، دریافت‌کننده و پذیرنده روح الهی است. بعبارتی، تحققِ روح خداوند در خلقت، فقط در انسان تجلّی یافته است. خداوند این باره می‌فرماید: **"پس چون اندام او را درست و آراسته کردم و از روح خویش در او دمیدم، او را سجده‌کنان درافتید"**[4](ص:۷۲). علاوه بر این تعبیر، که در چندین آیه دیگر نیز ذکر شده است؛ این معنا، در آیاتی به عنوان برخورداری از فطرت الهی نیز ذکر شده است. در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"پس روی**

---

[1] وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

[2] لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَنَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

[3] وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَة

[4] فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِين

خود را متوجّه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!"[1] (روم:۳۰).

۷. مسجود فرشتگان واقع شدن: بی شک، ملایکه به عنوان موجوداتِ والا و گرامی در آفرینش الهی هستند[2](انبیاء:۲٦). اینکه خداوند متعال، در آیاتی موضوع سجده کردن ملائکه برای انسان، که به فرمان الهی انجام شده است، را متذکر می‌شود؛ یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که جایگاه و منزلت انسان را توضیح می‌دهد. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"و هر آینه شما را بیافریدیم سپس شما را در [رحم] صورتگری کردیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس سجده کردند"**[3](اعراف:۱۱). امام صادق علیه‌السلام، درضمن روایتی می‌فرماید: **"شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، وقت نماز رسید. جبرئیل اذان و اقامه گفت و سپس عرض کرد: ای محمّد! [برای امامت نماز] پیش برو. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو پیش برو، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: از آن زمان که به ما دستور داده شد بر آدم علیه‌السلام سجده کنیم، خود را بر آدمیان مقدّم نمی‌داریم"**[4](مجلسی، ج۱۸، ص٤۰٤). این تکلیف سجده کردن برای فرشتگان در مقابل انسان، یکی دیگر از ویژگی‌های انحصاری در خلقت اوست که نه تنها به عظمت آفرینش او اشاره دارد؛ بلکه به خضوع و فروتنیِ برترین مخلوقات الهی(فرشتگان) در مقابلش می‌پردازد.

۸. برخوردار از علم الهی: از جمله امتیازهای انسان که به او منزلت و جایگاه ویژه‌ای داده است اینکه خداوند، خود را معلم بشر معرفی فرموده است: **"بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد!"**[5](علق: ۵). در آیه‌ای دیگر، علم او را در تقابل با علم فرشتگان، به عنوان موجودات

---

[1] فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون

[2] بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُون

[3] وَ لَقَدْ خَلَقْناكُمْ ثُمَّ صَوَّرْناكُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدين

[4] لَمّا أُسرِيَ برسولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله حَضَرتِ الصَّلاةُ، فأذّنَ و أقامَ جَبرئيلُ، فقالَ: يا محمّدُ، تَقدّمْ . فقالَ رسولُ اللّه: تَقدّمْ يا جَبرئيلُ . فقالَ لَه: إنّا لا نَتَقدّمُ الآدَميّينَ مُنذُ أُمِرْنا بالسُّجودِ لآدمَ عليه السلام

[5] اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ؛ الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَم، عَلَّمَ الْانسَنَ مَا لَمْ يَعْلَم

برتر آسمانی قرار داده که علم انسان در این مسابقه و رقابت، بر دانش آنها غلبه داده شده است: **"سپس همه علم اسماء را به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید! فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟!"**(بقره: ۳۰ – ۳۳). امام علی علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"خداوند انسان را دارای نفس ناطقه آفرید؛ اگر آدمی آن را با علم و عمل تزکیه کند و بپروراند، با گوهرهای اوّلیه علّتهایش همسان می گردد و هرگاه ترکیبش معتدل شود و از اضداد جدا گردد او با آن هفت آسمان قوی و محکم شریک می‌شود"**[1](ری شهری، ج۱، ص۴۹۱).

۹. پذیرش بار امانت: از منظر قرآن، انسان تنها موجودی است که بار امانتی که خدا بر او عرضه کرده بود را پذیرفت. این موضوعی بود که موجوداتِ بزرگ و با عظمتی همچون: آسمان و زمین و کوهها، آن را قبول نکرده و از پذیرش آن سر باز زدند. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"ما امانت [الهی و بار مسؤولیت] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را پذیرفت"**[2] (احزاب: ۷۲). هر چند در تعیین معنای امانت در بین مفسران اختلاف است؛ اما آنچه مهم است اینکه انسان تنها موجودی است که این بار امانت را پذیرفته است که نشان از اهمیّت آن امانت و پذیرنده آن، یعنی انسان دارد.

۱۰. برخورداری از حیات طیبه: برخورداری انسان از زندگی پاک و حیات طیبه، که نوعی زندگی برتر و بدور از هر گونه گرفتاری در دنیا و آخرت می‌باشد، یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که منزلتی را برای انسان، در قرآن ذکر کرده است. خداوند دراین‌باره

---

[1] خَلَقَ الإنسانَ ذا نَفْسٍ ناطِقةٍ ، إنْ زكّاها بالعِلمِ و العَملِ فقد شابَهتْ جواهرَ أوائلِ عِلَلِها ، و إذا اعْتَدلَ مِزاجُها و فارَقَتِ الأضدادَ فقد شارَكَ بها السَّبْعَ الشِّدادَ

[2] إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلي السَّمَوَتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَينْ أَن يحَمِلْنهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنهْا وَ حَمَلَهَا الْانسَنُ إِنَّهُ كاَنَ ظَلُومًا جَهُولًا

می‌فرماید: **"هر کس- از مرد یا زن- کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم"**[1](نحل:۹۷).

علاوه بر صفات و ویژگی‌های فوق، توانایی‌های عالی دیگری نیز در انسان وجود دارد. مانند برخورداری او از مقام قرب و کمال[2](واقعه:۱۰)، توانایی کسب فضیلت و تقوی[3](حجرات:۱۳)، برخورداری از طمأنینه و آرامش[4](فتح:٤)، تفوّق به مقام یقین[5] (حجر:۹۵)، نیل به حکمت[6](بقره: ۲٦۹) و امثال آن؛ که این ارزش‌ها، در اثر تلاش و کوشش[7] (نجم: ۳۹) برای انسان بدست می آید. در روایتی از امام علی علیه السلام وارد شده که فرمود:**"(ای انسان)آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچکی هستی، در حالیکه عالم بزرگی در [درون] تو خلاصه شده است؟"**[8](دیوان‌امام‌علی، ص۱۷۹). در حقیقت همانگونه که در عبارت معروف و منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است، اینکه بدنِ انسان، جرم صغیری است که عالم اکبری(روح و توانائی‌هایش) در او نهفته شده(آیات انفسی) و آنچه در عالم کبیر(سایر مخلوقاتِ آفاقی) وجود دارد، نمونه‌ای از آن در درون جسم و جان انسان تجلّی یافته است.

٤. تمایز انسان از سایر موجودات

با توجّه به اینکه انسان در نظام آفرینش، از منزلت و جایگاه بالایی برخوردار است، سؤال مهمی که در ذهن انسان نقش می‌بندد اینکه چه خصوصیت ذاتی یا غیر ذاتی در انسان وجود دارد که او را به این منزلت و جایگاه بالا در آفرینش رسانده است؟. بعبارت دیگر، چه خصلت سرشتی یا غیر سرشتی در انسان قرار داده شده که او را از سایر

---

[1] مَنْ عَمِلَ صَلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

[2] وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ؛ أُوْلَئكَ الْمُقَرَّبُون

[3] إِنَّ أَكْرَمَكمُ عِندَ اللَّهِ أَتْقَئكُمْ

[4] هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُواْ إِيمَنًا مَّعَ إِيمَنِهِم

[5] وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتي يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

[6] يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ

[7] وَ أَن لَّيْسَ لِلْانسَنِ إِلَّا مَا سَعَي وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَي

[8] و تحسب أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر

مخلوقات، حتی نسبت به فرشتگان و ملایکه نیز برتر کرده است؟. آیا توانایی‌های فطری و سرشتی انسان است که به او منزلت ویژه عطا کرده است؟؛ یا بهره‌مندی از توان تکلیف و مخاطب قرار گرفتن خداست که به او این جایگاه را داده است؟. شاید کلید رمز پاسخ این سؤال را بتوان در توانایی حمل بار امانت انسان دانست که به تعبیر قرآن، انسان آن را پذیرفت؛ ولی مخلوقات بزرگی همچون آسمان، زمین و کوهها از پذیرش آن امتناع کردند. دراین‌باره خداوند می‌فرماید: **"همانا ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، ولی از برداشتن (پذیرفتن) آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و آدمی آن را برداشت (پذیرفت)، براستی که او ستم‌گر و جاهل است"** (احزاب:۷۲).

در پاسخ به این پرسش که این امانت چه بود که دیگران امتناع کردند، ولی انسان آن را پذیرفت، جواب‌های مختلفی داده شده است. که به چند پاسخ مهم اشاره می‌گردد. ۱.منظور از امانت، پذیرش ولایت الهیه و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می‌شود(طباطبایی، ۱٤۱۷، ج۱٦، ص٥۳٦). ۲. مقصود معرفت باللّه و اعتقاد به حق، و شهادت بر توحید خدا، و یا مجموع عقاید و اعمال است. ۳. منظور امانت‌هایی است که مردم از یکدیگر می‌گیرند و باید وفای به عهد در ادای آن امانت بکنند. ٤. منظور ادای واجبات و تکالیف الهی، همچون نماز و روزه و حج است(فیض کاشانی، ج٤، ص۲۰۷). ٥. منظور پذیرش امامت و ولایت اولیای امیرمؤمنان و ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشد(قمی، ج۲، ص۱۹۸). ٦. منظور برخورداری انسان از صفت اختیار و آزادی اراده است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌کند. ۷. مقصود عقل است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است. ۸. منظور اعضاء پیکر انسان است. مثلاً، چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننماید، گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است(مکارم شیرازی، ۱۳۷٤، ج۱۷، ص٤٥۳). با کمی دقت روشن می‌شود که اولاً، این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیستند و می‌توان بعضی را با بعضی دیگر ادغام کرد. ثانیاً، بنظر می‌رسد هیچ کدام از نظرات فوق، به تنهایی پاسخگوی امتیاز انسان نسبت به سایر

مخلوقات نمی‌باشد؛ زیرا در تفاوت بین انسان با غیر او، باید به امتیازی اشاره کرد که منحصرا در او یافت می‌شود و در غیر او به هیچ وجه موجود نمی‌باشد.

٤,١. عبودیت

اولین نکته‌ای که در پاسخ باید در نظر گرفت این است که این تفاوت و تمایز، باید به یک یا چند خصلت ذاتی و سرشتی انسان اشاره داشته باشد؛ زیرا تکلیف و تشریع در موجودات، فرع بر خلقت اولیه و تکوینی آنها می‌باشد. یعنی، نظام تکلیف انسان، با ظرفیت تکوینی او هماهنگ بوده و بر مبنای توان سرشتی اوست که این نظام تشریعی برای او شکل گرفته و بر او بار می‌شود. براین اساس، پنج پاسخ اول، که به رابطه تکلیفی انسان با خالق و بندگی او مرتبط است، نمی‌تواند به موضوع امتیاز انسان اشاره داشته باشد؛ زیرا آنها جملگی، فرع بر خصلت ذاتی انسان هستند. علاوه بر این، آیات و روایاتی نیز وجود دارد که به وجود بندگی، عبادت، ولایت و تکلیف برای سایر مخلوقات، علاوه بر انسان نیز اشاره و تکلیف شده است. در آیه‌ای عبودیت و بندگی جنیّان، همانند انسان اشاره شده است: **"و جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بندگی کنند"**[1](ذاریات:٥٦).

موضوع عبادت فرشتگان نیز، به ارتباط عبادی آنها اشاره دارد که در آیاتی به آنها پرداخته شده است. در آیه‌ای، فرشتگان را بندگان برگزیده خدا معرفی کرده و می‌فرماید:**"بلکه [فرشتگان] بندگانی گرامی‌اند"**[2](انبیاء:٢٦)، که لفظِ بندگی، اشاره به عبودیت آنها دارد. همچنین در آیه‌ای دیگر، درباره عبادت فرشتگان نیز می‌فرماید:**"آنها گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم"**[3](بقرة: ٣٠). این نشان می‌دهد که ملائکه قبل از خلقت آدم، عبادت را از وظایف و فضایل وجودی خود می‌دانستند که (به زعم آنها) انسان‌ها از انجام دادن آن ناتوان هستند.

---

[1] وَ مَا خَلَقْتُ الجْنَّ وَ الْانسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون

[2] وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُون

[3] قالُوا أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ

بحث عبادت سایر موجودات نیز، در آیاتی اشاره شده است. در آیه‌ای خداوند، تسبیح، نماز، دعا، عبادت و تکلیف را برای حیوانات و پرندگان بیان کرده و می‌فرماید: **"آیا به چشم (دل) ندیدی که هر کس که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان بال گشوده (در فضا) خدا را تسبیح می‌گویند؟! هر یک از آنها دعا و خضوع و نماز و تسبیح خود را دانسته است و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست"**[1](نور:٤١). در آیه‌ای دیگر، اطاعت از دستورهای الهی، سجده کردن و تواضع کردن، که جنبه‌ای از عبادت جانداران است برای حیوانات نیز مطرح شده و می‌فرماید: **"و برای خدا آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین از جنبنده و فرشتگان وجود دارند، سجده می‌کنند و آنها سرکشی نمی‌کنند"**[2](نحل: ٤٩).

علاوه بر آیات فوق، روایات فراوانی نیز به موضوع عبادت حیوانات اشاره کرده است. در حدیثی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: **"اجل و سرآمد عمر چارپایان و حشرات زمین و مورچه و کبک و ملخ و اسبان و قاطران و تمامی جنبندگان و غیر جنبندگان در تسبیح است، هر وقت تسبیح خود را قطع کنند خدا جانشان را می‌ستاند"**[3](طباطبایی، ١٤١٧، ج١٣، ص١٢٢). در روایتی دیگر، آن‌حضرت فرمودند: **"همانا در لحظه ای در دل و ذهن حضرت داود علیه السلام خطور کرد که هیچکس همانند او مدح و ستایش خدای را نمی‌کند. در اینحال، در حالیکه او در محراب عبادت نشسته بود، فرشته ای از طرف خدای متعال نازل شد و فرمود ای داود! به صدای قورباغه توجّه کن! پس داود علیه السلام لحظه ای ساکت شد و گوش داد که قورباغه اینگونه می گفت: منزهی تو ای خدا و من سپاسگزار نعمت‌های توام که علم تو منتهای همه چیز است. پس حضرت داود علیه السلام فرمود به خدایی که مرا فرستاد چنین ستایشی هنوز اینچنین نشنیده بودم"**(مجلسی، ١٤٠٣، ج٦١، ص٢٩٧).

در حدیثی دیگر از آن‌حضرت روایت شده که وقتی از کنار مردمی عبور کرد که روی اسبان و مرکب‌های خود ایستاده بودند و مرکب‌ها در حال سیر و کوچ بودند فرمود:**"چه بسیار مرکب‌ها که از راکب خود بهترند، و بیشتر ذکر خدای را می‌گویند"**(همان،

---

[1] أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُون

[2] وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِكَةُ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ

[3] آجال البهائم كلها و خشاش الأرض و النمل- و البراغيث و الجراد و الخيل و البغال و الدواب كلها- و غير ذلك آجالها في التسبيح- فإذا انقضى تسبيحها قبض الله أرواحها

ج٤٥، ص ٢١٤). در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند: **"همانا جغد در روز، روزه می گیرد و وقتی در شب افطار می‌کند، در شب پریشان و آشفته عزای امام حسین علیه السلام می‌گردد"**[1](همان، ج ٦٢، ص ٢). آنچه از آیات و روایات فوق، که تنها بخشی از آنها ذکر شد، فهمیده می‌شود اینکه فرشتگان، جنیّان، حیوانات و بسیاری از موجودات دیگر، همانند انسان‌ها عبادت می‌کنند. نماز خواندن، سجده‌کردن و تسبیح‌گفتن، بعضی از جنبه‌های عبادی آنهاست که برطبق بعضی روایات ذکر شده، برخی از آنها عبادتی برتر از انسان‌ها نیز انجام می‌دهند. پس، بندگی از امتیازات انحصاری انسان نمی‌تواند باشد.

٤,٢. عقل

یکی دیگر از امتیازهایی که درباره انسان نسبت به سایر موجودات مطرح شده است، برخورداری او از علم، عقل و شعور او می‌باشد و این در حالی است که برخی معتقدند این صفات، حداقل در حیوانات مشاهده نمی‌شود. در پاسخ به این شبهه، باید گفت که بسیاری از کارهایی که حیوانات انجام می‌دهند، همچون: خانه‌سازی زنبوران عسل، دقت مورچگان در جمع‌آوری نیازمندی‌های زمستانه، دفاع کردن حیوانات از خود در برابر دشمن، آگاهی آنها از درمان بسیاری از بیماری‌ها؛ پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله‌های بسیار دور دست و امثال آن، از جمله موضوع‌هایی هستند که نشان می‌دهد، در دنیای مرموز حیوانات، اطلاعات بسیاری وجود دارد که هنوز برای انسان حل نشده است. تفکر عمیق در اطوار زندگی حیوانات، ما را به این نکته واقف می‌سازد که حیوانات هم مانند انسان، دارای آراء و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکاتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می‌دهند، همه نشان از فهم و شعور آنها می‌باشد(طباطبایی، ١٤١٧، ج٧، ص٧٩).

---

[1] عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ ظَنَّ فِي نَفْسِهِ أَنَّ أَحَداً لَمْ يَمْدَحْ خَالِقَهُ بِأَفْضَلَ مِمَّا يَمْدَحُهُ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكاً وَ هُوَ قَاعِدٌ فِي مِحْرَابِهِ وَ الْبَرَكَةُ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ يَا دَاوُدُ افْهَمْ مَا تَصُوتُ بِهِ الضِّفْدِعَةُ فَأَنْصَتَ إِلَيْهَا فَإِذَا هِيَ تَقُولُ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ مُنْتَهَى عِلْمِكَ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ كَيْفَ تَرَى فَقَالَ وَ الَّذِي جَعَلَنِي نَبِيّاً إِنِّي لَمْ أَمْدَحْهُ بِهَذَا. أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْبُومَةَ لَتَصُومُ النَّهَارَ فَإِذَا أَفْطَرَتْ تَدَلَّهَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ ع حَتَّى تُصْبِحَ

داستانی که در قرآن از مورچه و سلیمان حکایت شده است[1](نحل:۱۸)؛ سخن گفتن هدهد با سلیمان و خبر دادن او از چیزی که سلیمان از او نیز بی اطلاع بوده است[2](نحل: ۲۲). مشاهده هدهد از آثار خشم در چهره سلیمان و آوردن عذری موجّه و دلیلی مقبول برای علّت غایب بودنش، نشانه شعوری بالاتر از غریزه آنها است(مکارم شیرازی، ۱۳۷٤، ج۱۵، ص٤٧٤). همچنین در آیه‌ای دیگر، کلاغ معلّم بشر برای دفن کردن جنازه هابیل می‌شود و انسان، عاجز در برابر این عمل او می‌گردد[3] (مائدة:۳۱). در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: **"وقتی صدای پارس کردن سگ یا عرعر کردن الاغ را شنیدید، از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید، زیرا آنها چیزهایی را می بینند که شما نمی بینید"**[4](مجلسی، ۱٤۰۳، ج ٦۱، ص ۲٦). این نشان می‌دهد که نه تنها ملایکه و جنیّان؛ بلکه برخی از حیوانات هم دارای معلومات و دانش‌هایی هستند که انسان‌ها نیز از آن عاجز می‌باشند.

علاوه بر آیات و روایات فوق درباره توانایی‌های حیوان، از پژوهش‌هایی استفاده می‌شود که بسیاری از صفات شخصیتی برای حیوانات در تحقیقات جدید روان‌شناسی گزارش شده است. در تحقیقی که توسط آنتونی گال، موریس یال و دافی کاترین[5] (۲۰۰۲) با عنوان، **" آیا ارزیابی‌ها موافق داشتن شخصیت در اسبها است؟"**، انجام شده است؛ با استفاده از پرسشنامه پنج عاملی(NEO[6]) برای همه ابعاد پنج عاملی شخصیت بدست آمده، که قوی‌ترین ویژگی روان رنجور خویی و برون گرایی در آنها مشاهده شده است. در تحقیق دیگری که توسط لیود، مارتین، ایموگن، گائوسی و ویلکینسون[7] (۲۰۰۷)، جهت بررسی

---

[1] حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ

[2] فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ

[3] فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُواري سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

[4] قَالَ إِذَا سَمِعْتُمْ نُبَاحَ الْكَلْبِ وَ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا تَرَوْنَ

[5] Anthony Gale & Katherine Duffy

[6] Neuroticism, Extraversion & Openness

[7] Lloyd, Martin, Imogen, Gauci and Wilkinson

شخصیت پرندگان، بر مبنای ارزیابی شخصیت با پرسشنامه (HPQ[1])، انجام شده است، شش مؤلفه اصلی در شخصیت پرندگان، مشخص شده که عبارتند از: سلطه گری، اشتیاق(اضطراب)، تحریک پذیری، مراقبت، اجتماعی بودن و کنجکاوی. در تحقیقی دیگر که توسط پیتربیرو و جودی استام[2] (۲۰۰۸) انجام شده؛ نشان داده که صفات شخصیتی حیوان مانند: شجاعت و بی باکی، فعال بودن و پرخاشگری برای بسیاری از جنبه‌های حیوانی توصیف شده است.

در تحقیق دیگری که توسط سیبالد، ارهارد، مک لود و هوپر[3] (۲۰۰۹) با عنوان **"شخصیت حیوانات علف چر"** انجام شده است؛ به ارتباط شخصیت بعضی از حیوانات علف چر(گوسفند) در یک نمونه تحقیق انجام شده است. در این آزمایش اکتشافی، از مجموع ده حیوان بررسی شده، پنج تای آنها خجالتی و پنج تای آنها شجاع بنظر آمدند. در تحقیقی دیگر توسط کاروِرز، ایجکلن کامپ، وان اُلرز، لیرتس، ویِرن، ینبرگ و پرینس[4](۲۰۰۹) با عنوان **"تبیین متفاوت ویژگی رهبری شخصیت در غازهای سرسخت"** نشان داده که بعضی غازها رهبر و بعضی دیگر از آنها پیروی می‌کنند. در مطالعه ای دیگر، توسط اسواربرگ و فورکمن[5](۲۰۰۲)، با عنوان **"صفات شخصیتی در خانواده های سگ های اهلی"** داده های رفتاری بدست آمده از ١٦٤ نوع سگ مختلف، وجود پنج صفت: شادمان بودن، جدی بودن، ترسو بودن، تمایل به تعقیب، اجتماعی بودن و پرخاشگر بودن را نشان داده است. در تحقیقی دیگر با عنوان **"شخصیت در زنبور عسل"**، که توسط مولر، گراسمن و چیتکا[6](۲۰۱۰) انجام شده، آنها طیفی از وسواس فکری و هراس‌هایی را در زنبورها مشاهده کردند. در تحقیقی دیگر که توسط پدرسون، کینگ و لاندوا[7](۲۰۰۵) با عنوان: **"شخصیت شامپانزه ها رفتار آنها را پیش بینی می‌کند"**، شش عامل شخصیتی شامل:

---

[1] Horse Personality Questionnaire
[2] Peter .Biro & Judy Stamp
[3] Sibbald, Erhard, McLeod, Hooper
[4] Kurvers, Eijkelenkamp, van Oers, Lith, Wieren, Ydenberg & Prins
[5] Svartberg & Forkman
[6] Muller .Helene, Heiko Grossmann, Lars Chittka
[7] Pederson, King, & Landau

غلبه داشتن، برون گرایی، پرخاشگری، وابستگی، هیجانی بودن و گشاده بودن را گزارش کردند. باتوجه به مطالب و مستندات فوق، که به برخی از آنها اشاره شد، می‌توان استفاده کرد که برخورداری از علم و عقل نیز، نمی‌تواند از ویژگی‌ها و امتیازهای انحصاری انسان باشد. البته باید اذعان داشت که ظرفیت و سطح علمی و عقلی انسان، نسبت به سایر موجودات بمراتب برتر و بالاتر است؛ ولی در اصل وجود آن اشتراک است.

٤,٣. اراده

بحث بعدی، درباره اراده و اختیار داشتن انسان است که برخی معتقد بودند این، یک ویژگیِ انحصاری در انسان است و برطبق نظر آنها، مراد از امانت، داشتن فعل اختیاری اوست. این قول هم بنظر ناتمام می‌آید؛ زیرا با تأمّل در معنای اختیار و دقت در حالات نفسانیه‌ای که در انسان بوسیله انجام افعال اختیاریه به دست می‌آید، این بدست می‌آید که در حقیقت ملاک اختیار انسان در افعالش، داشتن شعور و درک می‌باشد. اختیار در آدمی، برای این است که وی می‌تواند در مواد خارجی عالم دخل و تصرف نموده و از آن مواد برای بقای خود استفاده نماید و مفید آن را از مضرش تشخیص دهد. باتوجّه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت حیوانات نیز مانند آدمیان تا اندازه‌ای از موهبت اختیار بهره دارند، البته نه به آن قوت و شدتی که در انسان‌ها هست. شاهد روشن این مدعا این است که ما به چشم خود بسیاری از حیوانات، مخصوصاً حیوانات اهلی را می‌بینیم که در بعضی از موارد که عمل مقرون با موانع است، حیوان از خود حرکاتی نشان می‌دهد که آدمی می‌فهمد این حیوان در انجام عمل خود مردّد است، و در بعضی از موارد می‌بینیم که به ملاحظه نهی صاحبش یا به خاطر تربیتی که یافته از انجام عملی خودداری می‌کند(طباطبایی، ١٤١٧، ج٧، ص ٨٢).

انجام این رفتارها، در راستای ارضای نیازهای غریزی، متفاوت از غریزه در حیوانات است؛ چنانچه انسان نیز برای ارضای غریزهِ گرسنگی، تشنگی، خواب و مانند آن در خود، از روش‌های مختلفی برای پاسخ استفاده می‌کند که آن روش‌ها، مبتنی بر اراده استفاده از معلومات و آگاهی‌های متفاوت می‌باشد. پس، غریزه متفاوت از پاسخی است که انسان

برای ارضای آن نیازها از خود نشان می‌دهد و آن پاسخ‌ها، مبتنی بر اراده و اختیار(در انسان یا غیر انسان) است.

علاوه بر این، تکلیف داشتن حیوان نیز دلیل دیگری بر مختار بودن حیوان است. یکی از ادلّه محکم بر داشتن تکلیف حیوانات، آیات و روایاتی است که درباره مؤاخذه شدن حیوانات وجود دارد که مؤاخذه حیوانات نشان از تکلیف داشتن و مختار بودن آنها می‌باشد که به برخی از آنها اشاره می‌گردد. خدای متعال در آیه ای تمام جنبندگان را به خاطر گناهانشان تهدید کرده و می‌فرماید: **"و اگر خداوند مردم را به خاطر کاری که می‌کنند مؤاخذه می‌کرد، بر پشت زمین جنبنده‌ای را نمی‌گذاشت"**[1](فاطر: ٤٥) و در جایی دیگر، از مؤاخذه حیوانات سخن گفته و می‌فرماید: **"و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند گیرنده پیشانی اوست"**[2](هود:٥٦). در آیه‌ای دیگر، محشور شدن حیوانات وحشی در قیامت اشاره شده و می‌فرماید: **"و آن گاه که همه حیوانات وحشی [در قیامت] محشور شوند"**[3](تکویر:٧).

روایاتی وجود دارد که بحث مؤاخذه حیوانات در آن بیان شده است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: **"خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی‌انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی دیگر می‌گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی‌جهت به او شاخ زده است را از او خواهد گرفت"**. در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **"هر حیوانی، پرنده یا غیر آن، که به ناحق کشته شود، در روز قیامت از قاتل خود، شکایت خواهد کرد"**[4](مکارم شیرازی، ١٣٧٤، ج٥، ص ٢٨٥). از ابوذر غفّاری روایت است که می‌گوید: **"در زمانی من در خدمت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم بودم، دو بُز، بر یکدیگر شاخ زدند. رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود: "آیا می‌دانید برای**

---

[1] وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ

[2] و ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها

[3] وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَت

[4] انَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هذِهِ الأُمَمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَقْتَصُّ مِنْ بَعْضِها لِبَعْضٍ حَتّى يَقْتَصَّ لِلْجَمَّاءِ مِنَ الْقَرْناءِ؛ ما مِن دابَّةٍ طائرٍ ولا غَيرِهِ يُقتَلُ بغَيرِ الحقِّ إلّا ستُخاصِمُهُ يَومَ القِيامَةِ.

چه شاخ زدند؟! اصحاب گفتند: نمی‌دانیم! حضرت فرمود: لیکن خدا می‌داند؛ و البتّه بزودی در میان آنها حکم می‌کند"[1] (مجلسی، ۱٤۰۳، ج٦۱، ص۷).

٤،٤. روح

با توجّه به مطالب فوق و گزارش‌کردن نکاتی که درباره توانمندی‌های سایر موجودات، از جمله حیوانات بیان گردید؛ سؤال هنوز به قوت خود باقی است که پس چه چیزی نقطه امتیاز انسان است که به او منزلت و جایگاه خلیفه الهی را عطا کرده است؟. پاسخ این پرسش را باید در دمیده شدن روح الهی در انسان دانست که در آیاتی[2](حجر:۲۹، ص:۷۲، سجده:۹، انبیاء:۹) به آن اشاره شده است. آنچه از **"روح"**، فهمیده می‌شود این است که آن حداقل دارای دو ویژگی انحصاری است که بر این مبناء، انسان را از سایر مخلوقات ممتاز کرده است. یکی برخورداری جامع از صفات و اسماء خداست. یعنی انسان از میان سایر موجودات و مخلوقات، تنها موجودی است که همه اسماء جمالیه و جلالیه خداوند در او تجلّی یافته است.

قرآن کریم، بعد از بیان داستان خلقت حضرت آدم، به عنوان اولین فرد از خلقت نوع بشر، به مسألهٔ تعلیم کل اسماء بر آدم، قبل از عرضه او بر ملائکه اشاره کرده و می‌فرماید: **"و خدا همه اسماء را به آدم تعلیم داد، آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد"**[3](بقره:۳۱). در این آیه شریفه چند نکته قابل استفاده است. اولاً، به تجلّی تکوینی خدا در آدم، با عنوان تعلیم أسماء یاد کرده است که خداوند متعال، تکوینا اسماء خودش را به آدم علیه السلام آموزش داد. ثانیاً، **"ال"** استغراق در **"الاسماء"** به ضمیمه **"کلّها"** در آیه، به تمامی اسماء و صفات الهی اشاره دارد که در حضرت آدم علیه السلام تجلّی تکوینی یافته است. ثالثاً، ناتوانی همه ملائکه، از شناخت تمامی اسماء در آدم، به

---

[1] وَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ بَيْنَا أَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذَا انْتَطَحَتْ عَنْزَانِ فَقَالَ النَّبِيُّ أَ تَدْرُونَ فِيمَ انْتَطَحَا فَقَالُوا لَا نَدْرِي قَالَ لَكِنَّ اللَّهَ يَدْرِي وَ سَيَقْضِي بَيْنَهُمَا وَ عَلَى هَذَا فَإِنَّمَا جُعِلَتْ أَمْثَالَنَا فِي الْحَشْرِ وَ الْقِصَاصِ

وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلىَ الْمَلَئكَة

[2] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي؛ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فيهِ مِنْ رُوحِه؛ فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمين

[3] وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلىَ الْمَلَئكَة

این اشاره دارد که هر چند هر یک از فرشتگان، تجلّی یک اسم از اسماء خداوند تعالی می‌باشند، ولی ضعف هر یک از آنها، در تشخیص کلیّت و جامعیت آنها بود. زیرا هر یک از فرشتگان، کاری مشخص و جایگاهی معین دارند. در آیه‌ای خداوند از قول آنها بیان می‌فرماید: **"و هر یک از ما (فرشتگان) مقام و پستی معین داریم"**[1](صافات:١٦٤). پس، اولین تفاوت انسان با دیگر موجودات، برخورداری او از تجلّی تمامی اسماء و صفات اوست که این کلیّت و جامعیّت در سایر موجودات نمی‌باشد. یعنی تنها انسان است که جامع تمامی صفات و اسماء الهی همچون: علم، حلم، عزت، حکمت، رحمت، عدالت، صداقت، قدرت و امثال آن می‌باشد.

یکی دیگر از تمایزات انسان با سایر موجودات، برخورداری او از توانایی ظرفیت بی‌نهایت شدن اوست. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: **"و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و آن را جز به اندازه معلوم [برای مخلوقات] فرو نمی‌فرستیم"**[2] (حجر:٢١). در این آیه شریفه، ظرفیت نامحدود خداوند از طرفی و ظرفیت محدود سایر موجودات، از طرفی دیگر بیان شده است. بنابراین، همه مخلوقات و موجودات از ظرفیت محدودی برخوردارند. اما درباره انسان، خداوند در آیه‌ای دیگر، بحث خلافت و جانشینی خود برای انسان در روی زمین را بیان نموده و فرموده است: **"و (به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد"**[3](بقره:٣٠). آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود این است که انسان به عنوان خلیفه و جانشین، باید تمام صفات متخلف عنه را دارا باشد. بنابراین، آنچه در صفات و اسماء الهی وجود دارد، باید در ظرفیت تکوینی انسان، به عنوان متخلف عنه وجود داشته باشد. همچنین با توجّه به اینکه انسان از توانایی روح الهی بهره‌مند گردیده است[4](حجر:٢٩)؛ از آنجایی که روح الهی دارای ظرفیت بی‌نهایت می‌باشد، یک چنین انسان برخوردار از روح الهی

---

[1] وَ ما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُوم

[2] وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم

[3] وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَئِكَةِ إِنىّ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَة

[4] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

نیز، باید ظرفیت بی‌نهایت شدن را داشته باشد. بنابراین، یکی دیگر از صفات انحصاری انسان، برخورداری او از ظرفیت بی‌نهایت شدن می‌باشد که در سایر موجودات، این ظرفیت وجود ندارد. پس جامعیت اسماء و صفات و برخورداری از ظرفیت (بی‌نهایت شدن، از جمله ویژگی های انحصاری انسان است که در سایر موجودات وجود ندارد.

۵ . انسان محور آفرینش

اومانیسم[۱] یا انسان مداری، واژه‌ای است که اواخر قرن سیزدهم در ایتالیا شکل گرفت و پس از آن، سایر کشورهای اروپایی را در بر گرفت و می‌توان آن را یکی از عوامل پیدایش فرهنگ جدید غرب و یکی از مؤلفه‌های بنیادین رنسانس[۲] به شمار آورد. از قرن چهاردهم میلادی به بعد، این تفکّر رواج یافت و طی شش قرن اخیر، اکثر قریب به اتفاق مکتب های فکری، فلسفی، سیاسی، اخلاقی، هنری، ادبی و مانند آن را تحت سیطره خود قرار داده است. کمونیسم[۳]، سوداگری(پراگماتیسم)[٤]، وجودگرایی (اگزیستانسالیسم)[٥]، آزادیخواهی‌گرایی(لیبرالیسم)[٦]، روح‌گرایی اروپایی[۷]، شخص‌گرایی[۸]، هریک بنحوی در انسان مداری هم‌داستان می‌باشند و روح اومانیسم در آنها جریان دارد و حتی برخی از پیروان ادیان آسمانی همچون، پیرایش‌گری[۹] لوتری[۱۰](مسیحیت پروتستان)، را نیز به خود جذب کرده است(رجبی، ۱۳۸۵، ص ٤۳).

اومانیسم، به هر نوع فلسفه ای اطلاق می‌شود که منزلت ویژه ای برای انسان قایل است و او را مقیاس همه چیز قرار می‌دهد. او با محور و مدار قرار دادن انسان، درصدد تفسیر و نوسازی او از این منظر در جهان طبیعت و تاریخ می‌باشد. در این نظام، محور

---

۱ humanism
۲ renaissance
۳ communism
٤ pragmatism
٥ existentialism
٦ liberalism
۷ spiritualism
۸ personalism
۹ protestantism
۱۰ Luther, M

همه چیز، تمایلات و خواسته‌های انسان است. انسان در این دیدگاه، خود را موجودی مستقل و یگانه می‌داند و به هیچ قدرتی خارج از خود اتکاء ندارد. در تفکّر اومانیستی انسان، خود را خالق همه بایدها، ارزش‌ها، اخلاقیات، حقوق و مانند آن دانسته و خود را در جایگاه خالق، رازق، حاکم و مالک همه چیز می‌داند. در این دیدگاه، انسان می‌کوشد ارزش‌هایی که در قبل به خدا نسبت می‌داد، به خود نسبت دهد و خود را از همه قیدها و تعلق‌های الهی رها سازد و هیچ کس و هیچ چیز را بالاتر از خود نداند و مطیع هیچ کس نباشد و اراده خود را بر هر چیزی غالب سازد(نصری، ۱۳۸۲، ص ۸).

باتوجّه به دیدگاه‌های مختلف در نظریه‌پردازان مکاتب اومانیستی، در مجموع می‌توان اومانیست را دارای مؤلفه‌های زیر دانست که عبارتند از:

۱. محوریت انسان و پایبندی به خواسته‌ها و علایق او؛

۲. اعتقاد به جامعه باز و کثرت‌گرا؛

۳. التزام به اصل جدایی نهادهای دینی از دولت؛

٤. اعتقاد به بنا نهادن اخلاق در جامعه، بر مبنای خودمختاری و برابری اخلاقی؛

۵. سکولاریزم و نفی پذیرش و مداخله دین در زندگی دنیایی و طبیعی مردم؛

٦. تأکید بر دموکراسی، به عنوان بهترین تضمین‌کننده حقوق انسانی در برابر حاکمان سلطه‌جو؛

۷. آزادی خواهی، اینکه انسان باید از هر قیدی، بجز آنچه خود برای خود تعیین می‌کند، آزاد باشد؛

۸. اعتقاد به عقل‌گرایی و شک‌گرایی، به عنوان ابزاری مناسب برای کشف حقیقت و ساختن جامعه انسانی؛

۹. بی‌همتایی فرد انسانی، روش علمی و خردگرایی که به عنوان هسته مرکزی و کانونِ اومانیسم را تشکیل می‌دهد.

۱۰. اعتقاد به اینکه تمام ایدئولوژی‌ها و سنت‌ها، اعم از سنت‌های دینی، سیاسی یا اجتماعی، باید توسط انسان ارزش‌گذاری شود؛

۱۱. تساهل و تسامح و امکان هم زیستی مسالمت آمیز بین معتقدات ادیان مختلف در کنار هم؛

۱۲. جستجوی دائم برای یافتن حقیقت ملموس و عینی، با درک و اعتراف به اینکه شناخت و تجربه جدید، پیوسته ادراک‌های ناقص ما را از آن حقیقت عینی تغییر می‌دهد(بیات، ۱۳۸۱، ص٤٤).

دو عامل اساسی در شکل‌گیری و پیدایش این دیدگاه نقش مهم‌تری دارد. یکی نظام اعتقادی حاکم کلیسایی آن دوران، و مبانی عقیدتی و ارزشی مسیحیت و ضرورت تقدم دانستن ایمان بر آگاهی و فهم دین، و برخی آموزه های انحرافی مسیحی، مانند گناه‌کار دانستن ذاتی انسان، تحمیل نامعقول تعالیم کلیسا بر دستاوردهای علمی و عقلی و مانند آن. عامل دیگر اینکه، با توجّه به در ارتباط بودن اومانیست‌ها با مراکز قدرت، آنها دین را مانعی جدّی در برابر درخواست‌های قدرت طلبانه خود می‌دیدند، که بمنظور یافتن راه حلی برای سالار منشی خویش، به تبیین عقلانی تحولات سیاسی و تجدد گرایی، حمله به دین و روی‌گردانی از نظام دینی حاکم و رایج مسیحیت آن زمان، پرداختند و به تخریب ذهنیت جامعه نسبت به دین و ضرورت جدایی دین از سیاست و اجتماع همت گماشتند(رجبی، ۱۳۸۵، ص ٤٦).

علی‌رغم کلمات و واژه‌های زیبایی که در این دیدگاه درباره انسان بکار برده شده است؛ اما در عمل، نتیجه این تفکّر، اصالت یافتن خودخواهی های افراطی بشر و تسلیم شدن او در برابر درخواست‌های مطلق و بی‌انتهای شیطانی خویش؛ تبدیل شدن بسیاری از آنها به قدرت‌های ستم‌گر و جبّاری، همچون: نازیسم، فاشیسم، استالینیسم و غیره می‌باشد. همچنین، فقدان پشتوانه فکری متقن و عمیق، اهمیّت دادن بیش از حد به تجربه و عقل بشری و نسبیت ارزش شناختی و معرفت شناختی، پایه های لرزانی است که اومانیسم از آن رنج می‌برد(همان، ص ٦١).

علاوه بر اِشکال های فوق الذکر، بنظر می‌رسد مشکل اصلی این دیدگاه، این است که آنها تلاش کردند عقل و علم محدودِ مخلوق خود را، بجای علم مطلق و لایتناهی

خدای خالق خویش قرار دهند و نیازهای متعالی و ماورایی الهی انسان را، در خاک و موجودات خاکی زمینی جستجو کنند؛ غافل از اینکه انسان بدون ارتباط با عالم اعلی، از طریق وحی، نمی‌تواند نیازهای عالی خود را ارضاء نماید. مشکل اصلی دیگر این دیدگاه این است که بی توجّه است که به تعداد انسان‌ها، خواسته ها، تمایلات، باورها، نگرشها، ارزش‌ها و امثال آن، برای آنها وجود دارد و در راستای پاسخ به آن نیازها، هر کسی و یا هر گروهی یا هر فرهنگی تلاش می‌کند آرمان‌ها و افکار خود را بنام حقوقِ انسان، اصالت بخشیده و به دیگران تحمیل کند. پس، برطبق این دیدگاه، هر کسی معیارهایی برای خود دارد و هیچ کس را نمی‌توان برای داشتن هر اعتقادی تخطئه کرد؛ زیرا معیار هر شخصی برای خودش حقیقت و اصالت دارد.

باتوجّه به بیان دیدگاه انسان‌گرایی اومانیستی و اشکال‌های علمی و عملی که دراین‌باره وجود دارد، سوالی که باقی است اینکه دیدگاه اسلام، درباره محور و مدار آفرینش چیست؟. آنچه از دیدگاه قرآن در جهان بینی اسلامی دراین‌باره استفاده می‌شود این است که مبدأ، مقصد، مرکز، محور و کانون آفرینش و هستی، ذات اقدس باری تعالی است. توحید در ذات، صفات و افعال، نشان دهنده این است که در عالم تکوین و خلقت و هستی، همه موجودات از خدا نشأت گرفته اند و به سوی او در حرکت اند[1](بقره:۱۵٦)؛ زیرا او تنها یکتای آفرینش است که مقصود همه نیازمندان است و هیچ شبیه و مانندی ندارد[2](اخلاص:۱-٤). او مالک حقیقی همه چیز؛ خالق همه هستی در زمین و آسمان‌ها است و هر چه در هستی وجود دارد پرتوی از تجلّی ذات لایتناهی اوست[3](آل عمران: ۱۰۹). علم او بر همه چیز احاطه داشته[4](طلاق:۱۲)؛ قدرتش نیز همه چیز را در بر

---

[1] إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

[2] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ اللَّهُ الصَّمَدُ؛ وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدُ

[3] وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَىَ اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُور

[4] وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْما

گرفته[1](فتح:۲۱)؛ و بر آنچه دیگران عمل می‌کنند، نیز توانایی و سیطره کامل دارد[2](آل عمران:۱۲۰).

باتوجّه به اینکه در عالم تکوین و خلقت، تنها خداست که محور آفرینش است، در عالم تکلیف و تشریع نیز، تنها خداوند است که مبنا و اساس همه بایدها و نبایدهاست؛ زیرا او تنها قانون‌گزار و فرمان دهنده می‌باشد[3](یوسف:٤٠). حاکمیت در این دیدگاه، از آنِ خداست و هیچ قدرتی جز او حق حکومت مطلقه، بدون اذن او بر انسان‌ها را ندارد[4] (قصص:۷۰). او محور زندگی و حیات تکلیفی انسان است[5](انفال: ٢٤)؛ و هر انسانی باید زندگی و مرگ خود را، همانند عبادت و بندگی خود، به گونه ای شکل دهد که خدا از او خواسته است[6](انعام:١٦٢).

هر چند نظام آفرینش و عالم هستی بر محوریت خالق حکیم است، اما باید دانست که مرکز و محورِ مخلوقات و موجوداتِ روی زمین، انسان می‌باشد. در بین همه آفریده های خداوند، این انسان است که مقصود خلقت همه موجودات روی زمین واقع شده است[7](بقره:۲۹). اوست که هدف تسخیر شده همه مخلوقات عالمِ مادی قرار گرفته است[8](جاثیه:۱۳). اوست که در میان همه مخلوقات، به عنوان مخلوقی در بهترین ترکیب آفریده شده است[9](تین:٤). اوست تنها موجودی که دریافت کننده تجلّی روح الهی گشته است[10](سجده:۹) و همان اوست که مسجود فرشتگان قرار گرفته است[11] (حجر:۲۹). براین اساس است که او استعداد جانشینی و خلافت خدا در روی زمین را پیدا کرده

---

[1] قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرا

[2] إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحيط

[3] إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاه

[4] وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

[5] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اسْتَجيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْييكُمْ

[6] قُلْ إِنَّ صَلاتي وَ نُسُكي وَ مَحْيايَ وَ مَماتي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ

[7] هوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا في الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَي إِلي السَّمَاءِ فَسَوَّئهُنَّ سَبْعَ سَمَوَتٍ وَ هُوَ بِكلُ شيءٍ عَلِيم

[8] وَ سَخَّرَ لَكمُ مَّا في السَّمَوَتِ وَ مَا في الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ في ذَلِكَ لايَتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

[9] لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَنَ في أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

[10] ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فيهِ مِنْ رُوحِه

[11] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

است[1](بقره:۳۰). البته باید توجّه داشت که از منظر قرآن، انسانی محور سایر مخلوقات است که با بندگی و ارتباط با خدای هستی بخش، جایگاه حقیقی انسانی خویش را حفظ کرده و خود را در پازل هستی و محور هستی بخش قرار بدهد؛ نه انسانی که با قطع ارتباط با خدا و خارج شدن از مسیر انسانیت، از این دایره آفرینش خارج شده و مخلوع از انسانیت خویش، در زمره شیاطین[2](انعام:۱۱۲)، حیوانات[3] (اعراف:۱۷۹) و یا سایر موجودات پست گردیده است.

۶ . اهمیّت شناخت انسان

شناخت انسان، یکی از مهمترین مسائلی است که اندیشه انسان با دیدگاه‌ها و گرایش های مختلف را به خود مشغول کرده است. اینکه حقیقت انسان چیست؟ و این موجود از چه استعداد و ظرفیت وجودی برخوردار است؟، مُلکی است یا ملکوتی؟، مادی است یا معنوی؟، هدف دارد یا بیهوده آفریده شده است؟، آزاد آفریده شده یا مجبور است؟ و موضوع‌هایی مانند آن؛ از جمله مسایلی هستند که اهمیّت و نوع شناخت انسان را بیان می‌کند. با توجّه به این موضوع‌ها و با عنایت به در نظر گرفتن جایگاه محوری برای انسان در آیات و روایات، سخنان فراوانی برای ضرورت شناخت انسان و اهمیّت معرفت نفس تأکید شده است.

آیاتی که درباره تدبّر و تأمّل درباره نفس انسان در قرآن بیان گردیده است، می تواند به عنوان تأکیدی در رابطه با اهمیّت شناخت نفس در نظر گرفت. در قرآن کریم، آیات فراوانی به موضوع شناخت انسان اشاره شده و اهمیّت آن را گوشزد کرده است. در آیه ای، خدای متعال به همه انسان‌ها دستور شناخت خویش را صادر کرده و می‌فرماید:**"ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد نفس هایتان"**[4](مائدة:۱۰۵). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: از عبارت **"عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ"** که مؤمنان را به پرداختن به نفس خود

---

[1] وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَة

[2] شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِن

[3] أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ

[4] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ

فرمان داده است، پس از فرمان خدای متعال به مؤمنان در ملازمت نفس خود، مشخص می شود که نفس مؤمن همان راهی است که باید آن را سلوک کند؛ بنابراین، نفس مؤمن طریق و مسیری است که او را به سوی پروردگارش سیر می‌دهد و این همان راه هدایت او و راهی است که او را به سعادتش می‌رساند (طباطبایی، ١٤١٧، ج٦، ص ١٧١).

در آیه‌ای دیگر، وجود انسان را بهره‌مند و سرشار از نشانه‌های الهی دانسته و می‌فرماید:**"و نیز در وجود خودتان نشانه‌ها و عبرتهایی است، آیا نمی‌بینید؟**[1]" (ذاریات:٢١). دستور به شناخت و بصیرت پیدا کردن درباره آیات انفسی، نه تنها تأکید بر معرفت نفس است؛ بلکه به آیت بودن و نشانِ خدایی داشتن او نیز اشاره دارد. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا آشکار شود که او حق است**[2]"(فصلت: ٥٣). بکار بردن آیات درونی نفس، در برابر تمامی مخلوقات آفاقی؛ اولاً، نشان از عظمت خلقت انسان دارد که در مقابل تمامی مخلوقات دیگر قرار گرفته است؛ ثانیاً، سودمندتر بودن سیر و سلوک انفسی، نسبت به سیر و گردش آفاقی، شاید به این اشاره دارد که خودشناسی، معمولاً با اصلاح صفات و بهبود اعمال نفس همراه است و این از آن جهت، حائز اهمیّت است که شناخت نشانه‌های[انفسی]، از آن روی که نشانه‌اند، آدمی را به شناخت خداوند سبحان و اسماء، صفات و افعال او رهنمون می شود. حدیث معروف منقول از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله که فرمود: **"هرکس خود را بشناسد [به تحقیق] پروردگارش را خواهد شناخت"**[3](مجلسی، ١٤٠٣، ج٩٢، ص٤٥٦)، به صراحت به ضرورت شناخت نفس، در دستیابی به معرفت ربّ، و رسیدن به مقام پروردگاری اشاره دارد. براین اساس، مقدمه شناخت خدای مقصود، شناختن نفس مخلوق است. پس مسأله شناخت نفس، یکی از موضوع‌هایی است که با بحث کمال انسان نیز ارتباط دارد. زیرا، نخستین گام در طی نمودن طریق شریعت، آگاهی از امکانات طریقت و آشنایی با ظرفیت‌های حقیقت وجودی انسان است. پس، مهم‌ترین ضرورت

---

[1] وَ فِي الْأَرْضِ ءَايَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ؛ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ

[2] سَنُرِيهِمْ آيَاتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّي يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ

[3] مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه

خودشناسی، این است که آن، بهترین راه برای خداشناسی است و آگاهی از صفات جلال و جمال حضرت حق، قوی‌ترین عامل برای پرورش کمالات انسانی است.

همچنین، انسان از طریق خودشناسی، به کرامت نفس و عظمت خلقت وجودی خویش و اهمیّت روحی او، که از انوار الهی و نفحات ربانی اوست، پی می‌برد. انسان با معرفت نفس، به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است، پی برده و تشویق می‌شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنج‌های درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد و درک کند که این گوهر گران‌بها را نباید به ثمن بخس و بهای ناچیز فروخت. از طرف دیگر، انسان با شناخت نفس، به خطرات دام‌های گسترده و خطرناک نفس و انگیزه‌های شهوانی و تضاد آنها با سعادت پی می‌برد و برای مقابله با آنها، خود را آماده می‌کند. خداشناسی، مهم‌ترین عامل برای نجات انسان از پستی و حضیض رذائل و رسیدن به اوج قله فضائل است. خداوند متعال یکی از مجازات های هوسبازان متمرد را در قرآن، خود فراموشی بیان فرموده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: **"همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند**[1]"(حشر:۱۹). این نشان از ضرورت و اهمیّت معرفت نفس است(مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج۱، ص ۳۲۲).

در ذیل آیه شریفه:**"و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان، نژادشان را بیاورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی می‌دهیم**[2]" (اعراف:۱۷۲)؛ علامه طباطبایی می‌فرماید: **"انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی، او را به غرور وا دارد، نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه اینکه اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می‌داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت. بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت**

---

[1] وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ

[2] وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي شَهِدْنا

وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد، به آن اعتراف می‌کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل، صغیر و کبیر، در این مساله نیست. لذا بعضی گفته‌اند که این آیه، اشاره به حقیقتی می‌کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می‌یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند به بیرون وجود خود است. پس معنی آیه این است که ما انسان‌ها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند"(طباطبایی، ١٤١٧، ج٨، ص٣٠٦). باتوجّه به این موضوع، می‌توان گفت یکی از ابعاد مهم نیاز انسان، نیاز او به شناختن خویشتن و پی بردن به اسرار نهفته خود، از منظر خالق هستی است و انسان شناسی اسلامی، تبیینی در جهت ارائه موضوع‌های شخصیت شناسی از دیدگاه قرآن و روایات می‌باشد.

در رابطه با شناخت نفس و اهمیّت و آثار و نتایج مثبت آن، روایات فراوانی وارد شده که به بعضی احادیث منقول از حضرت علی علیه‌السلام در این باره اشاره می‌گردد: **"برترین معرفت، خودشناسی انسان است. برترین حکمت، این است که انسان خود را بشناسد. نهایت معرفت این است که آدمی خود را بشناسد. خودشناسی، سودمندترین شناخت‌هاست. کسی که موفق به خود شناسی شود، به بزرگ‌ترین پیروزی دست یافته است. در شگفتم از کسی که گمشده خود را می‌جوید، امّا خویشتن را گم کرده و آن را نمی‌جوید. هرکه خود را شناخت، منزلتش والا گشت. هر که خود را شناخت، به نهایت هر شناخت و دانایی رسیده است"**[1](ری شهری، ١٣٨٥، ج٧، ص١٦٤). امام علی علیه‌السلام در حدیثی دیگر می‌فرماید: **"خودشناسی سودمندترین شناخت از دو شناخت است"**[2](تمیمی آمدی، ١٣٦٦، ص ٢٣٢). انسان هر گاه به سیر در آیت نفس بپردازد، از همه چیز می‌بُرَد و به پروردگارش روی می‌آورد و در پی آن شناختی بی واسطه و دانشی بدون بهره گرفتن از اسباب و علل، نسبت به مقصدش پیدا می‌کند. همچنین از آن‌حضرت روایاتی درباره مذمّت عدم شناخت نفس وارد شده که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد: **"انسان را همین نادانی بس، که خودش**

---

[1] مَن عَرَفَ نَفسَهُ جَلَّ أمرُهُ. مَن عَرَفَ نَفسَهُ فقَدِ انتَهي إلي غايَةِ كُلِّ مَعرِفَةٍ و عِلمٍ . مَن عَرَفَ نَفسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ. أكثَرُ النّاسِ مَعرِفَةً لِنَفسِهِ أخوَفُهُم لِرَبِّهِ.

[2] المَعرِفَةُ بِالنَّفسِ أنفَعُ المَعرِفَتَينِ

را نشناسد. هرکه خود را نشناخت، از راه نجات دور افتاده و در وادی گمراهی و نادانیها قدم می نهد. بزرگ‌ترین نادانی، نادانی انسان نسبت به کارِ خویشتن است"[1](همان، ج۷، ص۱٦۸).

این معارف و امثال اینها، شناخت‌های حقیقی و درستی هستند که هرگاه انسان آنها را به نحوی متقن و استوار به دست آورد، حقیقت حیات و زندگیش در برابر او خودنمایی می‌کند؛ حیاتی جاویدان که با خوشبختی همیشگی همراه است و در نظر نگرفتن آن نیز، با بدبختی و زندگی نکبت بار پیوسته می‌باشد. در نظر گرفتن این حیات، زندگی ای را بدنبال دارد که بی‌معنا و بازیچه و بیهوده نیست. بلکه این یک جاودانگی را فراهم می‌کند که انسان را به تکالیف و وظایفش در قبال پروردگار و در برابر هم‌نوعان خود در زندگی این جهان و آن جهان رهنمون می‌نماید؛ حیاتی که انسان برای خود در نظر می‌گیرد، نیازهای مناسب او را در دو عالم، برایش نمودار می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج۱، ص ۳۲۲).

خلاصه فصل اول

در این فصل ابتدا به تعریف انسان پرداخته شد که او برخوردار از ویژگی های انحصاری، شامل: ظاهر، باطن، فطرت، شهوت، جامعیت، عقلانیّت و امثال آن می‌باشد. بشر، نام دیگری از انسان است که در قرآن برای او بکار برده شده و مراد از آن بدن، ظاهر، جسد و شکل مادی او است. سه وجه برای نام‌گذاری انسان در کتاب‌های لغت ذکر شده است. یک وجه، آن را از "آنَس" دانسته که معنای ظهور و بروز را می‌رساند و انسان به خاطر ظاهرو آشکار بودنش به این اسم، نامیده شده است؛ وجه دوم، از ریشه "إنس" یا "اُنس" گفته‌اند که به خاطر مأنوس شدن و علاقه مند شدن به چیزی، آن را بدان نامیده اند. وجه سوم در علت نام‌گذاری انسان را "نَسیَ" گفته‌اند که از نسیان و فراموشی گرفته شده و به خاطر از یاد بردن و فراموش کردن به این نام معرفی شده است. بُعد رفتاری، عاطفی و شناختی، سه تا از مهم‌ترین ابعاد وجودی انسان است که این سه

---

[1] كَفي بِالمَرءِ جَهلاً أن يَجهَلَ نَفسَهُ. مَن لَم يَعرِفْ نَفسَهُ بَعُدَ عَن سَبيلِ النَّجاةِ ، و خَبَطَ في الضَّلالِ و الجَهالاتِ . أعظَمُ الجَهلِ جَهلُ الإنسانِ أمرَ نَفسِهِ

وجه می‌تواند به آنها اشاره داشته باشد. آیاتی از قرآن مجید وجود دارد که به این سه بُعد اشاره دارد.

واژه شخصیت، که معادل کلمه پرسونالیتی در انگلیسی است، از ریشه لاتین پرسونا، به معنای نقاب یا ماسک گرفته شده است و آن به نقابی اشاره دارد که در یونان و روم قدیم، بازیگران تئاتر بر چهره می گذاشتند. نام‌گذاری این نام برای شخصیتِ انسان، اشاره بر آن دارد که شخصیت برای هر کسی، همانند نقابی است بر چهره افراد که در موقعیت های اجتماعی مختلف از خود نشان داده و در آن نقش بازی می‌کنند. بر این اساس، روان‌شناسی شخصیت، به مجموعه ثابتی از خصلت‌ها و گرایش‌های انسان اشاره دارد که از وجوه اشتراک و تفاوت‌های رفتارِ روان‌شناختی افراد بحث می‌کند که استمرار زمانی دارند. روانشناسان، شخصیت را شامل سه سازمان روانی مهمِ شناخت (فرآیندهای تفکّر)،عواطف(هیجان‌ها) و رفتارهای مشهود تقسیم کرده اند.

نزدیک‌ترین مفهومی که در منابع اسلامی برای شخصیت، بتوان بیان کرد، تعبیر "شاکله"(اسراء:٨٤) در قرآن است. قرآن کریم، مبنای رفتار و حرکت انسان را شاکله وجودی او دانسته است. باتوجّه به معنای شاکله، می‌توان گفت آن، جوهره شکل یافته استعدادهای بالقوه انسان است که علاوه بر اینکه تشکیل دهنده ظاهر، اعمال و رفتار بیرونی فرد می‌باشد؛ افکار، عواطف و نیروهای باطنی و درونی فرد را نیز تشکیل می‌دهد، که به صورت مستمر و پیوسته در اعماق درون و لایه‌های زیرین باطن انسان رسوخ کرده و مبنای رفتار، ادراک و کردار آدمی می‌باشد. پس شاکله، ویژگی های بارز و پایداری است که بر فکر، احساس، نیّت و رفتار آدمی احاطه دارد.

بالابودن جایگاه انسان در نظام آفرینش، نسبت به سایر مخلوقات، و برشمردن ارزش‌های فراوانی برای او در قرآن کریم، از دو منظر قابل بررسی قرار گرفت. برخی از این ویژگی‌ها به عنوان یک خصوصیت ذاتی و یک صفت تکوینی در انسان مطرح است، که صرفاً انسان، به خاطر خلقت انسانی خویش، از آنها برخوردار است و سایر موجودات از آن بی بهره‌اند. علاوه بر منزلت ذاتی، بعضی از خصوصیات عالی دیگری برای انسان

در قرآن برشمرده شده که او می‌تواند آنها را به صورت اکتسابی به دست آورد. کرامت ذاتی انسان، هدف خلقت همه موجودات زمینی واقع شدن، مسخّر شدن همه مخلوقات برای او، آفریده شده در بهترین صورت، خلیفةالله شدن، پذیرش روح الهی، مسجود فرشتگان واقع‌شدن، برخوردار از علم‌الهی، پذیرش بار امانت، برخورداری از حیات طیبه، برخورداری از مقام قرب و کمال، توانایی کسب فضیلت و تقوی، برخورداری از طمأنینه و آرامش، تفوّق به مقام یقین، نیل به حکمت و امثال آن؛ از جمله خصوصیت‌های ذاتی و اکتسابی انسان است که در قرآن به آنها اشاره شده است.

یکی دیگر از مباحث مطرح شده در این فصل این بود که چه خصوصیت ذاتی یا غیر ذاتی در انسان وجود دارد که او را به این منزلت و جایگاه بالا در آفرینش رسانده است؟. در پاسخ به این پرسش، به بحث "حملِ امانت" اشاره شد که به چند دیدگاه در این معنی اشاره گردید. آنچه دراین‌باره نتیجه گرفته شد اینکه با توجّه به مستندهای ارائه شده در آیات، روایات و شواهد علمی موجود، بسیاری از مسایل مطرح شده فوق درباره خصوصیت‌های انحصاری انسان، مانند: عقل، علم، اراده، اعضای بدن و امثال آن، در فرشتگان و حیوانات نیز مشاهده می‌گردد. پس این خصوصیت‌ها نمی‌توانند به صفات انحصاری انسان اشاره داشته باشند؛ چنانچه پذیرش ولایت، عبودیت، کمال، معرفتِ توحیدی و ادای تکلیف، فرع بر صفات ذاتی هستند. پس هیچ یک از خصوصیت‌های مطرح شده در این رابطه نمی‌توانست، به امتیاز انحصاری انسان اشاره داشته باشد.

دمیده شدن روح الهی در انسان و برخورداری او از تمامی صفات و اسماء خدا که او تنها موجودی است که همه اسماء جمالیه و جلالیه خداوند در او تجلّی یافته است و برخورداری او از توانایی ظرفیت (بی‌نهایت شدن انسان، دو خصوصیت انحصاری بود که از آیات و روایات، شواهدی برای آن ارائه گردید. پس جامعیت اسماء اسماء و صفات و برخورداری از ظرفیت (بی‌نهایت شدن، از جمله ویژگی های انحصاری انسان است که در سایر موجودات وجود ندارد.

آخرین مبحث ارائه شده در این فصل، ضرورت شناخت انسان بود، که با توجّه به در نظر گرفتن جایگاه محوری برای انسان در آیات و روایات، سخنان فراوانی برای ضرورت شناخت انسان و اهمیّت معرفت نفس مطرح شد. آیاتی که درباره تدبّر و تأمّل درباره نفس انسان در قرآن بیان گردیده است، آیاتی که وجود انسان را بهره‌مند و سرشار از نشانه‌های الهی دانسته است و همچنین آیات و روایاتی که بهترین راه برای خداشناسی را خودشناسی دانسته است؛ از جمله مهم‌ترین دلایلِ ضروری برای شناخت انسان مطرح شده است. انسان از طریق خودشناسی، به کرامت نفس و عظمت خلقت وجودی خود و اهمیّت روحی خویش، که از انوار الهی و نفحات ربانی اوست، پی می‌برد. انسان با معرفت نفس، به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است، پی برده و تشویق می‌شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد و درک کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن بخس و بهای ناچیز فروخت. از طرف دیگر، انسان با شناخت نفس، به خطرات دام‌های گسترده و خطرناک نفس و انگیزه‌های شهوانی و تضاد آنها با سعادت پی می‌برد و برای مقابله با آنها، خود را آماده می‌کند.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) کدامیک از گزینه‌های زیر، به علت نام‌گذاری مفهوم انسان اشاره دارد؟

الف) جسمانی بودن　　ب) دو پا راه رفتن

ج) ظاهر و آشکار بودن　　د) خلاق بودن

۲) کدامیک از گزینه‌های زیر، به نام‌گذاری وجود مادی انسان اشاره دارد؟

الف) روح　ب) عقل　ج) نفس　د) بشر

۳) سه بعد مهم کاربرد انسان در آیات قرآن کدام است؟

الف) شناختی، رفتاری، اخلاقی　　ب) شناختی، اخلاقی، عاطفی

ج) اخلاقی، رفتاری، اجتماعی　　د) اخلاقی، رفتاری، اجتماعی

٤) کدامیک از گزینه‌های زیر، مسیر تحول باطنی انسان را نشان می‌دهد؟.

الف) شاکله ب) شخصیت ج) صیرورت د) فطرت

٥) شخصیت در روان‌شناسی، از کدام مفهوم زیر گرفته شده است؟

الف) شاکله ب) نفس ج) نقاب د) نیت

٦) شخصیت در اسلام، از کدام مفهوم زیر گرفته شده است؟

الف) شاکله ب) نفس ج) نقاب د) رفتار

٧) کدامیک از خصوصیت‌های زیر، به جایگاه اکتسابی انسان در قرآن اشاره دارد؟

الف) کرامت انسان ب) هدف خلقت همه موجودات زمینی واقع شدن

ج) مسخّر شدن همه مخلوقات برای او د) توانایی کسب فضیلت و تقوی

٨) کدامیک از خصوصیت‌های زیر، به جایگاه ذاتی انسان در قرآن اشاره دارد؟

الف) تفوّق به مقام یقین ب) هدف خلقت همه موجودات زمینی واقع شدن

ج) نیل به حکمت د) توانایی کسب فضیلت و تقوی

٩) کدامیک از خصوصیت‌های زیر، به تمایز انسان از سایر موجودات اشاره دارد؟

الف) توانایی انسان از عقل ب) برخورداری از اراده و اختیار

ج) بهره مندی از اعضاء بدنی د) بهره مندی از روح الهی

١٠) کدامیک از گزینه‌های زیر، به ویژگی‌های عالی حیوان در برخورداری از شخصیت اشاره دارد؟.

الف) بی تقوا بودن ب) غریزه داشتن

ج) اراده و اختیار د) نشخوار کردن

١١) کدامیک از گزینه‌های زیر، به معنای اومانیسم در انسان اشاره دارد؟.

الف) انسان پروری ب) انسان محوری

ج) وجودگرایی د) روح گرایی

١٢) کدامیک از خصوصیت‌های زیر، به ویژگی های اومانیسم اشاره دارد؟

الف) اصالت روح در انسان ب) وابستگی روح به بدن

ج) وابستگی بدن به روح د) سکولاریزم و نفی مداخله دین در زندگی

۱۳) دیدگاه اسلام درباره اومانیسم چیست؟.

الف) موافق است ب) مخالف است

ج) درباره روح موافق است د) الف و ج صحیح است

۱٤) آیه شریفه :**"ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد نفس هایتان"**، به کدام موضوع زیر اشاره دارد؟.

الف) تدبّر و تأمّل درباره نفس ب) برخورداری انسان از اراده و اختیار

ج) توانایی انسان از عقل د) بهره مندی از روح الهی

۱۵) از منظر آیات و روایات، مهم‌ترین را خداشناسی کدام است؟.

الف) معرفت به آثار طبیعت ب) معرفت نفس

ج) ارائه استدلال عقلی د) بیان استدلال علمی

سؤال‌های تشریحی

۱) انسان در اسلام و شخصیت در روان‌شناسی را توضیح داده و شباهت‌ها یا تفاوت‌های احتمالی آن دو را بیان کنید؟.

۲) منزلت انسان در قرآن را بیان کنید و تمایز انسان را از سایر موجودات، از منظر آیات و روایات توضیح دهید؟.

۳) اومانیسم را توضیح دهید و ویژگی‌های محوری اومانیسم را بیان کنید؟.

٤) دیدگاه اسلام را در باره محور آفرینش بیان نمایید؟.

۵) اهمیّت و ضرورت شناخت انسان را از منظر آیات و روایات تبیین کنید؟.

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ احمدی، علی اصغر(۱۳۷۱)، روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی
- ✓ بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها
- ✓ جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۹)، صورت و سیرت انسان در قرآن
- ✓ رجبی، محمود(۱۳۸۵)، انسان شناسی، مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره)

فصل دوم، مبانی انسان‌شناسی در اسلام و غرب

هدف کلی

مبانی نظری و پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی اسلام و غرب، هدف کلی این فصل است که در ده مبناء، آنها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

هدف‌های یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از پایان فصل، بتواند سؤالات زیر را پاسخ دهد.

۱) دو ساحتی بودن خلقت انسان را توضیح داده و نتایج این مبنا را بیان کند.
۲) ارتباط متقابل جسم و روح در آموزه‌های انسان‌شناختی را توضیح دهد.
۳) ارزش گذاری رفتارهای انسان از منظر اسلام را توضیح دهد.
٤) ارتباط متقابل درون و بیرون انسان در مبانی انسان‌شناختی را بیان کند.
٥) تشابه‌ها و تفاوت‌های وجودی انسان در قرآن را توضیح دهد.
٦) رابطه متقابل خلقت تکوینی با تکلیفی انسان را تبیین کند.
۷) دیدگاههای مختلف در باره جبر و اختیار انسان را تبیین نماید.
۸) رابطه اراده خدا با اختیار انسان را توضیح دهد.
۹) دو نوع شخصیت و اراده حقیقی و حقوقی را تبیین کند.
۱۰) سه دیدگاه مطرح در باره سرشت انسان را توضیح داده و دیدگاه اسلام را در این رابطه بیان کند.
۱۱) دو نوع شناخت درونی انسان را توضیح داده و دیدگاه اسلام را در باره خودآگاه و ناخودآگاه بیان نماید.
۱۲) مبنای تعادلی یا تکاملی بودن سرشت انسان را در روان‌شناسی توضیح داده و دیدگاه اسلام را در این باره بیان کند.

مبانی جمع مبنا، به معنای بنیان‌ها، شالوده‌ها، بناءها و ساختارها آمده است. در واقع مبانی هر پدیده یا هر دانشی است که متضمن پایه‌ها، چارچوب‌ها و ساختار اصلی آن پدیده یا علم است. به بیان دیگر، مبانی در علم، فلسفه و دین، نقش محکمات و مسلّمات آنها را ایفا می‌کند که نظریه‌پردازان، آنها را بصورت پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های مورد پذیرش خود بیان می‌نمایند.

آنچه در این مبحث به عنوان مبانی نظری در نظر گرفته شده است، پیش‌فرض‌هایی از ویژگی‌های عمومی در باره انسان است که بصورت توصیفی یا تبیینی، درباره ماهیت انسان بیان می‌شود. مجموعه ای از هست‌ها و نیست‌هایی از حقایق وجودی انسان، بما هو انسان، که واقعیت‌هایی را بصورت قضایای خبریه و گزاره‌های تبیینی در مورد ماهیت نظری و فلسفی انسان بیان می‌نماید. طبیعت در برابر تربیت، اراده آزاد در برابر جبرگرایی، منطقی بودن در برابر غیرمنطقی بودن، هشیاری در برابر ناهشیاری، تعادلی در برابر تکاملی بودن و مباحثی مانند آن؛ از جمله مبانی نظری مطرح شده در روان‌شناسی شخصیت می باشد(شولتز، ۱۹۹۸، ص۱۱).

نظریه‌ها و فرضیه‌هایی که در خصوص حقایق وجودی انسان در ذهن افراد وجود دارد، می‌تواند از منابع مختلفی نشأت گرفته باشد. اعتقادات مذهبی، اکتسابات فرهنگی، تجربیات شخصی، تأثیر اساتید و امثال آن؛ از جمله عواملی هسستند که هر کدام می‌توانند منشأ متفاوتی در شکل‌گیری پیش‌فرض‌های ذهنی انسان داشته باشند. از آنجائیکه این تحقیق درصدد تبیین اندیشه‌های نظری انسان‌شناختی در دیدگاه اسلامی می‌باشد، طبعاً مبانی پذیرفته شده، براساس قوانین نظری اسلام است که در آیات و روایات دینی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱ . دو ساحتی بودن انسان

یکی از مباحثی که در آیاتی از قرآن کریم، در باره خلقت آفرینش مطرح شده است، مسأله زوجیت و دوساحتی بودن در خلقت موجودات است که خدای متعال آن را نسبت به همه مخلوقات ساری و جاری می‌داند. در آیه‌ای، این دوئیت را مبنای تذکر و اندرز

برای انسان بیان می‌فرماید:**"و از هر چیزی دو گونه- که یکی جفت دیگری است- آفریدیم، باشد که یاد کنید و پند گیرید"**[1](ذاریات: ٤٩). در بسیاری از آیات قرآن، بحث زوجیت خلقت، مانند: زوجیت گیاهان، حیوان‌هایی که موجب ازدیاد نسل آنها می‌گردد[2] (شوری:١١)، انسان‌ها و حتی زوجیت در موجودات دیگری که ما چیزی از آنها نمی‌دانیم[3](یس:٣٦)، مطرح شده است.

اولین موضوع درباره دو ساحتی بودن خلقت انسان، این است که نه تنها زوجیت در دو نوع خلقت زن و مرد وجود دارد؛ بلکه در تمامِ اعضاء، ابعاد، تکالیف و مسایل مربوط به انسان، زوجیت وجود دارد. دوئیت در خلقت جسمانی و غیر جسمانی، زوجیت در اجزاء و اندام‌های بدنی، مانند: دست، پا، چشم، گوش و امثال آن؛ زوجیت در خلقت تکوینی و خلقت تکمیلی انسان، دوئیت در ابعاد روحی و روانی، مانند: خیر و شرّ، زشت و زیبا، عدل و ظلم، صدق و کذب و امثال آن؛ که اینها نمونه‌هایی از زوجیت و دوساحتی بودن در باره خلقت انسان می‌باشد.

نکته دیگر در زوجیت خلقت انسان این است که از منظر قرآن، دو نوع خلقت جسمانی و غیر جسمانی در انسان وجود دارد. یعنی، انسان علاوه بر وجود جسمانی، برخوردار از وجود دیگری نیز است که بصورت روحی، معنوی و فرا طبیعی می‌باشد. این موضوع، یکی از اصول اساسی مبانی آفرینشِ انسان در اسلام می‌باشد که در آیاتی از قرآن کریم به آن اشاره شده است. این خلقت فراطبیعی در قرآن، با عنوان "روح" یاد شده و آن، به عنوان یک امر مجرد غیرمادی اشاره شده است که تمامی ویژگی‌های شناختی، ادراکی، هیجانی، رفتاری و مانند آن، به او ختم می شوند.

از منظر قرآن، جوهر وجودی انسان را روح او تشکیل می‌دهد که از نفخه روح الهی در او ایجاد شده است:**"آن گاه وی (انسان) را پرداخت، و از روح خویش در او بدمید**[4]**"**

---

[1] وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

[2] فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكمُ مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيه

[3] سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ ؛ وَ الَّذي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها؛ فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً؛ وَ خَلَقْناكُمْ أَزْواجاً

[4] ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ

(سجده: ۹). در آیه‌ای دیگر، خدای متعال فرموده است:**"پس چون کار او را به پایان رسانیدم و از روح خود در او دمیدم باید که برایش بسجده افتید**[۱]**"**(حجر: ۲۹). این دمیده شدن تکوینی روح در او، آنچنان عظمتی تکلیفاً به انسان بخشیده و استعدادی تشریعاً به وی عطا کرده که می‌تواند اسماء و صفات خدایی را در خود درونی بکند. در حدیث قدسی اینگونه بیان شده است:**"زمین و آسمان گنجایش و ظرفیت مرا ندارند بلکه قلب بنده مؤمنم وسعت و ظرفیت مرا دارد"**[۲](مجلسی، ۱٤۰۳، ج ۵۵، ص۳۹).

از جمله مسایل دیگری که در زوجیتِ خلقت جسمانی انسان در قرآن کریم مطرح شده اینکه، دو عنصر اصلی و اولیه، مبنای خلقت جسمانی انسان را تشکیل داده است که در برخی آیات و روایات، آن دو عنصر اولیه، آب و خاک بیان شده است. خاک یک عامل مهم برای خلقت مادی انسان در قرآن بیان شده است که ضمن اشاره فراوان به آن در چندین آیه(غافر:٦۷؛ فاطر:۱۱؛ حج:۵)؛ این موضوع به عنوان یکی از نشانه‌های عظمت خالق هستی بیان شده است:**"و یکی از آیاتش این است که شما را از خاک آفرید و سپس ناگهان بشری هستید که منتشر می‌شوید**[۳]**"**(روم: ۲۰). آب نیز به عنوان اساسی‌ترین عامل، مبنای حیات در خلقت موجودات و انسان نیز بیان شده است: **"و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم"**[٤](انبیاء:۳۰). در روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم، منشاء خلقت همه موجودات و انسان، آب بیان شده است[۵](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۳، ص٤۰۲).

توجه به مبنای دو ساحتی در خلقت انسان در اسلام، در حالی است که یکی از مبانی مهم انسان‌شناختی و روانشناختی در غرب، بر اساس مادی گرایی می‌باشد. مکاتب مهم انسان‌شناختی نوین در غرب، مانند: اومانیسم، سوسیالیسم، ماتریالیسم، اگزیستانسیالیسم و امثال آن، بر مبنای مادی گرایی بناء نهاده شده‌اند و این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های انسان‌شناختی در اسلام و غرب است. چنانچه در فصل سوم، در

---

[۱] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فقعوا له الساجدين

[۲] لَمْ يَسَعْنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ

[۳] وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ

[٤] وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيءٍ حَيٍّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ

[۵] كلُّ شيءٍ خُلِقَ مِن ماءٍ

ادله اثبات روح بیان می‌گردد، اشکال‌های فراوانی بر دیدگاه مادی گرایی وجود دارد و از منظر قرآن کریم، بنیان‌گذار این مکتب، بزرگ شیاطین، یعنی ابلیس می‌باشد.

آنچه از این مبناء، به عنوان یکی از مبانی مهم در آفرینش مخلوقات و از جمله خلقت انسان استفاده می‌شود اینکه انسان، موجودی نیازمند آفریده شده است که نیاز به زوج دیگر، یکی از مهم‌ترین نیازهای او، جهت ادامه حیات و کمالِ مادی و معنوی، و جهت الفت و آرامش او از حیث روان‌شناختی می‌باشد. براین اساس، کمالِ هر زوجی، در گرو زوج دیگر می‌است. این موضوع، در تمامی مباحث دوساحتی انسان، همچون: زوجیت در دو جنس، اندام‌های جسمانی، تکوین و تکلیف، و امثال آن، این نیاز و این تکامل بخوبی مشاهده می‌گردد. علاوه براین، باتوجه به ویژگی رقابت پذیری انسان، بسیاری از ابعاد روحیِ او، در اثر تقابل، به تکامل می‌رسند. مثلاً، تقابل زوجیتِ صدق با کذب، عدل با ظلم، علم با جهل، قدرت با ضعف و امثال آن؛ زمینه رشد صفات مثبت را در انسان ایجاد می‌نمایند.

همچنین زوجیت و دوئیت در همه مخلوقات، نشان از وحدت و یکتایی خدای واحدِ احد، و بی‌همتای صمد است که هدف همه این دوگانگی‌ها، رسیدن به مقام توحید و یکتایی است. بعبارت دیگر، این زوج‌های آفریده شده، یا با فعالیت‌های اشتراکی خود به وحدت می‌رسند؛ چنانچه در خلقت های جسمانی، مانند دست و پا و گوش و چشم و امثال آن، غالباً اینگونه محقق می‌گردد و یا با فعالیت‌های تقابلی خود، به انسجام و یگانگی نایل می‌گردند؛ چنانچه در ابعاد روانی انسان، غالباً اینگونه است. بنابراین، یکی از مهم‌ترین هدف‌های آفرینش در زوجیت، رسیدن به مقام توحید، یکتایی و انسجام درونی است. موضوعی که اصل مشترکِ دعوت همه انبیاء و کتاب‌های آسمانی می‌باشد. امام علی علیه‌السلام در باره فلسفه و حکمت دوگانگی موجودات می‌فرمایند: **"خداوند هیچ چیزی را به صورت فردی مستقل و بدون جفت نیافریده است، تا از این طریق مردم را به خود راهنمایی و وجود خویش را [برای آنان] اثبات کند؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی یکتا و**

یگانه است و او را دومی نیست تا قوامش به او باشد و حمایتش کند، امّا مخلوقات، به اذن و مشیّت خدا به یکدیگر وابسته اند"[1](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۱۰، ص۳۱٦) .

۲ . ارتباط متقابل جسم با روح

انسان از منظر قرآن، چنانچه قبلا بیان شد، دارای دو نشأء وجودیِ جسمانی و غیر جسمانی می‌باشد. آنچه از برخی آیات، در این باره استفاده می‌شود اینکه برای اعضاء، اعمال و حالات بدن، موارد مشابه و یکسانی در وجود غیرجسمانی وجود دارد که به ارتباط متقابل و تنگاتنگ این دو با یکدیگر اشاره دارند. این ارتباط، با چند شیوه در آیات و روایات بیان گردیده است. بیانِ اعضاء و جوارح مشابه برای روح مانند: برخورداری روح از صورت، دست، چشم، گوش و...؛ و یا بیانِ توانائی‌های ادراکیِ روح؛ مانند: دیدن، شنیدن، لال بودن و...؛ و یا بیانِ شباهت در صفات روحی با بدن؛ مانند: سلامت، مریضی، بیداری و مانند آن؛ از جمله مباحثی است که در اسلام به آنها اشاره گردیده است.

در بعضی آیات قرآن، به داشتن اعضایی همچون: چشم، گوش، قلب و امثال آن، در انسان اشاره شده است که قطعاً نمی‌تواند مراد از آنها، چشم، گوش و قلب جسمانی باشد. در آیه‌ای خدای متعال می‌فرماید: **"بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند، گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند. ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترند"**[2](اعراف: ۱۷۹). در این آیه شریفه، بعضی افراد، همچون حیواناتی معرفی شده‌اند که علی‌رغم برخورداری آنها از چشم، گوش و قلب جسمانی، ولی بواسطه کفر، آنها نمی‌خواهند و نمی‌توانند حقیقت را ببینند یا بشنوند یا درک کنند. این نشان می‌دهد که اعضاء و جوارح روحی و معنوی آنها، فاقد توانایی فهمیدن، دیدن و شنیدن است. در این رابطه، در روایتی، پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: **"هیچ بنده ای نیست جز این که دو چشم در صورت اوست که با آنها امور**

---

[1] و لَم يَخْلُقْ شيئا فَرْدا قائما بنَفْسِهِ دُونَ غَيرِهِ ؛ لِلّذي أرادَ مِن الدِّلالَةِ علي نَفْسِهِ و إثْباتِ وجُودِهِ ، فاللّهُ تَبارَكَ و تعالي فَرْدٌ واحِدٌ لا ثانيَ مَعَهُ يُقيمُهُ و لا يَعْضُدُهُ و لا يَكُنُّهُ ، و الخَلْقُ يُمْسِكُ بعضُهُ بَعْضا بإذنِ اللّهِ و مَشيئَتِهِ

[2] وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْانسِ لهَمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بهِا وَ لهَمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بهِا وَ لهَمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بهِا أُوْلَئكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئكَ هُمُ الْغَافِلُون

دنیا را می بیند و دو چشم در دلش که با آنها امور آخرت را مشاهده می کند. هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد، دو چشم دل او را می گشاید که به وسیله آنها وعده های غیبی او را می‌بیند و با چشم دل به وعده‌های الهی ایمان می‌آورد"[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۹، ص۵۱۳). در برخی آیات دیگر، به داشتن چهره و وجه[2](نساء:۱۲۵) و دست[3] (مائده: ٦٤) برای روح در انسان نیز اشاره شده است. این آیات و روایات، نه تنها وجودِ مشترک اندام‌هایی، همچون جسم را برای روح بیان می‌کند؛ بلکه نشان می‌دهد که اعضای جسمانی، همچون ابزاری برای اجزاء و ابعاد روانی انسان هستند که اصالت وجودی انسان را نیز، این ابعاد روحی بعهده دارند.

در آیه‌ای دیگر خدای تعالی، کفار را همانند حیواناتی دانسته که علی‌رغم دارا بودن مشاعر جسمانی، آنها نیز فاقد دیدن، شنیدن، سخن‌گفتن و تعقّل‌کردن می‌باشند. آیه‌ای دراین باره می‌فرماید: **"مَثَل کافران، بسان کسی است که (حیوانات) را صدا می‌زند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند. این کافران، کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند!"**(بقره: ۱۷۱). در آیه‌ای دیگر، خدای متعال نابینایی در دنیا را سبب نابینایی در آخرت دانسته که قطعاً نمی‌تواند مراد نابینایی جسمانی باشد، بلکه محققاً نابینایی روحی است: **"اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است!"**[4](إسراء:۷۲). در حدیثی، پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: **"کور آن نیست که چشمش نابینا باشد بلکه کور آن کسی است که دیده بصیرتش کور باشد"**[5](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱، ص۵۵۸). در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **"شیعیان ما در حقیقت دارای چهار چشم هستند: دو چشم در سر و دو چشم در دل. البته همه مردمان چنین**

---

[1] ما مِن عَبدٍ إلاّ و في وَجهِهِ عَينانِ يُبصِرُ بِهِما أمرَ الدنيا، و عَينانِ في قَلبِهِ يُبصِرُ بِهِما أمرَ الآخِرَةِ ، فإذا أرادَ اللّهُ بعَبدٍ خَيرا فَتَحَ عَينَيهِ اللَّتَينِ في قَلبِهِ ، فأبصَرَ بِهِما ما وَعَدَهُ بالغَيبِ ، فآمَنَ بالغَيبِ علَى الغَيبِ .

[2] وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً

[3] وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْديهِمْ

[4] و مَن كانَ فى هذهِ أعْمي فهُوَ فى الآخِرَةِ أعْمَي وأضَلُّ سَبيلاً

[5] ليسَ الأعمى مَن يَعْمى بَصرُهُ، إنَّما الأعمى مَن تَعْمى بَصيرتُهُ

اند، اما خداوند عزّ و جلّ چشم‌های[درون] شما را باز کرده و چشم‌های آنان را کور کرده است"[1] (کلینی، ۱٤۱۳، ج ۸، ص۲۱۵).

در برخی آیات و روایات، برخی حالات و صفات روحی، مانند: سلامت، بیماری، بیداری و امثال آن، به وجود غیرجسمانی نسبت داده شده است. در آیه‌ای می‌فرماید: **"در دل‌ها یشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک خواهند داشت"**[2](بقره:۱۰). در روایتی امام علی علیه‌السلام حالات روح را به حالات بدن تشبیه کرده و می‌فرماید: **"بدن را شش حالت دست می‌دهد؛ سلامت، بیماری، مرگ، زندگی، خواب و بیداری. روح نیز چنین است. زندگیِ آن، دانش اوست و مرگش، نادانی او و بیماری اش، شکِّ او و سلامتش، یقین او و خوابش، غفلت او و بیداری اش، هشیاری اوست"**[3](مجلسی، ۱٤۰۳، ج٦۱، ص٤۰).

آنچه از مطالب فوق، که به عنوان نمونه آورده شد، استفاده می‌گردد اینکه چنانچه برای بدن و جسم، اعضاء، اعمال و حالاتی وجود دارد، برای وجود غیرِ جسمانی و روحی نیز این شرایط وجود دارد که اینها، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر می‌باشند. این رابطه، مشابه ارتباط دستگاه‌های بدن با دستگاه عصبی و یا سایر اندام‌های عصبی با مغز است که رابطه و کارکرد آنها، به صورت طولی قرار دارد. در فعالیتِ وجودِ طولی، فعالیت وجود پایین‌تر(دست) وابسته به فعالیت وجودی مافوق خود(مغز) می‌باشد و نتیجه فرمان فعالیت بالا(مغز)، در اندام پایین‌تر(دست) نیز مشاهده می‌گردد. این ارتباطِ طولیِ بین اعضای جسمانی و ابعادِ غیر جسمانی، تبیینِ دقیقی از همه فعالیت‌های جسم و روح بدست می‌دهد. یعنی، تمام فعالیت اندام‌های بدن، علاوه بر حرکت طولی در دستگاه عصبی و مغز، بصورت طولی تحت مدیریت روح و توانائی‌های روحی نیز قرار دارند و بعکس، تمامِ فرمان‌ها و فعالیت‌های روح نیز در بدن(اعم از مغز و اندام‌ها) مشاهده

---

[1] إنّما شيعَتُنا أصحابُ الأربَعةِ الأعيُنِ : عَينانِ في الرَّأسِ ، و عَينانِ في القَلبِ ، ألا و الخَلائقُ كُلُّهم كذلكَ ألا إنّ اللّه َ عَزَّ و جلَّ فَتَحَ أبصارَكُم و أعمى أبصارَهُم

[2] فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ

[3] إنّ لِلجِسمِ سِتَّةَ أحوالٍ: الصِّحّةُ و المَرضُ و المَوتُ و الحَياةُ و النَّومُ و اليَقَظَةُ و كذلكَ الرُّوحُ، فحياتُها عِلمُها و مَوتُها جَهلُها و مَرَضُها شَكُّها و صِحَّتُها يَقِينُها و نَومُها غَفلَتُها و يَقَظَتُها حِفظُها

می‌گردد. به عبارت دیگر، ملازمه‌ای بین این دو ساحت وجودی انسان وجود دارد که هر یک از اعضاء و فعالیت‌های بدن، به عنوان ابزاری است که در اختیار و مرتبط با قسمت‌هایی از روحِ خود می‌باشد.

۳ . ارزش گذاری رفتارهای انسان

یکی دیگر از پیش‌فرض‌های نظری در اسلام این است که دین، قرآن و شریعت، در برابر افکار، اعمال، گفتار و رفتارهای انسان بی‌تفاوت و خنثی نیست، بلکه هر یک از آنها را ارزش گذاری مثبت یا منفی کرده است. این بخلاف دیدگاه و تصوری است که معتقد است علوم انسانی و از جمله علم روان‌شناسی، به رفتارهای ارزشی و یا ضدّ ارزشی کاری ندارد و اساساً حیطه علم، حیطهِ کشف، توصیف و تبیین قوانین موجود است نه آنچه را که باید باشد. بر طبق این دیدگاه، حیطه ارزش‌گذاری، در اخلاق و دین است و علم به آنچه که هست یا نیست می‌پردازد. بنابراین، از منظر این دیدگاه، اینها دو مقوله جدا از هم هستند و اینکه چه چیزی خوب یا بد است، در حوزه علوم قرار نمی‌گیرد.

از منظر آموزه‌های انسان‌شناختی اسلام، هست‌هایِ وجودی انسان، کاملاً مرتبط با بایدهای او بوده و از آن تأثیر می‌پذیرد؛ چنانچه بر آنها نیز تأثیر می‌گذارد. این دو مقوله، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگرند و جهت حفظ و حراست از یکی، باید به دیگری توجه داشت. از منظر قرآن، چون مبدأ خلقت تکوینیِ روحیِ انسان، از روح و فطرت الهی اخذ شده است، مسیر و مقصد آن نیز بسوی خداست و خدایی بودن هر چیزی، به معنای ارزشمند بودن آن است. بعبارتی، ارزشمند بودنِ عملی، از آن جهت است که این افکار، گفتار، رفتار و اعمال، او را به مقصد نزدیک کرده و یا از مقصد آفرینش دور می‌نماید. براین اساس، هدفِ خلقتِ روح انسان، حفظِ حیات، سلامت و کمال اوست.

موضوع ارزشمند بودن آموزه‌های انسان‌شناختی، همانند کشف ارزش‌های وجودی جسم انسان است که علومی مانند: زیست‌شناسی، فیزیولوژی، آناتومی، پزشکی و امثال آن، بدنبال آن هستند. شناخت دستگاه‌ها و اندام‌های بدن، برای آن است که فعالیت‌ها و کارکردهای آنها کشف گردد و به تناسب آن، بتوان سلامت جسم را تحصیل کرد. اینکه

برای بدن انسان، چه رفتارهایی و یا چه موادی مفید است که متناسب با آن ساختار موجود می‌باشد و یا اینکه چه چیزهایی مضرّ است که کارکردِ آنها را آسیب می‌رساند، یکی از هدف‌های مهم آن علوم می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت، علوم مطالعه جسم انسان، هدفمند است و هدفش نیز حفظ حیات، سلامت و تکامل بدن است. زیرا همه آنچه در جسم انسان وجود دارد با سلامت او مرتبط بوده و کشف هر چیزی در بدن، برای حفظ حیات و رشد او ضروری می‌باشد.

براساس اهمیت سلامت جسم، این موضوع دقیقاً در باره روح انسان و فعالیت‌های روحی او نیز منطبق می‌باشد. یعنی کشف ابعاد و اندام‌های روحی انسان، برای این ضرورت دارد که لازمه حیات، سلامت و کمال آن است. زیرا هر چیزی که برای کارکرد آنها مفید و ضروری باشد، حیات و کمال روح را تأمین می‌کند و به عکس، هر چیزی که مضرّ باشد، سلامت روح را نیز تهدید می‌نماید. بنابراین، چنانچه انسان‌شناسی جسمانی، در برابر حیات و سلامتِ جسم انسان مسؤول است و خود را بی‌تفاوت نمی‌داند؛ انسان‌شناختی روحی نیز، این مسؤولیت را داشته و نمی‌تواند خود را بی‌تفاوت بداند؛ بلکه اهمیت آن به مراتب بیشتر از جسم نیز می‌باشد. زیرا بیماری و دردِ جسم، ملموس‌تر و آسیب آن، محدودتر است؛ ولی مرض، رنج و ناراحتی روح، نامحسوس‌تر و گرفتاری آن بسیار گسترده‌تر است، و این بیماری نه تنها برای یک نفر، بلکه به سایرین نیز بصورت خاموش و نرم، سرایت کرده و نه تنها دنیای آنها را تخریب می‌کند، بلکه آخرت آنها را نیز نابود خواهد کرد.

موضوع ارزشمندیِ انسان و مباحث مرتبط با آن، از جمله مواردی است که در قرآن مورد توجه بوده و می‌توان گفت تمامی تبیین‌ها و دستورات قرآن کریم، بر مبنای ارزش‌گذاری رفتارهای انسان می‌باشد. چنانچه در تعریف اسلام بیان می‌گردد، ریشه معنایی آن از سلامت و اسمِ سلامِ خداوند گرفته شده است. باتوجه به معنی و کاربرد اسلام، می‌توان گفت تنها هدف دین و شریعت آسمانیِ اسلام، به عنوان تنها دین خداوند، حفظ سلامت بر مبنای سازگاری و تطابق خلقتِ تکوینی با دستوراتِ تکلیفی و تشریعی

می‌باشد. در آیه‌ای خداوند، پیروی از دستورهای خدا را، داخل شدن در سلامت دانسته و می‌فرماید: **"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در سِلم و سلامت درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او برای شما دشمنی آشکار است"**[1](بقره:۲۰۸). این موضوع در روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام نیز اینگونه وارد شده که فرمود: **"همانا خداوند متعال هیچ چیزی را برای بندگانش حرام یا حلال نکرده است مگر اینکه میل و رغبتی برای محلّل‌ها و نفرت و کراهتی برای محرّمات در آن یافته است. بنابراین، وقتی خداوند مخلوقات را خلق کرد دانست چه چیزهایی برای آنها مفید می‌باشد پس آنها را حلال کرده و یا چه چیزهایی برای آنها مضر می‌باشد، پس آنها را نهی کرد**[2](صدوق، ج۳، ص۳٤٥).

٤ . ارتباط متقابل درون انسان با بیرون او

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی قرآن، به رابطه متقابل درون انسان با بیرون او اشاره دارد. مراد از "درون"، حالاتِ وجودیِ روح است که قابل مشاهده عینی و مادی برای جسم و بدن انسان نمی‌باشد. مانند: نیت، فکر، اراده، عشق و مانند آن و منظور از "بیرون"، همه امور مشهودی است که از انسان سر می‌زند و قابل مشاهده و ملموس برای خود و دیگران می‌باشد. مانند رفتار، کردار، گفتار و امثال آن.

در خصوص تأثیر درون بر بیرون، تقریباً امری واضح و روشن است که رفتارهای ظاهری انسان تحت تأثیر عوامل درونی و باطنی او قرار دارند. آراء، افکار، اندیشه‌ها، عقاید، باورها و مانند آن؛ از جمله مفاهیم شناختی هستند که بر رفتارهای ظاهری انسان بسیار تأثیر می‌گذارند. اصولاً انسان، کارهایی را انجام می‌دهد که نسبت به آنها شناخت و تمایل داشته باشد. قرآن کریم، مجموعه برآورد مفاهیم درونی انسان که شامل: علم، عقل، نیت، اراده، انگیزه، عاطفه و امثال آن است را با واژه "ایمان" معرفی کرده است. ایمان، عنصر قلبی است که ماحصلِ شناخت‌ها و عواطف درونی می‌باشد. در آیه‌ای خدای

---

[1] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبين

[2] إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ «۲» مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهَا «۳» فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ

تعالی در باره درونی بودن ایمان می‌فرماید: **"امّا خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل‌ها یتان بیاراست"**[1](حجرات:۷).

علاوه بر واژه ایمان که ۸۷۹ مرتبه با مشتق‌های مختلف در قرآن بکار رفته است، واژه‌های مختلف شناختی دیگر، مانند: علم(۸۵٤ مرتبه)، حکمت(۲۸۰ مرتبه)، بصیرت (۱٤۸ مرتبه)، معرفت(٦۹ مرتبه)، تعقّل(٤۹ مرتبه)، تدبّر(٤٤ مرتبه)، حفظ(٤٤ مرتبه)، شعور(۳۸ مرتبه)، یقین(۲۸ مرتبه)، تفقّه(۲۰ مرتبه)، تفکّر(۱۸ مرتبه)؛ و مفاهیم اخلاقی، مانند: تربیت(۹۸۲ مرتبه)، رحمت(٥٦۳ مرتبه)، هدایت(۳۱٦ مرتبه)، تزکیه(٥۹ مرتبه)، اخلاص(۳۱ مرتبه)؛ و مفاهیم انگیزشی و عاطفی، مانند: حُبَ(۹٥ مرتبه)، وُدَ(۲۹ مرتبه)، بیم(۱۲٤ مرتبه)، امید(۲۸ مرتبه)، شهوت(۱۳ مرتبه)، میل(٦ مرتبه)؛ و مفاهیم ارادی مانند: اراده(۱٤۸ مرتبه)، اختیار(۱۹٦ مرتبه)، عزم(۹ مرتبه)، قصد(٦ مرتبه) و امثال آن؛ تأکید کرده است که نشان از اهمیت مفاهیم درونی بر رفتار بیرونی انسان، از منظر قرآن دارد.

در حدیثی امام علی علیه‌السلام در باره نقش آگاهی و دانش بر رفتار انسان می‌فرماید: **"علم، راهنماییت می کند و عمل تو را به مقصد می رساند"**[2](تمیمی آمدی، ۱۳٦٦، ص۹۰). همچنین آن‌حضرت در حدیثی دیگر می‌فرماید: **"با دانش است، که زندگی به وجود می‌آید. ارزش هر انسانی، به آن چیزی است که می‌داند"**[3](تمیمی آمدی، ج۱، ح٤۲۲۰). امام علی علیه‌السلام در حدیثی دیگر در باره تأثیر قلب می‌فرماید: **"دل، چشمه حکمت است. دل، کتاب دیده است. دل، خزانه دار زبان است"**[4](ری شهری، ج۹، ص٤۹۸). در روایتی امام صادق علیه السلام، تأثیر نیت را بر عمل، برتر و نقش آن را اینگونه فرمودند: **"ارزش و فضیلت نیت از عمل بیشتر است، بلکه عمل خود جلوه و ظهور نیت است؛ سپس حضرت این آیه را خواندند:"که هرکس مطابق نیت خود عمل می‌کند"**[5](حرعاملی، ۱٤۰۹، ج ۱، ص٦).

---

[1] وَ لكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ

[2] العِلمُ يُرشِدُكَ ، و العَمَلُ يَبلُغُ بِكَ الغايَةَ

[3] بِالعِلمِ تَكونُ الحَياةُ؛ قيمة كلّ امرئٍ ما يعلمه

[4] القلبُ يَنبوعُ الحِكمَةِ، القلبُ مُصحَفُ البَصَرِ، القلبُ خازِنُ اللِّسانِ.

[5] وَ النيّه أفضَل مِنَ العمل اَلا وَ اِنَّ النيَّةَ هُوالعَمَل ثُمَّ تَلا قُوله تعالى: "قُل كُلٌ يَعمَل على شاكِلَته"، يعنى على نيّتِهِ

آنچه بیان شد، بخش کوچکی از مصادیق و شواهدی است که نشان می‌دهد عوامل درونی، بر رفتار انسان تأثیر می‌گذارند.

درباره تأثیر بیرون بر درون، می‌توان گفت هر رفتاری که از انسان سر می‌زند سایه‌ای در درون او خواهد افکند. آنچه از دستورات تشریعی در آیات و روایات، درخصوص عباداتی همچون: نماز، روزه، جهاد و امثال آن استفاده می‌شود، این است که نتیجه این عبادات، که به عنوان اعمالی ظاهری در گفتار، کردار و رفتار انسان تجلی می‌یابند، آثاری بر قلب و درون انسان ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، یکی از راه‌های مهم ایجاد انقلاب درونی در انسان، این است که او رفتارهای صادره از خود را اصلاح نماید. براین اساس، در آیات فراوانی از قرآن کریم(در بیش از ۵۰ آیه)، پس از دستور به ایمان، به عنوان یک امر قلبی درونی، دستور به عمل صالح داده شده است. این تقارن و تأکید توأمان ایمان با عمل صالح، نشان از تأثیرِ عمل بر افزایش ایمان نیز دارد. پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله، در باره پیوند ایمان و عمل می‌فرماید: **"ایمان و عمل دو برادر وابسته به یک ریسمانند که خداوند یکی را بدون دیگری نمی‌پذیرد"**[1](ری شهری، ج۱، ص٤١٢). امام علی علیه‌السلام در روایتی در این باره می‌فرماید: **"از ایمان، راه به سوی کارهای شایسته برده می‌شود و از کارهای شایسته راه به سوی ایمان و با ایمان است که علم آباد می‌شود"**[2](نهج البلاغة، خطبة ١٥٦). همچنین آن‌حضرت می‌فرماید: **"اگر ایمان تنها گفتار بود، روزه و نماز و حلال و حرام نازل نمی‌شد"**[3](مجلسی، ١٤٠٣، ج٦٩، ص١٩).

این تأثیر، نه تنها بر رفتارهای واقعی انسان؛ بلکه بر رفتارهای تصنّعی و غیرواقعی او نیز قابل مشاهده است. به همین دلیل، در تعالیم دینی، دستوراتی همچون: تغافل، تباکی، تواضع، تحلّم و مانند آن داده شده است. در باره چگونگی تأثیر آن رفتارهای بیرونی بر درون انسان، امام علی علیه‌السلام چنین استدلال می‌فرمایند:**"اگر بردبار نیستی پس خود را بردبار جلوه بده، چرا که خیلی کم پیش می‌آید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزو**

---

[1] الإيمانُ و العملُ أخَوانِ شَريكانِ في قَرَنٍ ، لا يَقْبلُ اللّهُ أحدَهُما إلاّ بصاحبِهِ

[2] بالإيمان يُسْتَدَلُّ علَى الصّالحاتِ و بالصّالحاتِ يُسْتَدَلُّ علَى الإيمانِ ، و بالإيمانِ يُعْمَرُ العِلمُ

[3] لو كانَ الإيمانُ كلاما لم يَنْزِلْ فيهِ صَومٌ و لا صلاةٌ و لا حلالٌ و لا حرامٌ

آنان نشود"[1](نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷). این اثرات نه تنها در صفات پسندیده و مثبت، نقش‌آفرینی می‌کند، بلکه در ویژگی‌های ناپسند و منفی نیز تأثیر دارد؛ چنانچه لقمان حکیم به فرزندش توصیه می‌کند که به هنگام راه رفتن با حالت تکبر راه نرود[2](اسری:۳۷)؛ زیرا این نقشی است که نتیجه آن متکبر شدن است(باقری، ۱۳۷٦، ص٦٦).

آنچه از مطالب فوق استفاده می‌شود اینکه نه تنها درون انسان، رفتارهای بیرونی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بلکه رفتارهای بیرونی او نیز بر درون انسان تأثیر می‌گذارند. به عبارتی دیگر، انسان تحت تأثیر رفتارهای بیرونی و اعمال درونی خود، بطور متقابل و همزمان است. پس نمی‌توان به بهانه توجه به کارهای ظاهری، از عمق درون انسان غافل ماند، چنانچه تفکّر قشری‌گرایی و سلفی، این گونه نگاه افراطی به ظاهر شریعت و انسان دارند. همچنین نمی‌توان به بهانه توجه به درون، از تکالیف ظاهری و رفتاری نیز غفلت کرد؛ چنانچه تفکّر صوفی‌گرایانه و عرفانی مسلک، این گونه می‌اندیشند. دیدگاه واقعی اسلام این است که انسان باید به هر دوی آنها توجه کند.

۵. تشابه‌ها و تفاوت‌های وجودی انسان

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی در قرآن، بررسی تشابه‌ها و تفاوت‌های فردی بین انسان‌ها است. آنچه مشخص است اینکه خلقت تکوینی انسان، از شباهت‌های فراوانی برخوردار است که نه تنها در نوع انسان، بلکه برخی از ویژگی‌های آن، در سایر مخلوقات و موجودات دیگر نیز مشترک می‌باشد. شباهت در وجود، حیات، مرگ، فعلیت، قوّه، جنسیت و برخورداری از جسم، روح، ذات، صفات، حسّ، علم، قلب، عقل، مغز، دست، پا، چشم، گوش و ده‌ها و صدها خصوصیت دیگر، که در همه انسان‌ها مشترک است، نشان از شباهت‌های وجودی بسیاری دارد که در خلقت همه انسان‌ها وجود دارد. نکته اساسی در این باره اینکه این شباهت‌ها، هم در صفات جسمانی و هم در خصوصیات روحی مشاهده می‌گردد.

---

[1] إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُم

[2] وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تخرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الجْبَالَ طُولًا

نکته دیگری که باید توجه داشت اینکه این شباهت‌های تکوینی(چه در جسم و چه در روح)، در ابتدای خلقت بسیار بیشتر است و هر چه انسان از خلقت اولیه خود فاصله می‌گیرد، به همان میزان تفاوت‌ها نیز نسبت به قبل افزایش می‌یابد. مثلاً، تشخیص تفاوت‌های جسمانی، در بین هزار کودک تازه بدنیا آمده، به مراتب دشوارتر از هزار انسان بزرگسال است. یعنی، کودکان در ابتدای به دنیا آمدنشان، شباهت‌های زیادتری داشته و آنها در وزن، قد، اندازه، شکل و برخورداری آنها از اندام‌های جسمانی، مانند: چشم، گوش، زبان، دست، پا و مانند آن؛ تقریباً یکسان می‌باشند. یعنی، شباهت‌های بالفعلِ ظاهری افراد در دوران نوباوگی، از نظر صورت، فعالیت‌های بدنی، توانائی‌های حرکتی، گفتاری، رفتاری، اخلاقی و مانند آن، نسبت به بزرگسالی بسیار بیشتر است. این موضوع، علاوه بر صفات جسمانی، در صفات و خصوصیات روحی و روانی نیز مشاهده می‌گردد.

در رابطه با شباهت ابتدایی خلقت روانی انسان، آیات و روایاتی دلالت بر آن دارند. در آیه‌ای خداوند می‌فرماید: **"و (به یاد آور) زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) "آیا من پروردگار شما نیستم؟" گفتند: "آری، گواهی می‌دهیم!" (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: "ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)!"**[1](اعراف: ۱۷۲). علاوه بر آیه فوق، که بر گواهی دادن یکسان همه فرزندانِ آدم، بر خلقت توحیدی دلالت دارد و همان شهادت، معیارِ بازخواست، پاداش و عقاب اشخاص در قیامت قرار می‌گیرد؛ آیات دیگری که در باره یکنواختیِ فطرتِ الهی در همه انسان‌ها[2](روم:۳۰) و مفاهیم مشابه آن، مانند: صبغت[3](بقره:۱۳۸)، وجه حنیف[4](یونس:۱۰۲)، دمیده شدنِ روحِ الهی[5](حجر:۲۹)، الهام

---

[1] وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ

[2] فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّم

[3] صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُون

[4] وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكين

[5] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

خوبی‌ها و بدی‌ها به انسان[1](شمس:۸)، گرفتن عهد و میثاق یکسان از آدمیان[2](مائده:۷) و موارد مشابه آن که در قرآن ذکر شده است؛ همگی به خلقت روحی تقریباً یکسان انسان‌ها اشاره دارند. در روایتی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرموده ند که کودکان در ابتدای خلقت، بر مبنای فطرت پاک الهی آفریده شده‌اند و این والدین آن‌ها هستند که کودکان را بر خلاف مقتضای فطرت آنها تربیت می‌نمایند[3] (کلینی، ج۲، ص۱۳).

علاوه بر وجود شباهت‌های فراوان خلقت اولیه که در جسم و روح انسان وجود دارد؛ برمبنای تفاوت‌های ژنتیکی و نسل‌های متفاوت بشری، ساختار جسمانی و رفتاری انسان با دیگران نیز تفاوت‌هایی دارد. تفاوت‌های جسمی در یک جنس و جنس مخالف، توانائی‌های هوشی و عقلی، تفاوت در احساسات، هیجانات و امثال آن؛ همگی زمینه ایجاد تفاوت انسان‌ها در استعدادهای مختلف را فراهم می‌کند. قرآن کریم، خلقت مادی و جسمانی انسان‌ها را متفاوت می‌داند، که از نظر رنگ، شکل، جنس، نژاد و امثال آن؛ به صورت افراد متفاوت و قبائل و گروه‌های مختلف آفریده شده‌اند: **"ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در تیره‌ها و قبیله‌ها [مختلف] قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید"**[4](حجرات: ۱۳). معرفت پیدا کردن نسبت به یکدیگر و ایجاد تکامل در ادامه تفاوت، یکی از هدف‌های اختلاف تکوینی انسان‌ها، در این آیه معرفی شده است.

همان‌طور که این تفاوت‌ها در ساختار جسمانی انسان مشاهده می‌شود؛ در سازمان روحی و روانی انسان نیز تفاوت‌هایی وجود دارد که آنها نیز در ابتدای خلقت، شباهت بالفعل بیشتری داشته و تفاوت‌های بالقوه زیادتری بین آنها مشاهده می‌گردد. البته باید توجه داشت که فعلیت استعدادهای بالقوه، بر مبنای اراده، تربیت و رفتارِ خودِ افراد شکل گرفته و توانایی‌های نهفته ذات، براساس خواستِ ارادی آنها شکوفا می‌گردد.

---

[1] فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها

[2] وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ميثاقَهُ الَّذي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُور

[3] كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُه

[4] يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكمُ مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثي وَ جَعَلْنَكمُ شُعُوبًا وَ قَبَائلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَئكُم

یعنی، در ابتدای خلقت، انسان‌ها دارای ساختار روحی و روانی نسبتاً مشابهی می‌باشند و تفاوت‌ها در طول حیات و زندگی، بر مبنای کارهای ارادی و رفتاری آنها بارز می‌گردند.

در زمینه تفاوت در خلقت روحی و روانی انسان‌ها، نیز آیات و روایاتی وجود دارد که هم بر مبنای تفاوت تکوینی انسان‌ها بوده و هم براساس خلقت تکلیفی آنها می‌باشد. لغت "وُسع" در قرآن کریم، به توانمندی‌های روانی مختلف و تفاوت‌های روحی متفاوتی اشاره دارد. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید:**"تکلیف و مسئولیت هر کس به اندازه ظرفیت و توان اوست"**[1](بقره:۲۸٦). یعنی، انسان‌ها بر مبنای ظرفیت و وُسع خویش، مسؤولند و براین اساس بازخواست شده و پاداش می‌گیرند. خلقت در اطوار[2] (نوح:١٤)، نیز به وجود تفاوت‌های سرشتی در بین انسان‌ها اشاره دارد که بر مبنای مراحل و حالات مختلف آفریده شده‌اند.

علاوه بر آیات فوق که بر تفاوت تکوینی خلقت جسمانی و روانی انسان اشاره دارند؛ آیات و روایاتی نیز وجود دارند که در آنها، در استفاده انسان از ظرفیت بالقوه خود، تفاوت‌ها، مراحل، درجات مختلفی برای انسان تکلیف شده است. موضوع تقسیم معیشت،یکی از مباحثی است که در قرآن کریم، برای برخورداری انسان از نعمت‌های متفاوت، براساس فعلیت تکلیفی استعدادهای بالقوه یاد شده است. خدای متعال در این باره می‌فرماید:**"آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر نمایند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است"**[3](زخرف:۳۲). در این آیه شریفه، بر تفاوت‌های فردی اشاره شده است؛ زیرا تقسیم معیشت، مفهوم گسترده‌ای دارد که علاوه بر رزق مادی و اقتصادی، تفاوت و اختلاف از نظر سطح زندگی در میان انسان‌ها از نظر هوش، استعداد روحی و جسمی را نیز شامل می‌گردد. چنانچه واژه "تسخیر"، در آیه

---

[1] لَا يُكلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَت

[2] وَ قَدْ خَلَقَكمُ أَطْوَارًا

[3] أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

فوق نیز دلالت بر این معنا دارد و منظور از آن، استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر فردی یا هر گروهی از انسان‌ها، امکانات و استعدادها و آمادگی‌های متفاوتی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی، می‌توانند [بصورت متفاوت] فعالیت کنند(مکارم شیرازی، ١٣٧٤، ج٢١، ص ٥٢). همچنین رفعت درجات نیز می‌تواند بر تفاوت‌های فردی تکلیفی دلالت داشته باشد. زیرا انسان با بالا رفتن درجات در صفاتی همچون: فطانت، زیرکی، شجاعت، علوّ همت، قاطعیت عزم، داشتن ثروت و امثال اینها، می‌تواند پایین دستان خود را تسخیر و بکارگیری نماید(طباطبایی، ١٤١٧، ج١٨، ص ٩٩).

پذیرش تفاوت‌های فردی، باعث توجه به چگونگی استفاده از توانائی‌های مختلف، جهت رشد و شکوفایی بهتر در انسان می‌گردد. همچنین تفاوت‌های فردی، راهی برای شناخت پیدا کردن بهتر و معرفت یافتن کامل‌تر به حقایق اشیاء و تکامل یافتن افراد در جوامع مختلف است، چنانچه در ذیل آیه‌ای که بر تفاوت رنگ و نژاد اشاره داشته و می‌فرماید که هدف از این نوع خلقت‌های متفاوت، دستیابی به شناخت‌ها و معرفت‌های مختلف و به تَبَع آن، راهیابی به کمال و کرامت نفس انسانی است[1] (حجرات:١٣). همچنین این تنوع در استعدادها، موجب عدم یکنواختی در خلقت توانائی‌های انسان‌ها در جوامع، جهت استفاده بهتر برای رفع نیازمندی‌های همدیگر شده است. در روایتی از پیامبراکرم صلی‌الله علیه و آله در باره حکمت تفاوت‌های فردی چنین نقل شده است: **"خیر مردم در تفاوت [دراستعدادهای] آنها است و اگر همه[در توانائیها] مساوی می‌شدند، همانا هلاک می‌گردیدند**[2]**"**(مجلسی، ١٤٠٣، ج٧٤، ص٢٨٥). یعنی، افراد در توانائی‌های مختلف آفریده شده‌اند تا نیازهای یکدیگر را تأمین کرده و حیات و کمال خویش را محقق گرداند؛ چنانچه تفاوتِ خلقت در زن و مرد نیز، بر این اساس می‌باشد. بنابراین، وجود تفاوت‌های فردی باعث می‌گردد که فرد در پرورش استعدادها و ظرفیت‌ها، به تفاوت در توانائی‌ها توجه داشته و به تناسب آن بتواند برنامه ریزی کند. در روایتی دیگر از پیامبراعظم صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده که فرمود: **"همانا ما پیامبران مأموریم تا با مردم به اندازه عقلها**

---

[1] يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكمُ مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثىَ وَ جَعَلْنَاكمُ شُعُوبًا وَ قَبَائلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكمُ عِندَ اللَّهِ أَتْقَئكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِير

[2] لايَزال الناسُ بِخَيرٍ ما تفاوَتوا فُإذَا استَوا هَلَكَوا

و خردهایشان سخن بگوئیم"[1](کلینی، ۱٤۱۳، ج۱، ص۲۳). یعنی، تکلیف انسان‌ها بر مبنای خلقت تکوینی آنها می‌باشد.

٦ . ارتباط متقابل خلقت تکوینی با تکلیفی

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی قرآن، توجه دادن به دو نوع خلقت تکوینی و تکلیفی برای انسان است؛ بطوریکه این دو با هم کاملاً مرتبط بوده و تأثیر و تأثّر متقابل بر یکدیگر و از همدیگر دارند. منظور از خلقت تکوینی، که از "کون" بمعنای هستی گرفته شده است، این است که انسان‌ها، در ابتدای خلقت با یکسری استعدادها و توانائی‌هایی بصورت بالفعل به وجود می‌آیند. این وجودِ تکوینی، هم در خلقت جسمانی و هم در خلقت روحی و روانی انسان وجود دارد که به ابتدای خلقت اولیه او اشاره دارد. مراد از خلقت تکلیفی یا تشریعی، آفرینش ثانویه‌ای است که انسان با اراده خویش و با راهنمایی‌های تربیتی دیگران، آن را در خود ایجاد می‌نماید. بعبارتی، در ادامه خلقت اولیه تکوینی، انسان با اراده تکلیفی، حقایقی را در خود تکمیل می‌نماید که آن را خلقت تکلیفی یا تکمیلی می‌نامند.

این موضوع، هم در خلقت جسمانی و مادی انسان و هم در خلقت روحی او نیز وجود دارد. در خلقت آغازین جسمانی، انسان دارای سیستم‌هایی مانند: دستگاه تنفس، گوارش، گردش خون، عصبی و امثال آن؛ و یا اندام‌هایی همچون: دست، پا، سر، مغز، قلب و مشابه آن می‌باشد. همانند خلقت جسمانی، در خلقت روحی انسان نیز، دستگاه‌های مختلف شناختی، عاطفی، اخلاقی، ایمانی، اجتماعی و امثال آن وجود دارد و همچنین ابعاد و اعضایی، مانند: محبت، عدالت، صداقت، حکمت، قدرت، ثروت، شجاعت، عزت و مانند آن، همانند اندام‌های روحی، بصورت تکوینی در انسان آفریده شده است. چنانچه اجزاء جسمانی انسان، بالوجدان و با مرکزیت مغز احساس می‌گردد؛ ابعاد روحی او نیز، بالوجدان با محوریت عقل نیز ادراک می گردد.

---

[1] إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ

این ابعاد از خلقت روحی انسان، بر مبنای آفرینش فطرت خدایی او[1](روم:۳۰)، بصورت تکوینی از اسماء ذاتی و صفات فعلی خدا، با نفخه روح الهی در انسان دمیده شده است[2](حجر:۲۹). این وجود تکوینیِ روحی، همان کرامت ذاتی و سرشتی انسان است که خداوند در آیه‌ای به آن اشاره فرموده است[3](اسراء:۷۰). چنانچه توانایی‌های جسمانی انسان در ابتدای خلقتِ تکوینی، از نظر تعداد و نوع (کمیّ) کامل است؛ یعنی، تمام دستگاه‌ها و اندام‌های بدن یک انسان بزرگسال، در یک کودک تازه به دنیا آمده وجود دارد و تفاوت آنها صرفاً بر مبنای قدرت و توان(کیفی) بکارگیری آنها می‌باشد؛ خلقت روحی و غیر مادی انسان نیز، از این تشابه ذاتی برخوردار است؛ بطوریکه در ابتدای انشاء و ایجاد روح، بعد از تکامل نسبیِ خلقت بدن، آفرینش فطری اولیه همه انسان‌ها، نسبتاً مشترک و برخوردار از توانایی‌های یکسان می‌باشند.

باتوجه به یکسانی خلقت اولیه و بالفعل بودن آن استعدادها و توانائی‌ها، تمامی آدمیان، نه تنها ابعاد وجودی روحی خویش، مانند: قدرت، عزت، حکمت، صداقت، عدالت و امثال آن را می‌شناسند، بلکه علی‌رغم کم توجهی به این ظرفیت‌های فطری و عمل ننمودن به این نیازهای تکوینی، گرایش و میل به تکمیل آنها را نیز دارند. به عنوان مثال، هر چند یک انسان، عملاً نادان، ظالم، دروغگو و یا ذلیل باشد، ولی معرفت به ارزش و فضیلتِ حکمت، عدالت، صداقت و عزت در او وجود داشته و همچنین اشتیاق و میل به انجام آن ارزش‌ها را نیز دارد و دوست دارد تا در بین دیگران با آن فضایل انسانی، مشهور و معرفی گردد و کسی او را با رذایلِ موجود خویش(نادانی، ظلم، دروغگویی، ذلت) معرفی ننماید. این نشان از بالفعل بودن ویژگی‌های فطری و صفات تکوینی انسان در ابتدای خلقت، برای همگان دارد.

علاوه بر بالفعلِ بودن ابعاد وجودِ تکوینی، استعدادهایی نیز در انسان وجود دارند که بصورت بالقوه می‌باشند و انسان وظیفه دارد تا آن ظرفیت‌های نهفته و نهان را تربیت و

---

[1] فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّه

[2] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي

[3] لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَم

شکوفا کرده و زمینه فعلیتِ تتمیمی و تکمیلی آنها را ایجاد نماید. چنانچه نیاز به مواد مادی مورد نیاز و متناسب با جسم، مانند: هوا، آب، غذا و امثال آن؛ در راستایِ حیات، سلامت، رشد و شکوفایی استعدادهایِ بالقوه جسمانی، جهت تربیت و تکامل دستگاه‌ها و اندام‌های بدن بصورت تکمیلی، ضروری می‌باشند؛ اندام‌ها و ابعادِ روحی انسان نیز از توانائی‌ها و استعدادهایی بصورت بالقوه برخوردارند که شریعت آسمانی و دین حنیفِ الهیِ اسلام، در راستای حفظ و تکامل آن فطرت روحی، جهت پاسخ به آن نیازها؛ دستورالعمل های تشریعی را تبیین و تکلیف کرده است تا انسان براساس عمل کردن به آن دستورات، بتواند آن توانائی‌های بالقوه خویش را به فعلیت برساند.

لازمه این خلقتِ تکلیفی، نقش‌پذیری اکتسابی انسان از دیگران در جامعه و محیط است که در آیات قرآن مورد توجّه قرار گرفته است. قرآن کریم در آیه‌ای، نعمت‌های اکتسابی(تکلیفی) در انسان را در مقابل ذاتیات(تکوینی) قرار داده و بهره‌مندی از آنها را نتیجه اکتسابیات بیان می‌فرماید: **"برای مردان از آنچه کسب کرده‌اند بهره‌ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده‌اند بهره‌ای است"**[1](نساء:۳۲). در آیه‌ای دیگر، خیر و شرّ انسان را نتیجه این وجود تکلیفی دانسته که بر مبنایِ وُسع و خلقتِ تکوینی او می‌باشد: **"خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست"**[2](بقره:۲۸٦). تکلیف به اندازه وُسع، به خلقت تکلیفی بر مبنای خلقت تکوینی اشاره دارد و بدست آوردن خیر و شرّ بصورت تکلیفی، به سود و ضررِ تکوین بوده که در این آیات شریفه اشاره شده است.

باتوجه به مطالب فوق، استفاده می‌شود که یکی از جنبه‌های دوساحتیِ وجود انسان این است که خداوند در دو خلقت جسمانی و غیر جسمانی او، بصورت تکوینی و بالفعل، استعدادها و توانایی‌هایی را خلق کرده است. در ادامه و تکمیلِ این دو بُعد وجودی انسان، خداوند او را تکلیف کرده تا متناسب با آن توانایی‌ها، به تکامل و تکمیل خویش

---

[1] "لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ممَّا اكْتَسَبنَ وَ سَلواْ اللَّهَ مِن فَضْلِه

[2] لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَت

بپردازد که نحوه شکل‌گیری این بُعد وجودی، هدف خلقت و منوط به اختیار انسان است. براین اساس، تفاوت‌های وجودِ تکمیلی در انسان بسیار بیشتر مشاهده می‌گردد.

۷. انسان مجبور یا مختار

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی در اسلام، مسأله آزادی و اختیار انسان است. جبر یا اختیار، یکی از مباحث مهم مربوط به انسان است که نه تنها داشمندان مختلف از قدیم الایام در باره آن مباحثی را مطرح کرده اند؛ بلکه به سبب اهمیت و پیچیدگی آن، ادیان آسمانی نیز به توضیح و تبیین آن پرداخته اند. باتوجه به گستردگی بحث و بنای اختصار در این قسمت، به برخی از مهم‌ترین مباحث در این باره اشاره می‌شود.

۷،۱. بیان دیدگاه‌ها

بطور کلی در بین همه دانشمندان و بطور خاص در بین علمای مسلمان، سه دیدگاه اساسی در این باره مطرح شده است. گروهی معتقدند که افعال انسان از روی اراده و اختیار مطلق انجام می‌گیرد و هیچ عاملی از بیرون یا درون او را به کار و فعالیت وادار نمی‌کند. بعبارتی، هرعملی که انسان انجام می‌دهد، از روی اختیار و آزادی مطلق می‌باشد. این دیدگاه که در بین مسلمانان، بنام "معتزله" معروف است؛ اراده انسان را در عرض خواست و اراده خدا قرار داده است.

دیدگاه دیگر معتقد است که همه اعمال انسان از روی جبر مطلق بوده و یک سلسله عواملی خارج از اراده انسان، او را وامی‌دارد تا دست به فعالیت بزند. این دیدگاه که در پیروان مسلمان به مکتب "اشاعره" معروف است، بر خلاف تفکّر قبلی، انسان را مجبور مطلق به خواست و اراده خدا می‌داند و اراده انسان را یک عامل خنثی و بدون اثر می‌داند.

نظریه سوم، نظریه ای است که انسان را نه مجبور مطلق و نه مختار مطلق می‌داند. بلکه آزادی انسان را در گرو "تفویض" امرالهی می‌داند. یعنی، انسان مختار است و خدا اختیار را به او داده است و بکار گیری آن نیرو به دست انسان می‌باشد و در استفاده از این اختیار، مجبور است. بعبارتی نمی‌تواند از اختیار خود استفاده نکند و او در این زمینه

مجبور است. این تعبیر از روایات معصومین علیهم السلام نقل شده است که نه جبر مطلق، و نه اختیار مطلق، بلکه امری بین این‌دو[1]، پذیرفته شده است.

۷،۲. بررسی آیات قرآن

در تأیید دیدگاه اول و ردّ جبرگرایی، آیات فراوانی از قرآن وجود دارد. قرآن کریم، در آیه‌ای، جبرگرایی را یک اعتقاد شرک آلود معرفی کرده و می‌فرماید: **" بزودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: "اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما و نه چیزی را تحریم می‌کردیم!" کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می‌گفتند و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: "آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و تخمینهای نابجا می‌زنید"**[2] (انعام:۱٤۸). در آیه‌ای دیگر، این تفکّر را یک‌نوع جهل و پندار باطل معرفی کرده و می‌فرماید: **"آنان گفتند: "اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آنها را پرستش نمی‌کردیم!" ولی به این امر هیچ گونه علم و یقین ندارند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند!"**[3] (زخرف: ۲۰).

همچنین در تأیید دیدگاه دوم و ردّ تفویض نیز آیاتی وجود دارد که انجام اعمال انسان را، بدون اراده خدا رد می‌کند. از منظر این آیات، هیچ اراده ای از انسان به نتیجه نمی‌رسد مگر اینکه اراده خدا باشد. در آیاتی این موضوع اشاره شده که چند نمونه ذکر می‌گردد:**"و شما اراده نمی‌کنید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان، اراده کند و بخواهد"**[4] (تکویر:۲۹). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:**"هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد) گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) بر راه راست قرار خواهد داد"**[5](انعام: ۳۹). در

---

[1] امرٌ بین الامرین

[2] سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا ءَابَاؤُنَا وَ لَا حَرَّمْنَا مِن شيَءٍ كَذَالِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتىَ ذَاقُواْ بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تخَرُصُونَ

[3] وَ قَالُواْ لَوْ شَاءَ الرَّحْمَانُ مَا عَبَدْنَاهُم مَّا لَهُم بِذَالِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يخَرُصُونَ

[4] وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ هر چند ممکن است اراده خدا، در فرهنگ های مختلف، با تعابیر دیگری مانند: شانس، قسمت، صُدفه، قضا، قدر و امثال آن تعبیر شود.

[5] مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ مَن يَشَأْ يجَعَلْهُ عَلىَ صرِاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او)! و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند"**[1](یونس: ۱۰۰).

۷,۳. رابطه اراده خدا با اختیار انسان

چنانچه در آیات فوق، به عنوان نمونه بیان شد، برای هر دو دیدگاه در آیات قرآن شواهدی وجود دارد. برای تأیید این آیات، می‌توان اضافه کرد که داشتن اراده برای انسان یک امری بدیهی و بالوجدان می‌باشد و انسان بر مبنای این درک شهودی، سعی می‌کند تمامی امور خویش را مدیریت کرده و به سرانجام برساند. خوردن، خوابیدن، پوشیدن، نوع تحصیل، انتخاب شغل و مواردی مانند آن، از جمله اموری هستند که انسان بر مبنای اختیار خویش انجام می‌دهد. همچنین انسان در زندگی خویش، در بسیاری از موارد در می‌یابد که عوامل دیگری نیز در سرنوشت انسان تأثیر دارند که بسیاری از آنها خارج از اراده اوست. انسان بودن، اراده داشتن، انتخاب پدر، مادر، زمان، استعدادهای روحی و جسمی و بسیاری از علل و عوامل تأثیر گذار دیگری وجود دارند که تعیین آنها خارج از اراده انسان است. بسیاری از این عوامل را می‌توان به اراده خدا نسبت داد که درکِ تأثیر اراده خدا نیز برای انسان تقریباً، یک امر بدیهی و بالوجدان است، هر چند ممکن است در فرهنگ های مختلف، اراده خدا، با تعابیر دیگری مانند: شانس، قسمت، صُدفه، قضا، قدر و امثال آن تعبیر شود؛ ولی آنچه مسلّم است اینکه علاوه بر اراده انسان، اراده دیگری نیز بر سرنوشت انسان تأثیر دارد.

آنچه از مطالب فوق و آیات بالا استفاده می‌شود اینکه انسان نه اختیار مطلق دارد و نه جبر محض، بلکه در بسیاری از موارد اختیار دارد و در بسیاری از موارد نیز، اراده او نقشی ندارد. این همان دیدگاه سومی است که به عنوان مکتب اهل بیت معرفی شده است؛ زیرا اگر جبر محض باشد، و انسان اراده ای در سرنوشت خود نداشته باشد، ارسال دین، هدایت انبیاء، انجام تکالیف، انذار و تبشیر، وعد و وعید، مدح و نکوهش، عقاب و پاداش و نظایر آن، بی‌معنا می‌باشد و این بر خلاف عدل الهی است که افرادی را عذاب

---

[1] وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يجْعَلُ الرِّجْسَ عَلىَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

کند و یا اشخاصی را پاداش دهد که خارج از اراده آنها و بصورت جبر می‌باشد. چنانچه اعتقاد به جبرگرایی، خلاف عدل الهی است؛ اعتقاد به تفویض و اراده مطلق نیز بر خلاف حکمت الهی است؛ زیرا اینکه خداوند مخلوقی را بیافریند و همه امور تکوینی و تکلیفی او را به خودش تفویض و واگذار نماید، با حکمت خداوند سازگار نیست، چون تنها رها کردن بنده و تفویض همه امور به او، علاوه بر اینکه نظام آفرینش را بهم می‌زند، همچنین زیبنده حکیم دانستن خداوند نیز نیست که آنها را بیافریند و آنان را رها کند تا هر چه خودشان خواستند یا توانستند بدست آورند. این موضوع در حدیثی از امام رضا علیه السلام وارد شده است.

علاوه بر این دلیل عقلی و فطری، آیات فراوانی نیز وجود دارد که بر اختیار انسان، بصورت مشروط دلالت دارد. در آیه‌ای می‌فرماید:**"ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!"**[1](انسان: ۳). یعنی سپاس‌گزاری و ناسپاسی انسان در اختیار خود اوست که خدا این توانائی را به او داده است. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:**"بگو: این حقّ است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!"**[2](کهف: ۲۹). در این آیه نیز، ایمان و کفر را نتیجه اعمال خود انسان می‌داند که به عنوان یک حقیقت الهی ارسال شده از جانب پروردگار معرفی شده است. در آیات فراونی، ذرّه‌ای ظلم از طرف خداوند به بندگان رد شده است (آل‌عمران:۸۲، انفال:۵۱، حج:۱۰، ق:۲۹). در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است و پروردگارت هرگز به بندگان کوچکترین ستمی نمی‌کند!"**[3](فصلت:٤٦).

آنچه از مطالب بالا استفاده می‌گردد اینکه قطعاً هم اراده خداوند و هم اراده انسان، در تعیین سرنوشت انسان نقش دارند ولی این دو اراده در عرض هم نیستند؛ بلکه در طول یکدیگر می‌باشند. یعنی، می‌توان گفت که اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته

---

[1] إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً

[2] وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ

[3] مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّكَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيد

است تا انسان اختیار داشته باشد و با اراده خود بتواند سرنوشت خویش را رقم بزند و بر این اساس، برخورداری از عقاب و پاداش نیز متناسب با خواست و اراده انسان می‌باشد.

۷،٤. اراده حقیقی و اراده حقوقی

پس از پذیرش دیدگاه مختار در باره نقش اراده خدا و اراده انسان در سرنوشت انسان، سؤال دیگری که مطرح است اینکه دایره بکارگیری این دو اراده چگونه است. یعنی در چه اموری اراده انسان یا اراده خداوند، نقش فعال‌تری دارند. این سؤال را می‌توان به این موضوع مرتبط دانست که آیا انسان در برابر رویدادهای پیرامونی و بیرونی خود و یا در برابر نیروهای درونی مؤثر و تأثیرگذار بر سرنوشت خود، منفعل است؛ یا اینکه او می‌تواند بر شرایط اجتماعی یا قدرت‌های درونی خود، فعالانه تأثیر بگذارد. این موضوع تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری، با عنوان فعال بودن و یا منفعل بودن در روان‌شناسی مطرح شده است. آنچه برای روان‌شناسان در این باره مورد توجه است اینکه به چه میزان انسان می‌تواند بر سرنوشت خود برای غلبه بر نیروهای درونی یا بیرونی خویش، فعالانه ایفای نقش نماید، یا اینکه او ملتزم و مجبور است در برابر آن نیروهای قوی، سر تعظیم فرود آورده، و تسلیم نیروهای قدرتمند طبیعتِ خود یا محیط گردد؟.

در دیدگاه انفعالی، برخی همچون رفتارگرایان، انسان را در برابر نیروهای خارجی و محیطی منفعل می‌دانند که خود نقشی در تعیین سرنوشت خویشتن ندارد. برخی دیگر همچون روان‌کاوان، بر قدرت نیروهای درونیِ نهاد(اید) و یا عوامل قدرتمند فرامن (سوپرایگو)، که ناهشیارانه بر سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارند؛ بر نقش انفعالِ انسان، در برابر این نیروهای تأثیرگذار تأکید دارند. در مقابل روان‌شناسانی وجود دارند که انسان را موجودی فعال در سرنوشت خود دانسته که توان ساخت خود بر مبنای خواست و اراده خویش را به هر شکلی که می‌خواهد دارد. انسان‌گرایان و شناخت‌گرایان، از جمله نظریه‌پردازانی هستند که در این دیدگاه، بر فعالیت‌های مطلق اراده انسان تأکید دارند. چنانچه ملاحظه می‌گردد، این روانشناسان نیز، انسان را مطلق یا منفعل(بی اراده) و یا فعال(با اراده) می‌دانندو حدّ وسطی برای آن قایل نیستند.

آنچه در این رابطه، از دیدگاه اسلام می‌توان بیان کرد اینکه انسان دارای دو نوع اراده و شخصیت حقیقی و حقوقی می‌باشد. مراد از **"شخصیت حقیقی"**، آن شاکله حقیقی شکل یافته درون انسان است که او با اراده و اختیار خویش در برابر خداوند متعال، بر مبنای انجام تکالیف و مسؤولیت‌های خود به نمایش می‌گذارد. این شخصیت حقیقی، مبنای رفتارهای ارادی انسان بوده و پاداش یا عقاب اُخروی بر آن مترتب می‌باشد. در شخصیت حقیقی، انسان فعال بوده و بر مبنای اراده و اختیار خود، تمامی تکالیف و وظایف خود را انجام می‌دهد؛ بطوریکه، هر چیزی که بر مبنای اراده او شکل نگرفته باشد، در شخصیت حقیقی انسان نیز تأثیری ندارد.

آیات و روایات فراوانی در این رابطه وجود دارد که سرنوشت انسان را وابسته به خواست، اراده و فعالیت خود انسان معرفی می‌نماید. در آیه‌ای خداوند می‌فرماید:**"و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست"**[1](نجم:۳۹). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"مردان را از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای است و زنان را نیز از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای می‌باشد"**[2](نساء:۳۲). آنچه از این آیات و موارد مشابه فراوان دیگر استفاده می‌شود اینکه انسان برای تعیین سرنوشت حقیقی خویش، فعال بوده و اراده و اختیار او نقش کلیدی در شکل‌گیری اینگونه شخصیت ایفا می‌کند. علاوه بر مستندات فوق، دلیل عقلی دیگری نیز وجود دارد اگر انسان‌ها نقش فعالانه در سرنوشت نهایی آخرتی خود نداشته باشند، پاداش گرفتن یا عقاب کردن آنها، بنوعی ناعادلانه و ظالمانه می‌باشد و این بطور قطع در باره خداوند متعال ممنوع بوده و تمامی آیاتی که در باره صفات خداوند، مانند: رئوف، رحیم، رحمان، کریم، حکیم، عادل و مانند آن، که در قرآن ذکر شده است؛ بر نفی این موضوع دلالت دارند. بنابراین، ملاک و معیار مهم در ایجاد شخصیت حقیقی، فعال بودن انسان و انجام رفتارهای ارادی و اختیاری او می‌باشد.

نوع دیگری از شاکلهِ وجودی انسان، به **"شخصیت حقوقی"** او اشاره داشته و مراد از آن، جایگاه و موقعیتی است که انسان در دنیا، در برابر عوامل مؤثر دنیایی مانند: جامعه،

---

[1] وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعى

[2] لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُواْ اللَّهَ مِن فَضْلِه

افراد دیگر، طبیعت، تربیت و امثال آن دارا می‌باشد. مسؤولیت‌های اجتماعی که هر شخصی در جامعه دارد، به شخصیت حقوقی آنها اشاره داشته و جایگاه و پایگاه افراد را برای دیگران تعریف می‌کند. آنچه از منابع اسلامی در این باره برداشت می‌شود اینکه در این نوع شخصیت، اراده انسان مطلق نبوده و در بسیاری از امور، خواست و اراده انسان به تنهایی نمی‌تواند جایگاه و شخصیت حقوقی او را ایجاد نماید. قضا و قدر الهی، عوامل اجتماعی دیگر، عوامل تربیتی والدین، تلاش‌ها و کوشش‌های گذشته فرد و عواملی از این قبیل، در بروز و ظهور این شخصیت نقش دارند. بعبارت دیگر، انسان برای به دست آوردن شخصیت حقوقی خویش، نه تنها آورده‌های گذشته درونی خود، مانند: خصوصیات ژنتیکی، تجربیات کودکی، تأثیر گذشته والدین و اجتماع و امثال آن؛ بلکه عوامل بیرونی دیگری نیز وجود دارند که بر رشد و شکوفایی این شخصیت تأثیر می‌گذارند. جبر الهی، جبر اجتماعی، جبر فرهنگی، جبر اقتصادی، جبر تاریخی، و عواملی مانند آن، از جمله عوامل بیرونی دیگری هستند که در شکل‌گیری شخصیت حقوقی انسان نقش دارند. بنابراین، انسان می‌تواند استنباط کند که در شکل‌گیری این شخصیت، در بسیاری از موارد بصورت نسبی، منفعل بوده و عوامل فراوان دیگری نیز در شکل‌گیری این شخصیت نقش دارند.

درباره این موضوع نیز آیات فراوانی وجود دارد که بر عوامل دیگری همچون: اراده مطلق خداوند، نقش والدین، نقش جامعه و مانند آن اشاره دارند. درباره اراده مطلق خدا بر همه چیز، آیات فراوانی وجود دارد. خداوند در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"بگو، بار خدایا، ای خداوند پادشاهی– فرمانروایی–، به هر که خواهی پادشاهی می‌دهی و از هر که خواهی پادشاهی باز می‌ستانی، هر که را خواهی بزرگی و ارجمندی می‌دهی و هر که را خواهی خوار می‌کنی نیکی ها همه به دست توست، که تو بر همه چیز توانایی"**[1](آل‌عمران: ٢٦). در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: **"زمین از آن خداست، و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار**

[1] قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ

می‌کند و سرانجام(نیک)برای پرهیزکاران است!"[1](اعراف:۱۲۸). آنچه از این آیات، به عنوان نمونه استفاده می‌شود اینکه بسیاری از امور دنیایی انسان در اختیار او نبوده و اراده الهی در این امور حاکمیت دارند و لازمه حاکمیت مطلق خداوند این است که زمامِ امور این عالَم را بر مبنای سنت‌های خویش بنا نهاده است.

۷،۵. رابطه اراده با سایر عوامل شخصیتی

پس از اینکه بیان شد که شخصیت حقیقی انسان تحت تأثیر اراده او قرار دارد؛ سؤالی که مطرح است اینکه عوامل بسیار زیاد و متنوعی دیگری هستند که بر سرنوشت انسان نقش مهمی دارند. وراثت، خانواده، مدرسه، دوستان، الگوها، تغذیه، محیط اجتماعی، مسایل فرهنگی، موقعیت سیاسی و عواملی مانند آن، از جمله عواملی هستند که هر کدام نقشی برای سرنوشت انسان دارند و بسیاری از آنها، از حیطه اراده و اختیار انسان خارج می‌باشد. سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه این عوامل چگونه با اراده انسان جمع می‌گردند.

آنچه در پاسخ مهم است که به آن توجه شود اینکه تأثیر این عوامل در عرض اراده نیست؛ بلکه اراده در طول آن عوامل قرار دارد. چنانچه در ارتباط اعضای جسمانی با ابعاد روحی، رابطه طولی بین آنها بیان گردید، اراده به عنوان یک وجودِ روحی، در طول سایر عوامل قرار دارد. این رابطه، مشابه ارتباط دستگاه‌های بدن با دستگاه عصبی و یا سایر اندام‌های عصبی با مغز است که رابطه و کارکرد آنها، به صورت طولی تبیین می‌شود. یعنی، این مغز است که متناسب با نیازهای سایر اندام‌ها، فرمان حرکتی آنها را تدبیر و مدیریت می‌کند. به عبارت دیگر، این خواست و اراده انسان است که از میان این عوامل موجود، دست به انتخاب می‌زند. پس برای فعلیت نقش این عوامل در سرنوشت انسان، این اراده است که آنها را گزینش کرده و تأثیر آنها را از قوه به فعل تبدیل می کند.

---

[1] إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقين

۷,٦. نقش اراده در قرآن

لفظ اراده و مشتقات آن که در قرآن کریم، ۱۳۷ بار تکرار شده است، در بیش از ۹۰ مرتبه آن، مربوط به اراده انسان می‌باشد که در موضوعات مختلفی، مانند: اراده خوبی‌ها، اراده بدی‌ها، اراده دنیا، اراده آخرت، اراده پاداش گرفتن، اراده برتری یافتن، اراده وجه اللّه، اراده عزّت، اراده اموری که او توانایی انجام آن‌ها را ندارد و در مطالبی مانند آن؛ بیان شده است. اراده، مصدر باب افعال، از مادّه راد، یرود، روداً، به معنای طلب کردن، خواستن، میل کردن آمده است(راغب، ۱۳٦٥، ص۳۷۱). حقیقت اراده در انسان را می‌توان حالتی نفسانی دانست که اگر شخصی تشخیص داد که باید کاری را انجام دهد، تصمیم بگیرد و هیچ طبیعتی نتواند جلو او را بگیرد. کسی که اراده‌ای قوی دارد، آن چه را خواسته است، با کوشش و ثبات قدم به دست می‌آورد(مطهری، ۱۳۷٤، ج۲۱، ص ۲۳۱).

از منظر قرآن، بزرگیِ بزرگترین انسان‌ها، یعنی پیامبران، بر مبنای عزم و اراده آنها مشخص گردیده است و برترین پیامبران به این دلیل برترند، چون صاحب عزم و اراده قوی و صاحب شریعت معرفی شده اند. گویا آنان واجد عزم و اراده استواری هستند که می توانند انسان‌ها را به اهداف متعالی مورد نظر برسانند. براین اساس، خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **همان گونه که پیامبران با اراده(عزم) صبر کردند، تو نیز صبر و استقامت کن**[۱](احقاف:۳۵). در آیه‌ای دیگر، خداوند متعال، حضرت آدم علیه السلام را بدلیل نداشتن عزم و اراده قوی و جدّی، از اعطای شریعت و رسالت منع کرده و در این باره می‌فرماید: **به یقین، پیش از این با آدم پیمان بستیم، ولی او آنرا فراموش کرد و برای او عزم و اراده ای استوار نیافتیم**[۲](طه: ۱۱۵). امام علی علیه السلام در توضیح آیه فوق می‌فرماید: **خداوند سبحان فرستادگان خود را در تصمیماتشان نیرومند قرار داد**[۳](نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹).

---

[۱] فَاصبْر کَما صَبر اولوا العَزمِ مِنْ الرُّسلُ

[۲] ولقد عَهِدنا اِلی آدم مِنْ قَبلُ فَنَسِی و لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزماً

[۳] و لکِنَّ اللّه َ سُبحانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولي قُوَّةٍ في عَزائمِهِم

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در آنها، ارزش‌های واقعی هر انسانی را، به اراده اش وابسته دانسته است. بنابراین، به مقتضای همت و اراده انسان، ارج و ارزش هر کسی، خواه عالی باشد یا دانی، بلند همت یا دون همت، شناخته شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در باره نقش اراده در حدیثی می فرماید: **پیروزی، در گرو اراده قاطع و دوراندیشی انسان است**[1](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۷۷، ص١٦٥). امام علی علیه السلام در روایاتی، اراده انسان را، عاملی برای بزرگی او دانسته و فرموده است: **بزرگ نکرده مردی را چیزی مثل همّت و عزم او، و پست نکرده او را چیزی مثل شهوت و خواهش او**[2](تمیمی آمدی، ١٣٦٦، ج٦، ص١٢). **بزرگ دانستن انسان‌ها، بخاطر بلند همّتی و با اراده بودن آنان است**[3](همان، ج٤، ص١٨١). **هر که همّتش والا باشد، ارزشش عظیم می‌گردد**[4](ری شهری، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ٤٢). در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **بیماریِ سستیِ دلِ خود را با تصمیم قوی درمان کنید**(نهج البلاغهٔ، خطبهٔ ۲۲۳).

آنچه از مجموعه این آیات و روایات استفاده می‌شود اینکه، اراده کلیدی‌ترین عامل رشد انسان و مهم‌ترین نقش در شکل‌گیری ارزشهای انسانی دارد. انسان بر مبنای بکارگیری و میزان بهره مندی از توانایی اراده خویش، می‌تواند فضایل اخلاقی خود را ارتقاء بخشد و پاداش و عقاب اعمال انسان، بر مبنای رفتارهای ارادی او می‌باشد. خداوند متعال در آیه ای، عزم الامور را با صبر و پایداری همراه کرده و آن را یکی از مصادیق مهم اراده قوی بیان کرده و می‌فرماید: **اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [اراده قوی شما] در کارهاست**[5](آل عمران:١٨٦).

---

[1] الظَّفَرُ بِالجَزمِ و الحَزمِووو

[2] ما رفع امرأ کهمّته، و لا وضعه کشهوته.

[3] علی قَدرِ الهِمَّةِ تَکونُ الحَمِیَّةُ

[4] مَن شَرُفَت هِمَّتُهُ عَظُمَت قِیمَتُهُ

[5] وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

۸. خوشبینی یا بدبینی ذات

خوب بودن یا بد بودن ماهیت انسان، از جمله مباحث مهم دیگر در مبانی نظری در انسان‌شناسی است که تفاوت‌های آنها به اختلاف در دیدگاه‌های فلسفی فلاسفه غربی بر می‌گردد. دراین رابطه سه دیدگاه اساسی وجود دارد. برخی انسان را موجودی بد سرشت و بد طینت می‌دانند(هابز و فروید[۱])؛ برخی دیگر ماهیت او را پاک نهاد و نیک سیرت دانسته(پیاژه و کهلبرگ[۲])؛ و گروهی دیگر (جان لاک و اسکینر[۳])، سرشت انسان را همچون لوح سفید نانوشته ای می‌دانند که هیچ خیر و شرّی در آن حکّ نشده است و او بر مبنای رفتار و کردار تربیتی و اجتماعی، لوح سفید خود را نگارش می‌نماید(کریمی، ۱۳۷۳، ص۲۲۳، به نقل از هافمن[٤]، ۱۹۷۰).

موضوع خوب یا بد بودن ذات انسان در قرآن، به دو صورت قابل ملاحظه می‌باشد. از طرفی، مشاهده می‌شود که در بیش از پنجاه آیه در قرآن کریم، صفاتی منفی به انسان نسبت داده شده که به خاطر برخورداری از آن صفات رذیله، او مورد سرزنش قرار گرفته است. ویژگی‌هایی همچون: ناتوان و ضعیف[٥](نساء:۲۸)، نادان و ستمکار[٦] (احزاب:۷۲)، کم ظرفیت و بی‌تاب در برابر ناملایمات[۷](معارج:۱۹)، شتابزده و عجول در قضاوت‌ها[۸] (اسراء:۱۱)، خودخواه و مغرور[۹](هود:۱۰)، سرکش و طغیان‌گر[۱۰](علق:٦)، حریص و

---

[۱] Hobbes, T & Freud, S
[۲] Piaget, J & Kohlberg, L
[۳] Locke, J & Skinner, B.F
[٤] Haffman, M.L

[٥] وَ خُلِقَ الْانسَنُ ضَعِيفًا
[٦] إِنَّهُ كاَنَ ظَلُومًا جَهُولًا
[۷] إِنَّ الْانسَنَ خُلِقَ هَلُوعًا
[۸] وَ كاَنَ الْانسَنُ عجَولًا
[۹] إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُور
[۱۰] كلاَّ إِنَّ الْانسَانَ لَيَطْغَي، أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنِي

بخیل[1](محمد:۳۸)، در خُسران و ضرر و زیان[2](عصر:۲) و صفاتی مانند آن؛ که منشاء این صفات، به بخشی از وجود انسان، بنام نفسِ امّارهِ به بدی[3](یوسف:۵۳) بر می‌گردد.

از طرفی دیگر، خداوند متعال، برخی ویژگی‌های مثبتی را برای انسان بیان کرده که منحصر به وجود او می‌باشد؛ مانند: آفریده شده در بهترین ترکیب[4](تین:٤)، کرامت ذاتی[5](اسراء:۷۰)، برخورداری از فطرت حنیف حق‌گرا[6](روم:۳۰) دمیده شدن از روح خداوند[7](ص:۷۲) از علم و دانش الهی برخوردار بودن[8](علق: ۵) و امثال آن؛ که اینها نشان می‌دهد ذات انسان از ویژگی‌های مثبت و منحصر به فردی نیز برخوردار می‌باشد.

آنچه از این آیات استفاده می‌شود اینکه ذات انسان برخوردار از صفات مثبت فطری می‌باشد؛ زیرا سرشت فطری انسان، تبلور صفات و اسماء الهی است که بر اثر دمیده شدن روح در او، تجلی یافته است. بنابراین، می‌توان گفت دیدگاه اسلام نسبت به ذات و طبیعت او مثبت بوده و هیچ آلودگی و شرارت در سرشت انسان وجود ندارد؛ اما گاهی اوقات انسان با اراده و اختیار خویش، در اثر بی‌توجهی به آن صفات فطری، از مصادیق یا محتواهایی منفی و ناسازگار و بر خلاف روح و فطرت الهی در او استفاده می‌کند. در این صورت، ذات تکوینی انسان تغییر یافته و به حیوانیت[9](اعراف:۱۷۹)، یا نبات و گیاه شدن[10](ابراهیم:۲٦) و یا جماد شدن[11](بقره:۷٤) تبدیل می‌گردد. پس، ذات انسان پاک است و او با اراده و اختیار خود، شرارت و بدی را در ذات خود وارد کرده و تبدیل به حیوانیت و یا موجودات پست‌تر می‌نماید.

---

[1] فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَ مَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِه

[2] وَالْعَصْرِ إِنَّ الْانسَنَ لَفِى خُسْرٍ

[3] وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِى

[4] لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَنَ في أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

[5] وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطَّيِّبَتِ وَ فَضَّلْنَهُمْ عَلي كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

[6] فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

[7] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

[8] الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْانسَنَ مَا لَمْ يَعْلَم

[9] أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُون

[10] وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرار

[11] ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً

۹ . انسان خودآگاه یا ناخودآگاه

آیا شخصیت تحت تأثیر فرایندهای هشیار ذهن می‌باشد که شخص به آنها آگاهی دارد؛ یا زیر نفوذ خاطرات، ادراک‌ها، افکار، تمایلات، عواطف و احساساتِ ناهشیاری است که فرد به آنها آگاهی ندارد. برخی روانشناسان مانند: فروید، یونگ، موری بر جنبه های ناهشیار شخصیت و تأثیر غالب فرایندهای ناخودآگاه بر زندگی افراد تأکید دارند. در مقابل شخصیت پردازانی مانند: آدلر، آلپورت، فروم بر ابعاد هشیار شخصیت تأکید دارند. هشیار، بر تجربه هایی اشاره دارد که ما در هر لحظه معین بر آنها آگاهیم؛ بر خلاف ناهشیار که ذهن ما بر آنها آگاهی نداشته و بصورت ناخودآگاه زندگی ما را زیر نفوذ خود قرار می دهد(شولتز، ۱۹۸۸).

بررسی هشیاری و ناهشیاری انسان در قرآن، از دو منظر قابل توجه است. بر اساس برخی آیات، یک‌نوع هشیاری تکوینی و ذاتی در همه انسان‌ها وجود داشته که همه از آنها برخوردار می‌باشند. این معرفت سرشتی، انسان را به وظایف، تکالیف و نیازهای حقیقی و معنوی خویش آگاه می‌گرداند. در آیه‌ای خداوند متعال دراین باره می‌فرماید: **"بلکه انسان، خود بر نیک و بد خویش به خوبی آگاهی دارد**[۱]"(قیامه:۱٤). در آیه‌ای دیگر، این هشیاری به الهام نیروی بد و خوب در سرشت انسان اشاره شده است که می‌فرماید: **"و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته، سپس نیروی فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است**"[۲](شمس:۸). این نیروی ذاتی در تشخیص خیر و شرّ، به ساختار هشیار انسان اشاره دارد. همچنین در بعضی تعابیر، این نیروی هشیاری، به نور تشبیه شده است که این نور در همه انسان‌ها بصورت تکوینی و سرشتی وجود دارد. در آیه‌ای خدای متعال در توصیف مشرکین و کفار می‌فرماید: **"اولیای کفار، انسان‌های مشرک را از نور بسوی ظلمت بیرون می برند"**[۳](بقره:۲۵۷). این نور تکوینی توصیف شده برای مشرکین در این آیه، منشاء هشیاری‌هایی است که در همه انسان‌ها وجود داشته و

---

[۱] بَلِ الْإِنْسانُ عَلي نَفْسِهِ بَصيرَةٌ

[۲] وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّئهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَئهَا

[۳] وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُماتِ

بر مبنای آن، او می‌تواند حقایق، معارف و تکالیف خود را تشخیص دهد. در آیه‌ای دیگر، به این معرفت و هشیاری سرشتی اشاره شده که حتی در کافران نیز وجود دارد؛ ولی آنها این هشیاری را نادیده می‌گیرند: **"اگر [کافران] روی برتابند، (نگران مباش) تو فقط وظیفه ابلاغ [حقایق] آشکار را داری. آنها نعمت خدا را می‌شناسند سپس آن را انکار می‌کنند و اکثرشان کافرند!"**[1](نحل:۸۳). براین اساس، معرفت فطری تکوینی انسان، به توانائی‌های شناختی هشیاری در او اشاره دارد که قدرت تشخیص بسیاری از معارف زندگی همچون: شناختِ مبدأ، مقصد، مسیر، وظایف و تکالیف خویش برای همه انسان‌ها را تا حدودی زیادی روشن می‌نماید.

نوع دیگر هشیاری، که کامل‌تر و جامع‌تر نسبت به مرحله قبلی است، معرفتی است که نسبت به یکسری انسان‌های خاص ایجاد می‌گردد. این نوع شناخت و آگاهی که در آیات و روایات، با عنوان بصیرت معرفی شده است؛ بر مبنای ایمان و عمل صالح برای انسان‌های مؤمن شکل می‌گیرد. این یک‌نوع هشیاری آگاهانه تکلیفی است که بر مبنای انجام دادن وظایف و تکالیف الهی، در انسان ادامه و تکمیل می‌یابد. در آیه‌ای، خدای متعال به پیامبر صلی‌الله علیه و اله و سلم می‌فرماید: **"بگو راه من این است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را بسوی خدا می‌خوانیم**[2]"(یوسف:۱۰۸). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که گویی در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست**[3]"(انعام:۱۲۲). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:**"ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر برای خدا تقوا داشته باشید، برای شما [نیروی] تشخیص [حقّ از باطل] قرار می‌دهد"**[4](انفال: ۲۹).

آنچه از آیات بالا و موارد دیگر استفاده می‌گردد، اینکه این آگاهی، یکنوع هشیاری عمیق‌تر و کامل‌تری است که همچون نورِ هدایت‌گرایانه، که دانش و آگاهی انسان را

---

[1] يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونهَا وَ أَكْثرَهُمُ الْكَافِرُونَ

[2] قُلْ هذِهِ سَبيلي أَدْعُوا إِلَي اللَّهِ عَلي بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني

[3] أَ وَ مَنْ كَانَ مَيْتا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا

[4] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّه َ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانا

افزایش می‌دهد، برای مؤمنین حاصل می‌گردد. این نوع آگاهی، همچون نوری است که بصورت اکتسابی و تدریجی در انسان، با انجام هر عمل صالحی که او انجام می‌دهد، در وجودش تلألؤ کرده و درخشش آن را افزایش می‌دهد. در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد"**[1](بقره: ۲۵۷). آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود اینکه این نور و آگاهی، مخصوص مؤمنینی است که تحت ولایتِ الله و اولیائش قرار می‌گیرند. یعنی، از دستورات آن‌ها پیروی می‌کنند.

قرآن کریم، ایمان، تقوا و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را لازمه افزایش این نور و هشیاری، برای انسان معرفی کرده و می‌فرماید:**"ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه سپرید"**[2](حدید:۲۸)؛ در آیه‌ای دیگر، درود و رحمت خدا و فرشتگانش نیز باعث افزایش این نور و هشیاری در انسان بیان شده است[3](احزاب: ٤٣). در آیه‌ای دیگر، به شرح صدر اشاره کرده و می‌فرماید:**"آیا آن کس را که خدا برای اسلام شرح صدر (و فکر روشن) عطا فرمود که وی به نور الهی روشن است (با مردم کافر بی نور تاریک دل یکسان است)؟ پس وای بر آنان که از قساوت (و شقاوت) دل‌ها شان از یاد خدا فارغ است! اینان هستند که دانسته به ضلالت و گمراهی اند"**[4](زمر: ۲۲).

در روایات نیز، برخی عبادات همانند: تلاوت قرآن، اقامه نماز، انجام هر عمل صالح، به عنوان عوامل افزایش نور و هشیاری در انسان معرفی شده است[5](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱۲، ص٤٥٤). این نور در اثر افزایش ایمان و عمل صالح، سراسر وجود انسان و تمامی ابعاد وجود او را فرا می‌گیرد. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در دعایی افزایش این آگاهی و نور را از خداوند اینگونه درخواست می‌کند:**"بار خدایا! برای من در دلم نوری قرار ده و**

---

[1] اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ

[2] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ

[3] هُوَ الَّذي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ

[4] أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلي نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ

[5] عليكَ بتِلاوَةِ القرآنِ، فإنّهُ نُورٌ لَكَ في الأرضِ الصَّلاةُ نُورٌ؛ إنّ علي كُلِّ حَقٍّ حَقيقَةً و علي كُلِّ صَوابٍ نُورا

در زبانم نوری و در دیده ام نوری و در گوشم نوری و در سمت راستم نوری و در سوی چپم نوری و بر فراز سرم نوری و در زیر پایم نوری و پیش رویم نوری و پشت سرم نوری و برایم در جانم نوری قرار ده و نور مرا بزرگ گردان"[1](نوری، ١٤٠٨، ج٥، ص١٠٧). امام علی علیه‌السلام، در وصف رهرو راه خدای سبحان و انسان‌های با تقوا می‌فرماید: **"[او] خردش را زنده کرد، تا جایی که برقی پر نور برایش درخشید و راه را برای او هویدا نمود و در پرتو آن، راه پیمود و دروازه‌ها یکی پس از دیگری او را پیش راندند"**[2] (نهج البلاغه، خطبه٢٢٠). امام صادق علیه‌السلام در باره این خودآگاهی می‌فرماید: **"علمْ به آموختن نیست، بلکه آن، در حقیقت نوری است که خداوند تبارک و تعالی در دل هر کس که خواهان هدایتش باشد، می نهد"**(مجلسی، ١٤٠٣، ج٦٧، ص١٤٠).

باتوجه به مطالب ارائه شده در آیات و روایات، می‌توان گفت عنصر تکوینی ملکوتی انسان از نور(غیرحسی) است که با افزایش ایمان و عمل صالح[3](طلاق:١١)، این نور، سراسر وجود او را فراگرفته و این نور ایجاد شده، حقیقت وجودی تکامل یافته او را افزایش می‌دهد که در عالم دیگر نیز، انسان با این نور محشور می‌شود[4] (تحریم: ٨). توجه به این نور، باعث می‌شود علاوه بر رشد خودآگاهی در انسان، او به تأثیر اعمال و عبادات خود بصورت حقیقی و تکوینی نیز توجه کرده تا بتواند نتیجه عملی رفتار خود را در درون خویش بیابد.

در مقابل، انسانیکه در مسیر گناه و معصیت حرکت کرده، نه تنها به کسب هشیاری نمی‌پردازد، بلکه هشیاری‌های اولیه او نیز کاهش یافته و ناهشیاری‌های حاکم بر روان او نیز بیشتر می‌شود، که قرآن کریم از آن به ظلمت تعبیر کرده است[5](بقره:٢٥٧). کفر، نیز مفهوم دیگری است که به پوشش و تاریکی این نور تکوینی وجودی انسان اشاره دارد.

---

[1] اللّهُمّ اجعَلْ لي في قَلبي نُورا، و في لِساني نُورا، و في بَصَري نُورا، و في سَمعي نُورا، و عن يَميني نُورا، و عن يَساري نُورا، و مِن فَوقي نُورا، و مِن تَحتي نُورا، و مِن أمامي نُورا، و مِن خَلفي نُورا، و اجعَلْ لي في نَفسي نُورا، و أعظِمْ لي نُورا

[2] قَد أحيا عَقلَهُ، حتّي بَرَقَ لَهُ لامِعٌ كَثيرُ البَرقِ، فأبانَ لَهُ الطَّريقَ، و سَلَكَ بِهِ السَّبيلَ

[3] لِيُخْرِجَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ

[4] وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعي بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا

[5] وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُماتِ

بنابراین، انسان کافر آگاهی‌های نورانی فطری درونی خویش را پوشانده و در ظلمت و تاریکی فکر و اندیشه حرکت می‌نماید.

براین اساس، انسان بصورت ابتدائی و ساختاری، هشیار است و کلیات تکالیف و وظایف خود را، و راه‌های رسیدن به مقصد خود را می‌داند؛ هرچند علم به جزئیات در ابتدای مسیر برای او ناهشیار است؛ اما با ایمان و عمل صالح، جزئیات بیشتری از هشیاری‌ها برای او روشن می‌گردد؛ در حالی که نافرمانی و معصیت، راهی برای از بین رفتن این نور درونی اولیه می‌باشد.

۱۰. تعادلی یا تکاملی بودن روح

یکی دیگر از مبانی نظری، خصوصاً در مبانی تئوریک روان‌شناسی غرب، تعیین تعادلی یا تکاملی بودن سرشت انسان است. سؤال اساسی در این مبحث این است که آیا انسان پس از رسیدن به ارضای نیاز خود در حدّ تعادل و اعتدال، پیگیری نیازهای خویش را متوقف می‌کند یا اینکه حدّ یقفی برای ظرفیت او وجود نداشته و او تا سر حدّ بی‌نهایت شدن، می‌تواند گام بردارد. در میان روانشناسان غربی، برخی از نظریه پردازان معتقدند که مردم، موجودات کاهش دهنده تنش و تعادل دهنده نیازهای درونی خویش می‌باشند. بعبارتی، سرشت روانی انسان، از نوعی مکانیزم خودگردان برخوردار است که وقتی ما به تعادل یا توازن می‌رسیم، احساس رضایت و شادی می‌کنیم. این دیدگاه به نظریه تعادلی معروف است که روان‌شناسانی همچون: زیگموند فروید، هنری موری، اسکینر و امثال آن، از این دیدگاه حمایت می‌کنند. در مقابل، برخی دیگر معتقدند، برای اینکه توان کامل خود را تحقق بخشیم و به سطوح بالاتر استعدادها و توانائی‌های خود برسیم نیاز به رشد، جهت برانگیخته شدن داریم. روان‌شناسانی همچون: گوستاو یونگ، اریک فروم، کارن هورنای، گوردون آلپورت و مانند آن، از جمله افرادی می باشند که از این دیدگاه تبعیت می کنند(شولتز، ۱۹۹۸).

بررسی این موضوع در قرآن کریم، از دو منظر قابل توجه می‌باشد. باتوجه به دو وجود جسمانی و غیر جسمانی در انسان، آنچه از آیات و روایات در این باره استفاده

می‌شود این است که نیازهای مادی و جسمانی انسان، بر مبنای تعادلی بودن شکل گرفته است. هدف از این نیازها در انسان، کاهش تنش و تعادل انگیزه‌های برانگیخته شده در درون او می‌باشد. براین اساس، نیازهایی همچون: گرسنگی، تشنگی، خواب، نیاز جنسی و مانند آن، در راستای رسیدن به یک نقطه تعادل، اشباع و ارضاء گردیده و موجب توقف نیاز و اکتفاء به شرایط موجود می‌گردد.

این موضوع، به ساختاری از پیش تعیین شده در بدن ما اشاره دارد که نقطه تعادل و تنظیم بدن را در نیازهای مختلف مانند: نیاز به غذا، آب، هوا و امثال آن کنترل می‌کند که به آن تعادل زیستی یا تعادل حیاتی می‌گویند. ثابت نگه داشتن وزن بدن بر مبنای مقدار کالری مصرف شده با مقدار کالری جذب‌شده در راستای تعادل حیاتی بدن می‌باشد. این تمایل به حفظ وزن پایه، نه تنها در نیاز گرسنگی بلکه در سایر نیازهای جسمانی انسان، مانند: تنظیم فرایندِ تشنگی، خواب، جنسی، حرارت، درد و امثال آن وجود دارد. بر مبنای این ساختار تکوینی، خداوند انسان‌ها را مکلف کرده است تا متناسب با نیازهای بدن در خوردن، آشامیدن، خوابیدن و مانند آن، رعایت اعتدال و تعادل را حفظ کرده و از اسراف و زیاده‌روی، پرهیز نمایند[1](اعراف:۳۱). رعایت اعتدال در انفاق کردن[2](فرقان: ٦٧) و سایر امور مادی نیز در راستای ارضای گرایش‌های تعادلی می‌باشد.

علاوه بر نهی از اسراف و رعایت اعتدال و میانه‌روی، در استفاده از امکانات مادی که در آیات قرآن، فراوان مورد تأکید قرار گرفته است، این موضوع در روایات نیز با عبارات مختلف مورد توجه بوده است. در حدیثی پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: **"دل‌ها را با خوردن و آشامیدن زیاد نمی‌رانید؛ زیرا همان گونه که زراعت بر اثر آب زیاد از بین می‌رود، دل‌ها نیز بر اثر پرخوری می‌میرند"**[3](ری شهری، ج۱، ص۱۸۵). امام علی علیه‌السلام دراین باره می‌فرماید: **"از پُرخوری بپرهیز، که هر کس پایبند آن شد، بیماری‌هایش زیاد گردید. هر که در خوردن اندازه نگه دارد تندرستی اش فزونی می‌گیرد و اندیشه اش سالم**

---

[1] وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِين

[2] وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواما

[3] لا تُمِيتُوا القُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ و الشَّرَابِ ؛ فإنَّ القَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إذَا كَثُرَ عَلَيْهِ المَاءُ

می‌ماند. بپرهیز از همیشه پر خوردن، که برانگیزنده دردها و عامل بیماری‌ها می‌شود"[1](همان، ص۱۸۸). امام کاظم علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: **"اگر مردم در خوردن اعتدال می‌ورزیدند بدنهایشان سالم می‌ماند"**[2](حرعاملی، ج۷، ص٦). بنابراین، از این آیات و روایات و موارد دیگر استفاده می‌شود که نیازهای مادی و جسمانی انسان، بصورت تعادلی بوده که ارضای آنها در حدّ نیاز باید توقف گردد.

در باره نیازهای روحی و روانی انسان، آنچه از آیات و روایات استفاده می‌گردد؛ اینکه آنها برمبنای کمال‌گرایی سرشتی و ذاتی او شکل گرفته است. دلیل کمال‌گرایی ذاتی این است که از آنجائیکه مبدأ خلقت تکوینی روح انسان، ذات مقدس بی‌نهایت باری‌تعالی است، مقصد و هدف خلقت تکلیفی او نیز بسوی خدای بی‌نهایت می‌باشد. پس، چون ظرفیت وجودی انسان، از ذات بی‌نهایت نشأت گرفته است، نیازهای آن نیز حدّ توقفی نداشته و فراروی انسان را تا بی‌نهایت باز کرده است. این موضوع در قرآن، با تعابیر و واژه‌های مختلفی، همچون: قرب، لقاء، غناء، کمال و مانند آن، بیان گردیده است. این مفاهیم، به یک میل ذاتی در انسان اشاره دارند که او را برای استکمال نفس، و حرکت در مسیر تعالی و تکامل هدفمند خلقت، هدایت و راهنمایی می‌نماید.

از منظر قرآن، انسان به عنوان یک موجود ذاتاً نیازمند، در ارضای همه نیازهایش به خداوند متعال، که غنی و سرشار از تمام کمالات است، معرفی شده است[3](فاطر: ۱۵). کمال نفس در همه نیازها و استعدادهای روحی و روانی انسان، همانند تکامل در هر یک از صفات روحی مانند: علم، جمال، عزت، قدرت، حکمت، عدالت، صداقت و امثال آن، نقطه توقفی نداشته و تا مرز بی‌نهایت ادامه دارد. یعنی، انسان تلاش دارد و باید، این نیازهای ذاتی خود را در مسیر درستِ تعالی و برای رسیدن به سوی مقصد متعالی هدایت کرده و آنها را بهره‌مند از آن مخزن و معدن خیرات و کمالات بگرداند[4](حجرات: ۲۱).

---

[1] إِيَّاكَ وَ البِطْنَةَ ، فَمَن لَزِمَهَا كَثُرَتْ أسْقَامُهُ. مَنِ اقْتَصَرَ في أكْلِهِ كَثُرَتْ حَبَّتُهُ وَ صَلُحَتْ فِكْرَتُهُ. إيَّاكَ و إدْمَانَ الشِّبَعِ ، فَإنَّهُ يَهِيجُ الأسْقَامَ وَ يُثِيرُ العِلَلَ

[2] لَوْ أنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الطُّعْمِ لاعْتَدَلَتْ أبْدَانُهُمْ

[3] يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ

[4] وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم

آنچه از مطالب بالا استفاده گردید اینکه یک تفاوت ماهوی بین نیازهای جسمانی، بر مبنای محدود بودن ظرفیت وجودی آنها، و نیازهای روانی براساس نامحدود بودن آن ظرفیت وجودی، وجود دارد.

بر مبنای کمال‌گرایی ذاتی سرشت فرا طبیعی انسان، اگر او نتواند این نیازهای ذاتی متعالی خود را با ارزش‌های الهی کامل کند، محققاً آنها با محتواهای متقابل یا متناقض، و ناسازگار با آن نیازها، پر خواهد گردید. یعنی، اگر انسان نتواند گرایش‌های تکاملی ذاتی خود را با صفاتی همچون: صداقت، شجاعت، عدالت، عزت، حکمت و امثال آن، که متناسب با ذات و فطرت اوست، افزایش ندهد؛ ناچاراً باید سرشت خود را از محتواهای متناقضی مانند: دروغ، ترس، ظلم، ذلت، حماقت و مانند آن پر نماید. بنابراین، ظرفیت وجودی انسان، همیشه نیازمند و در حال تحول و تکامل است؛ یا از صفات عالی و کمالی متناسب با آن ساختار فطری و خدادادی؛ و یا با محتواهایی ناهماهنگ از صفات و ارزش‌های رذیله انسان. این افزایش یافتن در جهت مثبت یا منفی، یکی از کارکردهای طبیعی تکوینی انسان است. پس، انسان بر طبق خواست سرشت خود، فقط حق انتخاب بین این دو گزینه را دارد. یا محتواهایِ حقّ، که تکاملی و سازگار با فطرت انسان است و یا محتواهای باطل، که تنزلی و ناسازگار با سرشت خویش است.

خلاصه فصل دوم

مبانی جمع مبنا، به معنای بنیان‌ها، شالوده‌ها، بناءها و ساختارها آمده است. در واقع مبانی هر پدیده یا هر علمی، متضمن پایه‌ها، چارچوب‌ها و ساختار اصلی آن پدیده یا علم است. آنچه در اینجا به عنوان مبانی نظری در نظر گرفته شده، پیش‌فرض‌هایی از ویژگی‌های عمومی در باره انسان است که بصورت توصیفی یا تبیینی، درباره ماهیت انسان بیان می‌شود. نظریه‌ها و فرضیه‌هایی که در خصوص حقایق وجودی انسان در ذهن افراد وجود دارد، می‌تواند از منابع مختلفی نشأت گرفته باشد. از آنجائیکه این تحقیق درصدد تبیین اندیشه‌های نظری روان‌شناختی انسان در دیدگاه اسلامی می‌باشد، طبعاً

مبانی پذیرفته شده، براساس قوانین نظری اسلام است که در آیات و روایات دینی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

یکی از مباحثی که در آیاتی از قرآن کریم، در باره خلقت آفرینش مطرح شده است، مسأله زوجیت و دوساحتی بودن خلقت موجودات است که خدای متعال آن را نسبت به همه مخلوقات، ساری و جاری می‌داند. دو ساحتی بودن خلقت انسان، نه تنها در دو نوع خلقت زن و مرد وجود دارد؛ بلکه در تمامِ اعضاء، ابعاد، تکالیف و مسایل مربوط به انسان، زوجیت وجود دارد. توجه به این مبناء، چند نتیجه اساسی را در پی دارد. یکی اینکه انسان، موجودی نیازمند آفریده شده است که نیاز به زوج دیگر، یکی از مهم‌ترین نیازهای او، جهت ادامه حیات و کمالِ مادی و معنوی، و جهت الفت و آرامش او از حیث روان‌شناختی می‌باشد. همچنین، باتوجه به رقابت‌پذیری انسان، بسیاری از ابعاد روحیِ او، در اثر تقابل، به تکامل می‌رسند. همچنین زوجیت در همه مخلوقات، نشان از وحدت و یکتایی خدای واحدِ احد، و بی‌همتای صمد است که هدف همه این دوگانگی‌ها، رسیدن به مقام توحید و یکتایی است.

انسان از منظر قرآن، دارای دو نشأء وجودیِ جسمانی و غیر جسمانی می‌باشد. آنچه از برخی آیات استفاده می‌گردد اینکه برای اعضاء، اعمال و حالات بدن، موارد مشابه و یکسانی در وجود غیرجسمانی وجود دارد که به ارتباط متقابل و تنگاتنگ این دو با یکدیگر اشاره دارند. این ارتباط، با چند شیوه در آیات و روایات بیان گردیده است. بیانِ اعضاء و جوارح مشابه برای روح. مانند: برخورداری روح از صورت، دست، چشم، گوش و...؛ و یا بیانِ توانائی‌های ادراکیِ روح؛ مانند: دیدن، شنیدن، لال بودن و...؛ و یا بیانِ شباهت در حالات و صفات روحی با بدن؛ مانند: سلامت، مریضی، بیداری و مانند آن. این رابطه، مشابه ارتباط دستگاه‌های بدن با دستگاه عصبی و یا سایر اندام‌های عصبی با مغز است که رابطه و کارکرد آنها، به صورت طولی قرار دارد. در فعالیتِ وجودِ طولی، فعالیت وجود پایین‌تر(دست) وابسته به فعالیت وجودی مافوق خود(مغز) می‌باشد و نتیجه فرمان فعالیت بالا(مغز)، در اندام پایین‌تر(دست) نیز مشاهده می‌گردد.

بررسی تشابه‌ها و تفاوت‌های فردی بین انسان‌ها، یکی دیگر از پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی در قرآن است. آنچه مشخص است اینکه خلقت تکوینی انسان، از شباهت‌های فراوانی برخوردار است. شباهت در وجود، حیات، مرگ، فعلیت، قوّه، جنسیت و برخورداری از جسم، روح، ذات، صفات، حسّ، علم، قلب، عقل، مغز، دست، پا، چشم، گوش و ده‌ها و صدها خصوصیت دیگر، که این شباهت‌ها، هم در صفات جسمانی و هم در خصوصیات روحی مشاهده می‌گردد. نکته دیگری که باید توجه داشت اینکه این شباهت‌های تکوینی، در ابتدای خلقت بسیار بیشتر است و هر چه انسان از خلقت اولیه خود فاصله می‌گیرد، به همان میزان تفاوت‌ها نیز نسبت به قبل افزایش می‌یابد. علاوه بر وجود شباهت‌های فراوان خلقت اولیه که در جسم و روح انسان وجود دارد؛ ساختار جسمانی و رفتاری انسان با دیگران نیز تفاوت‌هایی دارد. تفاوت‌های جسمی در یک جنس و جنس مخالف، توانائی‌های هوشی و عقلی، تفاوت در احساسات، هیجانات و امثال آن؛ همگی زمینه ایجاد تفاوت انسان‌ها در استعدادهای مختلف را فراهم می‌کند. پذیرش تفاوت‌های فردی، باعث توجه به چگونگی استفاده از توانائی‌های مختلف، جهت رشد و شکوفایی بهتر در انسان می‌گردد. همچنین تفاوت‌های فردی، راهی برای شناخت پیدا کردن بهتر و معرفت یافتن کامل‌تر به حقایق اشیاء و تکامل یافتن افراد در جوامع مختلف است.

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناسی در قرآن این است که دین، قرآن و شریعت، در برابر افکار، اعمال، گفتار و رفتارهای انسان بی‌تفاوت و خنثی نیست، بلکه هر یک از آنها را ارزش‌گذاری مثبت یا منفی کرده است. این بخلاف دیدگاه و تصوری است که معتقد است علوم و از جمله علم روان‌شناسی، به رفتارهای ارزشی و یا ضدّ ارزشی کاری ندارد و اساساً حیطه علم، حیطهِ کشف، توصیف و تبیین قوانین موجود است نه آنچه را که باید باشد. از منظر قرآن، هست‌هایِ وجودی انسان، کاملاً مرتبط با بایدهای او بوده و از آن تأثیر می‌پذیرد؛ چنانچه بر آنها نیز تأثیر می‌گذارد. همچنین، چون مبدأ خلقت تکوینیِ

روحیِ انسان، از روح و فطرت الهی اخذ شده است، مسیر و مقصد آن نیز بسوی خداست و خدایی بودن هر چیزی، به معنای ارزشمند بودن آن است.

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی قرآن، رابطه متقابل درون انسان با بیرون او است. در خصوص تأثیر درون بر بیرون، تقریباً امری واضح و روشن است که رفتارهای ظاهری انسان تحت تأثیر عوامل درونی و باطنی او قرار دارند. قرآن کریم، مجموعه برآورد مفاهیم درونی انسان که شامل: علم، عقل، نیت، اراده، انگیزه، عاطفه و امثال آن است را با واژه ایمان معرفی کرده است. علاوه بر مشتقات ایمان، قرآن بر واژه‌های مختلف شناختی، مفاهیم اخلاقی، مفاهیم انگیزشی و عاطفی، مفاهیم ارادی و امثال آن؛ بسیار تأکید کرده است که نشان از اهمیت مفاهیم درونی بر رفتار و اعمال بیرونی انسان، از منظر قرآن دارد. اما درباره تأثیر بیرون بر درون، می‌توان گفت هر رفتاری که از انسان سر می‌زند سایه‌ای در درون او خواهد افکند. آنچه از دستورات تشریعی در آیات و روایات، درخصوص عباداتی همچون: نماز، روزه، جهاد و امثال آن استفاده می‌شود، اینکه نتیجه این عبادات، که به عنوان اعمالی ظاهری در گفتار، کردار و رفتار انسان تجلی می‌یابند، آثاری بر قلب و درون انسان ایجاد می‌کند. این تأثیر، نه تنها بر رفتارهای واقعی انسان؛ بلکه بر رفتارهای تصنّعی و غیر واقعی او نیز قابل مشاهده است.

توجه دادن به دو نوع خلقت تکوینی و تکلیفی برای انسان، یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی قرآن است؛ بطوریکه این دو با هم کاملاً مرتبط بوده و تأثیر و تأثّر متقابل بر یکدیگر و از همدیگر دارند. این موضوع، هم در خلقت جسمانی انسان و هم در خلقت روحی او مشاهده می‌گردد. باتوجه به یکسانی خلقت اولیه و بالفعل بودن آن استعدادها و توانائی‌ها، تمامی آدمیان، نه تنها ابعاد وجودی روحی خویش را می‌شناسند، بلکه علی‌رغم کم‌توجهی به این ظرفیت‌های فطری و عمل ننمودن به این نیازهای تکوینی، گرایش و میل به تکمیل آنها را نیز دارند. علاوه بر بالفعلِ بودن ابعاد وجودِ تکوینی، استعدادهایی نیز در انسان وجود دارند که بصورت بالقوه می‌باشند و انسان وظیفه دارد تا آن ظرفیت‌های نهفته و نهان را تربیت و شکوفا کرده و زمینه فعلیتِ تتمیمی و تکمیلی

آنها را ایجاد نماید. لازمه این خلقتِ تکلیفی، نقش‌پذیری اکتسابی انسان از دیگران در جامعه و محیط است که در آیات قرآن مورد توجّه قرار گرفته است.

مجبور بودن یا اراده داشتن، یکی دیگر از مباحثی که در زمینه ماهیت انسان مورد مطالعه قرار گرفته است. سه دیدگاه کلی در باره جبر مطلق، آزادی مطلق و یا امری بین آنها مطرح گردید که دیدگاه قرآن و اهل بیت به دیدگاه سوم اشاره داشت. همچنین اینکه اراده انسان در طول اراده خدا قرار دارد. در شخصیت حقیقی، انسان فعال بوده و بر مبنای اراده و اختیار خود، تمامی تکالیف و وظایف خود را انجام می‌دهد؛ بطوریکه، هر چیزی که بر مبنای اراده او شکل نگرفته باشد، در شخصیت حقیقی انسان نیز تأثیری ندارد. نوع دیگری از شاکلهِ وجودی انسان، به شخصیت حقوقی او اشاره داشته و مراد از آن، جایگاه و موقعیتی است که انسان در دنیا، در برابر عوامل مؤثر دنیایی مانند: جامعه، افراد دیگر، طبیعت، تربیت و امثال آن دارا می‌باشد. آنچه از منابع اسلامی در این باره برداشت می‌شود اینکه در این نوع شخصیت، اراده انسان مطلق نبوده و در بسیاری از امور، خواست و اراده انسان به تنهایی نمی‌تواند جایگاه و شخصیت حقوقی او را ایجاد نماید. همچنین بیان شد که اراده انسان در طول سایر عوامل شکل‌گیری شخصیت می‌باشد.

موضوع خوب یا بد بودن ذات انسان در قرآن، به دو صورت قابل ملاحظه می‌باشد. از طرفی، مشاهده می‌شود که در بیش از پنجاه آیه در قرآن کریم، صفاتی منفی به انسان نسبت داده شده که به خاطر برخورداری از آن صفات رذیله، او مورد سرزنش قرار گرفته است. از طرفی دیگر، خداوند متعال، برخی ویژگی‌های مثبتی را برای انسان بیان کرده که منحصر به وجود انسان می‌باشد. آنچه از این آیات استفاده می‌شود اینکه ذات انسان برخوردار از صفات مثبت فطری است؛ زیرا سرشت فطری انسان، تبلور صفات و اسماء الهی است که بر اثر دمیده شدن روح در او، تجلی یافته است. بنابراین، می‌توان گفت دیدگاه اسلام نسبت به ذات و طبیعت او مثبت بوده و هیچ آلودگی و شرارت در سرشت انسان وجود ندارد؛ اما گاهی اوقات انسان با اراده و اختیار خویش، در اثر بی‌توجهی به

آن صفات فطری، از مصادیق یا محتواهایی منفی و ناسازگار و بر خلاف روح و فطرت الهی در او استفاده می‌کند.

بررسی هشیاری و ناهشیاری انسان در قرآن، از دو منظر قابل توجه است. بر اساس برخی آیات، یک‌نوع هشیاری تکوینی و ذاتی در همه انسان‌ها وجود داشته که همه انسانها از آنها برخوردار می‌باشند. این معرفت سرشتی، انسان را به وظایف، تکالیف و نیازهای حقیقی و معنوی خویش آگاه می‌گرداند. نوع دیگر هشیاری، که کامل‌تر و جامع‌تر نسبت به مرحله قبلی است، معرفتی است که نسبت به یکسری انسان‌های خاص ایجاد می‌گردد. این نوع شناخت در آیات، با عنوان بصیرت معرفی شده است که بر مبنای ایمان و عمل صالح برای انسان‌های مؤمن شکل می‌گیرد. این یک‌نوع هشیاری آگاهانه تکلیفی است که بر مبنای انجام دادن وظایف و تکالیف الهی، در انسان ادامه و تکمیل می‌یابد. این نوع آگاهی، همچون نوری است که بصورت اکتسابی و تدریجی در انسان، با انجام هر عمل صالحی که او انجام می‌دهد، در وجودش تلألؤ کرده و درخشش آن را افزایش می‌دهد. قرآن کریم، ایمان، تقوا و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را لازمه افزایش این نور و هشیاری، برای انسان معرفی کرده است. در روایات نیز، برخی عبادات همانند: تلاوت قرآن، اقامه نماز، انجام هر عمل صالح، به عنوان عوامل افزایش نور و هشیاری در انسان معرفی شده است.

یکی دیگر از مبانی نظری، تعیین تعادلی یا تکاملی بودن سرشت انسان است. سؤال اساسی در این مبحث این است که آیا انسان پس از رسیدن به ارضای نیاز خود در حدّ تعادل و اعتدال، پیگیری نیازهای خویش را متوقف می‌کند یا اینکه حدّ یقفی برای ظرفیت او وجود نداشته و او تا سر حدّ بی‌نهایت شدن، می‌تواند گام بردارد. بررسی این موضوع در قرآن، از دو منظر قابل توجه است. آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود اینکه نیازهای جسمانی انسان، بر مبنای تعادلی بودن شکل گرفته است. هدف از این نیازها در انسان، کاهش تنش و تعادل انگیزه‌های برانگیخته شده در درون او می‌باشد. اما در باره نیازهای روحی و روانی انسان، آنچه از آیات استفاده می‌گردد؛ اینکه آنها برمبنای

کمال‌گرایی ذاتی او شکل گرفته است. چون ظرفیت وجودی انسان، از ذات بی‌نهایت نشأت گرفته است، پس نیازهای آن نیز حدّ توقفی نداشته و فراروی انسان را تا بی‌نهایت باز کرده است. این موضوع در قرآن، با تعابیر و واژه‌های مختلفی، همچون: قرب، لقاء، غناء، کمال و مانند آن، بیان گردیده است. این مفاهیم، به یک میل ذاتی در انسان اشاره دارند که او را برای استکمال نفس، و حرکت در مسیر تعالی و تکامل هدفمند خلقت، هدایت و راهنمایی می‌نماید.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) آیه شریفه **"و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم"**به کدام یک از گزینه های زیر اشاره دارد؟.

الف) دوساحتی بودن انسان ب) ارتباط جسم و روح

ج) ارتباط تکوین با تکلیف د) ارتباط درون با بیرون

۲) کدام مبنای زیر، نشان از یکتایی خدای واحدِ احد، و بی‌همتای صمد دارد؟.

الف) دوساحتی بودن انسان ب) ارتباط جسم و روح

ج) ارتباط تکوین با تکلیف د) ارتباط درون با بیرون

۳) ارتباطِ بین اعضای جسمانی و ابعادِ غیر جسمانی، به چه صورت است؟.

الف) عرضی ب) طولی ج) متضاد د) همه موارد

٤) کدامیک از دستگاه‌های زیر، رابط جسم و روح است؟.

الف) تنفس ب) گوارش ج) عصبی د) حسی

٥) اینکه انسان‌ها در ابتدای خلقت با یکسری استعدادها و توانائی‌های بالفعل به وجود می‌آیند، به کدام گزینه زیر اشاره دارد؟.

الف) خلقت تکلیفی ب) خلقت تکمیلی ج) خلقت تکوینی د) همه موارد

٦) اینکه استعدادهایی در انسان وجود دارند که بصورت بالقوه می‌باشند، به کدام یک از گزینه های زیر اشاره ندارد؟.

الف) خلقت تکلیفی ب) خلقت تکمیلی

ج) خلقت تکوینی　　د) خلقت تتمیمی

۷) آیه شریفه **"امّا خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل‌ها یتان بیاراست"**، به کدام یک از گزینه های زیر اشاره دارد؟

الف) تأثیر درون بر بیرون　　ب) تأثیر بیرون بر درون

ج) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی　　د) ارتباط جسم با روح

۸) از عبارت **"اگر بردبار نیستی پس خود را بردبار جلوه بده"** کدامیک از موضوعات زیر استفاده می‌گردد؟

الف) تأثیر درون بر بیرون　　ب) تأثیر بیرون بر درون

ج) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی　　د) ارتباط جسم با روح

۹) گرفتن میثاق یکسان از آدمیان، به کدام یک از گزینه‌های زیر اشاره دارد؟

الف) ارتباط متقابل درون بر بیرون　　ب) شباهتهای خلقت آفرینش

ج) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی　　د) تفاوتهای آفرینش انسان

۱۰) آیه شریفه **"تکلیف و مسئولیت هر کس به اندازه ظرفیت و توان اوست"**، به کدام یک از گزینه‌های زیر اشاره دارد؟

الف) ارتباط متقابل درون بر بیرون　　ب) شباهتهای خلقت آفرینش

ج) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی　　د) تفاوتهای آفرینش انسان

۱۱) کدامیک از گزینه‌های زیر، راهی برای شناخت پیدا کردن بهتر و معرفت یافتن کامل‌تر به حقایق اشیاء و تکامل یافتن افراد در جوامع مختلف است؟.

الف) ارتباط متقابل درون بر بیرون　　ب) شباهتهای خلقت آفرینش

ج) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی　　د) تفاوتهای آفرینش انسان

۱۲) تعادل زیستی یا تعادل حیاتی، به کدام مبنای زیر اشاره دارد؟.

الف) ارتباط متقابل درون بر بیرون　　ب) ارتباط خلقت تکوینی با تکلیفی

ج) تعادلی یا تکاملی بودن انسان　　د) شباهتها و تفاوتهای آفرینش انسان

۱۳) فروید، یونگ و موری، بر کدامیک از جنبه‌های زندگی افراد تأکید دارند؟.

الف) ناخودآگاه ب) خودآگاه ج) روح د) نفس

۱٤) آیه شریفه **"بلکه انسان، خود بر نیک و بد خویش به خوبی آگاهی دارد"** بر کدام ویژگی زیر اشاره دارد؟.

الف) ناخودآگاه ذاتی ب) خودآگاه ذاتی

ج) ناخودآکاه اکتسابی د) خودآگاه اکتسابی

۱۵) آیه شریفه**" ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوا داشته باشید، برای شما [نیروی] تشخیص [حقّ از باطل] قرار می‌دهد"**، به کدام گزینه زیر اشاره دارد؟.

الف) ناخودآگاه ذاتی ب) خودآگاه ذاتی

ج) ناخودآکاه اکتسابی د) خودآگاه اکتسابی

۱٦) کدام دیدگاه، انسان را در برابر نیروهای محیطی منفعل و مجبور می‌داند؟.

الف) رفتارگرایان ب) روان‌کاوان ج) انسان‌گرایان د) شناخت‌گرایان

۱۷) شاکله‌ای که با اراده انسان در برابر خداوند تشکیل می‌شود، کدام است؟.

الف) حقیقی ب) حقوقی ج) رفتاری د) عاطفی

۱۸) شاکله‌ای که انسان در برابر جامعه، افراد دیگر، طبیعت، تربیت و امثال آن داراست، کدام گزینه زیر می‌باشد؟.

الف) حقیقی ب) حقوقی ج) رفتاری د) عاطفی

۱۹) چه کسانی، سرشت انسان را همچون لوح سفید نانوشته ای می‌دانند که هیچ خیر و شرّی در آن حکّ نشده است؟.

الف) هابز و فروید ب) روسو و پیاژه

ج) هافمن و کهلبرگ د) لاک و اسکینر

۲۰) چه کسانی، سرشت انسان را موجودی بد ذات می‌دانند؟.

الف) هابز و فروید ب) روسو و پیاژه

ج) هافمن و کهلبرگ د) لاک و اسکینر

سؤال‌های تشریحی

۱) برخی از مصادیق دو ساحتی بودن خلقت در قرآن را توضیح دهید؟
۲) چگونگی ارتباط جسم با روح را توضیح دهید؟.
۳) خلقت تکوینی با تکلیفی را تبیین کرده و رابطه آنها را بیان کنید؟.
٤) تشابه‌ها و تفاوت‌های وجودی انسان در قرآن را توضیح دهید؟.
٥) دیدگاههای مختلف در باره سرشت انسان در غرب و اسلام را تبیین کنید؟.
٦) دو نوع شناخت درونی انسان را توضیح داده و دیدگاه اسلام را در باره خودآگاهی یا ناهشیاری بیان نمایید؟.

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ احمدی، علی اصغر(۱۳۷۱)، روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی
- ✓ حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۲)، معرفت نفس، دفتر سوم
- ✓ شولتز، دوآن (۱۹۹۸م)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی
- ✓ نصری، عبدالله (۱۳۸٦)، انسان از دیدگاه اسلام، دانشگاه پیام نور

فصل سوم، آفرینش روحی انسان

اهداف کلی

هدف کلی این فصل، مباحث مربوط به روح است. تعریف روح و بررسی ویژگی های آن، بررسی دلایل مربوط به اثبات روح، مطالعه چهار نوع روحِ نباتی، حیوانی، ناطقه و ایمانی و بررسی ارتباط ارواح با یکدیگر، از مسایل کلی این فصل می‌باشد.

اهداف دقیق یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از پایان فصل، بتواند سؤال‌ها زیر را پاسخ دهد.

۱) دوآلیسم را تعریف کرده و دو دیدگاه موجود دراین‌باره را توضیح دهد.
۲) روح را تعریف کرده و ویژگی های آن را در قرآن توضیح دهد.
۳) دلایل اثبات روح را نام ببرد.
٤) فرضیه غیر مادی بودن را برای اثبات روح توضیح دهد.
۵) ثبات من انسان را برای اثبات روح توضیح دهد.
٦) ارزش‌های ثابت و ژنهای متفاوت را برای اثبات روح تبیین کند.
۷) دیدگاه جایگاه من را برای اثبات روح توضیح دهد.
۸) شخصیت غیر مادی بودن را برای اثبات روح تبیین کند.
۹) دیدگاه بی معنی بودن زندگی را برای اثبات روح توضیح دهد.
۱۰) معلومات و تمایلات ذاتی را برای اثبات روح توضیح دهد.
۱۱) ادله خداشناسی را برای اثبات روح تبیین کند.
۱۲) انواع خطاهای ادراکی را نام برده و دلایل آن را برای اثبات روح توضیح دهد.
۱۳) انواع پدیده‌های فراروان‌شناسی را نام برده و دلیل آن را برای اثبات روح توضیح دهد.
۱٤) اقسام روح در انسان را نام برده و ارتباط هر یک با بدن را توضیح دهد.
۱۵) انواع ارتباط روح با یکدیگر را نام برده و هر یک را توضیح دهد.

دوآلیسم[1] یا دوئیت انگاری، یکی از مباحث مهم درباره شناخت انسان است که از قدیم‌الایام در مباحث مربوط به انسان مطرح بوده است. براساس این نظریه، وجود انسان به جسم مادی و خاکی او منحصر نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر وجود جسمانی، دارای وجودی غیرمادی نیز هست که از آن وجود، به "نفس"، "روح"، "من"، "خود" و امثال آن تعبیر شده است. هرچند در تاریخ علم و بررسی طول عمر بشر، وجود روح برای بیشتر انسان‌ها و بسیاری از دانشمندان در زمان‌های قدیم، امری پذیرفته شده و غیر قابل انکار بوده است؛ اما تقریباً در هر زمان، افرادی بوده‌اند که درک حقیقت روح برای آنها سنگین و پذیرش آن برای آنها غیرقابل قبول بوده است. از منظر این دیدگاه، آنچه تمام وجود انسان را تشکیل می‌دهد، صرفاً وجود مادی و جسمانی است و غیر اعضاء و اندام‌های جسمانی، وجود دیگری برای انسان قابل اثبات نیست. پیروان این دیدگاه، یک نگاه ماتریالیستی و مادی‌گرایانه نسبت به حقیقت عالم دارند و بر این مبنا، حقیقت وجودی انسان را صرفاً جسم و اندام‌های مادّی او می‌دانند.

در مقابلِ این نظریه مادی‌گرایانه، دیدگاه دومی معتقد است که علاوه بر وجود جسمانی، وجود دیگری در انسان حقیقت دارد که مربوط به روح و ابعاد روحی او می‌باشد. از منظر اسلام، نه تنها وجود غیرمادی، برای انسان متصور و متحصل است؛ بلکه اصالت وجودی انسان را آن حقیقت غیرمادی او تشکیل داده است. این موضوع که انسان، علاوه بر وجود جسمانی، برخوردار از حقیقتی روحی و روانی است، و آن اصالت وجودی انسان را تشکیل می‌دهد، یکی از حقایق قطعی و غیرقابل‌انکار مبانی نظری اسلام و در بین دانشمندان مسلمان می‌باشد و به عنوان یک اصل موضوعه، برای یک انسان موحَد و معتقد به خداوند پذیرفته شده است.

باتوجّه به اهمیّت مسأله روح، به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مباحث انسان شناختی، که پذیرش یا عدم قبول آن، به نوعی سرنوشت انسان در دنیا و آخرت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، در این قسمت تلاش شده است به بررسی برخی مباحث مرتبط با

---

[1] Dualism

روح در قرآن کریم، مانند: تعیین معانی و مصداق‌های بیان شده برای روح، بررسی انواع و اقسام روح در انسان، کیفیت ارتباط روح با بدن و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری روح از یکدیگر از منظر آیات و روایات پرداخته شود.

۱. معنای روح و بررسی ویژگی های آن

روح از ریح و ریاح، به معنای باد و نسیم گرفته شده و ریحان گل خوشبویِ بوئیدنی است. روح در بدن آدمی، همچون باد و نَفَسی است که انسان بدان زنده است، و اگر روح انسان، به عنوان گوهر مستقل مجرد، به این اسم نامیده شده، به خاطر آنست که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن، همچون نَفَس و باد است(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۵۷). بدلیل ادراک و احساس اشیای ملموس برای انسان از طرفی؛ و نامشهود بودن روحِ انسان از طرفی دیگر؛ درک و فهم حقیقت روح، برای ذهنِ مادی انسان دشوار است. براین اساس، خالق و آفریننده آن درباره ماهیت روح این‌گونه می‌فرماید: **"و از تو درباره روح می پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است و از دانش، جز بهره اندکی به شما داده نشده است"**[۱](زمر:٤٢). چند نکته از این کلام الهی قابل استفاده است. اولاً، روح موضوعی بوده که همیشه مورد سؤال انسان بوده است. ثانیاً، درک آن موضوعی مشکل است. ثالثاً، روح موضوعی از امرِ پروردگار است، نه از خلق آن؛ رابعاً، با توجّه به انتساب روح به امر الهی، جایگاه با عظمتی برای انسان ایجاد می‌کند. خامساً، دانش انسان، به ویژه درباره روح، اندک است و به نوعی انسان از درکِ کلی ماهیت و حقیقت آن عاجز است.

واژه روح و مشتقات آن، در ۵۷ آیه از قرآن کریم به کار رفته است و مصداق‌های مختلفی برای آن بیان شده است. معانی و مصداق‌هایی همچون: باد و وزش تسخیر شده بین زمین و آسمان[۲] (بقره:١٦٧)؛ فرشته مقرب خدا، جناب جبرئیل امین[۳](شعراء: ۱۹۳)؛

---

[۱] وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلاّ قَلِيلاً

[۲] وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ

[۳] نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِين

روح مقدســـی که انســـان‌های بزرگ را تأیید می‌کند[1](بقره: ۸۷)؛ رحمت و رضـــوان الهی[2](یوسف:۸۷)؛ راحتی و آسایش[3](نحل:٦)؛ نسیم و بوی خوش[4](رحمن:۱۲)؛ فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان[5](قدر:٤)؛ روح دمیده شده در جسم انسان[6](حجر:۲۹)؛ و معانی و مصداق‌های دیگری مانند آن؛ که در بیش از ده معنی به کار رفته است و علی‌رغم اینکه ظواهر معنایی مختلفی در آنها اراده شده است؛ ولی می‌توان معنای مشترکی را در آنها مشاهده کرد.

باتوجّه به اهمیّت موضـــوع روح، پس از بیان معنای لغوی روح و تعیین برخی از کاربردها و مصداق‌های اصطلاحی آن در قرآن کریم، اینک به بررسی تحلیلی در معنای روح و تبیین مصداق‌های بکار برده شده آن در آیات و روایات پرداخته می‌شود. قبل از توضیح آن‌ها، باید یادآوری کرد که آنچه در این قسمت، موضوع بحث از معنای روح می‌باشـد، حقیقت دمیده شـده در انسـان اسـت که مبنای حیات وجودی او و ماهیت و اصالت وجودی او را تشکیل می‌دهد.

۱. اولین نکته درباره روح اینکه جنسِ روح، به عنوان جوهری لطیف و نورانی است که دریافت جزئی و کلّی از تمامی متصرفات بدن را به عهده دارد، همچون باد و هوایی که جسم انسان و تمام فعالیت‌های او، وابسته به آن می‌باشد. در حدیثی امام باقر علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"روح نامش از ریح گرفته شده است، برای اینکه از جنس آنست و روح همچون بادی در جنبش [برای بدن]است"**(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۲۸).

۲. نکته دیگر اینکه روح، عامل حیات برای انســـان و همه موجودات زندهِ دیگر می‌باشـد. به عبارتی، مادامی که روح در موجودی وجود داشـته باشـد آن موجود زنده است و زمانی که روح از جسم یا بدنی مفارقت بکند، حیات هم از آن موجود رخت بر

---

[1] وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

[2] وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُون

[3] لَكُمْ فيها جَمالٌ حينَ تُريحُونَ وَ حينَ تَسْرَحُونَ

[4] وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحان

[5] تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْر

[6] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

می‌بندد و حقیقت دیگری بنام موت عارض آن می‌گردد. در حدیثی، امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤالی درباره حقیقت و جوهر روح، فرمود: **"آن از باد و هوا است که چون بجنبد بادش نامند و چون آرام است هوا است، و قوام جهان بدانست؛ چنانچه اگر باد بند آید، هر چه روی زمین است تباه شود و بگندد، و آن روح هم چون باد است که اگر از تن برآید تن بگندد و دگرگون شود"**(همان، ص۳۱). در آیه‌ای، خداوند حیات را در مقابل مرگ قرار داده و هر دو را به عنوان عاملی برای امتحان انسان معرفی کرده است[۱](ملک:۲). در آیه‌ای دیگر، همه موجودات دارای روح را برخوردار از مرگ دانسته و می‌فرماید: **"هر نفسی مرگ را می‌چشد، و ما شما را به بد و نیک و خیرات و شرور عالم مبتلا کنیم تا شما را بیازماییم"**[۲](انبیاء:۳۵).

۳. از آنجائیکه خداوند متعال، همه مخلوقات و موجودات را زوج آفریده است[۳](ذاریات:٤٩)؛ یکی از ابعادِ زوجیت در آفرینش انسان این است که خداوند دو نوع وجودِ خَلقی(مُلکی) و وجودِ امری(ملکوتی) در او خَلق و ایجاد کرده است[٤](اعراف: ٥٤). در آیه‌ای خداوند، حقیقت روحِ انسان را از عالَم امرِ خویش دانسته است نه از عالَم خلق[٥](اسراء:۸۵). در حدیثی امام صادق علیه السلام، حقیقت روح را **"اساس و معیار انسانیّت انسان"** معرفی کرده است[٦](مجلسی، ١٤٠٣، ج۱، ص۱۲) و آن‌حضرت این عنصر وجودی در انسان را، از عالَمی برتر بنامِ عالَم ملکوت بیان فرموده است[۷](حویزی، ج۳، ص۲۱۵). پس، روح یک وجود ملکوتی از امرِ الهی است که اساسِ وجودی انسان را تشکیل می‌دهد و آن غیر از خلقت جسمانی او است.

---

[۱] الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا

[۲] كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَة

[۳] وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُون

[٤] أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمين

[٥] قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

[٦] اصلُ الانسانِ لُبّهَ

[۷] و يَسْأَلُونَكَ عنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن أمْرِ رَبِّي؛ قالَ : التي في الدَّوابِّ و الناسِ قلتُ: و ما هِيَ؟ قالَ:هِيَ مِنَ المَلَكُوتِ

٤. نکته دیگر اینکه این عاملِ حیات انسان، که همان روح تکوینی در خلقت اولیه او را تشکیل می‌دهد، دارای دو بُعد برای دو وجودِ جسمانی و غیر جسمانی می‌باشد. بعبارتی دیگر، یکی دیگر از مصداق‌های زوجیتِ در آفرینش انسان این است روح او نیز دارای دو متعلَّق بوده، که یکی از متلقات روح مرتبط با وجودِ جسمانی بوده و دیگری نیز وابسته به وجودِ غیر جسمانی می‌باشد. بر مبنای روح تکوینیِ جسمانی، حیات در کل بدن انسان تحقق می یابد. این قسم از روح، مرحله پایینی از روحِ انسان بوده که از امتیازهای خاص انسان نبوده و در موجودات پایین‌تر، مانند گیاهان یا حیوانات نیز مشاهده می‌شود. در روایتی، امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤالی که آیا روح جسمانی، چیزی به غیر از خون است؟، فرمود: **"آری، روح مادّه اش خون است و خون مایه رطوبت بدن و رو شنی رنگ است و هر گاه خون لخته و منجمد شود، روح از بدن جدا شود"**[1](مجلسی، ١٤٠٣، ج٧، ص٣٤). باید توجّه داشت که هر چند به اعتبار برخورداری جسم از موهبتِ حیات، لفظ روح برای این قسم بکار رفته است؛ ولی آنچه بیشتر درباره اصلِ معنایی جسم اطلاق می‌گردد، واژه "نفس" می‌باشد.

٥. علاوه بر روحِ جسمانیِ مشترکِ (نفس) بین موجودات، حقیقت تکوینی دیگری از آفرینش در انسان وجود دارد که از روح ملکوتی است و این قسم از روح، از مختصات و امتیازهای ویژه او می‌باشد. مراد از این روحِ انسان، برخورداری او در تجلّی از تمامی اسماء و صفات الهی و بهره‌مندی آن از ظرفیت بی‌نهایت شدن است. برمبنای این روح تکوینی، انسان تمامی اسماء و صفات الهی را بصورت تام برخوردار گردیده است و وظیفه دارد علاوه بر حفظ و حیات آن، موجبات رشد و کمال او را نیز فراهم آورد. از منظر اسلام، راه تحققِ حیات و تکامل آن ظرفیت‌های تکوینی، بهره‌مندی از روح تکلیفی است که به نوعی هدف خلقت انسان، بر این مبناء تحقق یافته است.

٦. انتساب روح انسان به روح خدا و دمیده شدن آن از روح الهی، نشان از بالا بودن جایگاه روحِ انسان و عظمت موقعیت آن می‌باشد؛ بطوریکه پس از این دمیده

---

[1] نَعَم، الرُّوحُ علی ما وَصَفتُ لكَ مادَّتُهُ مِنَ الدمِ ، و مِن الدمِ رُطُوبَةُ الجِسمِ و صَفاءُ اللَّونِ ... فإذا جَمَدَ الدمُ فارَقَ الرُّوحُ البَدَنَ

شدن، آنچنان جایگاهی به انسان بخشیده که تمامی ملائکه را در مقابل خویش به سجده واداشته[1](بقره:٣٤) و به عنوان یک مخلوق، از بالاترین ظرفیت‌هایی بهره‌مند گردیده که مقصد و مقصود سایر موجودات روی زمین قرار گرفته است[2](بقره:٢٩). با توجّه به بهره‌مندی از روحِ الهی، او استحقاق خلیفةالله شدن در روی(بقره:٣٠) و آفرینش در بهترین قوام و ترکیب[3](تین:٤) را دارا شده و استعدادی به وی عطا شده که از وسعت خدایی در درون خود برخوردار گشته است. چنانچه در حدیث قدسی بیان شده است: **"زمین و آسمان، گنجایش و ظرفیت مرا ندارند بلکه قلب بنده مؤمنم وسعت و ظرفیت مرا دارد"**[4](خمینی، ١٣٨٦، ص٣٧). در روایتی دیگر از امام باقر علیه‌السلام وارد شده که فرمود: **"همانا اینکه خداوند روح را به خود وابسته است، برای آن است که آن را بر ارواح دیگر برگزیده است؛ چنانچه خانه‌ای را برگزیده و فرموده "خانه‌ام". در حالی که همه موجودات آفریده و ساخته و پرورده و تدبیر شده خدایند"**(مجلسی، ١٣٥١، ج٥، ص٢٨). پس، از میان سایر مخلوقات و روح‌های آنها، این بخش از روح که در انسان دمیده شده، کامل‌ترین و جامع‌ترین روح است و این از امتیازهای اختصاصی انسان می‌باشد.

٧. آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، اینکه همه مخلوقات و موجودات، تجلّی اسماء و صفات الهی می‌باشند. خداوند در آیه‌ای دراین‌باره می‌فرماید: **"و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست، و آن را جز به اندازه معلوم فرو نمی‌فرستیم"**[5](حجر:٢١). تجلّی هر کدام از آن اسماء یا صفات در عالم آفرینش، نیازمند مَلَکی از فرشتگان مقرب الهی می‌باشد که به واسطه آنها و نیروهای تحت امر شان، آن صفات کمالی در مخلوقات و موجودات تجلّی می‌یابند. مثلاً ملائکه‌ای همچون: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل هر کدام فرشته‌ای اعظم و مقرب الهی هستند که فیض وجودیِ علم، رزق، حیات و ممات را به همراه سایر فرشتگان زیر دست خود، به همه

---

[1] وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِين

[2] هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليم

[3] لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم

[4] لايَسَعَنى اَرضى و لا سَمائى بل يَسعنَى قَلبُ عَبدى المؤمن

[5] وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم

مخلوقات و موجودات می‌رسانند. از طرفی دیگر می‌دانیم که "روح" موجودی برتر، بالاتر و کامل‌تر از سایر فرشتگان است. در روایتی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"روح آفریده ایست بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل و او با امام‌ها است، و او از ملکوت است"**(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۳۷). همچنین می‌دانیم که از میان تمامی اسماء الهی، مانند: رحمان، رحیم، علیم، حکیم، قادر، ناصر و امثال آن، که هر یک از آنها برای تجلّی یک صفت می‌باشند؛ اسم اعظم "الله"، جامع تمامی اسماء و صفات خداوند می‌باشد. باتوجّه به در نظر مطالب فوق، می‌توان گفت مظهر تجلّی اسم اعظمِ "الله"، موجودِ اعظمِ "روح" می‌است که بواسطه آن(روح)، این اسمِ(الله) خداوند بصورت تام و جامع در انسان تجلّی یافته است. براین اساس، خداوند پس از خلقت آدم علیه السلام اینگونه می‌فرماید: **"و خدا همه اسماء را به آدم آموخت، آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اگر شما در دعوی خود صادقید، اسماء اینها را بیان کنید"**[1](بقره:۳۱). از این آیه شریفه چند نکته استفاده می‌گردد. اولاً، تعلیم خداوند به اعطای خلقت تکوینی انسان اشاره دارد. ثانیاً، حرف **"ال"** در **"الاسماء"** و واژه **"کلّها"**، هر دو به جامعیت و کلیّت همه اسمای الهی اشاره دارند. ثالثاً، ناتوانی همه فرشتگان، حتی ملایکه مقرّب درگاه الهی از اعلام این اسماء، نشان می‌دهد آنها از درک کلیّ تمامی اسماء عاجز بوده اند. زیرا در درک جزیی از یک اسمِ الهی، آنها تواناتر از انسان بوده اند؛ چنانچه جناب جبرئیل معلم پیامبران بوده است.

۸. آنچه درباره حقیقت روح تکوینی وجود انسان اشاره شد، مهم‌ترین ویژگی وی بوده و از امتیازهای منحصر به فرد در او می‌باشد. بر مبنای بهره مندی از این جایگاه، انسان برای حفظ شرافت تکوینی و تکامل کرامت ذاتی خود، مکلّف به برخورداری از "روح تکلیفی" نیز شده است. یعنی، براساس برخورداری انسان از این ظرفیت تکوینی ویژه، مسئولیت‌ها و وظایف تکلیفی ویژه‌ای نیز بر دوش او نهاده شده است. این همان بار امانتی است که آسمان، زمین و کوه‌ها از پذیرش آن امتناع ورزیدند؛ ولی انسان آن را

---

[1] وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين

پذیرفت و در حمل آن امانت، دو گناهِ بزرگ جهل(نظری) و ظلم(عملی) به او آسیب رساند[1](احزاب:۷۲). بنابراین، به نظر می‌رسد که مذمّت کردن خداوند به ظلم و جهل در انسان، در پذیرش بار امانت است، نه از حیث خلقتِ تکوینی انسان است (زیرا بر مبنای حکمت خداوند، او به این ظرفیت وجودی ممتاز گردیده است)؛ بلکه از حیث روح تکلیفی می‌باشد که انسان با اراده و اختیار خود، نمی‌تواند این بار امانتِ تکوینی را سالم به مقصد خود برساند و دو معصیت بزرگ جهل و ظلم، در حملِ بارِ امانتِ تکلیفی، به او آسیب می‌رسانند. بنابراین، این دو دشمن بزرگ، از مهم‌ترین عوامل از بین برنده روح هستند که نه تنها روح تکلیفی انسان را نابود می سازد؛ بلکه به تَبَع این خسران و زیان، روح تکوینی او را نیز از بین خواهد برد. براین اساس، دستورهای تشریعی اسلام و فرامین تکلیفی انسان، در راستای حفظ حیات و کمال روح انسانی می‌باشد.

۲ . دلایل وجود روح

یکی از مباحث مهم درباره روح، که بحثی نسبتاً چالش‌برانگیز است؛ ارائه دلایل و مستندهایی است که می‌توان به واسطهٔ آن، وجود روح را اثبات کرد. این موضوعی بوده است که از قدیم الایام، دانشمندان علاقه‌مند به بررسی شناخت نفس، درباره آن مطالبی را مطرح کرده اند و ادله‌ای را از منظرهای مختلف ارائه کرده‌اند. در این میان، برخی از فلاسفه و دانشمندان بزرگ، وجود نفس و روحِ غیرمادی برای انسان را، امری بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌دانند. مبنای دلیل آنها این است که انسان با علم حضوری یا شهودی و بدون واسطه، نفس خود را ادراک می‌کند(ابن سینا، ۱۳۷۵، ص۲۹۲).

هر چند دایره موضوع‌های علمی و روش‌شناسی علم، که مبتنی بر روش تجربی است، متفاوت با مباحث مربوط به روح می‌باشد، که یک امر مجرد غیر مادی است؛ ولی برخی از تحقیقات علمی وجود دارند که ما را در شناخت روح و ویژگی‌های آن کمک می‌کنند و راهی را برای درک بهتر آن فراهم می‌نمایند. مثلاً علم فیزیک به ما

---

[1] إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً

می‌گوید که ماده فیریکی، عبارت ا ست از مدارهای معین و محدود حرکت امواج نوری و یا حرارتی که در میان دو حد بالا و پائین قرار گرفته اند. بدین معنی که همه آن ارتعا شات نوری یا حرارتی که جهان فیزیکی را برای ما مجسم می‌کنند، در بین این دو طول موج قرار دارند. این ارتعاشـــات موجی، طیفی قابل رؤیت می‌باشـــند که از حیث طبقه بندی در میان ارتعاشات اشعه مادون قرمز از پائین و اشعه مافوق بنفش از بالا قرار گرفته اند. پس می‌توان گفت، آنچه در جهان هســـتی وجود دارد، همانند یک نردبان بی نهایتی می‌با شد که امواج با طول موج‌های مختلفی را از خود ساطع می‌کنند که ماده در دو دامنه طیفی با طول موج‌های معین، در بین این امواج قرار گرفته است.

از طرفی دیگر، علم آ ناتومی و فیزیولوژی بدن به ما می‌گو ید که قوای حســـیِ پنج‌گانه انسان در ادراکِ بینایی، شنوایی، چشایی، لامسه و بویایی، در دامنه محدودی و به امواج م شخ صی واکنش ن شان می‌دهند. مثلاً، حس شنوایی ان سان، فقط طول موج هایی در حد ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز را اح ساس می‌کند و یا در حس بینایی، شبکیه چ شم انسان، فقط طول موج هایی در حد ٤۰۰ تا ۸۰۰ نانومتر را احساس می‌کند. بنابراین، این یافته‌های علمی به ما نشـــان می‌دهند که بســـیاری از اشـــیایی در جهان هســـتند که ما نمی‌توانیم آنها را ببینیم و یا احســـاس کنیم و این عدم دریافت ما دلیل نمی‌شـــود که در جهان هستی، چیزهای دیگری که غیب و نامرئی می‌باشند، وجود نداشته باشند.

با توجّه به اهمیّت این موضوع و توقف بسیاری از مسایل و مباحث مربوط به شناخت انسان به مسأله روح، اینک برخی از ادله درباره اثبات روح بیان می‌گردد.

۲,۱. فرضیهِ غیر مادی

یکی از مهم‌ترین ادله انکار روح در انسان، نگاه مادی‌گرایانه به همه موجودات و از جمله وجود انسان است. مادی‌گرایان معتقدند که صرفاً موجودات عینیِ خارجی و مادیِ محض وجود دارند و هر چیز غیر مادی که در خارج، نتوان با حواس پنج‌گانه آنها را مشاهده و دریافت کرد، وجود ندارد. در پاسخ به این ادعا، باید پرسید آیا خود این ادعاء، فرضیه یا نظریه، که فقط موجودات مادی وجود دارند و غیر آنها وجود ندارند، وجود

عینی و خارجی دارد تا بتوان به واسطه حواس پنج‌گانه آن را دریافت کرد؟!. اگر این فرضیه وجود خارجی دارد، آن را نشان دهید که با کدام حسّ جسمانی و مادّی ادراک می‌گردد؟!؛ ولی اگر در خارج موجود نیست، که قطعاً وجود خارجیِ مادی ندارد، اولاً، این ادّعا خودش، نابود کننده و ذبح کننده خودش می‌باشد؛ ثانیاً، با توجّه به این وجودِ غیر مادیِ فرضیهِ ادعا شده، می‌توان گفت که موجودات غیرعینی و غیر مادیِ دیگری هم در خارج وجود دارند که ما آنها را با حواس پنج‌گانه نمی‌توانیم مشاهده کنیم. یکی از مهم‌ترین آن موجودات غیرحسی، وجود روح می‌باشد؛ زیرا بدون وجود آن، وجود انسان کامل نیست و سؤال‌ها و اشکال‌های فراوانی درباره شخصیت، ماهیت و حقیقتِ وجودی انسان بوجود می‌آید که کارکردهای بدن به تنهایی، نمی‌تواند پاسخ‌گوی آنها و تمامی خواسته‌ها و نیازهای انسان باشد.

از منظر قرآن، تفکّر مادی‌گرایانه برای انسان، یک تفکّر پلیدِ شیطانی است که بنیان‌گذار این روش، بزرگ و رئیس شیاطین، یعنی ابلیس می‌باشد. خداوند در این باره می‌فرماید: **"وقتی انسان را آفریدیم به ملایکه و جنیان دستور دادیم که به انسان سجده نمایند، ولی شیطان از این کار سرباز زد و گفت: "همانا من از این انسان برترم، زیرا مرا از آتش بیافریدی و انسان را از گِل**[1]**"**(اعراف:۱۲). آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود اینکه شیطان نیز یک نگرش مادّی صرف به ماهیّت انسان داشته و طبیعت مادّی آتشینِ خود را، با خلقت ظاهری و مادّی گِلیِّ انسان، مورد مقایسه قرار داد و آن جوهر حقیقی و نفخه روح الهی در انسان را ندید و نپذیرفت[2](حجر:۲۹) و حتی گفتار خدای تعالی در این باره را نیز تصدیق نکرد. این شناخت مادی و ظاهربینی غلط او درباره انسان، باعث سرپیچی او از فرمان خدای متعال گردید و او را از جایگاه والای قبلی خود، که در حدّ فرشتگان مقرّب بالا رفته بود[3](حجر:۳۱)، تنزّل داد و خود را به سقوط کشاند و از آن پس، لقبِ رانده

---

[1] وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَئِكَةِ اسْجُدُواْ لاَدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ؛ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِين

[2] فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِين

[3] فَسَجَدَ الْمَلَئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبىَ أَن يَكُونَ مَعَ السَّجِدِين

شده(رجیم) از رحمت الهی را از خدای متعال دریافت کرد[1](حجر:۳٤). بنابراین، باید توجّه داشت که نه تنها تفکّر مادی‌گرایانه در دیدگاه قرآن، یک اندیشه شیطانی است؛ بلکه اعتقاد به آن، باعث رانده شدن انسان از زمره بندگی خدا نیز می‌گردد.

۲,۲. ثبات من انسان

یکی دیگر از دلیل‌هایی که برای اثبات روح می‌توان بیان کرد، وجود منِ ثابت در تمام دوران حیات و زندگیِ انسان می‌باشد. با توجّه به دلایل علمی در زیست‌شناسی و فیزیولوژیِ بدنِ انسان؛ سلول‌ها، بافت‌ها و اندام‌های بدن او دائماً در حال تغییر، تحول و دگرگونی می‌باشند. متلاً در هر دقیقه، از پوست بدن انسان، حدود ۳۰ تا ٤۰ هزار سلول مرده خارج می‌شود و در هر روز بدن یک انسان بزرگسال، حدود سه میلیارد سلول جدید تولید می‌کند به گونه‌ای که پس از گذشتِ چند سال می‌توان گفت اکثر یا همه سلول‌های بدن انسان عوض شده‌اند؛ اما در تمام این دوران، ما شاهد آن هستیم که "من" در وجود انسان، یک امری ثابت و غیرقابل تغییر می‌باشد. اگر وجود انسان مساوی با بدن مادی‌اش باشد!، او باید احساس می‌کرد که فرد دیگری شده است یا بخشی از منِ وجودی او تغییر و یا تعویض شده است؛ در حالی که هیچ کس چنین احساسی ندارد. مثلاً هنگامی که در بزرگسالی و پیری، عکس‌های دوران کودکی، نوجوانی یا جوانی خود را نگاه می‌کند، علی‌رغم اینکه تمامی سلول‌های بدن او تعویض شده‌اند، اما به هیچ وجه احساس متفاوت شدنِ خود را ندارد. این دیدگاه، به ثباتِ من معروف است.

این ثباتِ من، نه تنها در تمامی دوران عمر از کودکی تا بزرگسالی و پیری ادامه دارد، که در آن تغییر و تحولات بدن، به‌صورت تدریجی و غیرقابل ملموس برای خود اتفاق می‌افتد؛ بلکه در تغییرات ناگهانی و دفعی نیز، این ثبات من مشاهده می‌شود. مثلاً، اگر کسی در تصادفی برخی از اعضای خود را از دست بدهد و یا اگر در عمل جراحیِ پیوند اعضاء، برخی از اندام‌هایی را در عمل جراحی پیوند زده و به دست آورد؛ علی‌رغم اینکه بخش‌های زیادی از بدن به صورت ناگهانی از دست رفته است و یا بخش‌های

---

[1] قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

جدیدی بصورت ناگهانی به دست آورده است، اما در همه این حالات، من ثابت است و این ثبات من، حتی در از کار افتادن قسمت‌هایی از مغز یا سایر دستگاه‌های عصبی نیز وجود دارد و این دلیل قطعی دیگری برای وجود روح و اصالت آن در انسان می‌باشد.

۲,۳. ارزش‌های ثابت و ژنهای متفاوت

یکی دیگر از دلیل‌هایی که برای اثبات نفس و روح می‌توان بیان کرد، وجود ارزش‌های ثابت و یکسان برای همه انسان‌هاست. اینکه همه انسان‌ها قضاوت خوب و ارزشمندی از مفاهیم و موضوع‌هایی مانند: عقل، علم، حلم، ادب، صداقت، عدالت، حکمت، شجاعت، محبّت، عزت و امثال آن را دارند؛ و یا اینکه قضاوت بد و ناپسندی از مفاهیم و موضوع‌هایی مانند: جهل، ظلم، ترس، دروغ، حماقت، حقارت، کینه، حسد، ذلت و امثال آن را دارند؛ دلیل دیگری برای اثبات روح، و وجود ارزش‌های یکسان و ثابت آن برای همه انسان‌ها می‌باشد. وجود این ارزش‌های سرشتی و ذاتی برای انسان، که در فلسفه و کلام، به عنوان حُسن و قبح ذاتی بیان شده‌اند، دلالت دارند که در انسان، گزارش‌ها و گرایش‌های سرشتی نسبت به این هنجارها یا نابهنجارها، بصورت ثابت وجود دارند که علی‌رغم اینکه انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف زندگی می‌کنند و یا برخلاف اینکه در محیط‌های اجتماعی و تربیتی آنها، عملاً این ارزش‌های انسانی مورد بی‌توجّهی قرار می‌گیرند؛ ولی همه انسان‌ها قضاوت یکسانی درباره آنها دارند.

آنچه بیشتر بیانگر ذاتی بودن این حُسن و قبح ها می‌باشد، اینکه حتی اگر افراد بر خلاف آن ذاتیات هم عمل بکنند، باز هم مانع نمی‌شود که قضاوتی برخلاف آنها داشته باشند. مثلاً، دروغگوترین، ظالم‌ترین، جاهل‌ترین، ترسوترین، ذلیل‌ترین، حسودترین انسان‌ها، علی‌رغم اینکه برخلاف گزاره‌های فطری و سرشتی خود، یعنی صداقت، عدالت، حکمت، شجاعت، عزت، و مانند آن عمل می‌کنند؛ ولی باعث نمی‌شود که برخلاف گزاره‌های عملی آنها، قضاوت‌های ذاتی خود را تغییر بدهند. این قضاوت‌های ذاتی، هم در مقامِ گزاره‌های عقلی و معرفتی است و هم در مقام گرایش‌های قلبی و محبّتی. به عبارتی دیگر، انسان‌ها نه تنها ذاتاً موضوع‌های ارزشمندی مانند: صداقت، عدالت،

شجاعت، محبّت، عزت و امثال آن؛ و مسائل بی‌ارزش مانند: دروغ، ظلم، حسد، ذلت، جهل و امثال آن را می‌شناسند و قضاوت خوب یا بد از آنها دارند؛ بلکه به‌صورت سرشتی میل به انجام آن ارزش‌ها و میل به ترک آن ضدارزش‌ها را دارند؛ هرچند برخلاف آنها، آموزش دیده باشند و یا برخلاف آنها نیز عمل نمایند.

این معرفت و علاقه ذاتی یکسان از گزاره‌های فطری انسان، در حالی است که اگر روح یا یافته‌های ذاتی سرشتی انسان نباشد و یا اگر بخواهیم آنها را به واکنش‌های بدن یا مغز نسبت بدهیم، خلاف دستاوردهای قطعی علم ژنتیک می‌باشد. زیرا دانشمندان علم ژنتیک، مبدأ و منشأ تمام تغییرات و تکامل های بدن و از جمله مغز انسان را، وراثت و ژن‌های کروموزومی می‌دانند. همچنین آنها بیان می‌کنند که به تعداد افراد مختلفِ زنده بر روی زمین، ژن‌های متفاوتی برای هر کسی وجود دارد.

آنچه دانشمندان علم ژنتیک درباره ژن‌ها و کروموزوم‌های بدن انسان، به عنوان مبدأ پیدایش تمامی خصوصیت‌های جسمانی و یا بعضاً رفتاری، بیان می‌کنند این است که در هر سلول، حدوداً یک میلیون ژن وجود دارد. از طرفی دیگر، آنها بیان کرده‌اند که خصوصیت‌های کروموزومی و ژنتیکی هر کسی با یکدیگر کاملاً متفاوت می‌باشد. پس با توجّه به تفاوت‌های بسیار آشکار در استعدادهای بالقوه و یا بالفعلِ ژنتیکی انسان، این قضاوت‌های یکسان از هنجارها و نابهنجارها، بدون وجود روح الهی و یافته‌های شناختی یا عاطفی آن، از چه راهی برای انسان به دست آمده است؟!. همچنین بیان شد که یادگیری‌های اجتماعی و محیطی نیز نمی‌توانند منشأ ثابت و یکسانی در انسان ایجاد بکنند، زیرا انسان‌ها در محیط‌های مختلف و تحت تربیت‌های متفاوتی بزرگ می‌شوند و غالباً انسان‌ها عملاً برخلاف آن ذاتیات رفتار می‌کنند. پس، باید روح ثابتِ الهی در همه، بطور یکسان وجود داشته باشد تا انسان‌ها بر مبنای آن روحِ سرشتی، قضاوت و تمایل یکسانی داشته باشند.

۲,٤. جایگاه من

دلیل دیگری که برای اثبات روح می‌توان بیان کرد اینکه منِ وجودی انسان، که ما قضاوتی درباره آن و به تبَع آن درباره خودمان داریم، در کجا قرار دارد؟!. آیا من در عضو خاصی و یا بخشی از اندام‌های بدن است؟!. یا اینکه منِ وجودی انسان، در بخشی از مغز یا کل مغز می‌باشد؟!. به چه دلیل افراد کلَ یا قسمتی از بدن را به من نسبت می‌دهند و می‌گویند: بدن من، قلب من، مغز من، دست من، چشم من، دستگاه عصبی من، دستگاه گردش خون من و یا نسبت هایی مانند آن. به چه دلیل انسان کارها و فعالیت‌های خود را به من نسبت می‌دهد و می‌گوید: نشستن من، فکر کردن من، خوردن من، و یا افکار من، ارزش‌های من، علائق من و امثال آن. معنای این انتساب، به این است که منِ مستقلی در او وجود دارد که بدن، اندام‌های او، فعالیت‌های او و مجموعه همه امور جسمانی و غیر جسمانی او، به آن من نسبت داده می‌شود. به راستی اگر وجود اصیلِ مستقلِ دیگری از بدن و اندام‌های او، برای انسان وجود نداشت، چگونه انسان‌ها آن وجودها را به آن من منتسب می‌کردند ؟!.

اگر کسی بگوید که من، همان مغز است؛ در پاسخ آن باید گفت: اولاً، امکان ندارد یک کل را به بخشی از آن نسبت داد. بنابراین، گفتنِ بدن من، اندام من و حتی مغز من، غلط و اشتباه است. ثانیاً، همه ما می‌دانیم که مغز برای بدن، یک عضو از سایر اندام‌های بدن است و یا دستگاه عصبی، به‌عنوان یک سیستم از سایر دستگاه‌ها می‌باشد و نسبت دادن یک بخشی را به بخش دیگر غلط است. زیرا ما قطعاً می‌دانیم، اندام‌های دیگری غیر از مغز وجود دارند. بنابراین، گفتن دست من، پای من، چشم من، و یا دستگاه گردش خون من، دستگاه تنفس من، دستگاه حسی من، برای مغز یا دستگاه عصبی، غلط و اشتباه می‌باشد. ثالثاً، نسبت دادن صفات و ویژگی‌های روحی و روانی، مانند: عدالت، صداقت، عزت، و امثال آن، که ما می‌دانیم قطعاً جایگاه مشخصی برای آنها در مغز وجود ندارد، انتسابی غلط و اشتباه است. زیرا هر چند برای اندام‌های بدنی، جایگاهی در مغز وجود داشته باشد که سلول‌های آوران، آن پیام‌ها را به آنجا منتقل می‌کنند، ولی در هیچ کجای بدن و در هیچ قسمتی از مغز، منطقه خاصی برای صفاتِ فطریِ الهیِ انسان وجود ندارد.

علاوه بر مطالب فوق، اگر مغز را همان من بدانیم؛ ما می‌دانیم که ماده و مغز، انقسام پذیر هستند. چنانچه برای هر یک از فعالیت‌های بدن، حوزه مشخص و جایگاه خاصی قرار دارد که از جاهای دیگر متفاوت است. در این صورت، برای هر جایگاهی، یا عضوی و یا هر فعالیتی، باید من جداگانه‌ای وجود داشته باشد. بنابراین، من بینایی با شنوایی یا لامسه باید متفاوت باشد. چون وجودِ یک من کلی مرتبط با هم، در بین آنها وجود ندارد. زیرا از خصوصیت ذاتی جسم و ماده این است که انقسام پذیر باشد. پس ناچاراً، من باید یک وجود غیر جسمانی و مجرد و غیر قابل انقسام باشد که همه فعالیت‌های انسان و اندام‌های بدن او به آن انتساب داده شود.

۲,۵. شخصیت غیرمادی

اگر ما همه حقیقت و شخصیت انسان را صرفاً مادی بدانیم؛ چنانچه مادی‌گراها این ادعا را داشته و تمام حقیقت انسان را فقط جسم و ماده می‌دانند، انسانیت انسان نیز باید بر مبنای جسم و ویژگی‌های ماده تعریف شود. برطبق این ادعا، این نتیجه گرفته می‌شود که هرچه بدن انسان حجیم‌تر، وزین‌تر، و بلندتر باشد، انسانیت انسان نیز باید بیشتر بشود؛ زیرا ویژگی ماده بر اساسِ وزن، حجم و امثال آن تعریف می‌گردد. پس، برطبق این ادعا، کسانی که ۱۰۰ کیلو گرم وزن دارند، باید دو برابر یک انسان ۵۰ کیلویی، یا چهار برابر یک انسان ۲۵ کیلویی انسان‌تر باشند!. یا یک انسان با قد ۲ متر نسبت یک نفر با قد یک متر، باید دو برابر انسان‌تر باشد!. به راستی آیا هیچ انسان عاقلی این نتیجه را برای انسانیت انسان قبول دارد؟!.

از منظر یک انسان مادی‌گرا، انسانیت انسان چیست؟. آیا غیر از ادب، محبّت، شجاعت، عدالت، صداقت، عزت، و سایر صفات و ویژگی‌هایی مانند آن، انسانیت انسان را تشکیل می‌دهند؟. کدام قسمت کورتکس مغز، یا سایر اندام‌های مغز، مسئول این ویژگی‌های انسانی می‌باشند؟. آیا به همان صورتی که اندام‌های حسی مانند: چشم، گوش، دست، پا و یا سایر اندام‌ها، فعالیت‌های مشخصی در قسمت‌های معینی از مغز دارند، آیا برای ویژگی‌های انسانیِ انسان، منطقه خاصی وجود دارد؟!. آیا برای عدالت، شجاعت،

صداقت، عزت و سایر صفات و ویژگی‌های انسانی، مناطق خاصی از مغز هستند که مرکز فعالیت این صفت باشند؟. مبدأ و منشأ آن صفات انسانی، در کدام قسمت بدن یا مغز وجود دارد؟!.

اگر کسی در پاسخ به این سؤال‌ها بگوید که این ویژگی‌های انسانی، همان واکنش‌های مغز هستند؛ چنانچه ما مشاهده می‌کنیم که مغز در هنگام انجام رفتارهای مثلاً، شجاعانه، صادقانه، عادلانه و امثال آن، واکنش‌هایی نشان می‌دهد. در پاسخ باید گفت، این امواج یا واکنش‌های مغزی، معلولِ ابزارگونه است، نه علتِ مبدأ گرایانه آن. چنانچه در کیفیت ارتباط روح با بدن بیان گردیده، بروز و ظهور هر فعالیت روحی و روانی در این عالَم، نیازمند به ابزار است که بدن و فعالیت های آن، به عنوان بخشی از آن ابزار، برای فعالیت روح ضروری می‌باشند؛ ولی آن به معنای آن نیست که مبدأ فعالیت آن صفات می‌باشد. مثلاً، وقتی کلیدی زده می‌شود و لامپی روشن می‌گردد، اگر کسی بگوید: دلیل این روشنایی، گداختگی تنگستن داخل لامپ است و این با آزمایش‌های علمی کشف شده است، آنچه در این موارد کشف شده است، قبول است ولی آن، صرفاً گزارش فعالیت‌هایی را بیان می‌کند که هنگام اجرای عملی، به صورت معلول در این اندام‌ها اتفاق می‌افتد؛ در حالی که مسأله اصلی، بر سر چگونگی روشن شدن اولیه این لامپ است!. تا کسی کلیدی را نزده باشد، خود به خود که لامپ روشن نمی‌شود تا این فرایندهای تنگستنی در آن اتفاق بیفتد!. آیا لامپ می‌تواند خودش تصمیم به روشن شدن بگیرد؟!. بحث گداخت تنگستن نیست. بحث در اصل، قبل از این موضوع و به علت اولیه ویژگی‌های انسانی و روانی مانند: اندیشه، تفکّر، صدق، علم، حلم و مانند آنها باز می‌گردد!. بنابراین، آن امواج و رویدادهایی را که در مغز مشاهده می‌شوند، خودش معلول علت اولیه‌ای است که آن علت، مغز نیست. ولی این معلول‌ها، برای تحقق رفتاری یا عملی در این دنیای مادی، ضروری می‌باشند. زیرا تحققِ عملی در این عالَمِ مادی، بدون اندام‌های جسمانی، مانند مغز و یا سایر اندام‌ها و دستگاه‌های دیگرِ بدن، امکان ندارد. در اینجا مغز بدون دلیل و خود به خود نمی‌تواند، اراده کند، عدالت بورزد، عزت بخواهد،

صداقت طلب کند. به عبارت دیگر، زمانی که به صورت ناگهانی، قسمتی از مغز(که فعالیت آن قابل مشاهده شدن است)، تحریک و فعال می‌گردد، نقطه شروع این فعال شدن، از وجودی خارج از مغز است که فعالیت‌های مغزی، آن را نمایش می‌دهند.

۲,٦. زندگی بی معنی

اگر روح در انسان وجود نداشته باشد خلقت او عبث و آفرینش وی بیهوده می‌گردد. زیرا با انکار روح، زندگی فقط در این دنیا خلاصه می‌شود و بر اساس جسمانی بودن او، انسان‌ها پس از مردن، همانند جسمشان نابود و فانی می‌گردند. تمام این تفاوت‌هایی که تکویناً در عالم هستی بین انسان‌ها وجود دارد، همه آنها صرفاً یک تبعیضِ بی‌مورد و ظلمِ آشکاری است که بدون منطق عقلانی می‌باشد. برطبق این دیدگاه، انسان‌ها آزاد هستند هر نوع ظلم و جنایتی را انجام بدهند؛ زیرا اولاً، هیچ معیاری برای بد بودن ظلم و جنایت وجود ندارد و ثانیاً، هیچ حساب و کتاب و هیچ بازخواستی برای انجامِ بد اعمال آنها وجود نخواهد داشت. در دنیایی که قدرت‌مندانِ ستم‌گر، زورگویانِ قدرت‌مند، ثروت‌مندانِ غارتگر، شهوت‌رانان سرکش و طغیان‌گرهایی مانند آنها، می‌توانند هرگونه رفتاری را برطبق میل و هواهای نفسانی خود، با زیر پا گذاردن خون‌ها و آبروهای به‌ناحق از بین برده شده، کار خود را پیش ببرند، آیا براستی می‌توان و باید در این دنیا زندگی کرد؟. آیا در این عالم، میلیاردها انسان به دنیا آمده‌اند تا تحت استثمار و استبداد گروه‌های اقلیت در هر زمان باشند و با این کیفیت زندگی کنند و پس از مردن، ظالم و مظلوم، سارق و مسروق، قاتل و مقتول، امین و خائن، همه پودر بشوند و در زیر خاک نابود گردند و هیچ حساب و کتابی در میان نباشد؟!. به راستی آیا این پذیرفتنی است؟!. آیا این قضاوت در قبال آفرینش و خالقِ هستی بخشِ آن، عادلانه و انصاف است؟!. آیا اینگونه قضاوت کردن درباره زندگی و مرگ، پذیرفتنی است؟!. براساس این قضاوت، به راستی چرا انسان باید زندگی بکند؟!. چه نیرویی او را زنده نگه داشته است؟!. به چه دلیل حیات شیرین است؟!. به چه دلیل مرگ تلخ است؟!. چرا انسان واقعاً خودکشی نمی‌کند؟!.

به راستی آیا عقل انسان می‌پذیرد که بین عالم و جاهل، عادل و ظالم، صادق و کاذب، فقیر و غنی، ستم‌گر و ستم‌پیشه، بین همه خوبان و بدانِ آدم و بین تمامی خوبی‌ها و بدی‌ها هیچ فرقی نباشد؟!. به چه دلیلی برخی کارها خوب است و برخی کارها بد؟!. به چه دلیل کارهایی را که ما خوب می‌دانیم، بد نیستند و یا کارهایی را که ما بد می‌دانیم، خوب نیستند؟!. در واقع برطبق این دیدگاهی که مبدأ، مسیر و مقصد انسان را خاک می‌داند، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، علم و جهل، حیات و مرگ، عدل و ظلم، حق و باطل، صدق و کذب و هزاران مفاهیم و حقایق مشابه آن، به چه دلیل خوبند یا بد می‌باشند؟!. به چه دلیل آنها باید انجام شوند یا ترک گردند؟!. به چه دلیل، قوانینی باید وضع بشود؟!. با چه معیاری قوانین باید وضع بشوند؟!. حقوق بشری که تمام مبدأ و مقصد و هستیِ آن خاک است، چه معنایی دارد؟!. این سؤال‌ها و هزاران سؤال دیگر، برای وجود جسم خاکی رشد یافته از موجود پستِ ماده و خاک، بدون در نظر گرفتن مبدأ و مقصد عالی روح الهی، بی‌پاسخ است!.

۲,۷. معلومات و تمایلات ذاتی

فطرت، همان خلقت ابتدایی و آفرینش نخستین انسان است که بر مبنای هدایت تکوینی، او به سوی یک سلسله از حقایق هستی کشانده می‌شود که از آغاز در درون جان انسان به ودیعت نهاده شده و با خمیره وجود او آمیخته و عجین گردیده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج۳، ص۱۹۷). آفرینش فطری اولیه همه انسان‌ها در ابتدای خلقت، مشترک و برخوردار از توانایی‌های یکسانی می‌باشد. بر اساس فطرتِ وجودیِ انسان، تمامی آنها نه تنها از موضوع‌هایی بصورت ذاتی و سرشتی، شناخت و آگاهی دارند؛ بلکه نسبت به مسایل، اشخاص یا فعالیت‌هایی، علاقه و تمایل نیز دارند. این آگاهی و تمایل، بدون آموختن و در نظر گرفتن یادگیری، در همه آدمیان یکسان وجود دارد. آگاهی از گرسنه شدن، سیر شدن، مکیدن، گریه کردن، خندیدن در نوزاد تازه بدنیا آمده، و تمایل به نوازش، لبخند، شیر و نگاه‌هایِ مادر، گرایش به زیبایی‌ها، میل به محبّت و صمیمیت، گرایش به نظافت، نظم، سلامتی، کمال و بسیاری از گزارش‌های شناختی یا

گرایش‌های عاطفی که در بین همه نوزادن و بزرگسالان، از ابتدای خلقت انسان‌ها وجود داشته و تقریباً در همه آنها بصورت یکسان است.

امروزه تحقیقات فراوانی در روان‌شناسی انجام شده است که توانایی‌های فطری نوزادان تازه به دنیا آمده را اندازه‌گیری می‌کند. برای مثال، زمانی که محققی نور زیاد یا صدای بلندی را برای کودک ارائه می‌کند، متوجّه می‌شود که ضربان قلب کودک تغییر کرده یا سرش را برمی‌گرداند و یا به پستانک محکم‌تر مک می‌زند. یا در زمانی که دو محرک را هم‌زمان به نوزاد ارائه می‌کند، متوجّه می‌شود که یکی از آن دو را به‌صورت طولانی‌تر نگاه می‌کند، که نشان می‌دهد که یکی را بر دیگری ترجیح داده است. نوزادان تازه به دنیا آمده، بوهای مختلف را از هم تمیز می‌دهند. مایعات شیرین را به مایعات شور، تلخ، ترش و بوهای بی‌مزه ترجیح می‌دهد. پاسخ همه نوزادان به مایع شیرین، حالتی شبیه لبخند ملایم است که با لیس زدن بر لب‌ها مشخص می‌شود. محلول ترش، باعث غنچه شدن لب‌ها و در پاسخ به محلول تلخ، کودک برای نشان دادن بیزاری خود، با لب و لوچه آویزان، زبانش را بیرون می‌آورد. نوزادان سرشان را بسوی بوی خوش بر می‌گردانند و ضربان قلب و تنفس آنها کاهش می‌یابد. بوهای آزارنده از قبیل بوی آمونیاک و تخم مرغ فاسد، باعث می‌شود نوزادان سرشان را به طرف دیگری برگردانند و ضربان قلب و سرعت تنفس آنها به نشانه ناراحتی افزایش می‌یابد. نوباوگان حتی قادر به تمیز تفاوت‌های جزیی بین بوها نیز هستند. نوزاد پس از چند روز شیر خوردن، پیوسته سرش را به سوی دستمال آغشته به شیر مادر برمی‌گرداند و آن را به دستمال آغشته به شیر مادرانِ دیگر ترجیح می‌دهد. به شیرخوارگانی که با شیشه تغذیه می‌شوند، وقتی امکان انتخاب بین بوی شیشه و پستان مادر داده می‌شود، دومی را انتخاب می‌کنند. از نتایج این تحقیقات به نظر می‌رسد که نوعی رجحان فطری برای رایحه شیر مادر وجود دارد (اتکینسون و همکاران، ترجمه براهنی و همکاران، ۱۳۹۱، ص۱۰۷).

انگیزه‌ها و هیجان‌های انسانی، نمونه واضح دیگری از وجود دانسته‌های فطری در او می‌باشد. اصلِ وجودِ هیجان‌هایی مانند: ترس، خشم، شادی، شگفتی، اعتماد، انزجار،

انتظار، و امثال آن؛ نشان می‌دهد که نه تنها اصل وجود آنها در همه یکسان است؛ بلکه بسیاری از واکنش‌های رفتاری در هیجان‌ها نیز جهانی و یکسان می‌باشد. پیام‌رسانیِ هیجان از طریق جلوه‌های چهره، صرف نظر از اینکه در چه فرهنگی یا در چه مکانی بزرگ شده اند، معنای جهانی و عمومی‌دارد. برای مثال، هنگام خشم چهره برافروخته، ابروان پایین افتاده و درهم کشیده، فک فشرده، در فرهنگ های مختلفی مشاهده می‌شود. مشاهده تصاویر واکنش‌های چهره ای در هیجان‌هایِ مختلفِ خشم، شادی، شگفتی و امثال آن در کشورهای مختلف، نه تنها نشان از یکسانی اصل وجود این هیجان‌ها دارد؛ بلکه نشان از جهانی بودن واکنش‌های چهره ای آنها در هنگام ارائه این هیجان‌ها، در بین تمامی مردم در کشورهای مختلف جهان را دارد(همان، ص٤٠٨). حتی واتسون، که بنیان‌گذار رفتارگرایی بود، بر این باور بود که نوزادِ انسان، تنها دارای چند ترس فطری می‌باشد. دو ترس اصلی فطری از منظر او، یکی ترس از صداهای بلند و دیگری، ترس از دست دادن تکیه گاه است. ترس در موقعیتِ تهدید جدی، منابع ارگانیسم را برای محافظت از آن در مقابل تهدید بسیج می‌کند. براین اساس، ترس به منظور دفاع در برابر تهدیدها شکل گرفته شده است(همان، ص۲۷۸).

ترجیح دادن صدا، تصویر و بوی مادر توسط نوزادان تازه به دنیا آمده؛ ترجیح صدای انسان بر سایر اصوات؛ ترجیح صدای خوش و زیبا. شگفت‌آورتر آنکه شواهدی نیز حاکی از آن است که نوزادان از تجربه‌های قبل از تولد خود در رحم مادر، چیزهایی را آموخته و به یاد می‌آورند. در مجموع پژوهش‌هایی که انجام شده مخالف این دیدگاه است که کودک همانند لوح سفید نانوشته‌ای پا به دنیا می‌نهد. واضح است که نوزاد به هنگام زاده شدن، با معلوماتی بدنیا می آید و آماده درک و یادگیری چیزهای جدیدتری نیز می‌باشد (همان، ص۱۰۸).

علاوه بر این یافته‌های فطری کودکی، تمایلات و آگاهی‌های فراوان دیگری نیز در انسان وجود دارند که در بزرگسالی برای او واضح می‌گردد و همیشه در طول زندگی انسان معیار و شاخص زندگی او می‌باشد؟. اینکه معیارِ آگاهی‌ها و شناخت‌های انسان

باید عقل باشد و اینکه به چه دلیل عقل باید مُهر تأیید بر کارها بزند؟!، به چه دلیل بدیهیات را ما درک می‌کنیم؟!. به چه دلیل اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین محال است؟. به چه دلیل بزرگ‌تر با کوچک‌تر مقایسه و ترجیح داده می‌شود؟. حق و باطل، خوب و بد، زشت و زیبا و امثال آن، با چه معیاری سنجیده می‌شوند؟. عامل گرایش نسبت به احسان، کمال، زیبایی، و سایر فضیلت‌های اخلاقی چیست؟. چرا اشخاص و افرادی مانند: پدر، مادر، فرزند، همسر و سایر بستگان، عزیز و قابل احترام می‌باشند؟. عامل به حرکت درآورنده انسان در مسیر گرایش کمال‌خواهی از کجاست؟. موضوع‌ها و مسایل وجدانی و شهودی برای ذات و سرشت انسان، مانند: اراده، قدرت و امثال آن، به چه دلیلی وجود دارند؟. شواهد فوق به همراه بسیاری از شو اهد دیگر نشان می‌دهد که آگاهی‌ها و گرایش‌های فطری فراوانی در انسان وجود دارند که فراتر از یادگیری و یا واکنش‌های مغزی، انسان را به فعالیت هایی وا می‌دارند یا او را از کارهایی باز می‌دارند.

۲,۸ـ ادله خداشناسی

تمامی ادله ای که برای اثبات خداوند متعال بیان می‌گردد، به نوعی به اثبات روح هم ارتباط دارد. زیرا درک درست ادله عقلی یا نقلی برای اثبات خداوند، بر وجود روح هم دلالت دارد. در ادله نقلی در قرآن، روح واسطه ارتباط و اتصال انسان با خداست[۱] (سجده:۹) و انسانی که برخوردار از روحِ الهی نباشد، درک جامع و کاملی از خداوند نمی‌تواند داشته باشد و به طریق اولی نمی‌تواند به کمال خویش نیز نایل گردد. زیرا از منظر خداوند، لازمه تکامل تکلیفیِ انسان، بهره‌مندی از روح تکوینیِ او می‌باشد. بعبارتی، تا انسان تکویناً ظرفیت خدایی شدن را نداشته باشد، تکلیفاً نمی‌تواند به مقصود خدایی شدن خود برسد. بنابراین، انسان به واسطه روح تکوینی خود، می‌تواند به مقصد خلقت تشریعی خویش نایل گردد. از منظر قرآن، انسان به واسطه روح، اشرف مخلوقات عالم و هدف، مقصد و مقصود موجودات زمینی گردیده است[۲] (بقره:۲۹). انسان بر مبنای

---

[۱] ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ

[۲] هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

توانایی روحی خویش، استعداد جانشینی خدا در روی زمین را داشته و به این عنوان برگزیده شده است[1](بقره:۳۰). انسان برخوردار از روحِ الهی، می‌تواند مسجود ملائکه خداوند قرار گیرد[2](ص:۷۲). انسان به واسطه روح خویش می‌تواند درک درستی از خداوند داشته باشد و براین اساس می‌تواند او را بپرستد و به بندگی او بپردازد[3](ذاریات: ٥٦). زیرا رسیدن به مقام ربوبیت و پروردگاری انسان، از مجرای عبودیت او محقق می‌گردد. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"عبودیّت، گوهری است که اساس و ذات آن ربوبیت است، پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا می‌شود، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا می‌گردد. و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده می‌گردد، در مراحل عبودیت جلوه‌گر و آشکار می‌شود"**[4](مصطفوی، ١٣٦٠، ص٤٥٤). انسان به واسطه روح خود می‌تواند اختیار و اراده داشته باشد و کارهای خوب را انجام بدهد و از بدی‌ها اجتناب نماید و بر این مبنا می‌تواند هدایت گردد [5](انسان:۳).

برهان نظم، برهان علیت، امتناع دور و تسلسل، اثبات توحید، ضرورت نبوت، امکان ولایت، اهمیّت معاد، جایگاه عدل، هدفمندی خلقت، تبیین شریعت، معرفتِ نفس، تحصیلِ ربّ، عاملِ حیات، موجبِ ممات، باعثِ کمال، فضیلتِ اخلاق و ده‌ها و صدها موضوع و مسأله مهم زندگی، بدون روح معنی ندارد. انسان به واسطه روح خویش، می‌تواند به اتصال خلق و رب، مُلک و ملکوت، لاهوت و ناسوت، زمین و آسمان نایل گردد. انسان به واسطه روح است که آسمانی می‌گردد. بهشتی می‌شود، جهنمی نمی‌گردد و به همه صفات زیبایی و جمال خداوند نایل می‌گردد.

---

[1] وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً

[2] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدين

[3] وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون

[4] الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وُجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّة

[5] إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً

۲,۹. خطاهای ادراکی

یکی از گرایش‌ها و شاخه‌های علم روان‌شناسی، مربوط به احساس و ادراک است. آنچه در این رشته علمی تحقیق می‌شود این است که دستگاه‌های حسی، چگونه دروندادها را از بیرون دریافت می‌کنند و چگونه آن احساس‌ها را به مغز گزارش می‌دهند. در حواس پنج‌گانه انسان، هر کدام از حس‌های بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، پیام‌هایی را دریافت می‌کنند. سپس از مجرای دستگاه عصبی پیرامونی، آن پیام‌ها را به دستگاه عصبی مرکزی منتقل می‌کنند. پیام‌هایی که در این دستگاه‌های حسی یا دستگاه‌های عصبی پیرامونی و مرکزی دریافت می‌شود، احساس نامیده می‌شود. بنابراین، احساس مربوط به بدن و دریافت پیام‌های جسمانی توسط دستگاه عصبی، مغز و سایر اندام‌های آن می‌باشد که همگی در بدن می‌باشند و فعالیت آنها دریافت کردن پیام‌های حسی می‌باشد؛ هرچند کُدگذاری و ارسال پیام، در اندام‌های مختلف، متفاوت می‌باشد.

علاوه بر این، قسمت‌هایی که پیام‌هایی را احساس می‌کنند، فرایند دیگری به نام ادراک نیز اتفاق می‌افتد. اگر دستگاه عصبی و مغز، دریافت کننده احساس می‌باشد، پس دریافت کننده ادراک کجاست؟!. زیرا در ادراک، دریافت و رویداد جدیدی اتفاق می‌افتد که آن متفاوت از احساس است. ادراک، ساختار و سازمان جدیدی لازم دارد که نه تنها دریافت کننده تکاملی از احساس‌های دریافتی اندام‌ها و مغز می‌باشد، بلکه ملاک و معیاری است که دریافت‌های احساسی را محک زده و صحت و سقم آن را ارزیابی می‌کند. بنابراین، آنچه را که به صورت حسی دریافت شده است، اگر منطبق و متناسب با ادراک‌های ثابت باشد، گزاره های حسی تأیید می‌شوند؛ در حالی که در برخی موارد شاهد آن هستیم که دریافت‌های حسی با ادراک‌ها منطبق نمی‌باشند. این آن چیزی است که به‌عنوان "خطاهای ادراکی" بیان شده است. وقتی ادراک ما با واقع منطبق نباشد، گوئیم دچار خطای ادراکی شده ایم. برخی از اوقات در این خطاهای ادراکی، ما چیزی را ادراک می کنیم که متفاوت از درون داد حسی است و بعضی وقتها نیز چیزی را ادراک می کنیم که اساساً نمی‌تواند وجود داشته باشد. مثلاً، پلکان پیچ در پیچ در شکل یک که همواره

بالا می‌رود، یکی از خطاهای ادراکی است که علی‌رغم اینکه این احساس بالا رونده از پله ها وجود دارد، ادراک آن غیر ممکن است.

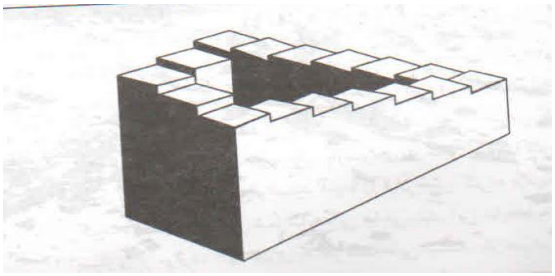

شکل ۱

آنچه از خطاهای ادراکی استفاده می‌گردد این است که اگر مکان دریافت احساس(مغز در بدن) با ادراک(عقل در روح) متفاوت نباشد، امکان ندارد این خطاهای ادراکی تشخیص داده شود؛ زیرا در این صورت برای ادراک، معیارهایِ حقّ و ثابتی وجود ندارد که بواسطه آنها بتوان این خطاها را تشخیص داد؛ چون در این حالات، دریافت‌های حسی در مغز، همیشه متفاوت و متغیر است. چنانچه در توهم، که یک نوع خطای در اندیشه بدون وجود محرک خارجی است، این معیارِ ثابت برای روح وجود دارد. باتوجّه به اهمیّت این موضوع، اینک به برخی از خطاهای ادراکی که در مباحث احساس و ادراک بررسی می‌شود، اشاره می‌گردد.

۲,۹,۱. خطای ادراکی مولر-لایر

یکی از خطاهای ادراکی، که به عنوان خطای ادراکی مولر-لایر شناخته شده است، زمانی است که اگر به دو خط زیر نگاه کنید، ادراک شما این است که خط پایینی بزرگ‌تر از خط بالایی می‌باشد؛ در حالی که آنچه از طول دو پاره خط به مغزمان می‌رسد، مساوی بودن طول آن دو پاره‌خط برای مغز است. به‌راستی بر چه مبناء و معیاری، علی‌رغم این ثبات احساسیِ دریافت شده توسط مغز، ادراک متفاوتی بنظر می‌رسد؟!. آیا غیر از این است که جایگاه متفاوتی برای ادراک وجود دارد که آن، برداشتی فراتر از مغز دارد؟!.

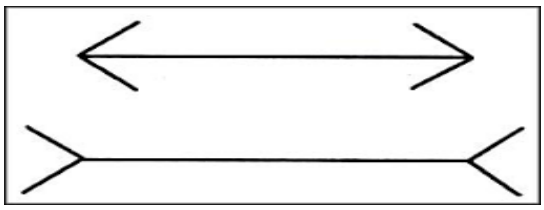

شکل ۲

۲,۹,۲. ثبات ادراکی

آنچه پدیده ثبات خوانده شده است، مثال دیگری بر عدم انطباق ادراک با احساس است. منظور از ثبات ادراکی تمایل طبیعی ماست که چیزها را همیشه ثابت و یکسان درک کنیم، هر چند که اثر آنها در روی ابزار حسی ما یکسان نباشد. مثلاً مدادی را در مقابل چشم خود قرار دهید. آیا وقتی مداد را با دست از مقابل چشم خود دور می‌کنید، مداد کوچک‌تر بنظر می‌آید؟!. البته کوچک‌تر بنظر نمی‌آید؛ ولی حقیقت این است که تصویری که از آن به شبکیه چشم می‌افتد کوچک‌تر می‌شود.

چنانچه در شکل ۳ ملاحظه می‌گردد، دو خط موازی در تصویر، علی‌رغم اینکه احساس نزدیک شدن در فاصله دورتر را دارند ولی ادراک موازی دارند. همچنین کوچک‌تر شدن تصاویر درخت و پرنده در فاصله دورتر، ولی ادراک ثابتی از اندازه آنها در ما وجود دارد. رنگ، درخشندگی و فام اشیاء، مثال دیگری بر ثبات ادراکی است

شکل ۳

ثبات ادراک اشیاء، علاوه بر اینکه وجود معیار دیگری برای ادراک اشیاء در روح را بیان می‌کند، نوعی حکمت در زیبایی آفرینش برای انسان ایجاد می‌کند. زیرا اگر غیر از

این بود، داد و ستد ما با جهان خارج دشوار می‌شد و ناچاراً دچار سرگردانی می‌شدیم که مثلاً شیء ای که در یک متری خود می‌بینیم همان است که در ده یا بیست متری ما بوده است؟!. بنابراین، آنچه را که از تصویر شبکیه چشم، در مغز احساس می‌شود، مخالف آن چیزی است که ما ادراک می‌کنیم؛ زیرا ادراک یک منبع متفاوت و ثابتی دارد.

۲,۹,۳. برگه‌های مخفف

وقتی با موضوع ادراک، آشنائی کامل پیدا شود، قطعه کوچکی از آن کافی است که همه آن را به ذهن بیاوریم. جزئی که به این ترتیب کل را به یاد می‌آورد. مثلاً، زمانی که بتدریج در خواندن تواناتر می‌شویم، عده درنگ‌های چشم بر روی کلمات و خط‌ها کمتر می‌شود و در اثر این امر است که وقتی چیزی را به سرعت می‌خوانیم ممکن است متوجّه غلط‌های کوچک چاپی نیز نشویم. دوستان خود را وقتی از دور می‌بینیم با یک یا دو صفت مشخصه می‌شناسیم. ممکن است این صفت شیوه راه رفتن یا حرکت دادن دست یا نگه‌داشتن سر باشد. گاه نیز وقتی بیگانه ای این صفات را دارا باشد او را اشتباهاً آشنای خود می‌پنداریم. همه این ادراک‌ها زمانی اتفاق می افتد که هیچ دریافت حسی کاملی را مغز، تجربه نکرده است. قوانین گشتالت، مثال‌های دیگری برای تفاوت ادراک با احساس است. در تصاویر b، d و e در شکل چهار، بر مبنای قوانین مشابهت، تقارب و تقارن، با مشاهده سرنخ‌هایی جزیی، تصاویر کلی و گشتالت ادراک می‌شود.

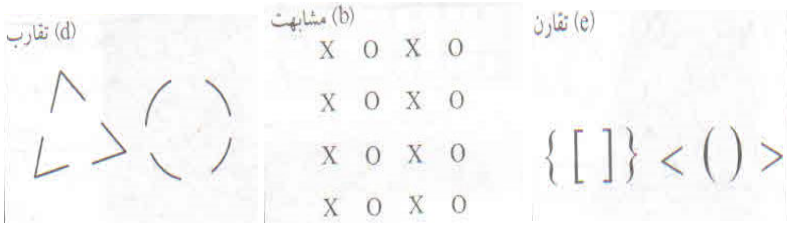

شکل ٤

۲,۹,٤. تاثیر متن در ادراک

وضعیت کلی که شیئ ادراک شده در آن قرار گرفته است، متن خوانده می‌شود و در ادراک ما از آن چیز موثر است. اینکه شکلی در بعضی موارد به وضوح دیده می‌شود و در بعضی دیگر دشوار است، چون تحت تاثیر متن قرار گرفته است و به صورت دیگری درک می‌شود. جز در مورد خطاهای ادراکی، در اغلب موارد دیگر، اهمیّت متن، نفوذ و تاثیر تجربه گذشته را در ادراک می‌رساند. بر مبنای متن، یک حرفِ انگلیسی زیر در شکل پنج، در یکجا A و در جای دیگر همان حرف، H ادراک می‌گردد.

شکل ۵

۲,۹,۵. تاثیر آمادگی در ادراک

آمادگی عادی در ادراک ما تاثیر دارد به این معنی که مثلاً دانشمند ستاره شناس وقتی به آسمان نگاه کند چیزهائی می‌بیند که بی‌خبران از ستارگان نمی‌بینند. حتی دیده شده است که آمادگی خاصِ دانشمندی، او را قادر کرده است در طبیعت چیزهائی ببیند که دانشمندان دیگر نمی‌دیده‌اند یکی از بحث‌های جالب توجّه بین علمای نجوم، بحث بین کسانی است که ادعا می‌کنند توانسته اند با تلسکوپ در کره مریخ کانال‌هائی ببینند و کسانی که نتوانسته اند چنین کانال هائی ببینند. شاید اختلاف بحث ناشی از اختلاف دو گروه در آمادگی برای ادراک کانال باشد. وقتی شخص منتظر است یا آماده است چیزی را ببیند ممکن است واقعاً ببیند هر چند که آن چیز وجود خارجی نداشته باشد. چنانچه رؤیت هلالِ ماه شوّال در پایان ماه رمضان، برای کسانی که آمادگی جدّی دیدنِ آن را دارند، اتفاق می‌افتد، علی‌رغم اینکه مغز هیچ دریافت حسی را تجربه نکرده است. اینها نشان می‌دهد که این آمادگی ها، در فضای دیگری غیر از ادراک حسی دریافت می‌گردد.

البته باید توجّه داشت که خطاهای ادراکی منحصر به این چند موارد فوق نبوده و خطاهای فراوانی در ادراک‌های فاصله (پوشانندگی، ارتفاع نسبی، واقع‌نمایی خطی، سایه و تیرگی، ناهمخوانی دوچشمی)؛ ادراک حرکت (حرکت استروبوسکوبی، حرکت القایی، محرک های مبهم)، تاثیر تجربه گذشته در ادراک و مانند آن وجود دارد که در کتاب‌های احساس و ادراک توضیح کامل داده شده است[1]. آنچه از این خطاهای ادراکی استفاده می‌شود، اینکه علاوه بر فرآیندهای حسی دریافت شده در مغز، ساختار دیگری در روح انسان وجود دارد که داده‌های احساسی دریافت شده توسط مغز با آن منابع مشخص در عقل و روح انسان، مقایسه و تطبیق داده می‌شود و این نوع خطاهای احساس شده، برخلاف آن منابع ادراکی توسط عقل تشخیص داده می‌شوند.

۲،۱۰. پدیده‌های فرا روان‌شناسی

یکی دیگر از دلایلی که می‌توان برای اثبات روح بیان کرد، استناد به پدیده‌های فرا روان‌شناسی[2] است. فرا روان‌شناسی، که همواره از هشیاری و حالتهای مختلف آن بحث می‌کند، شاخه‌ای از مطالعات روان‌شناسی است که با توانائی‌های به ظاهر خارق‌العاده و غیر طبیعی انسان‌ها سر و کار دارد. تحقیقات فرا روان‌شناسی بصورت شاخه ای علمی و روشمند، اولین بار در جامعه تحقیقاتِ روحی – روانی (SPR) در ۱۸۸۲ در لندن تأسیس شد. پس از آن، انجمن فرا روان‌شناسی (PA) در در ژوئن ۱۹۵۷ تأسیس شد. هدف این سازمان‌ها این بود تا فرا روان‌شناسی را به عنوان یک علم، جهت گسترش دانش این رشته و کامل کردن یافته‌های دیگر شاخه‌های علم پیشرفت دهند. اوج این تحقیقات هنگامی بود که انجمن آمریکایی پیشرفت علم(AAAS)، یعنی بزرگ‌ترین جامعه علمی در جهان، به همکاری با PA پرداخت. پاسخ به دو پرسش زیر، از مهم‌ترین تحقیقات این رشته

---

[1] برای اطلاعات بیشتر، رجوع شود به فصل چهار کتاب روان‌شناسی شناختی، نوشته رابرت استرنبرگ، ترجمه سید کمال خرازی و دکتر الهه حجازی

[2] parapsychology

است. اینکه آیا آدمیان می‌توانند از راه‌هایی غیر از حواس پنج‌گانه خود اطلاعاتی بدست آورند؟. آیا می‌توان از طریق ذهن بر رویدادهای طبیعی اثر گذاشت؟.

در ۱۹۷۹ طی آماری که از ۱۱۰۰ پروفسور دانشگاهی انجام شد معلوم شد که در آمریکا تنها ۲ درصد از روانشناسان ادراک فراحسی را غیر ممکن می‌دانستند. شمار بسیار بیشتری اظهار کردند که ESP را به عنوان یک واقعیت اثبات شده و یا ممکن، قبول دارند. آنچه از یافته‌های فرا روان‌شناسی استفاده می‌گردد، اینکه این توانائی‌ها، فراتر از احساس حسی و توانایی مغز بوده و در یک جایگاه روحی، این رویدادها اتفاق می‌افتد. نکته‌ای که در پدیده‌های فرا روان‌شناسی وجود دارد اینکه هر چند بسیاری از این ادراکات که توسط افراد مختلف ادعا می‌شود قابل اثبات نباشد؛ ولی وجود قطعی برخی از آنها، برای اثبات روح دلالت می‌کند؛ زیرا بدون وجود روح، حتی یک مورد از این ادراک‌ها برای مغز مادی به تنهایی امکان ندارد، چون هیچ دریافت حسی در این موارد اتفاق نمی‌افتد.

۲,۱۰,۱. ادراک فراحسی[۱]

به معنای آگاهی بدون استفاده از حواس معمولی، نسبت به چیزی که خارج از وجود شخص می‌باشد. ادراک فراحسی شامل موارد زیر است:

۱. **اندیشه‌خوانی**[۲]: بمعنای انتقال فکر از شخصی به شخص دیگر، بدون استفاده از حواس پنج‌گانه. مانند: شناسایی کارت بازی که کس دیگری فقط به آن فکر کرده است.
۲. **غیب‌گویی**[۳]: شناسایی ماهیت یک شی یا یک حادثه واقعی، بدون اینکه که حواس شناخته شده را تحریک کنند. مثل شناسایی کارت بازی پنهان شده که ماهیتش برای هیچکس معلوم نیست.

---

[۱] extra-sensory perception
[۲] telepathy
[۳] Clairvoyance

۳. پیش‌گویی[۱]: بمعنای آگاهی از یک حادثه قبل از وقوع آن است. مثل پیش‌گویی آمدن شماره خاصی در ریختن تاس.

۲,۱۰,۲. جنبش فرا روانی[۲]: توانایی ذهن در تأثیرگذاری برای حرکت دادن اشیاء، اشخاص، ماده، زمان، مکان یا انرژی از طریق روشی ناشناخته برای علم کنونی بشر. نظیر واژگون شدن میز و یا ظاهر شدن چیزی از یک منبع ناشناخته یا به عبارت دیگر تجسد.

۲,۱۰,۳. ارتباط با ارواح[۳]: پدیده‌ای که اغلب به ارواح نسبت داده می‌شود و شامل رویارویی فرد با مرده‌ها یا همراه با تعلقات پیشین فرد که به طور مرتب رخ می‌دهد.

۲,۱۰,٤. رؤیای صادقانه: مثلاً پدری در رؤیا جزئیات تصادف پسرش را با ماشین می‌بیند و بعد ثابت می‌شود، تصاویر دیده شده با تمام جزئیات درست بوده‌است.

۲,۱۰,۵. هیپنوتیزم[٤]: در هیپنوتیزم، کسی که علاقمند و آماده همکاری است، بخشی از کنترلی را که بر رفتار خود دارد، به هیپنوتیزم کننده واگذار می‌کند و تحریفاتی را در واقعیت می‌پذیرد. این کار با تمرکز او بر شی معین یا با تلقین خواب‌آلودگی به او انجام می‌شود. در چنین حالتی فرد، کم‌تر واقعیت را می‌آزماید و فقط به صدا و سخنان هیپنوتیزم کننده توجّه می‌کند و آنها را می‌پذیرد. مثلاً در بررسی تسکین درد از راه هیپنوتیزم، با وجودی که درد هنوز ادامه دارد؛ فرد، تلقین هیپنوتیزم کننده را در موردهایی از درد می‌پذیرد و فقدان درد را اعلام می‌کند[۵].

۳. اقسام روح

یکی دیگر از مباحث مرتبط با روح، موضوع انواع و اقسام روح است که در آیات و روایات و در بین برخی از دانشمندان مسلمان، مورد توجّه و بررسی قرار گرفته است. با توجّه به آنکه وجود در انسان، دارای مراحل و مراتبی می‌باشد، روح نیز در انسان دارای

---

[۱] Precognition
[۲] psychokinesis
[۳] Hauntings
[٤] hypnotism
[۵] برای اطلاع بیشتر، به فصل شش کتاب زمینه روان‌شناسی هیلگارد، نوشته اتکینسون و همکاران، ترجمه براهنی و همکاران و همچنین کتابهای احساس و ادراک رجوع شود.

مراحل و مراتبی می‌باشد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان، روح را متعلق به یک وجود جسمانی و غیر جسمانی تقسیم کرد. هر یک از این دو قسمِ روح، خود به دو قسم دیگر نیز تقسیم می‌گردد. بر این مبنا، چهار نوع روح برای انسان بیان شده است که در روایتی از امام علی علیه‌السلام، این چهار نوع روح با توانائی ها، ویژگی‌ها و شاخصه‌هایش توضیح داده شده است. ایشان به کمیل بن زیاد دراین‌باره فرمود: **"همانا برای انسان چهار روح وجود دارد[1] و برای هر کدام از روح‌های چهار گانه، پنج قدرت و نیرو وجود داشته و هر یک از آنها دارای دو خاصیت می‌باشند. روح‌های چهارگانه عبارتند از: نامیه نباتیه، حسیّه حیوانیّه، ناطقه قدسیّه، کلیّه الهیه"**(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۷۸). سپس ایشان برای هر کدام از این چهار روح، شاخصه‌ها و ویژگی‌هایی را بیان می‌کنند که در ادامه به توضیح هر یک اشاره می‌گردد.

۳،۱. *روح نباتی*

یکی از پایین‌ترین مرحله روح در انسان، مربوط به روح نباتی است که همه اجسام نباتی از آن برخوردار هستند. این روح، کانون حیات و رشد نباتی بدن است. این روح برای بدن، برخوردار از پنج فعالیت و توانایی می‌باشد. توانایی‌هایی که این روح برای جسم ایجاد می‌کنند، شامل: گرفتن، هضم کردن، جذب کردن، دفع کردن و رشد دادن است. براساس این روحِ نباتی، بدن انسان می‌تواند مثلاً غذایی را بگیرد، بواسطه هضم کردن، آن را تجزیه نماید، مواد مفید و ضروری بدن را جذب و مواد زاید آن را دفع نماید. نتیجه این فعالیت ها، رشد و زیادشدن در اعضای بدن و یا کم شدن آن می‌باشد که این موضوع، در حدیث امام علی علیه السلام، به عنوان دو شاخصه و ویژگی این نیروها معرفی شده است[2](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۵۸، ص۸۵). باید توجّه داشت که این ویژگی روحِ نباتی در بدن، از خصایص مشترک نباتیِ همه گیاهان، حیوانات و انسان‌ها می‌باشد. بنابراین، تمامی تغییرات نباتی بدن که عامل فزونی یا کاستی جسم می‌باشد، از روح نباتی

---

[1] در فلسفه نفس دارای چهار مرحله ذکر شده است: عقل هیولایی، بالفعل، مستفاد و عقل فعّال (خامنه‌ای، سید محمد، ۱۳۸۰، ص٤۰)

[2] فَالنَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى مَاسِكَةٌ وَ جَاذِبَةٌ وَ هَاضِمَةٌ وَ دَافِعَةٌ وَ مُرَبِّيَةٌ وَ لَهَا خَاصِّيَّتَانِ الزِّيَادَةُ وَ النُّقْصَانُ وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْكَبِدِ

نشأت گرفته است که به واسطه این پنج فعالیت در او ایجاد می‌گردد. در روایتی، امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤالی که آیا روح نباتی، چیزی غیر از خون است؟، فرمود: **"آری، خون مادّه روح است و خون مایه رطوبت بدن و روشنی رنگ و سایر حرکات بدن است و هر گاه خون لخته و منجمد شود، روحِ آن از بدن جدا می‌شود"**[1] (مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۳٤).

نکته‌ای که برای درکِ بهتر این روح و تفکیک آن از جسم مفید می‌باشد به کیفیت ارتباط آن با بدن برمی‌گردد. آنچه از برخی روایات وارد شده دراین‌باره استفاده می‌شود این است که روح یا نفس نباتی، که عامل حیات جسمانیِ بدن می‌باشد، به صورت غیر امتزاجی در درون بدن وجود دارد و به جهت غلیظ بودن ماده از طرفی، و رقیق بودن و غیرقابل مشاهده بودن روح از طرف دیگر، صرفاً بدن جسمانی احساس می‌شود.

چنانچه قبلاً در معنای روح بیان گردید، آن از ریح به معنای باد یا هوا گرفته شده است. باتوجّه به فضاهای خالی زیادی که در بدن انسان، بین الکترون‌ها و پروتون‌ها و یا بین اتم‌ها و مولکول‌ها وجود دارد، بنظر می‌رسد که روح نباتی انسان در این فضاهای خالی قرار گرفته، به طوری که در درون بدن انسان، تمامی ذرات ریز مادی بدن(هسته، الکترون، نوترون، پروتون)در احاطه روح می‌باشد. از آنجائیکه این فضاهای خالی، اکثریت مطلق بدن را اشغال کرده است، این ذرات مادّی موجود، همچون نقطه‌هایی بسیار ریز، در احاطه روح قرار دارند و این روحِ بدن است که عامل حرکت آن ذرات است. بعبارت دیگر، ذرّات مادی بدن، همچون نقطه‌هایی بسیار ریز در مدارهای خاصی در درون این فضاهای خالی و روح در حرکتند و این ذراتِ مادی، در احاطه کامل روح هستند.

چنانچه درباره اتم، به عنوان کوچک‌ترین ذره ماده بیان شده است؛ اگر ذرات الکترون و پروتون، مثلاً به اندازهٔ یک توپ فوتبال بزرگ شوند، به همان نسبت فاصلهٔ بین آن دو در آن حالت، حدود شش کیلومتر خواهد بود و یا اگر چنانچه در یک ساختمان بزرگ، فواصل بین الکترون و پروتونها را از بین بروند و ذرات آنها به هم بچسبند، حجم آن ساختمان، به اندازه یک قوطی کبریت خواهد شد و یا حجم بدن انسان، به اندازه یک

---

[1] نَعَمْ الرُّوحُ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ مَادَّتُهُ مِنَ الدَّمِ وَ مِنَ الدَّمِ رُطُوبَةُ الْجِسْمِ وَ صَفَاءُ اللَّوْنِ وَ حُسْنُ الصَّوْتِ وَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ فَإِذَا جَمَدَ الدَّمُ فَارَقَ الرُّوحُ الْبَدَن

میلی‌متر خواهد شد. پس، در حقیقت اجزای مادی بدن برای روح جسمانی، همچون ذرات و نقطه های بسیار ریزی هستند که در احاطه کامل روحِ بدن قرار گرفته اند.

باتوجّه به خالی بودن اکثریت فضاهای جسمانیِ بدنِ انسان بصورت تکوینی، ضروری ترین نیازهای تکلیفی جسمِ انسان، استنشاق اکسیژن، هوا، آب و سایر موادی است که اکثریت مطلق آنها نیز از هوا تشکیل شده است. براین اساس، انسان برای نفس کشیدن در هر بار، به نیم لیتر هوا و در طی روز به بیشتر از یازده هزار لیتر هوا احتیاج دارد و در طول زندگی، انسان حدود ۲۵ تریلیون لیتر هوا استنشاق می‌کند(نوری زاد، ۱۳۸۳، ص٦٧). هوا و اکسیژن موجود در آن، یکی از عوامل فوق‌العاده مهم حیات است و بدون آن هیچ موجودی از انسان، حیوان و گیاه، قادر به ادامه زندگی و حیات نخواهد بود. اگر تنفس انسان بیش از پنج دقیقه تعطیل شود، او دچار خفگی و مرگ می‌گردد. این عامل حیاتی مهم، اطراف زمین و درون تمامی موجودات زمینی را فرا گرفته است. فراوانی هوا، بر مبنای ضرورت نیاز انسان، یکی از حکمت‌های آفرینش خداوندی است که از هماهنگی خلقت انسان با نیازمندی‌های او با محیط اطرافش پرده برمی‌دارد(مکارم شیرازی، ١٣٦٢، ص ١٤٢).

در روایتی امام صادق علیه‌السلام، درباره اینکه روح نباتی در درون بدن انسان است، فرموده است: **"روح جسم لطیفی است که کالبد ستبری بر آن پوشانده شده است"**[1](مجلسی، ١٤٠٣، ج٦١، ص٣٤). در حدیثی دیگر، وقتی از آن‌حضرت سؤال می‌کنند که آیا می‌توان سبکی یا سنگینی و یا وزنی را به روح نسبت داد؟!، ایشان می‌فرماید: **"روح مانند بادی است که در خیک و مَشک دمیده می‌شود. وقتی در مشک باد و هوا پر می‌شود، به وزن آن چیزی نمی‌افزاید؛ چنانچه وقتی باد از آن خارج می‌شود از وزن او کاسته نمی‌گردد"**. ایشان در ادامه این روایت، درباره حقیقت این روح می‌فرماید: **"روح در بدن، مانند باد است که اگر خارج شد بدن متعفن می‌شود و تغییر می‌یابد. چنانچه به وسیله باد و هوا، دنیا به پا ایستاده است. اگر**

[1] الرُّوحُ جِسمٌ رَقِيقٌ قد أُلبِسَ قالَبا كثيفا

باد سه روز در جهان نوزد هر چه در روی زمین است فاسد می‌شود؛ زیرا باد چیزهای فاسد را از اشیاء دور و دفع می‌نماید و او را پاکیزه می‌گرداند"(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص ۳۱).

آنچه از مطالب فوق استفاده گردید اینکه این روحِ نباتی در بدن، پایین‌ترین سطح روحِ انسان است که مشترک در گیاهان و حیوانات نیز می‌باشد و نرسیدن هوا و سایر موادِ برخوردار از آن، موجب فناء و نابودی این قسم از روح می‌گردد. تفاوت انسان زنده با مرده، در قرار گرفتن روح در درون فضای خالی جسم موجود زنده است که در زمان مرگ، این وجود غیر مادی از بدن خارج می‌گردد. نکته مهم دیگر این است که این بخش از روح، اولین قسمتی است که به بدن وارد می‌شود و آخرین بخشی است که در هنگام مرگ از بدن خارج می‌گردد.

۳،۲. روح حیوانی

مرحله دیگری از روح در انسان، روح حسی حیوانی است. این قسم از روح در بدن، بخش پیشرفته روح جسمانی است که مشترک با سایر حیوانات نیز می‌باشد. این روح، کانون حیات حسی و دریافت‌های احساسی بدن است. این روح نیز برخوردار از پنج قوه و نیرو می‌باشد. توانایی‌هایِ بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، پنج قدرت و نیروی این روح برای جسم است. برطبق روایت امام علی علیه‌السلام، بواسطه این روح، انسان احساس شادی و لذت یا غم و ناراحتی دارد[۱](همان، ص۸۵).

اولین نکته‌ای که درباره روحِ حیوانی انسان فهمیده می‌شود اینکه دریافت فرایندهای حسی توسط حواس پنج‌گانه، عاملی جهت مدیریت و سازماندهی همه دستگاه‌ها و اندام‌های نباتی بدن است. زیرا تمامی اعضای بدن در محیط داخلی بواسطه سلول‌های عصبی با مغز مرتبط گردیده و سلول‌های عصبی با محیط پیرامونی نیز توسط حواس پنج‌گانه در ارتباط می‌باشند. تمامی واکنش‌هایی که در بدن انجام می‌پذیرد، در مغز و سایر اندام‌های عصبی سازمان‌دهی می‌گردد. مدیریت این بخش از فرایندها، توسط روحِ حیوانیِ بدن انجام می‌پذیرد.

---

[۱] الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ شَمٌّ وَ ذَوْقٌ وَ لَمْسٌ وَ لَهَا خَاصِّيَّتَانِ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْقَلْب

ارتباط با روحِ نباتی بدن، در مجموعه زیر دست خود، یکی دیگر از فعالیت‌های روح حیوانی است. زیرا غرایزی که برای حیات نباتی بدن وجود دارند، مثل غریزه گرسنگی، تشنگی، خواب و مانند آن، نیازهای حیاتی خود را توسط این حواس داخلی یا خارجی اعلان می‌کنند و فعالیت‌های خودکارِ عصبی در نخاع، بصل النخاع، مخچه و مانند آن، توسط این روح فعّال و با هم مرتبط می‌گردد. سیستم‌سمپاتیک و پاراسمپاتیک که قبل و بعد از واکنش‌های هیجانی انجام می‌پذیرد، بواسطه این روح در انسان و حیوان فعال می‌گردد. زیرا هیچ کدام از اندام‌های حسی، به تنهایی و بدون عامل حیاتِ خود، که روح است، هیچ احساس یا حرکتی را نمی‌تواند انجام بدهد.

ارتباط با روح ناطقه انسانیه(قسم سوم روح)، یکی دیگر از کارکردهای این روحِ حیوانی است که در بسیاری از موارد، آن نیازهای غریزی و ذاتی روح نباتی انسان را بر مبنای آگاهی، معرفت و شناخت آگاهانه انسان مدیریت می‌کند. بعبارتی دیگر، یکی دیگر از توانائی‌های این قسمت از روح، این است که آن، عامل ارتباطی مجموعه بدن، با قوای تفکّر و نفس ناطقه انسانی است که در بسیاری از موارد، آنها را با توانائی‌های شناختی انسانی مرتبط و تحتِ تدبیر آنها قرار می‌دهد. بنظر می‌آید که کرتکس مغز، به عنوان پیشرفته‌ترین سطح فعالیت‌های مغزی و عصبی، که فرایندهای عالی شناخت بدن انسان را مدیریت می‌کند، عامل مهم ارتباط این دو قسمِ روح حیوانی و روح ناطقه انسانی است.

۳،۳. روح ناطقه

مرحله دیگری از روح در انسان، به نام روحِ ناطقه یا روح انسانیه است که در حدیث امام علی علیه‌السلام به آن اشاره شده است. این روح که به ویژگی‌های شناختی انسان اشاره دارد، دارای پنج نیرو و توانایی می‌باشد. تفکّر، تذکّر(یادآوری و حافظه)، تعلّم(به یادسپاری)، تعلیم(آگاهی دادن) و هوش، پنج نیرو برای فعالیت‌های این روح، در حدیث امام علی علیه‌السلام ذکر شده است. دو شاخصه و نتیجه‌ای که برای این فعالیت‌های شناختی بیان شده است، حکمت(روی آوردن به خوبی‌های معرفتی) و نزاهت(دوری

جستن از هر کار بد و ناروا) است[1](همان، ص ۸۵). بنابراین، انسان به واسطه این پنج فعالیت در روح ناطقه، شناخت و معرفت پیدا می‌کند و حکمت نظری و عملی، از نتایج این پنج نیرو بواسطه قوای شناختی انسان می‌باشد.

اولین نکته‌ای که درباره این روح قابل توجّه است اینکه این روح از خصوصیت‌های انسان، بماهو انسان است. یعنی افرادی را که خداوند آنها را به عنوان انسان آفریده است همگی از این روحِ ناطقه برخوردار هستند و خصوصیت‌هایی مانند جنسیت، علم، عمل، ایمان و مانند آن، در ایجاد اولیه آن نقشی ندارند، هر چند نحوه درست استفاده کردن، در رشد یافتگی یا عدم شکوفایی آن، نقش اساسی دارد. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **"در انبیاء و اوصیای آنها پنج روح و در مؤمنان چهار روح و در کفّار سه روح وجود دارد(شکوفا شده است): روح بدن(نباتی)، روح شهوت (حیوانی) و روح قوّت(ناطقه)"**[2] (مجلسی، ۱٤۰۳، ج۲۵، ص٥٤). این قسمت از روح، لازمه زندگی انسانی در دنیا است که در برخی روایات از آن، به "عقل معاش" تعبیر شده است[3](حرانی، ۱۳۸۵، ص۲۲۱). براین اساس، انسان‌های زیادی علی‌رغم اینکه ایمان به خدا نداشته و بسیاری از ارزش‌های الهی و اخلاقی انسان را قبول ندارند؛ ولی برای علم، فکر، دانش و دانشمندان احترام و ارزش قائلند و برخی از آنها، جزء دانشمندان و مخترعان بزرگی هم می‌باشند. زیرا این بخش از روح، لازمه زندگی دنیایی انسان است و حدّ رشد اینگونه افراد در این سطح از روح بیشتر نیست.

نکته دیگر اینکه این قسمت از روح و قسمت دیگر در روح ایمانی(روح چهارم)، در خارج از بدن و محیط بر آن هستند. در روایتی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"ارواح با بدن آمیخته نمی شوند و آن را رها هم نمی‌کنند، بلکه آنها موجوداتی (همچون کنگره هایی گرد تن) ملاصق و مرتبط با بدن هستند که بدن را در احاطه خود قرار**

---

[1] وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى فِكْرٌ وَ ذِكْرٌ وَ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ نَبَاهَةٌ وَ لَيْسَ لَهَا انْبِعَاثٌ وَ هِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنُّفُوسِ الْفَلَكِيَّةِ وَ لَهَا خَاصِّيَّتَانِ النَّزَاهَةُ وَ الْحِكْمَة

[2] فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةُ أَرْوَاحٍ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَرْبَعَةُ أَرْوَاحٍ وَ فِي الْكُفَّارِ ثَلَاثَةُ أَرْوَاحٍ رُوحُ الْبَدَنِ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ

[3] التودّد نصف العقل؛ لأنّ العقل نصفان: نصف عقل المعاد، ونصف عقل المعاش

داده اند"[1](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۵۸، ص٤۱). چنانچه در قسمت قبلی روح بیان شد، این کیفیت از روح، احتمالاً مربوط به آن دو نوع روح مجردِ ناطقه و الهیه (سوم و چهارم) است که خارج از بدن بوده و از مجرای مغز با روحِ بدن(نباتی و حیوانی) مرتبط می‌باشند.

نکته دیگر اینکه در هنگام خواب، ارتباط این قسمت از روح با بدن قطع می‌گردد. بر این اساس، علی‌رغم اینکه انسان در خواب از روح نباتی و روح حسی برخوردار است ولی آگاهی و شناخت ندارد. در روایتی امام رضا علیه‌السلام درباره این موضوع می‌فرماید: **"چون کسی بخوابد روح حیوانی در تنش بماند و آنچه برآید روح خرد است"**(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۳۷). در روایتی دیگر، آن‌حضرت می‌فرماید: **"همانا ارواح عقول نزد او[خداوند] می روند، و ارواح زندگی در تن بمانند و جز با مرگ بیرون نروند. اگر روح زندگی بیرون می رفت تن بی‌حرکت افتاده بود، و خدا برای آن در قرآنش نمونه آورده از أصحاب کهف آنجا که فرمود: "و بگردانیم آنها را براست و چپ"؛ آیا نبینی که روح داشتن آنها به نشانه حرکات آنها است. اما وقتی مرگ کسی فرا رسید، روح بدنش هم گرفته می‌شود"**(همان، ج۵، ص۳۸).

نکته قابل توجّه این است که در خواب، بدلیل جدایی این بخش از روح، در برخی آیات و روایات، این حالت به مرگ تعبیر شده است. در آیه‌ای می‌فرماید: **"او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد و از آنچه در روز کرده‌اید، با خبر است سپس در روز شما را (از خواب) برمی‌انگیزاند و (این وضع هم چنان ادامه می‌یابد) تا سرآمد معینی فرا رسد سپس بازگشت شما به سوی اوست و سپس شما را از آنچه عمل می‌کردید، با خبر می‌سازد"**(انعام:٦۰). در حدیثی زیبا، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در پاسخ به این سؤال که وقتی شخص می‌خوابد روحش به کجا می‌رود، فرمودند: **" روح شخص به باد معلّق بوده و باد به هواء معلّق است تا زمانی که صاحب روح به خاطر بیدار شدن بدنش حرکت کند در این هنگام خداوند عزّ و جلّ اذن می‌دهد که روح[ناطقه] به صاحبش برگردد. روحِ [بدن] باد را جذب کرده و باد هوا [روحِ ناطقه] را جذب می‌نماید؛ در نتیجه روح در بدن و کالبد صاحبش ساکن و مستقر می‌گردد(یعنی در این حالت آن بخش از روحِ خردِ جدا شده، مجددا به بدن مرتبط می‌گردد). و وقتی حقّ تعالی اذن برگشتن روح به بدن را ندهد، هوا باد را جذب**

---

[1] إنّ الأرواحَ لا تُمازِجُ البَدَنَ و لا تُواكِلُهُ، و إنّما هِيَ كِلَلٌ لِلبَدَنِ مُحِيطَةٌ به

کرده و باد روح را می‌گیرد و بدین ترتیب روح[روحِ ناطقه] به بدن[روحِ بدن] بر نمی‌گردد [و آن روحِ باقی مانده در بدن را نیز جذب می‌کند و در این حالت می‌میرد] تا زمانی که بعث و زنده شدن مردگان(معاد) آغاز شود که در این هنگام به اذن پروردگار [مجدداً کل روح] به بدن باز می‌گردد"(صدوق، ۱۳۸۰، ج۱، ص۳۳۹). پس، هرچند هشیاری و تکلیف انسان در عالم خواب برداشته می‌شود، اما روح حیات نباتی و حیات حیوانی در بدن باقی است و در زمان مرگ است که مفارقت و جدایی کامل، بین تمام اقسام روح با بدن اتفاق می‌افتد.

۳،٤. روح ایمانی

بالاترین مرحله از روح در انسان، روح کلیّه الهیه یا ایمانیه نامیده شده است. این روح که به ویژگی‌های الهی انسان اشاره دارد، دارای پنج توانایی و نیرو می‌باشد. این پنج قدرتِ ایمانی عبارتند از: ارزشمندی در برابر نابودی و فناء، نعمت در برابر نقمت، عزّت در برابر ذلت و خواری، ثروت و توانگری در برابر فقر و درویشی، صبر و شکیبایی در برابر بلا و گرفتاری. در حدیث شریف امام علی علیه السلام، تسلیم شدن در برابر خدا و راضی بودن به رضای او، دو نتیجه و شاخصه این پنج نیروی انسانی معرفی شده است[۱](مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۸۵). بنابراین، این پنج فعالیت و توانایی، به عنوان مهم‌ترین ابزار روح ایمانی است که انسان را به مقام تسلیم و رضا نایل می‌گرداند.

اولین نکته‌ای که درباره این روح باید به آن توجّه کرد اینکه این مرحله و سطح از روح، کامل‌ترین و پیشرفته‌ترین بخش از روحِ انسان است که در آیات و روایات، از آن به عنوان فطرتِ الهی یاد شده است[۲]: **"پس روی خود را متوجّه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!"**[۳](روم:۳۰). بنابراین، چنانچه در ذیل این آیه

---

[۱] وَ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى بَهَاءٌ فِي فَنَاءٍ وَ نَعِيمٌ فِي شَقَاءٍ وَ عِزٌّ فِي ذُلٍّ وَ فَقْرٌ فِي غَنَاءٍ وَ صَبْرٌ فِي بَلَاءٍ وَ لَهَا خَاصِّيَّتَانِ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ وَ هَذِهِ الَّتِي مَبْدَؤُهَا مِنَ اللَّهِ وَ إِلَيْهِ تَعُودُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ قَالَ تَعَالَى يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً وَ الْعَقْلُ فِي وَسَطِ الْكُل

[۲] البته یک تفاوتی جزیی بین این دو وجود دارد که در بخش فطرت به ان اشاره می گردد.

[۳] فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون

شریفه اشاره شده است، اکثریت مردم، بدلیل جهالت و نادانی از درک ارزش و اهمیّت این بخش از روح یا فطرت، غافلند.

نکته دیگر اینکه این روحِ ایمانی، به عنوان روح موجود در افراد با ایمان معرفی شده است که مؤمنین، علاوه بر برخورداری از آن سه قسم روحِ قبلی، از روحِ دیگری بنام روحِ الهی یا ایمانی نیز برخوردار می‌باشند. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره فرمودند: **"در انبیا و اوصیا پنج روح و در مؤمنان چهار روح وجود دارد(شکوفا شده است): روح بدن(نباتی)، روح شهوت(حیوانی) و روح قوّت(ناطقه) و روح ایمان(الهیه)"**[1] (مجلسی، ۱٤۰۳، ج۲۵، ص۵۵). البته باید توجّه داشت که این به معنای آن نیست که در انسان‌های غیر مؤمن این روح دمیده نشده است؛ بلکه چنانچه اشاره شد، همه انسان‌ها از آن روح و فطرتِ الهی برخوردار هستند، اما بدلیل غفلت و بی‌توجّهی غیر مؤمن به نیازهای این روح، ادامه حیات و کمال آن، در آنها مورد آسیب قرار گرفته است.

باتوجّه به مطلب فوق، چنانچه در حدیث شریف بیان شده، توانائی‌های این بخش از روح، بر خلاف سه مرحله قبلی، بصورت زوجی و دو ساحتی بیان شده است. ارزش در برابر نابودی، نعمت در برابر نقمت، و ...؛ معنای آن این است که اگر انسان، از این جنبه‌های مثبت الهیِ فطرت خود استفاده نکند، ناچاراً به نقطه مقابل و متضاد آنها مبتلا می‌گردد. یعنی اگر انسان ارزشِ خود را حفظ نکند، نابود می‌شود؛ اگر عزّت نداشته باشد، به ذلت مبتلا می‌گردد؛ اگر شکیبا نباشد، به بلا گرفتار می‌گردد، و امثال آن. پس، انسان غیر مؤمن بدلیل بی‌توجّهیِ تکلیفی، به این توانائی‌های تکوینیِ الهی، حیات و روحِ این بخش را، ابتدا با ضعف و مرض و سپس مرگ از دست خواهد داد.

نکته دیگر اینکه این پنج توانایی که برای این روح در حدیث شریف بیان گردیده است، به عنوان اصولِ اساسی است که هر کدام از اینها دارای فروعات و شاخه‌هایی نیز می‌باشند. بعبارتی دیگر، اینها همانند دستگاه‌هایی برای روح هستند که هر کدام از آنها، دارای اعضاء و اندام‌هایی می‌باشند. مثلاً، مفاهیم عدل، صدق، شجاعت، رأفت، رحمت

---

[1] فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةُ أَرْوَاحٍ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَرْبَعَةُ أَرْوَاحٍ أَفْقَدُهَا رُوحُ الْقُدُسِ وَ رُوحُ الْبَدَنِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ رُوحُ الْإِيمَانِ

و امثال آن از سایر ویژگی های این روح هستند که بر مبنای برخورداری انسان از این روحِ الهی، خداوند متعال در او تجلّی یافته است. براین اساس، در قرآن کریم، مؤمنین با صفاتی همچون: عزیز[1](منافقون:۸)، رئوف و رحیم[2](توبه:۱۲۸)، صالح[3](نساء:۱۲٤)، صابر، صادق، تائب، منفق و مستغفر[4](آل عمران:۱۷) و امثال آن توصیف شده اند.

نکته دیگر اینکه از مجرای این روح، ارتباط این روح با برخی دیگر از مراحل روح، مانند روح حسی یا نباتی در انسان برقرار می‌گردد. در این رابطه، در روایتی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:**"هیچ بنده ای نیست جز این که دو چشم در صورت اوست که با آنها امور دنیا را می بیند و دو چشم در دلش است که با آنها امور آخرت را مشاهده می کند. هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد، دو چشم دل او را می گشاید که به وسیله آنها وعده های غیبی او را می بیند و با چشم دل به وعده های الهی ایمان می آورد"**[5](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۹، ص۵۱۳). از این حدیث شریف، ارتباط بصیرت، که از تجلّی اسم اعظم بصیر بودن(چشم درونی) خداست، با بصارت، که توانایی مادی بدن برای دیدن است، استفاده می‌شود. مشابه این روایت، از آیات و روایات دیگری، ارتباط اعضای دیگری، همچون: سمیع بودن با گوش بیرونی، خبیر بودن با شناخت مادی، قادر بودن با دست جسمانی و امثال آن؛ استفاده می‌گردد. در آیه‌ای خداوند درباره کفّار می‌فرماید: **"مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (حیوانات) را صدا می‌زند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند. این کافران، کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند!"**[6](بقره:۱۷۱). این آیه شریفه، به عدم ارتباط قوای شنوایی، کلامی و بینایی در جسم، با اسمایِ تجلّی یافته در این روح الهی، مانند: سمیع، کلیم و بصیر بودن را بیان می‌نماید.

---

[1] وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُون

[2] لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيم

[3] وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً

[4] الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحار

[5] ما مِن عَبدٍ إلاّ و في وَجهِهِ عَينانِ يُبصِرُ بِهِما أمرَ الدنيا ، و عَينانِ في قَلبِهِ يُبصِرُ بِهِما أمرَ الآخِرَةِ ، فإذا أرادَ اللّه ُ بعَبدٍ خَيرا فَتَحَ عَينَيهِ اللَّتَينِ في قَلبِهِ ، فأبصَرَ بِهِما ما وَعَدَهُ بالغَيبِ ، فآمَنَ بالغَيبِ علَى الغَيبِ .

[6] وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِما لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُون

علاوه بر برخورداری انسان‌های عادی و معمولی، از این روح‌های چهارگانه فوق، که امام علی علیه‌السلام، به تفصیل به توضیح آن پرداختند؛ در برخی روایات دیگر، روح پنجمی برای برخی از بندگان خاصی که از ملکه عصمت بهره مند هستند، یاد شده است. امام علی علیه السلام درباره آیه شریفه **"و پیشتازانِ سبقت گیرنده همان مقرّبانند"**[1](واقعه:۱۰) می‌فرماید: **"و اما سخن خداوند عزّ و جلّ درباره پیشتازان سبقت گیرنده، آنان پیامبرانِ مرسل و غیر مرسل هستند. خداوند در آنان پنج روح نهاده است: روح بدن(نباتی)، روح شهوت(حیوانی)، روح قدرت(ناطقه)، روح ایمان (الهیه) و روح القدس"**[2](حرانی، ۱۳۸۵، ص۱۸۹). در روایتی دیگر، امام باقر علیه‌السلام در پاسخ به سؤال جابر درباره شناختِ روح عالِم فرمود: **"در انبیاء و اوصیاء پنج روح است: روح القدس، روحِ ایمان، روحِ زندگی، روحِ قدرت و روحِ شهوت. ای جابر! آنان به سبب روح القدس از مطالب و امور زیر عرش تا زیر خاک (از عرش تا فرش) آگاهند. ای جابر! این چهار روح [دیگر] تحت تأثیر شب و روز قرار می گیرند، مگر روح القدس؛ زیرا آن به سرگرمی و بازی نمی‌پردازد"**[3](کلینی، ۱٤۱۳، ج۱، ص۲۷۱).

بنابرآنچه از روایات فوق و سایر روایات وارد شده دراین‌باره وجود دارد، استفاده می‌شود که دو روح نباتی و حیوانی در انسان، در درون بدن و متعلق و مرتبط به بدن و فعالیت‌هایش می‌باشد و دو روح دیگرِ ناطقه و ایمانی، از مختصات روحِ انسانی و بیرون و مرتبط با بدن می‌باشد. این دو روحِ انسانی، یکی از آنها مربوط به قوای معرفتی و شناختی (ناطقه)، و دیگری مرتبط با صفات کامله نفسانیه عملیه (ایمانی) می‌باشد. البته چنانچه بیان گردید، روحِ ناطقه تقریباً با شدت و ضعف، در همه انسان‌ها موجود است؛ ولی روح کامله الهیه، علی‌رغم اینکه در همگان موجود بوده است، ولی بدلیل بی توجّهی

---

[1] وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُون؛ أُولَئكَ المُقَرَّبُونَ

[2] أمّا ما ذَكَرَهُ اللّه جلّ و عزّ مِنَ السابِقِينَ السابِقِين، فإنّهم أنبياءٌ مُرسَلُونَ و غيرُ مُرسَلِينَ، جَعَلَ اللّه فيهِم خَمسَةَ أرواحٍ: رُوحَ القُدُسِ، و رُوحَ الإيمانِ، و رُوحَ القُوَّةِ، و رُوحَ الشَّهوَةِ و رُوحَ البَدَنِ

[3] إنّ في الأنبياءِ و الأوصياءِ خَمسَةَ أرواحٍ ، رُوحُ القُدُسِ ، و رُوحُ الإيمانِ ، و رُوحُ الحَياةِ، و رُوحُ القُوَّةِ، و رُوحُ الشَّهوَةِ، فَبِرُوحِ القُدُسِ ـ يا جابرُ ـ عَرَفُوا ما تَحتَ العَرشِ إلى ما تَحتَ الثَّرى . يا جابرُ إنَّ هذهِ الأربعَةَ أرواحٌ يُصِيبُها الحَدَثانُ إلاّ رُوحَ القُدُسِ فإنّها لا تَلهُو و لا تَلعَبُ

اکثریت آنها، فقط در انسان‌های مؤمن شکوفا شده و باقی مانده است. نوع پنجم روح(روح القدس) که در برخی روایات ذکر شده است، مربوط به انسان کاملِ برخوردار از ملکهِ عصمت است و مختص افرادی است که در سیر تحولات روحی خود، به شکوفایی حداکثر ظرفیت وجودی خود رسیده اند.

٤. ارتباط ارواح با یکدیگر

باتوجّه به توضیحاتی که درباره انواع روح بیان گردید، درباره ارتباط روح، دو نوع رابطه قابل توجّه است. یکی ارتباط درونی است که روح با بدن و با سایر اقسام چهارگانه روح در یک انسان برقرار می‌کند؛ و دیگری ارتباط یک روح، به عنوان یک شخصِ مستقل، با سایر افراد دیگر است. قبل از توضیح این دو نوع ارتباط، به یک نکته اشاره می‌گردد و آن اینکه هر چند در تقسیم‌بندی روح، چهار نوع روحِ مختلف برای انسان بصورت جداگانه وجود دارد، که توضیح آنها بیان گردید، اما این را باید توجّه داشت که آنها یک وجود از جنس روح می‌باشند که در چهار سطح و یا چهار مرحله تجلّی پیدا کرده اند. بعبارتی، یک وجودِ روحانی که برای چهار مصداقِ مرتبط با انسان، چهار نوع حیات متفاوت را احیاء می‌گرداند. پس، حقیقت وجودیِ انسان، یک روح است که دارای چهار مرحله مختلف، به خاطر چهار فعالیت متفاوت می‌باشد. در روایتی امام علی علیه‌السلام، به تشبیه دو بخش از حالات روحِ نباتیِ بدن با روحِ خرد و ناطقه انسان پرداخته و فرموده است: **"بدن را شش حالت دست می‌دهد ؛ سلامت، بیماری، مرگ، زندگی، خواب و بیداری. روح نیز چنین است. زندگیِ آن، دانش اوست و مرگش، نادانی او؛ بیماری اش، شکِّ او و سلامتش، یقین او؛ خوابش، غفلت او و بیداری اش، هشیاری او"**[1](مجلسی، ١٤٠٣، ج٦١، ص٤٠). آنچه از این روایت شریف و موارد مشابه دیگر استفاده می‌گردد اینکه شش فعالیت در یک روحِ نباتی، مشابه شش فعالیت در روحِ ناطقه وجود دارد که در مصداق‌های متفاوت، حالات مشابه دارند.

---

[1] إنّ لِلجِسمِ سِتَّةَ أحوالٍ: الصِّحّةُ، و المَرضُ ، و المَوتُ ، و الحَياةُ، و النَّومُ، و اليَقَظَةُ، و كذلكَ الرُّوحُ ، فحياتُها عِلمُها، و مَوتُها جَهلُها، و مَرَضُها شَكُّها، و صِحَّتُها يَقِينُها، و نَومُها غَفلَتُها، و يَقَظَتُها حِفظُها

٤،١. ارتباط درونی روح

در این قسمت، ابتدا به ارتباط روحِ با بدن و سپس به ارتباط یک قسم از روح، با سایر قسمت‌های دیگر روح می‌پردازیم. درباره ارتباط روح با بدن، باید گفت که باتوجّه به تقسیم‌بندی روح و اقسام آن، روح دارای دو نوع می‌باشد. قسم اول، روحی است که در درون جسم و در سراسر بدن وجود داشته و ابزارهای مادی و جسمانی، مستقیماً در اختیار او می‌باشد و نوع دیگر، روحی است که در بیرون از بدن قرار دارد. چنانچه در دو قسم اولِ روح جسمانی بیان شد، آنها در دو نوع فعالیتِ حیاتِ حسّی در درون دستگاه عصبی(روحِ حیوانی) و فعالیتِ حیاتِ رشدی در سایر دستگاه‌ها و اندام‌های بدن(روحِ نباتی) ایفای نقش می‌کنند. آنها با احاطه کامل بر اجزایِ بسیار ریزِ مادی خود، آن اجزا را به حرکت و فعالیت وامی‌دارند.

درباره ارتباط درونی اقسام روح با یکدیگر، باید اشاره کرد که روحِ نباتی، از مجرای روحِ حیوانی به روحِ انسانیِ ناطقه و از آن طریق، به روحِ انسانیِ الهی ارتباط برقرار می‌کند. بنابراین، نوع دیگر ارتباطی، بین اقسام و مراحل روح انجام می‌شود که بصورت طولی با هم مرتبط می‌گردند. نکته قابل توجّه اینکه ارتباط روحِ حیوانی، به عنوان آخرین روح مرتبط با بدن، با روحِ ناطقه انسانی، به عنوان اولین روحِ مرتبط با بدن، بواسطه عالی‌ترین سطح پردازش، یعنی لایه بیرونی(کورتکس) انجام می‌پذیرد. یعنی، بالاترین مرحله احساس، در سطح حیوانی، به پایین ترین مرحله ادراک، در فرایند شناختیِ روح ناطقه، در کورتکس مغز برقرار می‌گردد. این رابطه، مشابه ارتباط دستگاه‌های بدن با دستگاه عصبی و یا سایر اندام‌های عصبی با مغز است که رابطه و کارکرد آنها، به صورت طولی وضع شده است. در فعالیتِ وجودیِ طولی، فعالیت پایین‌تر(دست) وابسته به فعالیت وجودی مافوق خود(مغز) می‌باشد و نتیجه فرمان فعالیت بالا(مغز)، در اندام پایین (دست) مشاهده می‌گردد.

این ارتباطِ طولیِ بین اعضای جسمانی و ابعادِ روحی، تبیینِ نسبتاً روشنی از تمامی فعالیت‌های جسم با روح بدست می‌دهد. یعنی تمام فعالیت اندام‌های بدن، علاوه بر حرکت طولی در دستگاه عصبی و مغز، بصورت طولی تحت مدیریت روح و توانائی‌های

روحی نیز قرار می‌گیرند و بعکس، تمامِ فرمان‌ها و فعالیت‌های روح نیز، در بدن(اعم از مغز و سایر اندام‌ها) مشاهده می‌گردد. به عبارت دیگر، ملازمه ای بین این دو ساحت وجودی انسان وجود دارد که هر یک از اعضاء و فعالیت‌های بدن، به عنوان ابزاری است که در اختیار و مرتبط با قسمت‌هایی از روحِ خود می‌باشد.

برا ساس این دیدگاه، دیدن یا شنیدن، در اولین مرحله در ر شد حیات نباتی خود، در اندام‌های حسی چشم و گوش ایجاد می‌گردد و پیام های حسی دریافت شده توسط این اندام ها، به د ستگاه عصبی و روحِ حسّی منتقل می‌گردد. د ستگاه عصبی، به عنوان دومین مرحله دریافتِ روح حیوانی، کُدگذاری جدیدی انجام داده و ضمن پردازش و تقویت آن کُدها، از مجرای عالی‌ترین سطح پردازش، یعنی لایه بیرونی مغز(کورتکس) به مرحله ادراک در فرایندهای شناختیِ روح ناطقه منتقل می‌گردد. این مرحله از روح، فرایند پردازش اطلاعات شناختی، مانند: توجّه، تفکّر، به یاد سپاری، حفظ، و سایر فرایندهای ادراکی و شناختی را انجام می‌دهد. سپس بالاترین و عالی‌ترین مرحله اطلاعات دریافت شده توسط روح ناطقه، به روح کلیه ایمانی منتقل می‌شود. در این مرحله، اولاً شناخت کامل‌تر گردیده و ارتباط آن با مبدأ آن علم، یعنی ذات باری‌تعالی متصل گردیده و علاوه بر عقل نظری در مرحله قبل، عقل عملی انسان نیز در این مرحله فعال می‌گردد. این مرحله از روحِ انسان، در این فرایند فوق، با دو ا سم سمیع و بصیر بودن الهی، به عنوان دو اسم تجلّی یافته از اسماء خداوند به انسان، تکمیل می‌گردد. پس، توانایی‌هایی دیدن یا شنیدن، در هر مرحله از نفس یا روح چهارگانه، حیات متفاوت و متکاملی دارد که متناسب با آن ساختار تکوین‌یافته در آنها می‌باشد.

در بع ضی از آیات قرآن کریم، به وجود این ارتباط‌ها ا شاره شده ا ست. در آیه‌ای خدای متعال می‌فرماید:**"بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند، گوش‌ها دارند که با آن نمی شنوند. ایشان چون چارپایانند بلکه از آنان [نیز] گمراه‌ترند"**(اعراف:۱۷۹). در این آیه، کفّار همانند حیواناتی تشبیه شده‌اند که علی‌رغم برخورداری آنها از روحِ نباتی و حسّی، بدلیل احساسِ بینایی و شنوایی در چ شم و گوش مادی و ظاهری، ولی بوا سطه قطع ارتباط آنها با اع ضاء و

جوارح روحی و معنوی خود، به خاطر کفر ورزیدن، آنها نمی‌توانند حقیقت را ببینند یا بشـــنوند یا ادراک کنند. این نشـــان می‌دهد آنها، فاقد توانایی دیدن و شـــنیدن، بر مبنای سمیع بودن یا بصیر بودنِ روحِ کاملهِ الهیهِ می‌باشند. در حدیثی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید:" **شیعیان ما در حقیقت دارای چهار چشم هستند: دو چشم در سر و دو چشـم در دل. البته همه مردمان چنین اند، اما خداوند عزّ و جلّ چشـم‌های شـما را باز کرده و چشـم‌های آنان را کور کرده اسـت**"[1](کلینی، ۱٤۱۳، ج۸، ص۲۱۵). در آیه‌ای دیگر، خدای متعال نابینایی در دنیا را سـبب نابینایی در آخرت دانسـته که قطعاً نمی‌تواند مراد از آن، نابینایی جسمانی باشد؛ بلکه محققاً نابینایی روحِ الهی مراد است که می‌فرماید: **"اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده اســـت، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است!"**[2](إسراء:۷۲). در حدیثی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:**"کور آن نیست که چشمش نابینا باشد بلکه کور آن کسی است که دیده بصیرتش کور باشد"**[3](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱، ص۵۵۸).

قرآن کریم، بسـیاری از انسـان‌ها را افرادی معرفی می‌کند که فقط به این دو بخشِ حیاتِ وجودی خود توجّه داشـته و اهتمام جدّی آنها در راسـتای توجّه به رشـدِ نباتی بدن(خوردن و آشامیدن) و لذت بردن از نیازهای جسمانی می‌باشد. در آیه‌ای خداوند درباره آنها می‌فرماید: **"کســـانی که کافر شـــده‌اند، بهره می‌برند و می‌خورند همان گونه که چارپایان می‌خورند و بهره می برند، و جایگاه آنها آتش اسـت"**[4](محمد:۱۲). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"بگذار آنها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد ولی بزودی خواهند فهمید!"**[5](حجر:۳). چنانچه در آیات فوق ملاحظه می‌گردد، خوردن به عنوان توجّه به روح نباتی و تمتّع و لذّت بردن، در اهتمام به روح حیوانی، از ویژگی‌های کفّار معرفی

---

[1] إنّما شيعَتُنا أصحابُ الأربَعةِ الأعيُنِ : عَينانِ في الرَّأسِ ، و عَينانِ في القَلبِ ، ألا و الخَلائقُ كُلُّهم كذلكَ ، ألا إنّ اللّه َ عَزَّ و جلَّ فَتَحَ أبصارَكُم و أعمى أبصارَهُم

[2] و مَن كانَ فى هذهِ أعْمي فهُوَ فى الآخِرَةِ أعْمَي وأضَلُّ سَبيلاً

[3] ليسَ الأعمى مَن يَعْمى بَصرُهُ، إنَّما الأعمى مَن تَعْمى بَصيرتُهُ

[4] وَ الَّذينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُم

[5] ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

شده است. در آیه دوم، علاوه بر آن دو، اشاره به آمال و آرزوهای باطل هم کرده است که این به روحِ خرد و ناطقه انسانی اشاره دارد که کفّار، بدلیل مقاصد دنیایی خود، از این روح سوء استفاده می‌کنند.

آنچه مشخص است اینکه فرآیندهای چهارگانه، که دو مرحلهٔ آن در بدن و دو مرحله دیگر آن، در روحِ مجرد خارج و مرتبط با بدن شکل می‌گیرد، همگی با یکدیگر مرتبط بوده و همان طوری که دریافت‌های حسی و مادی، بدون ادراک‌های غیر حسیِ اندام‌ها، امکان تحقق ندارد؛ باید توجّه و تأکید کرد که آن توانایی‌های روحیِ مجرد نیز، برای ادراک خود در این دنیا، نیازمند این ابزار مادی می‌باشند که دستگاه عصبی و حسی، به عنوان بخشی از آن ابزار، فعالیت‌ها را به نمایش می گذارند. بنابراین، فعالیت‌های این دو بخشِ روحِ جسمانی و روحِ مجرد، کاملاً با یکدیگر مرتبط و ملازم هم بوده و هیچ فعالیتی در بخشی از روح یا بدن اتفاق نمی‌افتد؛ مگر اینکه بخش دیگر تحت تأثیر و فعالیت قرار می‌گیرد.

نکته دیگری که قابل توجّه است اینکه چنانچه دریافت‌های حسی توسط اندام‌ها، بدون دستگاه عصبی و مغز کامل نمی‌گردد؛ باید توجّه داشت که دریافت‌های شناختی و ادراکی توسط عقل نیز، بدون ارتباط با اسماء متجلّیه الهیه، کامل نمی‌گردد. یعنی، اگر انسان نتواند معلومات و دانش‌های خود را در ظرف وجودی تکوینیِ تجلّی‌یافته از اسماء روح الهی، جاسازی نماید و معلومات ادراک شده را به عنوان محتوا، در آن ظرف وجودی تکوینی(فطری) خود قرار ندهد، این مرحله از ادراک کامل نمی‌گردد. بنابراین، علم دریافت شده ادراکی او، به ایمان و یقین تبدیل نمی‌گردد. این دو بخش از روح، به عنوان عقل معاش(ناطقه) و عقل معاد(الهیه) در بعضی روایات معرفی گردیده است.

از طرفی دیگر، باید توجّه داشت که دستگاه عصبی و مغز نیز برای انجام فعالیت‌های حرکتی و رفتاری خود، نیازمند به سایر دستگاه‌ها و اندام‌ها می‌باشند و هیچ فعالیت و حرکتی در بدن و رفتارهای انسان، بدون دستگاه‌ها و اندام‌های بدنی امکان ندارد. به عبارت دیگر، فعالیت‌های این دو بخش از روح جسمانی(نباتی و حیوانی)،

کامل‌کننده یکدیگر از دو منظر جداگانه می‌باشد. از منظر شناختی، مغز و دستگاه عصبی برای سایر اندام‌ها کمال معرفتی و مدیریتی ایجاد می‌کند و از منظر حرکتی و رفتاری، دستگاه‌ها و اندام‌های دیگر، کامل‌کننده فرمان‌های مغز و دستگاه عصبی می‌باشند. مشابه این فعالیت تکاملی، در دو بخش روح مجردِ ناطقه و روحِ ایمانی وجود دارد. یعنی هر کدام از این دو روح، از منظری کامل‌کننده فعالیت‌های یکدیگر می‌باشند. بنابراین، روح ایمانی برای ناطقه از جنبه شناختی، ایجاد کننده معرفت کامل ا ست و روح ناطقه برای ایمانی، تکمیل کننده فعالیت‌های ارتباطی با بدن است.

مشابه این فعالیت تکاملی، که در دو قسمت روح جسمانی و روح مجرد به صورت مجزا انجام می‌پذیرفت، در دو بُعد جسم و روح، بصورت کلی نیز انجام می‌پذیرد. یعنی، هر دو قسمت روح جسمانی(نباتی و حیوانی)، در مرحله عمل و رفتار به عنوان ابزاری برای دو قسمت روح مجرد(ناطقه و ایمانی) می‌باشند و برعکس، در مرحله شناخت و مدیریت نیز، روح مجرد (ناطقه و ایمانی) کامل‌کننده دریافت‌های روح جسمانی (نباتی و حیوانی) می‌باشد. پس، چنانچه اندام‌های بدنی، بدون ابعاد روحی و روانی نمی‌توانند فعالیتی را مدیریت کرده و بصورت کامل انجام بدهند؛ برعکس، ابعاد روحی و روانی نیز، بدون بدن و اندام‌های جسمانی نمی‌توانند حرکت و فعالیت مستقلی از خود دا شته با شند. بنابراین، در هر فعالیت بدن با روح در این دنیای مادی و خاکی، هر دوی آنها نقش دارند و هیچ فعالیتی در هیچ عضوی(بدن یا روح)، بدون ما بازاء آن در عضو دیگر(بدن و روح) امکان ندارد.

آنچه مهم است اینکه انسان موحّدِ معتقد به روح، فعالیت‌های روحی را مستغنی و منقطع از بدن نمی‌داند، حتی در فعالیت هایی مانند اراده کردن، تفکّر کردن، محبّت ورزیدن، خوابیدن و یا حتی مشاهده رؤیا؛ زیرا روحِ مجرد و روحِ بدن در این عالم، همیشه با هم مرتبط بوده و معیار حیات یک انسان زنده و حیَ در این عالَم، ارتباط داشتن این دو ساحت وجودی با یکدیگر می‌باشد. پس باید توجّه داشت که هیچ‌کدام از روحِ جسم یا بدن، به تنهایی بدون در نظر گرفتن دیگری امکان فعالیت ندارد.

٤,٢. ارتباط بیرونی روح

یکی دیگر از مباحثی که درباره روح مطرح ا ست، اینکه کیفیت و نحوه ارتباط یک روح در یک موجود زنده، با روح سایر ان سان‌های زنده دیگر چگونه ا ست. به عبارت دیگر، نحوه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری یک روح از روح دیگر به چه صورت است؟. در پاسخ به این سؤال، روش‌های مختلفی وجود دارد که به واسطه آنها می‌توان ارتباط بین روح را در دو انسان تصور کرد. یکی از مهم‌ترین روش‌های ارتباطی بین دو روح در دو یا چند انسان، از مجرای ارتباط‌هایِ روح جسمانی با یکدیگر می‌باشد. آنچه افراد از یکدیگر می‌بینند، می‌شنوند، احساس می‌کنند، یا درباره یکدیگر تفکّر می‌کنند و روش‌هایی مانند آن؛ اینها از روش‌های معمول و متداول درباره شناخت پیدا کردن و عواطف ورزیدن بین انسان‌ها و نحوه تأثیرگذاردن و تأثیر پذیرفتن از یکدیگر می‌باشد.

علاوه بر روش فوق، یکی دیگر از شیوه‌های ارتباطی بین روح انسان‌ها، در عالم رؤیا و خواب محقق می‌گردد. خوابیدن و خواب دیدن، یکی دیگر از شیوه‌هایی است که روح انسان‌ها در آن فعال بوده و می‌توانند در آن حالت، با یکدیگر ارتباط شناختی یا عاطفی برقرار کنند. زیرا در عالم خواب، بخشی از روح(ناطقه و ایمانی) از بدن جدا می‌شود و در این حالت، با روح انسان‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کند. در روایتی امام باقر علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"چون بنده‌ها بخوابند روحشان به آسمان برآید و آنچه را در آسمان بینند درست است، و آنچه در هوا بینند پرت و پلا است، آگاه باش که ارواح، لشکرهای آماده‌اند آنچه همدیگر را شناسند با هم الفت گیرند و آنچه با هم ناشناس باشند جدائی گیرند؛ چون روح در آسمان با شد بهم شناسا شوند و هم را دشمن دارند و چون در آسمان بهم آشنا شوند در زمین آشنای هم باشند، و چون در آسمان همدگر را دشمن دارند در زمین هم دشمن هم باشند"**(مجلسی، ۱۳۵۱، ج۵، ص۲۸).

آنچه از این حدیث شریف استفاده می‌گردد اینکه ارواح چهارگانه انسان همیشه فعّال هستند و در عالم بیداری، آن دو بخش مربوط با بدن، بصورت آگاهانه فعال‌تر هستند و در عالم خواب نیز، آن دو بخش دیگر روح(سوم و چهارم)، بنظر می‌آید که بصورت ناخودآگاه در ارتباط بیشتری با عالم آفرینش قرار می‌گیرند. البته باید در نظر

داشــت که بخش اعظمی از این ارتباط، وابســته به ارزش، عظمت و جایگاه والای خود آن روح است. یعنی، اگر این بخش از روح، برخوردار از صفات انسانی و ایمانی والایی باشــد، توان عروج و صــعود بالایی داشــته و در آن ملکوت اعلی، توان ارتباط با ارواح ســایر مؤمنین و مشــاهده روح‌هایی از ســنخ و جنس خودش را داراســت؛ ولی روح انسان‌های غیر مؤمن، در اطراف بدن و در آسمان مُلک خیلی بیشتر بالا نمی‌رود. نکته مهم این است که آن معرفتی که در این مرحله از ارتباط ایجاد می‌گردد، گویا در ضمیر ناخودآگاه انسان قرار می‌گیرد.

یکی دیگر از شیوه ارتباط ناخودآگاه در انسان، به ارتباط سرشتی و ذاتی روح‌های مؤمنین بایکدیگر بیان شــده اســت. رســول خدا صــلی اللّه علیه و آله و ســلم دراین‌باره می‌فرمایند: **"نمونه مؤمنان در مهرورزی و دلســوزی بهم، همچون اعضــای یک بدن اســت که چون تیکه‌ای از آن بیمار شــود همه آن دچار بیخوابی و تب گردد"**(همان، ج۵، ص۱٤۲). در حدیثی دیگر، جابر جعفی می‌گوید که در برابر امام باقر علیه‌السلام آهی کشیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا، بی‌دلیل افسرده شوم تا آنجا که خانواده‌ام غم را در چهره‌ام ببینند، علت چیست؟. آن‌حضرت فرمود: **"ای جابر براستی خدا مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و از نســیمش در آنها روان کرده و از این رو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن دیگر اســت، و چون یک روح مؤمن در شهری گرفتار شود در ارواح مؤمنین دیگر نیز اثر بخشد زیرا [آنها]از هم باشند"**(همان، ج۵، ص۱۳۹). در روایتی دیگر، شخصی به نام سُدیر می‌گوید به امام صادق عرضه داشتم، که گاهی اوقات به شخصی برخورد می‌کنم که قبلاً همدیگر را ندیده‌ایم؛ ولی احســاس می‌کنیم بســیار نســبت به یکدیگر، الفت و عاطفه داریم، علت چیست؟. امام علیه‌السلام فرمود: **"این به خاطر الفت و علاقه‌ای است که در دل نیکان وجود دارد. زمانی که آنها با یکدیگر مواجه می‌شوند، دوستی و محبّت آنها همچون قطراتی از آب که در نهری جاری می‌شــود، با هم مرتبط می‌گردد، گرچه دوســتی را بزبان نیارند؛ اما دوری دل بدکاران هنگام برخورد شان، گرچه به زبان مهرورزی هم کنند و مدتی دراز بر یک تو شه‌دان با هم علوفه خورند، مانند دوری دل بهائم است"**(همان، ج۵، ص۱٤۱).

خلاصه فصل سوم

دوئیت انگاری، یکی از مباحث مهم درباره شناخت انسان است که معتقد است وجود انسان به جسم خاکی او منحصر نمی‌شود؛ بلکه دارای وجودی غیرمادی دیگری نیز هست که از آن، به "نفس"، "روح"، "من"، "خود" و امثال آن تعبیر شده است. از منظر اسلام، نه تنها وجود غیرمادی، برای انسان متحصل است؛ بلکه اصالت وجودی انسان را آن حقیقت غیرمادی او تشکیل می‌دهد. روح از ریح، به معنای باد و نسیم گرفته شده و ریحان گل خوشبویِ بوئیدنی است. واژه روح و مشتقات آن، در ۵۷ آیه از قرآن کریم، در مصداق‌ها و معانی مختلفی با بیش از ده معنی به کار رفته است

در قرآن، ویژگی‌هایی برای روح انسان ذکر شده است. اولین نکته اینکه جنسِ روح، به عنوان جوهری لطیف و نورانی برای بدن است که دریافت جزئی و کلّی از تمامی متصرفات آن را به عهده دارد. دیگر اینکه روح، یک وجود ملکوتی از امرِ الهی است که اساسِ وجودی انسان را تشکیل می‌دهد. همچنین روح، عامل حیات برای انسان و همه موجودات زندهِ دیگر می‌باشد. نکته دیگر اینکه این عاملِ حیات انسان، دارای دو بُعد برای دو وجودِ جسمانی و غیر جسمانی است. علاوه بر روحِ جسمانیِ مشترکِ (نفس) بین موجودات، حقیقت تکوینی دیگری از آفرینش در انسان وجود دارد که از روح ملکوتی است و این قسم از روح، از مختصات و امتیازهای ویژه انسان می‌باشد. مراد از این روح، برخورداری او در تجلّی از تمامی اسماء و صفات الهی و بهره‌مندی آن از ظرفیت بی‌نهایت شدن می‌باشد. انتساب روح انسان به روح خدا و دمیده شدن آن از روح الهی، نشان از بالا بودن و عظمت روحِ انسان می‌باشد که مظهر تجلّی اسم اعظمِ "الله"، موجودِ اعظمِ "روح" می‌باشد که بواسطه آن(روح)، این اسمِ(الله) خداوند، بصورت تام و جامع در انسان تجلّی یافته است. آخرین ویژگی روح این است که براساس برخورداری انسان از این ظرفیت تکوینی ویژه، مسئولیت‌ها و وظایف تکلیفی ویژه‌ای نیز بر دوش او نهاده شده است. این همان بار امانتی است که آسمان، زمین و کوه‌ها از پذیرش آن امتناع ورزیدند؛ ولی انسان آن را پذیرفت.

یکی دیگر از مباحث مهم درباره روح، ارائه دلایلی است که می‌توان به واسطهٔ آن، وجود روح را اثبات کرد. یکی از مهم‌ترین ادله انکار روح در انسان، نگاه مادی‌گرایانه به همه موجودات و از جمله انسان است. مادی‌گراها معتقدند که صرفاً موجودات مادیِ محض وجود دارند و هر چیز غیر مادی که نتوان با حواس پنج‌گانه آنها را دریافت کرد، وجود ندارد. در پاسخ به این ادعا، باید پرسید آیا خود این ادعاء، وجود عینی و خارجی دارد تا بتوان به واسطه حواس آن را دریافت کرد؟!. پس، اولاً، این ادّعا خودش، نابود کننده خودش می‌با شد؛ ثانیاً، با توجّه به این وجودِ غیر مادیِ فر ضیهِ ادعا شده، می‌توان گفت که موجودات غیرمادیِ دیگری هم در خارج وجود دارند که یکی از آنها روح ا ست. از منظر قرآن، تفکّر مادی‌گرایانه، یک تفکّر پلیدِ شیطانی ا ست که بنیان‌گذار این روش، بزرگ و رئیس شیاطین، یعنی ابلیس می‌باشد.

وجود منِ ثابت در تمام دوران حیات، یکی از دلیل‌های اثبات روح است. باتوجّه به دلایل علمی در زیست‌شناسی؛ سلول‌ها و اندام‌های بدن انسان دائماً در حال تغییر و دگرگونی می‌باشند؛ اما در تمام این دوران، ما شاهد آن هستیم که من در وجود انسان، یک امری ثابت و غیرقابل تغییر می‌باشد. این ثباتِ من، نه تنها در تغییرات تدریجی تمامی دوران عمر ادامه دارد؛ بلکه در تغییرات ناگهانی و دفعی نیز، این ثبات من مشاهده می‌شود.

یکی دیگر از دلیل‌ها، وجود ارزش‌های ثابت برای انسان‌هاست. اینکه همه انسان‌ها قضاوت خوب و ارزشمندی از موضوع‌هایی مانند: عقل، علم، حلم، ادب، صداقت، عدالت، حکمت، شجاعت، محبّت، عزت و امثال آن را دارند؛ و یا اینکه قضاوت بد و ناپسندی از موضوع‌هایی مانند: جهل، ظلم، ترس، دروغ، حماقت، حقارت، کینه، حسد، ذلت و امثال آن را دارند؛ دلیل دیگری برای اثبات روح می‌باشد. زیرا این ارزش‌های ثابت ذاتی انسان، بر خلاف دستاوردهای علم ژنتیک است که دانشمندان علم ژنتیک، مبدأ و منشأ تمام تغییرات و تکامل های بدن و از جمله مغز انسان را، وراثت و ژن‌های انسان می‌دانند که به تعداد افراد مختلفِ زنده، ژن‌های متفاوتی وجود دارد.

دلیل دیگر برای اثبات روح این است که منِ وجودی انسان، در کجا قرار دارد؟!. آیا من در بخشی از اندام‌های بدن است؟!. یا اینکه منِ انسان، در بخشی از مغز یا کل مغز است؟!. اگر کسی بگوید که من، همان مغز است؛ در پاسخ باید گفت: اولاً، امکان ندارد یک کل را به بخشی از آن نسبت داد. بنابراین، گفتنِ بدن من، اندام من و حتی مغز من، غلط و اشتباه است. ثانیاً، همه می‌دانند که مغز برای بدن، یک عضو از سایر اندام‌های بدن است و نسبت دادن یک بخشی را به بخش دیگر غلط است. ثالثاً، نسبت دادن صفات و ویژگی‌های روحی و روانی، مانند: عدالت، صداقت، عزت، و امثال آن، که قطعاً جایگاه مشخصی برای آنها در مغز وجود ندارد، انتسابی غلط و اشتباه است. همچنین، ماده و مغز، انقسام پذیر هستند. چنانچه برای هر یک از فعالیت‌های بدن، حوزه جایگاه خاصی قرار دارد که از جاهای دیگر متفاوت است. در این صورت، برای هر جایگاهی، یا عضوی و یا هر فعالیتی، باید من جداگانه‌ای وجود داشته باشد.

اگر ما همه حقیقت و شخصیت انسان را صرفاً مادی بدانیم، انسانیت انسان نیز باید بر مبنای جسم و ویژگی‌های ماده تعریف شود. برطبق این ادعا، این نتیجه گرفته می‌شود که هرچه بدن انسان حجیم‌تر، وزین‌تر، و بلندتر باشد، انسانیت انسان نیز باید بیشتر بشود؛ زیرا ویژگی ماده بر اساسِ وزن، حجم و امثال آن تعریف می‌گردد. از منظر یک انسان مادی‌گرا، آیا انسانیت انسان، غیر از ادب، محبّت، شجاعت، عدالت، صداقت، عزت و سایر صفات و ویژگی‌هایی مانند آن است؟. کدام قسمت کورتکس مغز، مسئول این ویژگی‌های انسانی می‌باشند؟.

اگر روح در انسان وجود نداشته باشد خلقت او عبث و آفرینش وی بیهوده می‌گردد. زیرا با انکار روح، زندگی فقط در این دنیا خلاصه می‌شود و بر اساس جسمانی بودن او، انسان‌ها پس از مردن، همانند جسمشان نابود و فانی می‌گردند. تمام این تفاوت‌هایی که تکویناً در عالم هستی بین انسان‌ها وجود دارد، همه آنها صرفاً یک تبعیضِ بی‌مورد و ظلمِ آشکاری است که بدون منطق عقلانی است. برطبق این دیدگاه، انسان‌ها آزاد هستند هر نوع ظلم و جنایتی را انجام بدهند؛ زیرا اولاً، هیچ معیاری برای بد بودن ظلم و جنایت

وجود ندارد و ثانیاً، هیچ حساب و کتاب و هیچ بازخواستی برای انجامِ بد اعمال آنها وجود نخواهد داشت. به راستی آیا عقل انسان می‌پذیرد که بین عالم و جاهل، عادل و ظالم، صادق و کاذب، ستم‌گر و ستم‌پیشه، بین همه خوبان و بدانِ آدم و بین تمامی خوبی‌ها و بدی‌ها هیچ فرقی نباشد؟!.

امروزه تحقیقات فراوانی در روان‌شناسی انجام شده که توانایی‌های فطری نوزادان تازه به دنیا آمده را اندازه‌گیری می‌کند. انگیزه‌ها و هیجان‌های انسانی، نمونه واضحی از وجود دانسته‌های فطری در او می‌باشد. اصلِ وجودِ هیجان‌هایی مانند: ترس، خشم، شادی، اعتماد، انزجار، و امثال آن؛ نشان می‌دهد که نه تنها اصل وجود آنها در همه یکسان است؛ بلکه بسیاری از واکنش‌های رفتاری در هیجان‌ها نیز جهانی می‌باشند. علاوه بر این، تمایلات و آگاهی‌های فراوان دیگری نیز در بزرگسالی برای انسان واضح می‌گردد و همیشه در طول زندگی انسان معیار و شاخص زندگی او می‌باشد؟.

درک درست ادله عقلی یا نقلی برای اثبات خداوند، بر وجود روح هم دلالت دارد. در ادله نقلی در قرآن، روح واسطه ارتباط و اتصال انسان با خداست و انسانی که برخوردار از روحِ الهی نباشد، درک کاملی از خداوند نمی‌تواند داشته باشد و به طریق اولی نمی‌تواند به کمال خویش نیز نایل گردد. زیرا از منظر خداوند، لازمه تکامل تکلیفیِ انسان، بهره‌مندی از روح تکوینیِ او است. بعبارتی، تا انسان تکویناً ظرفیت خدایی شدن را نداشته باشد، تکلیفاً نمی‌تواند به مقصود خدایی شدن خود برسد. برهان نظم، علیت، امتناع دور و تسلسل، اثبات توحید، ضرورت نبوت، امکان ولایت، اهمیّت معاد، هدفمندی خلقت و ده‌ها و صدها موضوع و مسأله مهم زندگی، بدون روح معنی ندارد.

در برخی موارد شاهد آن هستیم که دریافت‌های حسی با ادراک‌ها منطبق نمی‌باشند. این آن چیزی است که به عنوان "خطاهای ادراکی" بیان شده است. آنچه از خطاهای ادراکی استفاده می‌گردد اینکه اگر مکان دریافت احساس(مغز در بدن) با ادراک(عقل در روح) متفاوت نباشد، امکان ندارد این خطاهای ادراکی تشخیص داده شود؛ زیرا در این صورت برای ادراک، معیارهایِ حقّ و ثابتی وجود ندارد که بواسطه آنها بتوان این خطاها

را تشخیص داد. خطای ادراکی مولر-لایر، پدیده ثبات ادراکی، ثبات ادراک اشیاء، برگه‌های مخفف، تاثیر متن در ادراک، تأثیر آمادگی در ادراک، ادراک‌های فاصله، حرکت، تاثیر تجربه گذشته در ادراک و مانند آن، از جمله خطاهای ادراکی می‌باشند.

یکی دیگر از دلایل اثبات روح، استناد به پدیده‌های فراروان‌شناسی است. آنچه از این یافته‌ها استفاده می‌گردد، اینکه این توانائی‌ها، فراتر از احساس حسی و توانایی مغز بوده و در یک جایگاه روحی این رویدادها اتفاق می‌افتد. نکته‌ای که در پدیده‌های فراروان‌شناسی وجود دارد اینکه هر چند بسیاری از این ادراکات که توسط افراد مختلف ادعا می‌شود قابل اثبات نیست؛ ولی وجود قطعی برخی از آنها برای اثبات روح، دلالت می‌کند؛ زیرا بدون وجود روح، حتی یک مورد از این ادراک‌ها برای مغز مادی به تنهایی امکان ندارد. ادراک فراحسی که شامل: اندیشه‌خوانی، غیب‌گویی، پیش‌گویی، جنبش فراروانی می‌باشد؛ ارتباط با ارواح، مشاهده رویای صادقانه، هیپنوتیزم، و امثال آن، از جمله انواع پدیده‌های فراروان‌شناسی می‌باشند.

یکی دیگر از مباحث مرتبط با روح، موضوع انواع و اقسام روح است. در یک تقسیم‌بندی می‌توان، روح را متعلق به یک وجود جسمانی و غیر جسمانی تقسیم کرد. هر یک از این دو قسمِ روح، خود به دو قسم دیگر نیز تقسیم می‌گردد. بر این مبنا، چهار نوع روح برای انسان بیان شده است که در روایتی از امام علی علیه‌السلام، این چهار نوع روح با توانائی‌ها و شاخصه‌هایش توضیح داده شده است. روح نباتی، کانون حیات و رشد نباتی بدن است که برخوردار از پنج فعالیت: گرفتن، هضم کردن، جذب کردن، دفع کردن و رشد دادن است. نتیجه این فعالیت‌ها، زیادشدن و یا کم‌شدن در بدن می‌باشد. آنچه از برخی روایات استفاده می‌شود اینکه روح نباتی در درون بدن وجود دارد.

مرحله دیگری از روح در انسان، روح حسیّه حیوانیّه است که بخش پیشرفته روح جسمانی انسان است. این روح، کانون حیات حسی و دریافت‌های احساسی بدن است. این روح برخوردار از پنج قوه و توانایی: بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه می‌باشد و احساس لذت و ناراحتی از نتایج آن است. دریافت فرایندهای حسی، عاملی جهت

مدیریت و سازماندهی سایر اندام‌های بدن می‌باشد. ارتباط با روحِ نباتی بدن و با روح ناطقه، از جمله فعالیت‌های این روح است.

مرحله دیگری از روح انسان، روحِ ناطقه یا انسانیه است که به ویژگی‌های شناختی انسان اشاره دارد و دارای پنج توانایی: تفکّر، تذکّر، تعلّم، تعلیم و هوش می‌باشد. حکمت و نزاهت، از نتایج این قوا است. این روح از ویژگی‌های انسان است و خصوصیت‌هایی مانند جنسیت، علم، عمل، ایمان و مانند آن در ایجاد اولیه آن نقشی ندارد. این قسمت از روح، در خارج از بدن و محیط بر آن می‌باشد.

بالاترین مرحله از روح در انسان، روح کلیه الهیه یا ایمانیه است. این روح که به ویژگی‌های الهی انسان اشاره دارد، دارای پنج نیرو شامل: ارزشمندی در برابر نابودی و فناء، نعمت در برابر نقمت، عزّت در برابر ذلت و خواری، ثروت و توانگری در برابر فقر و درویشی، صبر و شکیبایی در برابر بلا و گرفتاری می‌باشد. تسلیم شدن در برابر خدا و راضی بودن به رضای او، دو نتیجه این پنج قوه الهی است. این مرحله از روح، کامل‌ترین و پیشرفته ترین بخش از روحِ انسان است که در آیات و روایات، از آن به عنوان فطرتِ الهی یاد شده است. نکته دیگر اینکه این روح، برای افراد با ایمان معرفی شده است که مؤمنین، علاوه بر برخورداری از آن سه قسم روحِ قبلی، از روحِ دیگری بنام روحِ الهی یا ایمانی برخوردار می‌باشند. در برخی روایات دیگر، روح پنجمی برای برخی از بندگان خاصی، که از ملکه عصمت بهره مند هستند، یاد شده که آن را "روح القدس" نامیده اند.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) کدامیک از گزینه‌های زیر، به معنای دوآلیسم آمده است؟.

الف) انسان مداری ب) حقیقت محوری

ج) دوساحتی د) چندساحتی

۲) کدامیک از گزینه‌های زیر، در معنای روح صحیح است؟.

الف) فطرت انسان ب) بدن انسان

ج) نفس انسان د) راحتی و آسایش

۳) حس شنوایی انسان، چه طول موج هایی را دریافت می‌کند؟
الف) بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز ب) بین ۲۰۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز
ج) بین ٤۰۰ تا ۸۰۰ هرتز د) بین ٤۰۰ تا ٤۰۰۰۰ هرتز

٤) از منظر قرآن، بنیان‌گذار تفکّر مادی‌گرایانه، چه کسی است؟
الف) فرعون ب) قارون ج) هارون د) ابلیس

۵) این عبارت: اینکه دائماً تعداد زیادی سلول‌های بدن می‌میرند و سلول‌های دیگری جای آنها را می‌گیرند، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟
الف) جایگاه من ب) ثبات من
ج) شخصیت غیر مادی د) زندگی بی معنا

٦) این عبارت: حتی اگر افراد بر خلاف ذاتیات خود هم عمل بکنند، باز هم مانع نمی‌شود که قضاوتی برخلاف آنها داشته باشند، به کدام دلیل زیر اشاره دارد؟
الف) جایگاه من ب) ثبات من
ج) شخصیت غیر مادی د) ارزش‌های ثابت

۷) این عبارت که: امواج یا واکنش‌های مغزی، معلولِ ابزارگونه است، نه علتِ مبدأ گرایانه آن، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟
الف) جایگاه من ب) ثبات من
ج) شخصیت غیر مادی د) زندگی بی معنا

۸) این عبارت که: هیچ معیاری برای بد بودن ظلم و جنایت وجود ندارد، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟
الف) جایگاه من ب) ثبات من
ج) شخصیت غیر مادی د) زندگی بی معنا

۹) این عبارت که: آفرینش فطری اولیه همه انسان‌ها در ابتدای خلقت، مشترک و برخوردار از توانایی‌های یکسانی است، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟
الف) جایگاه من ب) معلومات ذاتی

ج) شخصیت غیر مادی د) زندگی بی معنا

۱۰) برهان نظم، علیت، امتناع دور و تسلسل، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟

الف) جایگاه من ب) معلومات ذاتی

ج) ادله خداشناسی د) زندگی بی معنا

۱۱) برگه های مخفف، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟

الف) خطاهای ادراکی ب) معلومات ذاتی

ج) ادله خداشناسی د) زندگی بی معنا

۱۲) اندیشه خوانی، به کدام دلیل اثبات روح اشاره دارد؟

الف) خطاهای ادراکی ب) پدیده فراروان‌شناسی

ج) ادله خداشناسی د) زندگی بی معنا

۱۳) گرفتن، هضم کردن، جذب کردن، دفع کردن و رشد دادن، مربوط به فعالیت‌های کدام یک از روح‌های زیر است؟.

الف) نباتی ب) حیوانی ج) ناطقه د) ایمانی

۱٤) بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، مربوط به فعالیت‌های کدام یک از روح‌های زیر است؟.

الف) نباتی ب) حیوانی ج) ناطقه د) ایمانی

۱۵) تفکّر، تذکّر، تعلّم، تعلیم و هوش، مربوط به فعالیت‌های کدام یک از روح‌های زیر است؟.

الف) نباتی ب) حیوانی ج) ناطقه د) ایمانی

۱٦) فطرت، تسلیم و رضا، مربوط به کدام یک از روح‌های زیر است؟.

الف) نباتی ب) حیوانی ج) ناطقه د) ایمانی

۱۷) بالاترین مرحله احساس، در سطح حیوانی، به پایین‌ترین مرحله ادراک، در فرایند شناختی، در کدام روح برقرار می‌گردد؟.

الف) نباتی ب) حیوانی ج) ناطقه د) ایمانی

۱۸) آیه شریفه" **بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، ... ایشان چون چارپایانند بلکه از آنان [نیز] گمراه‌ترند**" به ناتوانایی کدامیک از روح‌های زیر، اشاره می‌کند؟.

الف) روح نباتی ب) روح حیوانی ج) روح ناطقه د) روح ایمانی

۱۹) آیه شریفه"**اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است!**" به ناتوانایی کدامیک از روح‌های زیر، اشاره می‌کند؟.

الف) روح نباتی ب) روح حیوانی ج) روح ناطقه د) روح ایمانی

۲۰) در عالم خواب، کدام یک از روح‌های زیر، از بدن جدا می‌شود؟.

الف) روح نباتی ب) روح حیوانی ج) روح جسمانی د) کل روح

سؤال‌های تشریحی

۱) ارتباط روح را با باد و هوا توضیح دهید؟.

۲) آیا دلایل دیگری برای اثبات روح دارید، آنها را توضیح دهید؟.

۳) بنظر شما کدامیک از ادله اثبات روح، مهمترین دلیل است، توضیح دهید؟.

٤) انواع خطاهای ادراکی را نام برده و دلایل آن را برای اثبات روح توضیح دهید؟.

۵) پدیده‌های فراروان‌شناسی، چگونه برای اثبات روح مفیدند، توضیح دهید؟.

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ جوادی آملی، عبداللّه(۱۳۷۵)، انسان‌شناسی فطری، مجله حوزه و دانشگاه
- ✓ مجلسی، محمد باقر(۱۳۵۱)، ترجمه جلد٥٤ بحارالانوار، مترجم محمد باقر کمره ای
- ✓ نصری، عبدالله (۱۳۸٦)، انسان از دیدگاه اسلام، دانشگاه پیام نور
- ✓ نجاتی، محمّدعثمان(۱۳۷۲)، قرآن و روانشناسی، ترجمه عباس عرب
- ✓ یونگ،کارل، انسان در جستجوی هویت خویش، ترجمه محمود بهفروری

فصل چهارم، نیازهای جسمانی انسان

هدف‌های کلی

هدف کلی این فصل، آشنایی با خلقت جسمانی انسان از منظر آیات و روایات است. بررسی نیاز به هوا، غذا، آب، خواب و نیاز جنسی و همچنین مطالعه آداب و شرایط آنها از منظر اسلام، از جمله مباحث این فصل است که به آنها پرداخته می‌شود.

هدف‌های دقیق یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از پایان فصل، بتواند سؤال‌های زیر را پاسخ دهد.

۱) مفاهیم مختلف بکار برده شده در قرآن، برای بدن را نام برده و آنها را توضیح دهد.

۲) برخی از اعضای بکار برده شده بدن در قرآن را نام برده و توضیح دهد.

۳) مراحل خلقت اولیه جسمانی انسان را در قرآن بیان کند

٤) انواع دستگاه‌های مختلف بدن را نام ببرد.

۵) هومئوستازی یا تعادل زیستی را تعریف نماید.

٦) غریزه و نیاز را تعریف کرده و تفاوت آن دو را توضیح دهد.

۷) دیدگاه قرآن را درباره ضرورت استفاده از هوا و باد بیان کند.

۸) دیدگاه قرآن را درباره نیاز به غذا و دستورهای اسلام را درباره بهداشت غذا بیان نماید.

۹) دیدگاه قرآن را درباره نیاز به آب و دستورهای اسلام را درباره بهداشت آب بیان نماید.

۱۰) دیدگاه قرآن را درباره نیاز به خواب و دستورهای اسلام را درباره بهداشت خواب بیان کند.

۱۱) دیدگاه قرآن را درباره نیاز جنسی و دستورهای اسلام را درباره بهداشت جنسی بیان نماید.

مطالعه بدن انسان شامل کالبد شناسی(آناتومی) و فیزیولوژی می‌باشد. کالبدشناسی، به بررسی اندام‌ها و دستگاه‌های بدن انسان می‌پردازد. تن انسان، از چندین دستگاه درست شده است که این دستگاه‌ها از اندام‌ها و آنها نیز از بافت‌ها و بافت‌ها نیز از سلول‌ها درست شده‌اند. کالبدشناسی، تنها به شناخت اندام‌ها و کارکرد آنها می‌پردازد؛ ولی فیزیولوژی، علم مطالعه عملکردهای مکانیکی، فیزیکی، بیوالکتریکی و زیست شیمی اندام‌ها و سلول‌های تشکیل دهنده آنها است. بنابراین، آناتومی مطالعه شکل و فیزیولوژی مطالعه عملکرد دستگاه‌ها و اندام ها می‌باشد.

یک شاخه از آناتومی به نام کالبد شناسی توصیفی می‌باشد که در آن، بدن انسان را از جهت دارا بودن اعمال مشخصی به دستگاه‌های جداگانه تقسیم می‌کنند که با همدیگر ارتباط دارند. این دستگاه‌ها به سه دسته طبقه بندی می شوند. ۱. دستگاه‌های ارتباطی، شامل: دستگاه حرکتی (استخوان‌ها، مفاصل، عضلات)، دستگاه عصبی و دستگاه حواس؛ ۲. دستگاه‌های تغذیه‌ای، شامل: دستگاه‌های گوارش، گردش خون، تنفس، ادراری و غدد مربوط به آنها؛ ۳. دستگاه‌های تولید مثلی، شامل: دستگاه تناسلی مرد و زن می‌باشد.

بدن انسان از سیستم‌های تعادلی و تعاملی بسیاری تشکیل شده است. هر یک از سیستم‌ها به حفظ هومئوستاز خود، دیگر سیستم‌ها و کل بدن کمک می‌کنند. سیستم‌ها به تنهایی کار نمی‌کنند و سلامتی فرد بستگی به سلامتیِ تمام سیستم‌های تعاملی بدن دارد. سیستم‌های تعاملی بدن با نام‌های مشترکی معرفی می شوند مثل سیستم عصبی و سیستم غدد درون ریز که با هم سیستم غددی-عصبی نامیده می شوند. در بدن انسان دستگاه‌های مختلفی وجود دارد که با یکدیگر مرتبط می‌باشند. دستگاه گردش خون، دستگاه گوارش، دستگاه غدد درون ریز، دستگاه ایمنی، دستگاه پوششی، دستگاه حسی، دستگاه عضلانی، دستگاه عصبی، دستگاه تولید مثل، دستگاه تنفس، دستگاه اسکلتی و دستگاه ادراری، از جمله این دستگاه‌ها می‌باشند.

یکی از موضوع‌هایی که در ارتباط بین اندام‌ها و دستگاه‌های بدن مطرح شده است، بحث انسجام و هماهنگی بین این اعضا می‌باشد. هومئوستازی یا تعادل زیستی، یکی از

مفاهیمی اســـت که توســـط والتر کانن[1] در ســـال ۱۹۲۹ مطرح شـــد، و به گروهی از فرایندهای بیولوژیکی در دســـتگاه‌ها و اندام‌های بدن اشـــاره دارد که به حفظ برخی تغییرات بدنی در سطح مطلوب منجر می شوند؛ همانند دما سنجی که در یک محیطی، برای براه انداختن دســـتگاه‌های ســـرد کننده یا گرم کننده، جهت حفظ دمای محیط در سطح مطلوب نـ صب می شود. مثلاً تنظیم دمای بدن بین ۳٦ تا ۳۷ درجه سانتی گراد، نقطه مطلوبی است که در زمان‌های مختلف شبانه روز، بر اثر تعادل زیستی، واکنش‌های عصبی و شیمیائی متفاوت، جهت تنظیم دمای بدن انجام می‌پذیرد. ثابت نگه‌داشتن وزن بدن بر مبنای مقدار کالری مصـرف شـده با مقدار کالری جذب‌شـده در راسـتای تعادل حیاتی بدن می‌باشد. این تمایل به حفظ وزن پایه، نه تنها در نیاز گرسنگی؛ بلکه در سایر نیازهای جـ سمانی انـ سان، مانند: تنظیم فرایندِ تـ شنگی، خواب، جنـ سی، حرارت، درد و امثال آن نیز وجود دارد(کالات[2]، ۱۹۸۹، ص٤٨٣).

خداوند خالق حکیم، بر مبنای علم، قدرت و حکمت خویش، تن آدمی را از آب و گل آفرید و آن را با ویژگی‌های مختلفی شکل بخشید. از معجزات بزرگ این خالق توانمند این است که خلقت اولیه بشر را به وسیله گِل خالص و خلقت نوع بشر را از ذره آب گندیده‌ای قرار داد و با دمیده شدن روح خویش در این کالبد مادی، به او عظمت خلیفه اللهی شدن بخشید. هر چند با همه پیشرفت علم و صنایع پزشکی، بسیاری از مجهولات پیرامون خلقت انسان هنوز لاینحل باقی مانده است؛ ولی کشف گوشه‌ای از پیچیدگی‌های خلقت جسمانی انسان، نشان از حکمت و بزرگی آفریننده آن دارد.

قرآن کریم، موضوع خلقت جسمانی انسان را مورد توجّه قرار داده و با تعبیرهای مختلفی به این موضوع پرداخته است. در بسیاری از موارد، از مفهوم **"انسان"**، خلقت جسمانی او را اراده کرده است. خداوند در آیه‌ای، دراین‌باره می‌فرماید: **"ما انسان را از گِل خشکیده‌ای که از گِل بد بوی گرفته شده بود آفریدیم"**[3](حجر:٢٦). یکی دیگر از الفاظی که

---

[1] Cannon, W

[2] Kalat, J

[3] وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون

درباره خلقت جسمانی انسان در قرآن کریم، بیش از دیگر کلمات بکار رفته است، واژه **"بشَر"** است. خداوند در آیه‌ای دراین‌باره می‌فرماید: **"او کسی است که از آب بشری آفرید"**[1](فرقان:٥٤). در چهار آیه از قرآن، خلقت جسمانی انسان با لفظ **"جسد"** بکار برده است: **"ما آنها (پیامبران) را جسدی قرار ندادیم که طعام نخورند و در دنیا همیشگی نبودند"**[2](انبیاء:٨). در دو آیه هم، به خلقت جسمانی انسان با لفظ **"بدن"** اشاره کرده است: **"امروز تو را بوسیله بدنت نجات میدهیم تا برای کسانیکه از پس تواند، عبرتی باشی"**[3](یونس:٩٢). یعنی زنده نجات یافتن تو، شدنی نیست؛ فقط بدنت را از آب بیرون خواهیم انداخت و آن نوعی از نجات تو است و آن هم برای عبرت گرفتن دیگران. همچنین در دو آیه دیگر نیز، از لفظ **"جسم"** استفاده شده است: **"خدا او (طالوت) را بر شما برگزیده است و در دانش و جسم فزونی و فراخی داده است"**[4](بقره: ٢٤٧)، یعنی به او دانش وسیع و جسم تنومند عطا کرده است.

علاوه بر این مفاهیم، که در خلقت جسمانی انسان به صورت کلی اشاره شده است، در بسیاری از آیات به قسمت‌هایی از اعضای بدن انسان اشاره شده است. مثلاً، در آیه‌ای به خلقت زبان، دست و پا اشاره کرده که روز قیامت علیه انسان شهادت می‌دهند و نشان می‌دهد که آنها نیز دارای نوعی درک و شعور می‌باشند: **"در آن روز زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضدّ آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد!"**[5] (نور:٢٤). در آیه‌ای دیگر، به خلقت قلب، چشم و گوش اشاره کرده و می‌فرماید: **"آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌ها یی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌ها یی که در سینه‌هاست کور**

---

[1] وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً
[2] وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ ما كانُوا خالِدِينَ
[3] فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً
[4] إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ
[5] يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا كانُواْ يَعْمَلُون

می‌شود"[1](حج:٤٦). در آیه‌ای دیگر، خداوند به عجایب خلقت سر انگشتان اشاره کرده و می‌فرماید: **"آیا انسان می‌پندارد که هرگز ریزه استخوان‌هایش را گرد نخواهیم کرد؟! آری تواناییم که [خطوط] سرانگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم"**[2](قیامت:٤).

خلقت بدن و بررسی اعضا و جوارح جسمانی، مراحل آفرینش و مسائل مربوط به آن، از جمله مباحثی است که در قرآن کریم درباره جسم انسان مطرح شده است. در آیه‌ای، آفرینش اندام‌ها و نظم بین آنها و هدف منسجم بین آنها این‌گونه بیان شده است: **"پروردگار تو کسی است که آفرید و درست اندام آفرید؛ آنکه اندازه هر چیزی را معین کرد، سپس آن را هدایت نمود"**[3](اعلی:٤). در آیه‌ای دیگر، از زبان‌حضرت موسی علیه‌السلام، هدایت تکوینی خلقت موجودات را اینگونه بیان کرده است: **"پروردگار ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس هدایتش کرده است"**[4] (طه:٥٠). هدایت تکوینی، به داشتن برنامه ای منظم و از پیش تعیین شده در ساختار تکوینی جسمانی یا روانی انسان اشاره دارد که برای رساندن آن ذات تکوینی به مقصد و حرکت در رسیدن بسوی آن مقصود، از امکانات لازم برخوردار باشد. مرحوم طبرسی به نقل از مجاهد، عطیه و مقاتل بیان می‌کند که منظور از این هدایت، هدایت بسوی غذاها، آشامیدنی ها، ازدواج و مانند آن است[5](طبرسی، ١٣٧٢، ج٧، ص٢٣).

امام علی علیه‌السلام درباره ارتباط و انسجام اعضای بدن می‌فرماید: **"خدا هر عضوی از بدن را اجزاء متناسب و هماهنگ عطا فرموده تا در ترکیب ظاهری، صورت‌ها و دوران عمر با هم سازگار باشند، با بدن‌هایی که منافع خود را تأمین می‌کنند، و قلب‌هایی که روزی را به سراسر بدن با فشار می‌رسانند، و از نعمت‌های شکوهمند خدا برخوردارند، و در برابر نعمت‌ها شکر گزارند، و از سلامت خدادادی بهره مندند. مدّت زندگی هر یک از شماها را مقدّر فرمود،**

---

[1] أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُور

[2] أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ. بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ

[3] الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّي؛ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَي

[4] قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطي كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدي

[5] "ثُمَّ هَدي" أي هداه إلي مطعمه و مشربه و منكحه و غير ذلك من ضروب هدايته عن مجاهد و عطية و مقاتل

و از شما پوشیده داشت، و از آثار گذشتگان عبرت‌های پند آموز برای شما ذخیره کرد، لذّت‌هایی که از دنیا چشیدند، و خوشی‌ها و زندگی راحتی که پیش از مرگ داشتند، سر انجام دست مرگ گریبان آنها را گرفت و میان آنها و آرزوهایشان جدایی افکند. آنها که در روز سلامت چیزی برای خود ذخیره نکردند، و در روزگاران خوش زندگی عبرت نگرفتند. آیا خوشی‌های جوانی را جز ناتوانی پیری در انتظار است؟ و آیا سلامت و تندرستی را جز حوادث بلا و بیماری در راه است؟"(نهج البلاغه، خطبه ۸۳).

نیازهای اولیه یا جسمانی، به موضوع‌هایی اشاره دارد که مبنای زیستی داشته و ریشه در تمایلات جسمانی انسان دارد. غریزه، یکی از مفاهیم مهم انگیزشی است که به ویژگی نوعی درونی انسان اشاره دارد که جهت ادامه زندگی و حفظ حیات انسان از خطرات، او را بسوی مطلوبی هدایت می‌کند و او را آماده می‌سازد تا در شرایط خاص به شیوه‌ای معین عمل بکند. هر چند فعالیت های غریزی به حکم یک خواست درونی بصورت غیر اکتسابی و ناآگاهانه صورت می‌گیرد؛ ولی بازتاب آن فعالیت ها در ذهن انسان بصورت هشیار انجام پذیرفته شده و بر مبنای آگاهی انسان از میل غریزی و کشش درونی خویش، به آن درخواست‌ها پاسخ مناسب می‌دهد و در پاسخ‌گویی به درخواست‌های این سائق درونی، به فرمان نهایی در انجام فعل می‌پردازد. ذاتی بودن، غیر قابل کنترل بودن، فارغ از قدرت اراده بودن و امثال آن، بعضی از ویژگی های غرایز برشمرده شده است(حسن زاده، ۱۳۸٦، ص٤٦).

در تعریف نیاز در روانشناسی نیز گفته شده نیاز، یک حالت تنش همراه با نارضایتی، مرتبط با یک الزام درونی هدایت شده در جهت طبقه ای از اشیای ارضاکننده است که فرد را در جهت یک حالت تعادل ارضاء کننده، از طریق دستیابی به اشیای متعلق به یک مجموعه معین، سوق می‌دهد. نیاز، نیرویی است که توانائی های عقلانی و ادراکی را سازمان می‌دهد و هدایت می‌کند. نیازها می‌توانند از فرایندهای درونی، مثل گرسنگی یا تشنگی و یا از رویدادهای موجود در محیط سرچشمه بگیرند. نیازها سطحی از تنش را بر می‌انگیزند که ارگانیسم می‌کوشد با رفع کردن آنها، آن را کاهش دهد. نیازها به رفتار نیرو می بخشند و آن را هدایت می‌کنند(شولتز، ۱۹۹۸، ص۲۲۱).

یکی از جنبه های هدایت در انسان، تنظیم نیازهای بدنی و فیزیولوژیک می‌باشد. نیازهای فیزیولوژیک و تنظیم فرایندهای مختلف بدن، یکی از انواع هدایت‌های تکوینی است که خدای متعال برای تمام سیستم های روانی و جسمانی تعبیه کرده است. باتوجّه به مقدمه فوق در این فصل، ضمن بررسی اجمالی درباره مفاهیم کلی درباره نیازهای جسمانی انسان، از منظر آیات قرآن و علوم زیستی، اینک به بررسی برخی از مهم‌ترین نیازهای جسمانی انسان در آیات و روایات پرداخته می‌شود.

۱. نیاز به هوا(تنفس)

اکسیژن یا هوا، یکی از عوامل فوق‌العاده مهم حیاتی برای زندگی انسان است و بدون آن زندگی امکان‌پذیر نیست. بدون این نعمت حیاتی، هیچ موجودی از انسان، حیوان و گیاه، قادر به ادامه زندگی نخواهد بود و خداوند جنس این نعمت را به گونه‌ای آفریده که در آب و زمین نیز نفوذ می‌کند و همه موجودات را از وجود خود بهره‌مند می‌سازد. این عامل حیاتی، اطراف زمین را فرا گرفته است و ما اکسیژن مورد نیاز خود را به وسیله تنفس از هوا می‌گیریم. در هوا مقادیر زیادی اکسیژن وجود دارد و گیاهان نیز پیوسته این موجود را تجدید می‌کنند و نمی‌گذارند این ماده حیاتی از اندازه لازم کسر شود. ما در یک اقیانوس بزرگ و عمیق بنام هوا، که چند بار از اقیانوس‌های دریا بزرگ‌تر و عمیق‌تر است زندگی می‌کنیم. فراوانی هوا، بر مبنای ضرورت نیاز انسان، یکی از حکمت‌های آفرینش خداوندی است که از هماهنگی خلقت انسان با نیازمندی‌های او با محیط اطرافش پرده بر می‌دارد. انسان در هر دقیقه ۷/۵ لیتر و در هر ساعت، ٤٥٠ لیتر و در هر شبانه روز حدود یازده هزار لیتر هوا را استنشاق می‌کند در طول زندگی، انسان حدود ۲۵ هزار میلیارد لیتر هوا استنشاق می‌کند(نوری زاد، ۱۳۸۳، ص٦٧).

نیاز به هوا در بدن، برای زندگی انسان سهم بسزایی دارد، چنانچه اگر تنفس بیش از پنج دقیقه تعطیل شود، انسان دچار خفگی شده و در اشخاص عادی موجب مرگ می‌گردد. باید دانست که احتیاج بدن و سلّول‌های آن به این مادّه حیاتی، که از راه تنفّس تأمین می‌شود، به مراتب بیشتر از نیازمندی او به موادّ غذایی است و مقاومت بدن در

مقابل نبودن موادّ غذایی، خیلی بیشتر از مقاومت آن در مقابل کمبود اکسیژن است. به همین جهت دستگاه تنفّس، حسّاس‌ترین دستگاه بدن است و این در اثر موقعیّت فوق‌العاده‌ای است که برای حیات انسان دارا می‌باشد(مکارم شیرازی، ۱۳٦۲، ص ۱٤۲).

دستگاه تنفسی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. قسمت فوقانی، شامل دهان، حفره بینی، حلق، حنجره و نای می‌شود و قسمت تحتانی، شامل نایژه‌ها و شاخه‌های آن(حبابچه‌ها[۱]) می‌باشد که محصور در داخل قفسه سینه هستند. مجاری عبور هوا از بینی شروع می‌شود و به حلق می‌رسد. حلق انسان شبیه چهار راهی است که به دو راه حفره‌های بینی و نای و دو راه دیگر راه غذا، یعنی دهان و مری راه دارد. در مسیر گذر، هوا، اول از موهای ریز و چرب بینی عبور نموده و مخاط گلو و غشاء برونش‌ها، عملی می‌شوند و میکروب‌ها را می‌کشند. نای یک لوله فیبری- عضلانی است که به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود. مجاری هوایی بطور مکرر تقسیم شده و تقسیم‌های ابتدایی(۲-۱٦) صرفاً نقش هدایت کننده جریان هوا را دارند و سه عمل مهم: ۱. گرم و مرطوب کردن هوای دمی؛ ۲. حذف باکتری‌ها، ذرات غبار و گازهای مضر و ۳. انتقال و توزیع هوا با یک مسیر کم مقاومت به ریه‌ها را بعهده دارند. مجاری حبابچه‌ای (در تقسیم‌های۱۷ – ۲۰) و مجاری تنفسی (۲۰ – ۲۳) در قسمت‌های انتهایی دستگاه تنفس قرار دارند. تعداد خانه‌های ششی انسان حدود ۳۰۰ میلیون عدد است که از نظر تئوری، سطحی حدود ۷۵ متر مربع برای تبادل گازها فراهم می‌کند(خزاعی و همکاران، ۱۳۸۹، ص۱۰۹).

ششها که همان دو ریه تنفسی می‌باشند، دو کیسه هوائی هستند که گازهای اکسیژن و کربنیک را بین خون و هوا مبادله می‌کنند. تنفس به صورت دم و بازدم صورت می‌گیرد. با افزایش حجم قفسه سینه، شُش‌ها هم منبسط می‌گردند و هوا وارد مجاری تنفسی و کیسه هوائی می‌شود. اکسیژن از میان دیواره‌های کیسه‌های هوا و رگ‌های خونی عبور می‌کند و وارد جریان خون می‌شود. در همان زمان دی‌اکسید کربن به داخل شش‌ها رفته و بازدم می‌شود. در هنگام بازدم، ماهیچه‌هائی که قبلاً منقبض شده بودند رها می‌شوند و

---

[۱] aloveolus

در نتیجه قفسه هم به حجم اولیه خود بر می‌گردد و به شش‌ها فشار می‌آورد و قسمتی از هوای داخل آن به خارج فرستاده می‌شود. انسان در هر دقیقه ۱۸ بار تنفس می‌کند.

بادها، همان هوای متراکم شده ای می‌باشند که حالت وزش به خود می‌گیرند. در قرآن کریم و روایات اسلامی، از تأثیر مهم بادها در زندگی انسان و نقش عظیم آن در عدم تعفن اشیای روی زمین سخن به میان آمده است. خداوند متعال سوره مبارکه ذاریات را با سوگند به بادها آغاز می‌کند: **"سوگند به بادهای متحرک"**[1](ذاریات:۱). مرحوم طبرسی دلیل قسم به بادها را دو چیز دانسته است. نخست سودمندی‌های فراوان در بادها برای بندگان؛ و دوم این که بادها دلیلی بر وحدانیّت خداوند و نوآوری آفرینش اوست(طبرسی، ۱۳٦۰، ج۹، ص۲۳۰). چنانچه در فصل بعدی تبیین می‌شود، هوا و بادها، نه تنها عامل حیات جسم هستند؛ بلکه بر شکوفایی بخشی از روحِ مربوط به بدن نیز تأثیر مهم دارند.

برخی روایات اسلامی این نکته را به روشنی بیان کرده و متذکر شده‌اند که اگر بادها وجود نداشتند، تعفّن اشیا و آلودگی محیط زیست بشر، مشکلات بسیاری را برای انسان به وجود می‌آورد. امام صادق علیه‌السلام در این‌باره فرمود:**"اگر چند روز بادها حبس شده و نوزند، همه چیز تغییر پیدا کرده و فاسد می‌شوند"**. علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌نویسد:**"بادها باعث دفع فساد از اشیای روی زمین می‌شوند و به منزله روح و بدن هستند که هرگاه روح از بدن خارج شود، بدن متعفن می‌شود، چنان‌که اگر باد نوزد، فساد و تعفن روی زمین را فرا خواهد گرفت"**(مجلسی، ۱٤۰۳، ج۵۷، ص۱۵). امام صادق علیه‌السلام در گفتگو با مفضل، به تفصیل از سودمندی‌های باد سخن گفته که هر یک با واسطه و یا بدون واسطه بر جسم و جان انسان اثر می‌گذارند. آن‌حضرت می‌فرماید:**"باد باعث خوشبوئی اجسام بوده و ابرها را از جایی به جایی منتقل می‌کند تا سود آن به عموم مردم برسد و نیز باعث برانگیختن و پدید آمدن ابرها و پراکنده کردن آنها و بارور شدن گیاهان و درختان و حرکت کشتی‌ها و سد شدن آب و خشک شدن رطوبت‌ها و لطیف شدن غذاها و بر افروختن**

---

[1] وَ الذَّارِياتِ ذَرْواً

آتش و زنده شدن چیزهای روی زمین می‌شود. پس اگر باد نبود گیاهان خشک و شکسته و همه چیز فاسد شده و حیوانات می‌مردند"[1](مفضّل، ١٤٠٤، ص٣٩).

در حالت عادی، که انسان بر روی زمین وجود دارد، سنگینی و فشار هوا از تمامی جوانب بر بدن ما وارد می‌آید ولی او، فشار و سنگینی آن را احساس نمی‌کند. لیکن موقعی که انسان بر کوه‌های بلند یا بسوی آسمان و ارتفاع بالا می‌رود و فشار هوا کم می‌شود، این تعادل بر هم خورده، فشار داخلی از فشار خارجی بیشتر می‌گردد. اگر رفته رفته فشار هوا کاهش یابد، گاه خون از منافذ بدن بیرون می‌زند. اولین احساسی که به انسان در آن هنگام رخ می‌دهد، سنگینی بر دستگاه تنفس است که بر اثر فشار خون بر عروق تنفسی تحمیل می‌شود و مجرای تنفس و ریه ها را تنگ کرده و موجب دشواری تنفس می‌گردد.

قرآن کریم، در آیه‌ای به این نکته اشاره کرده و می‌فرماید: **"هر کس را که خدا خواهد هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد به آسمان فرا رود**[2]"(انعام:١٢٥). کلمه "یصّعّد" در آیه شریفه، با توجّه به دلالت این لفظ که از باب تفعّل است، برای افاده معنای به دشواری افتادن می‌باشد، به گونه‌ای که از شدت احساس سختی و نفس در سینه تنگ می‌شود (طریحی، ١٣٧٥، ج٣، ص٨٥). حرف "فی" معنای ظرفیت دارد. پس با در نظر گرفتن این دو واژه می توان گفت، معنای آیه این می شود. کسی که خدا را از یاد برده، مانند کسی است که در لایه‌های بالایی‌جوّ قرار دارد و دستخوش درد و رنج و سختی تنفس است. این نکته، مورد توجّه مؤلف محترم تفسیر نمونه قرار گرفته و فرموده است: **"امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس انسان آماده است، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم، هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن آن کمتر می‌شود به حدی که اگر**

---

[1] وَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَي أَكْلِ الطَّعَامِ لِمَعْرِفَتِهِ بِحَاجَةِ بَدَنِهِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجِدْ مِنْ طِبَاعِهِ شَيْئاً يَضْطَرُّهُ إِلَي ذَلِكَ كَانَ خَلِيقاً أَنْ يَتَوَانَي عَنْهُ أَحْيَاناً بِالتَّثَقُّلِ وَ الْكَسَلِ حَتَّي يَنْحَلَّ بَدَنُهُ فَيَهْلِكَ كَمَا يَحْتَاجُ الْوَاحِدُ إِلَي الدَّوَاءِ لِشَيْءٍ مِمَّا يَصْلُحُ بِهِ بَدَنُهُ فَيُدَافِعُ بِهِ حَتَّي يُؤَدِّيَهُ ذَلِكَ إِلَي الْمَرَضِ وَ الْمَوْتِ

[2] فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ

چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم، تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکلتر می‌شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می‌گردد"(مکارم شیرازی، ١٣٧٤، ج٥، ص٤٣٦). از این آیه شریفه، علاوه بر نیاز جدی به هوا، همچنین استفاده می‌شود که نیاز به عبودیت و بندگی برای روح انسان، همچون نیاز به هوا برای بدن انسان ضروری می‌باشد.

٢. نیاز به غذا

غذا بمعنای عام، یکی دیگر از نیازهای مهم جسمانی است که بر مبنای اصل تعادل حیاتی، مواد مورد نیاز موجود زنده را تنظیم کرده تا بر اساس نیازهای روزانه بدن، مقدار مصرف انرژی و تعادل وزن برقرار گردد. غذا بوسیله گیرنده‌های مختلف مکانیکی، حرارتی، گلوکزی و چربی در یک فرایند بسیار پیچیده و متنوع به تنظیم انرژی و ارضای نیازهای فیزیولوژیک بدن منتهی می شود(خداپناهی، ١٣٨٣، ص٢٦٨). غذا خوردن برای ادامه زندگی، امری مسلم و بدیهی است؛ اما غذا معنی بیشتری از انباشتن معده به منظور سوخت و ساز بدن دارد.

دستگاه گوارش، فرایند تکوینی جسمانی هست که از اندام‌های مختلفی تشکیل شده است. هدف این دستگاه و اندام‌های تشکیل دهنده آن این است که غذا را به پروتئین‌ها، ویتامین‌ها، کربوهیدرات‌ها، چربی‌ها و مواد معدنی، که بدن برای به دست آوردن انرژی به آنها نیاز دارد، تجزیه کند. خوردن، از دهان آغاز می‌شود. بزاق دهان، با غذا مخلوط شده تا برای هضم بهتر در معده آماده شود. خداوند چشمه‌های ظریفی را در کام دهان تعبیه نموده که آب دهان از آن به فضای دهان ریخته تا هم با غذاها برای هضم بهتر مخلوط شود و هم فضای دهان مرطوب شده تا چرخش زبان و تکلم به راحتی انجام گیرد. یکی دیگر از خواص بزاق، ضد عفونی کردن غذای جویده شده و آماده به بلع و استفاده از طعم و مزه غذا است که در صورت عدم وجودِ بزاق، هیچ یک از این فواید محقق نمی‌گردید.

بعد از این که غذا جویده و بلعیده می‌شود، از مری پایین می‌رود و وارد معده می‌شود، جایی که در آن به وسیله اسیدهای قوی معده، غذا بیشتر تجزیه می‌شود. جداره معده هر ۳ تا ٤ بار در روز خود را بازسازی می‌کند تا بتواند اسید معده را تحمل کند. معده به طور طبیعی انعطاف پذیر است و قادر است ٤ برابر حجم معمولی خود را حمل کند. غذا از معده به روده کوچک می‌رود. روده کوچک انسان که حدود ٦ متر طول دارد، جایی است که غذای انسان به مواد مغذی تجزیه می‌شود که این مواد مغذی می‌توانند از طریق برآمدگی‌های مو مانندی، وارد جریان خون شوند. در هر سانتی‌متر از روده کوچک، حدود ٤ هزار برآمدگی ریز، به منظور انجام عمل جذب وجود دارد که هر کدام به یک لوله ظریف متصل هستند. سپس غذا وارد روده بزرگ، که حدود ۱/۵ متر طول دارد، می‌گردد. مواد غذایی اضافی ای که بدن به آنها نیاز ندارد یا نمی‌تواند آنها را هضم کند، تبدیل به مواد زاید می‌شوند و از بدن دفع می‌شوند.

"جوع" که بمعنای گرسنگی و احساس نیاز به غذاست، یکی از واژه‌هایی است که در قرآن کریم برای نیاز گرسنگی بکار رفته است. در آیه‌ای گرسنگی، به عنوان یکی از ابزار ابتلاء و امتحان انسان‌ها معرفی شده و می‌فرماید:**"به تحقیق همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!"**[۱](بقره: ۱۵۵). همچنین گرسنگی، به عنوان وسیله ای برای کیفر ناسپاسی و کفران نعمت‌های الهی در قرآن معرفی شده است:**"خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است. منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید امّا به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندام‌شان پوشانید"**[۲](نحل:۱۱۲). این گرسنگی نه تنها در دنیا به عنوان یک نیاز ضروری برای حیات معرفی شده است، بلکه در آخرت نیز این نیاز وجود داشته و به خاطر درست ارضاء نشدن آن، به عنوان یک عذاب برای گناهکاران معرفی شده است:

---

[۱] وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

[۲] وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ

"[جهنمیان] خوراکی ندارند جز از خار خشکیده تلخی (که حیوانات هم نمی‌خورند). که نه فربهی می‌آورد و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌کند"[1](غاشیه:۷). این آیات و بسیاری از آیات دیگر نشان می‌دهد که نیاز به گرسنگی، موضوع مهمی برای انسان از منظر قرآن است.

امام صادق علیه‌السلام در توحید مفضّل درباره نیاز به گرسنگی می‌فرماید:**"ای مفضّل، تفکّر کن درباره افعالی که در طبیعت انسان سرشته شده است؛ مانند: گرسنگی، خواب، نیاز جنسی و امثال آن؛ که نیرویی تحریک کننده، بطور مقتضی قرار داده که بسوی آن، نیازها او را بر می انگیزاند. گرسنگی، انگیزه ای است برای خوردن غذا که حیات و قوام بدن به آن بستگی دارد"**[2](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۵۸، ص۲۵٦). دو اصطلاح، "محرّک" و "یستحثّ" در این حدیث، به روشنی به معانی انگیزشی این نیاز اشاره دارد که در این روایت به آن پرداخته شده است. امام صادق علیه‌السلام درباره فایده و حکمت غریزه گرسنگی در انسان می‌فرماید: **"اگر تنها محرک انسان برای خوردن غذا، آگاهی وی از نیاز به آن بود و در سرشتش انگیزه ای نبود که او را وادار به خوردن کند؛ در بسیاری از مواقع در خوردن سستی و تنبلی می ورزید؛ بدنش رنجور می شد و به تدریج هلاک می گردید. همچنانکه گاهی فرد به دارو نیاز دارد تا بدنش بهبود پیدا کند؛ ولی او از خوردن دوا اهمال می ورزد تا اینکه کارش به بیماری و مرگ می انجامد"**[3](مفضّل، ۱٤۰٤، ص۳٦).

"اکل" بمعنای خوردن، واژه ای است که برای ارضای نیاز گرسنگی در قرآن بکار رفته است. این اصطلاح که در آیات و روایات فراوان بکار رفته است، به نحوه تحقق بخشیدن صحیح و مناسب این نیاز اشاره دارد. در آیه ای، خدای متعال خود را به عنوان تأمین کننده نیاز به خوردن معرفی کرده و می‌فرماید: **"پس باید پروردگار این خانه را بپرستند. آن خدایی که آنها را در گرسنگی طعام داد و از ترس ایمنی بخشید"**[4](ایلاف:٤). در

---

[1] لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

[2] قَالَ الصَّادِقُ ع فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَفْعَالِ الَّتِي جُعِلَتْ فِي الْإِنْسَانِ مِنَ الطَّعْمِ وَ النَّوْمِ وَ الْجِمَاعِ وَ مَا دُبِّرَ فِيهَا فَإِنَّهُ جُعِلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي الطِّبَاعِ نَفْسِهِ مُحَرِّكٌ يَقْتَضِيهِ وَ يَسْتَحِثُّ بِهِ فَالْجُوعُ يَقْتَضِي الطَّعْمَ الَّذِي بِهِ حَيَاةُ الْبَدَنِ وَ قِوَامُهُ

[3] وَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى أَكْلِ الطَّعَامِ لِمَعْرِفَتِهِ بِحَاجَةِ بَدَنِهِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجِدْ مِنْ طِبَاعِهِ شَيْئاً يَضْطَرُّهُ إِلَى ذَلِكَ كَانَ خَلِيقاً أَنْ يَتَوَانَى عَنْهُ أَحْيَاناً بِالتَّثَقُّلِ وَ الْكَسَلِ حَتَّى يَنْحَلَّ بَدَنُهُ فَيَهْلِكَ كَمَا يَحْتَاجُ الْوَاحِدُ إِلَى الدَّوَاءِ لِشَيْءٍ مِمَّا يَصْلُحُ بِهِ بَدَنُهُ فَيُدَافِعُ بِهِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ ذَلِكَ إِلَى الْمَرَضِ وَ الْمَوْتِ

[4] الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

آیه‌ای دیگر، یکی از نعمت‌ها و ویژگی های ارزشمند بهشتیان را این دانسته که آنها گرسنه نشده و احساس گرسنگی هم ندارند: **"و البته برای تو در اینجا این (نعمت) هست که نه گرسنه شوی و نه برهنه"**[1](طه:۱۱۸).

۲,۱. بهداشت غذایی

با توجّه به اهمیّت غذا و تأثیر آن در صحت و سلامتی دنیا و آخرت انسان، اسلام دستورهایی را برای حفظ کمیّت و کیفیت غذاخوردن بیان نموده است. این دستورها، در راستای استفاده بهینه از این نیاز در آیات و روایات صادر گردیده که به اختصار به برخی از آنها اشاره می شود.

۱. رعایت اعتدال در مقدار غذا خوردن: یکی از دستورهای قرآن درباره خوردن، به اندازه خوردن و زیاده روی نکردن در ارضای این نیاز است که نقش مهمی در سلامت جسمی و روحی انسان دارد. در این رابطه خدای متعال می‌فرماید: **"بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید، زیرا او اسراف‌کنندگان را دوست ندارد"**[2](أعراف:۳۱). امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: **"هر که بیش از اندازه غذا بخورد، آن غذا گوارایش نمی‌شود و هر که به اندازه بخورد، نه کم و نه زیاد، آن غذا برایش سودمند می‌باشد؛ آب نیز چنین است. پس، راهش این است که به اندازه کفایت از غذا بخوری و در حالی که هنوز اندکی اشتها داری دست از خوردن بکشی، که این کار معده و بدنت را سالمتر، ذهنت را بارورتر و جسمت را چابکتر می‌سازد"**[3](مجلسی، ۱٤۰۳، ج٦۲، ص ۳۱۱).

۲. استفاده از روزی حلال: یکی دیگر از دستورهای دینی درباره خوردن، که در شکل‌گیری شخصیت انسان نقش دارد، استفاده از رزق حلال و پاکیزه است که در آیات و روایات فراوانی به آن پرداخته شده است. خدای متعال دراین‌باره می‌فرماید:**"ای رسولان**

---

[1] إِنَّ لَكَ أَلاَّ تَجُوعَ فيها وَ لا تَعْرى

[2] كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ

[3] مَنْ أَخَذَ مِنَ الطَّعَامِ زِيَادَةً لَمْ يَغْذُهُ، وَ مَنْ أَخَذَهُ بِقَدْرٍ لاَ زِيَادَةَ عَلَيْهِ وَ لاَ نَقْصَ فِي غِذَائِه نَفَعَهُ؛ و كَذلكَ المَاءُ ، فَسَبِيلُهُ أنْ تَأخُذَ مِنَ الطَّعَامِ كِفَايَتَكَ فِي أيَّامِهِ. وَ ارْفَعْ يدَيْكَ مِنْهُ وَ بِكَ إلَيْهِ بَعْضُ القَرَمِ، وَ عِنْدَكَ إليهِ مَيْلٌ ؛ فإنَّهُ أصْلَحُ لِمِعْدَتِكَ وَ لبَدَنِكَ، وَ أزْكى لِعَقْلِكَ ، وَ أخَفُّ لِجِسْمِكَ

ما از غذاهای پاکیزه و حلال تناول کنید و به نیکوکاری و اعمال صالح بپردازید که من به هر چه می‌کنید آگاهم"[1](مؤمنون:۵۱). در آیه ای دیگر، ضمن دستور به استفاده از غذای حلال و پاکیزه، خورندگان از غذاهای حرام و آلوده را به پیروی کنندگان از گام‌های شیطان معرفی کرده و فرموده است:**"هان! ای مردم از آنچه در زمین است بخورید در حالی که حلال و طیب باشد و گام‌های شیطان را پیروی مکنید که او شما را دشمنی آشکار است"**[2](بقره:۱۶۸).

تعیین مصداق‌های حیوانات حلال گوشت، یکی دیگر از موضوع‌هایی است که در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته است[3](غافر:۷۹) و چهار نوع حیوان: گوسفند، بز، گاو و شتر از دو جنس نر و ماده از گوشت‌های حلال معرفی شده است: **"(برای شما بندگان) هشت جفت، از جنس برّه دو صنف (نر و ماده) و از جنس بز دو صنف (آفرید و حلال کرد). بگو: آیا از این دو جنس نر یا ماده یا بچه‌ای که در شکم ماده است کدام یک را خدا حرام کرده است؟ شما به من مدرک قطعی ارائه دهید اگر راست می‌گویید**[4]"(انعام:۱۴۳). همچنین، گیاهان و میوه‌هایی معرفی شده که خوردن آن نیز مجاز و تأکید شده است: **"او آن خدایی است که برای شما بوستانها از درختان داربستی و درختان آزاد و درختان خرما و زراعتها که میوه و دانه‌های گوناگون آرند و زیتون و انار و میوه‌های مشابه و نامشابه آفرید. شما هم از آن میوه‌ها هر گاه برسد تناول کنید و حق آن را (زکات فقیران) در روز درو و جمع‌آوری آن بدهید**[5]"(انعام:۱۴۱).

۳. اجتناب از غذاهای حرام: در قرآن از خوردن غذاهای حرام منع شده و از آنها به عنوان آتش یاد شده که حقایق روحی و معنوی انسان را می‌سوزانند. در آیه‌ای خدای متعال، خوردن مال یتیم را به عنوان خوردن آتش بیان کرده و می‌فرماید: **"همانا کسانی که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند جز این نیست که آتش در شکم خود فرو می‌برند و به زودی**

---

[1] يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ

[2] يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

[3] اللَّهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ

[4] ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّـُٔونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

[5] وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَبِهٍ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ ءَاتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسرِفُواْ إِنَّهُ لَا يحُبُّ الْمُسرِفِينَ

در آتش فروزان درآیند و حرارت آن را بچشند معرفی شده است"[1] (نساء:۱۰). در آیه‌ای دیگر خدای متعال، کتمان کنندگان حق را به خورندگان آتش در شکمشان وعده داده و می‌فرماید: **"به یقین کسانی که آنچه را خداوند از کتاب (تورات و انجیل) نازل کرده کتمان می‌کنند و بدین وسیله بهای اندکی به دست می‌آورند. آنها جز آتش به شکم‌های خود فرو نمی‌برند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و (از پلیدی اعمال) پاکشان نمی‌کند، و آنها را عذابی دردناک خواهد بود"**[2](بقرة: ١٧٤). امام باقر علیه السلام در تعیین مصداق‌های "اکل مال به باطل" که از ممنوعاتی است که خدای متعال از خوردن آن نهی کرده است[3](نساء، آیه۲۹)، اموال حرامی مانند: مال بدست آمده از راه قمار، خوردن اموال بدست آمده از روی ظلم مثل رشوه و خوردن نجاساتی همچون: میته، خون، شراب و امثال آن را بیان می‌دارد[4](فیض کاشانی، ج۱، ص٤٤٣). همچنین از خوردن حیوانات حرام گوشت و حیوان حلال گوشتی که در وقت ذبح آن، نام خدا برده نشده باید اجتناب کرد.

٤. خوردن در وقت گرسنگی و دست کشیدن قبل از سیری کامل: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"وقتی که اشتها داری غذا بخور و در حالی که هنوز اشتها داری از خوردن دست بکش"**. امام علی علیه‌السلام نیز دراین‌باره می‌فرماید: **"هنوز که میل به غذا داری از خوردن دست بکش؛ که اگر چنین کنی آن غذا را گوارا خواهی یافت و آن غذا برایت سودمند می باشد"**[5](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱، ص۱۹۱).

۵. شستن دست‌ها قبل و بعد از غذا: امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"هر که قبل و بعد از غذا دست‌هایش را بشوید، در اول و آخر آن غذا به او برکت داده می شود و تا**

---

[1] إِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعيراً

[2] إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَليلاً أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ

[3] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحيماً

[4] الربا و القمار و النجس و الظلم

[5] كُلْ وَ أنتَ تَشْتَهِي، وَ أمْسِكْ وَ أنتَ تَشْتَهِي. لا تَرْفَعْ يَدَكَ مِنَ الطَّعَامِ إلاّ وَ أنْتَ تَشْتَهِيهِ ، فَإنْ فَعَلْتَ ذلِكَ فَأنْتَ تَسْتَمْرِئُهُ . مَنْ أَخَذَ مِنَ الطَّعَامِ زِيَادَةً لَمْ يَغْذُهُ، وَ مَنْ أخَذَهُ بِقَدْرٍ لاَ زِيَادَةَ عَلَيْهِ وَ لاَ نَقْصَ فِي غِذَائِهِ نَفَعَهُ

زنده است در نعمت به سر می برد و از بیماری جسمی در امان می‌ماند"[1](حرعاملی، ۱٤۰۹، ج۱٦، ص٤۸۳).

٦. غذا را با نام خدا شروع کردن: امام علی علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید:**"اگر کسی موقع غذا خوردن نام خدا بَرَد، من ضمانت می کنم که از آن غذا دردی به او نرسد. هر که در هنگام شروع خوردن غذا یا نوشیدنی، نام خدا را به زبان آورد و در پایان، خدا را حمد و سپاس گوید، هرگز درباره نعمت آن غذا از او سؤال نخواهد شد"**(صدوق، ۱٤۱۳، ج۳، ص۳۵۵).

۷. نخوردن غذای داغ: امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: **"غذای داغ را سرد کنید؛ زیرا غذای داغی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده شد، آن‌حضرت فرمود: آن را سرد کنید. خداوند عزّ و جلّ به ما آتش نمی‌خوراند. برکت در غذای سرد است"**[2](کلینی، ۱٤۱۳، ج٦، ص۳۲۱).

۸. کم خوردن شام: امام رضا علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید:**"هر کس می‌خواهد تندرست و دارای بدنی لاغر و چابک باشد، از شام شبش کم کند"**[3] (همان، ج۱، ص۱۹۱).

۹. آغاز نمودن غذا با نمک: امام علی علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"غذایتان را با خوردن نمک آغاز کنید؛ چه، اگر مردم می دانستند که نمک چه فوایدی دارد آن را بر پاد زهر مجرَّب ترجیح می دادند"**[4](حرعاملی، ۱٤۰۹، ج۱٦، ص٤۸٤).

۱۰. رعایت آداب سفره: امام حسن علیه‌السلام در روایتی آداب سفره را دوازده رسم می‌داند:**"هر مسلمانی باید آن دوازده تا را بداند: چهار تای آنها لازم، چهار تا خوب و چهار تا ادب است. آن چهار تا که لازمند: معرفت، خشنودی، نام خدا بر زبان آوردن و شکرگزاری. آن چهار تا که خوب است: دست شستن پیش از غذا خوردن، نشستن بر طرف چپ، خوردن با سه انگشت [و نه دو انگشت] و لیسیدن انگشت دست‌ها. اما آن چهار که از باب رعایت ادب است:**

---

[1] مَنْ غَسَلَ يَدَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ بُورِكَ لَهُ فِي أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ، وَ عَاشَ مَا عَاشَ فِي سَعَةٍ، وَ عُوفِيَ مِنْ بَلْوىً فِي جَسَدِهِ

[2] أَقِرُّوا الحَارَّ حَتّى يَبْرَدَ ، فإنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُرِّبَ إلَيْهِ طَعَامٌ حَارٌّ فَقَالَ : أَقِرُّوهُ حَتَّى يَبْرَدَ ، مَا كَانَ اللّهُ عزّ و جلّ لِيُطْعِمَنَا النَّارَ ، وَ البَرَكَةُ فِي البَارِدِ

[3] مَنْ أرادَ أنْ يَكُونَ صَالِحا خَفِيفَ الجِسْمِ (وَ اللّحْمِ) فَلْيُقَلِّلْ مِنْ عَشائِه بِاللَّيْلِ

[4] ابْدَؤوا بِالمِلْحِ فِي أوَّلِ طَعَامِكُمْ ، فَلَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي المِلْحِ لاخْتَارُوْهُ عَلَى الدِّرْيَاقِ المُجَرَّبِ

خوردن از [غذای] جلوی خود، کوچک گرفتن لقمه، خوب جویدن غذا و کمتر نگریستن به صورت دیگران"[1](حرعاملی، ۱٤۰۹، ج ۱٦، ص۵۳۹).

۳ . نیاز به آب

آب یکی دیگر از نیازهای مهم بدن است که تقریباً هفتاد درصد وزن بدن انسان را تشکیل می‌دهد. از آنجائیکه تمام واکنش‌های شیمیائی در بدن به غلظت مواد شیمیائی در آب بستگی دارد، آب بدن باید در ظرف مدت اندکی تنظیم گردد. بدن، آب مورد نیاز را از طریق نوشیدن و خوردن به دست می‌آورد و آن را با تنفس، ادرار، مدفوع، عرق و تبخیر از دهان از دست می‌دهد. غلظت تمام محلول‌هایی که در مایع‌های بدن ترکیب می‌یابد، تقریباً در سطح ثابتی باقی می‌مانند که بر مبنای تعادل زیستی، این غلظت به عنوان نقطه مطلوب آب مورد نیاز بدن در نظر گرفته می‌شود(کالات، ۱۹۸۹، ج۲، ص٤۹۰).

در صورت نیاز بدن به آب و کمبود آن، اعضای نیازمند به آب درخواست خویش را از طریق احساس تشنگی به انسان تفهیم می‌کنند تا با نوشیدن آب، جبران کمبود آن در بدن را داشته باشد. لذا می‌بینیم که خداوند متعال نعمت احساس تشنگی را در انسان آفریده تا ماشین بدن انسان از کمبود آب در مضیقه و رنج قرار نگیرد. تشنگی، میلی است که برای ارضای نیاز به آب در بدن تحریک می‌شود تا موجود زنده را به جهت پاسخ به این نیاز برانگیزاند. دیدگاه‌های مختلفی درباره عامل تشنگی در روانشناسی فیزیولوژی مطرح است. یک دیدگاه، کمبود مقدار آب در خون را عامل تشنگی می‌داند، دیدگاه دیگر، کمبود بزاق دهان و خشکی فضای گلو را عامل تشنگی معرفی کرده؛ دیدگاه دیگر، به فعالیت سیستم‌های مغزی در تحریک تشنگی؛ و نظریه دیگر، به فشار اسمزی که از جذب آب مورد نیاز از محلول مناطق مجاور است، می‌پردازد(همان، ج۲، ص٤۹٤).

---

[1] فِي المَائدةِ اثْنَتَا عَشرَةَ خَصْلَةً يَجِبُ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ أنْ يَعْرِفَهَا : أرْبَعٌ مِنْها فَرْضٌ ، وَ أرْبَعٌ سُنَّةٌ، و أرْبَعٌ تأدِيبٌ. فَأمَّا الفَرْضُ : فَالمَعْرِفَةُ ، وَ الرِّضَا ، وَ التَّسْمِيَةُ ، وَ الشُّكْرُ . وَ أمَّا السُّنَّةُ : فَالوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ ، و الجُلُوسُ عَلَى الجَانِبِ الأيْسَرِ ، و الأكْلُ بِثَلاثِ أصَابِعَ ، وَ لَعْقُ الأصَابِعِ. وَ أمّا التَّأدِيبُ : فَالأكْلُ مِمَّا يَلِيكَ ، وَ تَصْغِيرُ اللُّقْمَةِ ، وَ تَجْوِيدُ المَضْغِ ، وَ قِلّةُ النّظَرِ فِي وُجُوهِ النّاسِ

بدن انسان در هر شبانه روز به هشت لیوان آب نیاز دارد. اگر چه آب مورد مصرفی بدن روزانه دو تا سه کیلوگرم می‌باشد که بدن به تنهایی با سوخت و سازی که دارد ۳۵۰ گرم آب را تأمین می‌کند. همچنین از طریق خوردن غذا، مقدار ۹۵۰ گرم آب کسب می‌شود که با توجّه به نیاز بدن حدود تقریبی ۹۰۰ گرم تا ۱۷۰۰ گرم کمبود آب خواهد داشت که باید از طریق نوشیدن جبران شود .

دستگاه ادراری و مجاری آن، به عنوان ابزارهایی برای تنظیم و تصفیه آب در بدن تعبیه شده‌اند. کلیه‌ها، در ابعاد ده در شش سانتی متر، در دو طرف پشت حفره شکم و زیر پائین ترین دنده قرار دارند. در بدن انسان کلیه ها، به عنوان پالایشگاه بزرگ در قالب بسیار کوچکی جاسازی شده‌اند. بیماران کلیوی و دیالیزی، که نمی‌توانند فرآیند تصفیه را در بدن انجام دهند، مجبورند که خون بیمار را وارد دستگاه تصفیه کنند و پس از تصفیه شدن، به رگ‌های بدن برگردانند. خداوند کریم، دستگاه بزرگ دیالیز را در دو کلیه بسیار کوچک گوشتی جاسازی نموده که بدون هیچ مخارجی و به بهترین شکل، خون انسان را پالایش می‌کنند و به عنوان پالایشگاه به ظاهر کوچک و در واقع بسیار وسیع در بدن انسان، شبانه روز و در طول عمر انسان عمل می‌کنند. در هر روز، همه خون بدن انسان حدود ٤۰۰ بار از کلیه‌ها عبور می‌کنند و همچنین در طول عمر انسان، کلیه‌ها حدود یک میلیون گالن خون تصفیه می‌کنند. نکته مهم این است که هر کدام از کلیه‌ها با هماهنگی خاصی به وظایف خود عمل می‌کنند و اگر برای هر کدام از آن دو، مشکلی پیدا شود و نیاز به استراحت و یا ترمیم و جراحی داشته باشند، کلیه بعدی وظیفه کلیه از کار افتاده را به نحو احسن انجام خواهد داد.

خون از طریق سرخرگ‌های کوچک موئی شکل به کلیه‌ها می‌رسد. هر مجرای کوچک کلیه، به قدرت لایزال الهی، از میلیون‌ها سرخرگ موئی بوجود آمده است. هر سرخرگ موئی، به وسیله غشائی احاطه شده که خون تصفیه نشده، با فشار از این مجاری عبور می‌کند. مایع موجود در این سرخرگ‌ها به وسیله دیواره این رگ‌ها جذب می‌شوند و آنچه از این مایع برای بدن ضرورت دارد دوباره به خون باز می‌گردد و آنچه که برای

بدن لازم نیست، دفع می‌شود. مواد زاید با آب ترکیب می‌شود و ادرار را تشکیل می‌دهد. ادرار از کلیه ها به وسیله دو لوله نازک(حالب)، رهسپار مثانه می‌گردد. وقتی که مثانه پُر می‌شود، ادرار از طریق مجرای خروجی مثانه تخلیه می‌گردد.

از منظر قرآن، آب یکی از عناصر ضروری برای حیات انسان و همه موجودات معرفی شده است: **"آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟"**[1] (انبیاء:۳۰). همچنین آب به عنوان عنصر حیاتی زمین و همه موجودات زمینی[2] (نحل:٦٥)؛ گیاهان و نباتات[3](بقرة:۲۲)؛ و همه حیوانات جاندار[4](نور:٤٥) و از جمله عامل حیات انسان[5] (فرقان:٥٤) معرفی شده است. علاوه براین، از منظر قرآن کریم، آب عامل طهارت و پاکیزگی[6] (فرقان:٤٨)، مایه برکت و رحمت[7](ق:۹) معرفی شده است که موجب بهجت و شادمانی[8] (نمل:٦٠) انسان نیز می‌گردد. با توجّه به کاربرد ضروری و فراوان آب برای همه موجودات، آن به عنوان یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت الهی بیان شده است: **"و از آیات او این است که ... از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند در این نشانه‌هایی است برای جمعیّتی که می‌اندیشند!"**[9](روم:٢٤) در روایتی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، از آب به عنوان بهترین نوشیدنی در دنیا و آخرت یاد شده است[10](مجلسی، ۱٤۰۳، ج ٦٣، ص ٤٥١).

---

[1] وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ

[2] وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

[3] وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

[4] وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلي بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلي رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلي أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ

[5] وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَديرا

[6] وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً

[7] وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ

[8] وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ

[9] وَ مِنْ آياتِهِ يُريكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

[10] الْمَاءُ سَيِّدُ الشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

تشنگی، انگیزه ای است که نیاز بدن به آب را بیان می‌کند. این معنا در قرآن، با اصطلاح **"ظمآء و ظمآن"** بیان شده است. خدای متعال در آیه‌ای می‌فرماید: **"مؤمنان واقعی که از دستور خدا و پیامبرش تخلف نمی کنند؛ نگران تشنگی، گرسنگی و ناراحتی خود نمیباشند؛ زیرا آنها در مقابل عمل صالحی که انجام می‌دهند پاداش نیکی از خدای متعال دریافت می‌کنند"**[1](توبه:۱۲۰).

آب دادن به دیگران، یکی از نکات مهمی است که مورد توجّه اسلام قرار گرفته است. یکی از توصیه‌هایی که درباره استفاده از آب تأکید شده است، آب دادن به انسان یا حیوانات تشنه است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراین‌باره می‌فرماید: **"سیراب کردن جگر تشنه، اجر و ثواب دارد"**(کلینی، ج۵، ص۳۳۰). آن‌حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: **"هرگاه گناهانت زیاد شد، پشت سر هم [به تشنگان] آب بنوشان"**(همان، ص۳۳۱). امام باقر علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"خداوند تبارک و تعالی خنک کردن جگر تشنه را دوست دارد. هرکه جگر تشنه حیوان، یا غیر آن را سیراب کند، خداوند او را در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست، در سایه عرش خود در آورد"**(همان، ص۳۳۲).

علاوه برآب دادن به انسان‌ها و حیوانات، آب دادن به درختان نیز مورد تأکید و توجّه اسلام قرار گرفته است. در حدیثی پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله می‌فرمایند: **"هر کسی باغی را، یا درختی را آب بدهد همانند آن است که انسان تشنه را سیراب کرده است"**[2] (حرعاملی، ۱٤۰۹، ج۱۷، ص٤۲). در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرمایند: **"هر مسلمانی که زراعت یا درختی را بکارد و به آن آب بدهد، تا زمانیکه انسانی یا پرنده‌ای یا حیوانی از آن بخورد، آن صدقه جاریه است"**[3](نوری، ۱٤۰۸، ج۱۳، ص٤٦۰).

---

[1] ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ

[2] مَنْ سَقَى طَلْحَةً أَوْ سِدْرَةً فَكَأَنَّمَا سَقَى مُومِناً مِنْ ظَمَإٍ

[3] مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْساً أَوْ يَزْرَعُ زَرْعاً فَيَأْكُلُ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ طَيْرٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةً

۳،۱. بهداشت آب

در خصوص استفاده از آب و رعایت بهداشت آن، توصیه‌هایی وجود دارد. آب را یک مرتبه نخورن و یا سه مرتبه خوردن؛ درب ظرف آب را بستن؛ در بین غذا آب نیاشامیدن؛ نهی از خوردن آب، پس از استفاده میوه‌جات و سبزیجات؛ آب را در شب نشسته آشامیدن و مانند آن، که در روایات مورد تأکید قرار گرفته است. اینک برخی از دستورهایی که در خصوص استفاده مناسب از آب وارد شده است، اشاره می‌گردد.

۱. اسراف نکردن: یکی از دستورهای اسلام در استفاده مناسب از آب، اسراف نکردن است. خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید، که خدا اسرافکاران را دوست ندارد"**[۱](اسراف:۳۱). باتوجّه به کاربرد بیشتر آب برای انسان و بر مبنای رعایت استفاده مناسب از آن، در برخی روایات دستورهایی برای کمیّت و کیفیت استفاده از آب صادر شده است. اندازه مصرف کردن آب در هنگام وضو و غسل، یکی از توصیه‌های اسلام برای رعایت اعتدال در مصرف آب است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: **"پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ده سیر آب وضو می‌گرفتند و به اندازه سه کیلو(٤ لیتر) غسل می‌کردند"**[۲](طوسی، ج۱، ص ١٣٦). در حدیثی امام رضا علیه‌السلام درباره مقدار استفاده کردن از آب در حمام می‌فرماید: **"برای استفاده از آب در حمام، پنج مرتبه آب بر روی خود بریزید"**[۳](مجلسی، ج ۵۹، ص ۳۱۹).

۲. نوشیدن آب در ظرف شیشه‌ای و تمیز: در روایتی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره فرمودند: **"همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله، آب را از ظرف شیشه‌ای که از شام می‌آوردند میل می‌کردند و می‌فرمودند: همانا آن پاک‌ترین ظرف برای نوشیدن است".** در روایتی دیگر، آن‌حضرت می‌فرماید:**"همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه در ظرف شیشه ای آب می‌نوشیدند، خوشحال می‌شدند"**[٤](کلینی، ج٦، ص ٣٨٦). همچنین در روایتی دیگر، از

---

[۱] وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

[۲] كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَغْتَسِلُ بِصَاعٍ مِنْ مَاءٍ وَ يَتَوَضَّأُ بِمُدٍّ مِنْ مَاءٍ

[۳] صُبَّ عَلَيَّ رَأْسِكَ وَ جَسَدِكَ الْمَاءَ الْحَارَّ؛ خَمْسَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ الْمَاءُ الْحَارُّ عَلَيْهِ عند دُخُولِ الْحَمَّام

[٤] كَانَ النَّبِيُّ يُعْجِبُهُ أَنْ يَشْرَبَ فِي الْقَدَحِ الشَّامِيِّ وَ كَانَ يَقُولُ هِيَ أَنْظَفُ آنِيَتِكُمْ

نوشیدن آب بدون استفاده از ظرف نهی شده است. در حدیثی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کردند از اینکه انسان‌ها مانند چهارپایان، بدون استفاده از ظرف یا دست آب بنوشند"**[1](صدوق، ج٤، ص٨).

۳. استفاده از آب سالم و بهداشتی: تأکیدهای زیادی در روایات برای استفاده از آب سالم و بهداشتی شده است. در حدیثی امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: **"برای من آب جوشیده بیاورید تا حرارت‌های درون مرا از بین ببرد"**[2](کلینی، ج۷، ص٤٢٢). در حدیثی دیگر امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"زمانی که طعم یا رنگ آب تغییر می‌کند آن را ننوشید و با آن نیز وضو نگیرید"**[3](همان، ج۳، ص٤). در روایتی امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: **"همانا رسول الله صلی الله علیه و آله، نهی می‌کردند از اینکه با آبی که دیگران غسل کرده‌اند، غسل شود"**(طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ١٣٦).

٤. اجتناب از آلوده کردن آب: در حدیثی امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **"همانا امام علی علیه‌السلام نهی کردن از اینکه در آب جاری یا آب راکد ادرار شود"**[4] (تهذیب‌الاحکام، ج۱، ص۳۱). در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **"پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کردند از اینکه انسان‌ها بزاق دهان خود را در آب بیندازند"**[5](صدوق، ج٤، ص٨). در حدیثی دیگر امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"آب هیچ قومی را [ولو دشمن] آلوده نکنید"**[6](کلینی، ج۳، ص ٦٥).

۵. اجتناب از خوردن آب یخ: امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:**"از نوشیدن آب بسیار سرد اجتناب کنید؛ زیرا آن به بدن آسیب می‌رساند"**[7](صدوق، ١٤١٣، ج۱، ص ۱۱۲.

---

[1] نَهَي رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَنْ يُشْرَبَ الْمَاءُ كَمَا تَشْرَبُ الْبَهَائِمُ وَ قَالَ اشْرَبُوا بِأَيْدِيكُمْ فَإِنَّهَا (مِنْ خَيْرِ أَوَانِيكُمْ)

[2] ائْتُونِي بِمَاءٍ حَارٍّ قَدْ أُغْلِيَ غَلَيَاناً شَدِيداً

[3] ذَا تَغَيَّرَ الْمَاءُ وَ تَغَيَّرَ الطَّعْمُ فَلا تَتَوَضَّأْ وَ لا تَشْرَبْ

[4] إِنَّهُ نُهِيَ أَنْ يَبُولَ الرَّجُلُ فِي الْمَاءِ الْجَارِي؛ كُرِهَ أَنْ يَبُولَ فِي الْمَاءِ الرَّاكِدِ

[5] نَهَي رَسُولُ اللَّهِ الْبُزَاقِ فِي الْبِئْرِ الَّتِي يُشْرَبُ مِنْهَا

[6] لا تُفْسِدْ عَلَي الْقَوْمِ مَاءَهُمْ

[7] إِيَّاكَ وَ شُرْبَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْمَعِدَةَ

٦. اجتناب از خوردن آب زیاد: یکی از توصیه‌های بهداشتی وارده دراین‌باره این است که در یک آنِ واحد و یک وعده آب خوردن، زیاد آب استفاده نگردد. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"آب را کم بنوشید تا طبیعتتان حفظ گردد و سالم بماند"**[1] (کلینی، ج ٦، ص ٣٤٨). در روایتی دیگر، آن‌حضرت می‌فرماید: **"زیاد استفاده کردن آب موجب بیماری می‌شود"**[2](همان، ج ٦، ص٣٨٢).

٧. آب را در ظرف شکسته نیاشامیدن: امام باقر علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"هرچه خدا آفریده است، از کوچک و بزرگ، برایش حدّی قرار داده است، ... حدّ این ظرف آب (کوزه) این است که از گوشه آن و یا از جای شکستگی اش آب نخوری"**(ری شهری، ج٢، ص٥٣٤).

٨. دعا کردن هنگام نوشیدن آب: امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید، زمانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آب می‌نوشیدند این‌گونه خدا را سپاس می‌گفتند: **"حمد و سپاس خدای را که آب زلال و گوارایی نصیبمان کرد"**[3](کلینی، ج٦، ص٣٨٤.

٩. پاشیدن آب به صورت: یکی دیگر از دستورهایی که در اسلام در استفاده از آب استفاده شده است؛ پاشیدن آب خنک به صورت انسان مبتلا به تب است. دراین‌باره امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"همانا ما اهل بیت طبع انسان را با پاشیدن آب خنک به صورت یا خوردن سیب مداوا می‌کنیم؛ زیرا به واسطه آنها حرارت بدن پایین می‌آید"**[4](کلینی، ج٦، ص ٣٥٦). در روایتی دیگر امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"اگر به صورت کسی که مبتلا به بیماری تب می‌باشد آب خنک پاشیده شود، حرارت بدن را پایین می‌آورد"**[5] (مجلسی، ج ٧٣، ص٧٩).

١٠. استفاده آب در حمام: یکی دیگر از توصیه‌های بهداشتی مصرف آب، این است که از آشامیدن آن در حمام اجتناب شود. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"از**

---

[1] اشْرَبِ الْمَاءَ قَلِيلا وَ أَمْسِكْ حَتَّي يَعْتَدِلَ طَبْعُكَ

[2] لا تُكْثِرْ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَإِنَّهُ مَادَّةٌ لِكُلِّ دَاءٍ

[3] كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانَا عَذْباً زُلالا وَ لَمْ يَسْقِنَا مِلْحاً أُجَاجاً وَ لَمْ يُواخِذْنَا بِذُنُوبِنَا

[4] إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لا نَتَدَاوَي إِلا بِإِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ يُصَبُّ عَلَيْنَا وَ أَكْلِ التُّفَّاحِ

[5] فليصب عليه الماء البارد ليسكن به الحرارة

آشامیدن آب در حمام اجتناب نمایید؛ زیرا آن به بدن آسیب می‌رساند"[1](صدوق، ۱٤۱۳، ج۱، ص۱۱۲). یکی دیگر از توصیه‌های بهداشتی در میزان حمام رفتن است. امام کاظم علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرمایند: **"یک روز در میان حمام رفتن انسان را چاق می‌کند و هر روز حمام رفتن چربی گرده ها را آب می کند"**[2](ری شهری، ج۳، ص۲٤۳). همچنین استفاده از آب گرم برای دوش گرفتن سفارش شده است. در حدیثی امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:**"[برای شست‌وشوی] سر و بدنت، از آب گرم استفاده بکن"**[3](مجلسی، ج۵۹، ص۳۱۹).

٤. نیاز به خواب

چرخه های زیستی، به یک نقطه از تغییر خاصی اشاره دارد که در آن پس از تحولاتی در مدت زمانی معین، مجدداً به نقطه آغاز بر می‌گردد. یکی از چرخه‌های مهم زیستی بدن، چرخه شبانه‌روزی است که در یک دوره تقریباً بیست و چهار ساعته، فعالیت درونی ارگانیزم تنظیم می‌گردد. ارگانیزم انسان، ساعت زیستی ـ درونی دارد که تحقیقات نشان می‌دهد بدون در نظر گرفتن عوامل جغرافیایی و بیرونی، فعالیت‌های بدن را تنظیم می‌نماید. فعالیت‌های بدن، در خواب به دو دوره اساسی تقسیم می‌شود. خواب متعارف، دارای چهار مرحله است که در هر مرحله، امواج مغزی تغییر کرده و به سوی خواب عمیق پیش می‌رود. دوره بعدی، خواب متناقض است که این مرحله با حرکات سریع چشم همراه است. این مرحله که حدوداً بیست درصد کل خواب را تشکیل می‌دهد، با مشاهده رؤیا همراه است که افرادی که در این مرحله از خواب بیدار می‌شوند، رؤیاهای واضح و شفاف خود را به خاطر می‌آورند. این مراحل بطور متوسط حدوداً صد دقیقه طول می‌کشد که تقریباً در طول خواب شبانه، بین پنج تا شش مرحله تکرار می‌گردد (خداپناهی، ۱۳۸۳، ص۲۳۳).

---

[1] إِيَّاكَ وَ شُرْبَ الْمَاءِ فِي الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْمَعِدَةَ

[2] الحَمّامُ ـ يَومٌ و يَومٌ لا ـ يُكْثِرُ اللَّحْمَ ، و إدْمانُهُ كلَّ يَومٍ يُذيبُ شَحْمَ الكُلْيَتَينِ

[3] صُبَّ عَلَي رَأْسِكَ وَ جَسَدِكَ الْمَاءَ الْحَارَّ

تحقیقات نشان می‌دهد که خواب در موجودات زنده، از قبیل انسان، حیوان، حشرات و حتی نباتات عمومیّت دارد. شاید بتوان گفت که بیش از اندازه‌ای که بدن به غذا نیاز دارد، به خواب برای تجدید قوا نیاز دارد(قرشی، ۱۳۷۱، ج۷، ص۱۳۲). از عجایب بدن این است که بدون غذا و فقط با آب، انسان می‌تواند یک تا چند ماه (بسته به چربی و سایر عوامل موجود در بدن) زنده بماند؛ در حالیکه بیشترین رکوردی که از نخوابیدن به جای مانده، به مدت ۲٦٤ ساعت (۱۱ روز) بوده است.

قرآن کریم، یکی از نعمت‌های خداوند برای بشر را، نعمت خواب دانسته که در اثر تلاش و کار در روز، انسان به استراحت می‌پردازد. خواب، یکی از انفعالات ارگانیزم می‌باشد که موجب آرامش روح، استراحت بدن و قوام حیات می‌گردد: **"و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم"**[۱](نباء:۹). در آیه‌ای دیگر، خواب به عنوان یکی از آیات و نشانه‌های عظمت خدای متعال معرفی شده است: **"و از نشانه‌های او [خداوند] خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوششتان برای بهره‌گیری از فضل پروردگار، در این امور نشانه‌هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند"**[۲](روم:۲۳).

همچنین در آیاتی از قرآن، خوابیدن به عنوان یک نوع مرگ موقت معرفی شده است. خدای متعال در این باره می‌فرماید: **"خداوند ارواح مردم را می‌گیرد و در حال خواب روح انسان را قبض می‌کند و اگر اجل او فرا نرسید بر می‌گرداند و اگر اجلش فرا رسید روح را نگه می‌دارد و انسان می‌میرد و این نشانه‌هایی است برای افراد متفکّر"**[۳](زمر:٤۲). در این آیه شریفه، خواب برای انسان، یک نوع مرگ موقت معرفی شده است؛ یعنی انسان با خوابیدنش در شب و یا در روز، به نوعی می‌میرد و دوباره زنده می‌شود. البته چنانچه قبلاً توضیح داده شد، بخشی از روح در خواب از بدن جدا شده و در هنگام بیداری، مجدداً به بدن مرتبط می‌گردد. از منظر این آیات، این مردن و زنده شدن در حالت خواب،

---

[۱] وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً

[۲] وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

[۳] اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

نشانه‌ای است برای انسان‌هایی که به تفکّر بنشینند تا به یاد مرگ دائمی، بیشتر تدبّر کرده و برای شناخت خود و خدا بیشتر اندیشه نمایند.

در روایات معصومین علیهم‌السلام، خواب نیز مورد توجّه قرار گرفته است. در حدیثی، امام علی علیه‌السلام درباره اهمیّت خواب می‌فرماید: **"خواب، مایه آسایش بدن از درد و رنج است"**. امام رضا علیه‌السلام درباره خواب می‌فرماید: **"خواب، سلطان مغز و مایه قوام و نیروی بدن است"**[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱۲، ص۴۹۰). امام صادق علیه‌السلام، خواب را یکی از نیازهای سرشتی انسان دانسته و درباره حکمت و فایده آن می‌فرماید: **"ای مفضّل تفکّر کن درباره خواب که در سرشت انسان نهاده شده که اگر محرک انسان برای خوابیدن، فقط فکر انسان بود و دانش او به فواید خواب برای استراحت بدن و تجدید قوا باشد؛ چه بسا بر اثر اشتغالات و طمعها، نسبت به آن اهمال می ورزید و کسالت و بی خوابی او را فرسوده می کرد"**(مفضّل، ۱۴۰۴، ص۳۶). در حدیثی دیگر از آن‌حضرت روایت شده که فرمود: **"رسول خدا صلّی‌اللّه علیه و آله چون برختخواب می رفت ابتدا "آیهٔ الکرسی" را می‌خواند سپس می‌گفت: بنام تو ای خدای، زنده می‌شوم و بنام تو می‌میرم و چون از خواب بیدار می‌شد می‌گفت: حمد خدا را که پس از میراندن، زنده‌ام کرد، و همه به سوی او محشور می‌شوند"**(طباطبایی، ۱۳۷۸، ص۱۴۳). همچنین روایات فراوانی وجود دارد که خواب را برادر مرگ معرفی کرده است[2](نوری، ۱۴۰۸، ج۵، ص۱۲۳).

۴،۱. بهداشت خواب

باتوجّه به تأثیر و اهمیّت خواب به عنوان یکی از نیازهای اساسی بدن، دستورهایی در اسلام به عنوان آداب خوابیدن وارد شده که توجّه به آن و رعایت آنها می‌تواند به نقش آن در سلامت انسان کمک نماید. اینک به برخی از توصیه‌هایی که درباره خواب وارد شده است، اشاره می‌گردد.

۱. کم خوابیدن: یکی از توصیه های دین، کم خوابیدن و پرهیز از پر خوابی است. در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"از پر خوابی بپرهیزید؛ زیرا پر خوابی**

---

[1] النّومُ راحَةٌ مِن أَلَمٍ ؛ إنَّ النَّومَ سُلطانُ الدِّماغِ ، و هُو قِوامُ الجَسَدِ و قُوَّتُهُ

[2] أَنَّ النَّوْمَ أَخُ الْمَوْتِ

صاحب خود را در روز قیامت تهیدست می‌گذارد". همچنین آن‌حضرت در روایتی دیگر دراین‌باره می‌فرماید: **"مادرِ سلیمان بن داود به فرزندش سلیمان علیه‌السلام گفت: از زیاد خوابیدن در شب بپرهیز؛ زیرا پُر خوابی شب، انسان را در روز قیامت تهیدست می‌کند"**(ری شهری، ج۱۲، ص٤٩٢). در حدیثی، امام علی علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"بد طلبکاری است خواب، عمر کوتاه را به فنا می‌دهد و پاداشی فراوان را از کف انسان می‌برد. هرکه خواب شبش زیاد باشد، کاری را از دست دهد که در روزش نتواند جبران کند"**(همان، ج۱۳، ص٤٤). در حدیثی دیگر، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: **"موسی علیه‌السلام [به خداوند متعال] عرض کرد: کدام بنده ات نزد تو منفورتر است؟ فرمود: مردارِ شب و بی کارِ روز"**[1](همان، ج۱۲، ص ٤٢٩). در حدیثی امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره فرمود:**"خداوند عزّ و جلّ از پر خوابی و بیکاری زیاد، نفرت دارد. پر خوابی، باعث از دست رفتن دین و دنیاست"**[2](همان، ج۵، ص ۱۱۸).

۲. با طهارت خوابیدن: یکی از دستورهای که درباره آداب قبل از خواب تأکید شده است، طهارت داشتن و با وضو خوابیدن است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراین‌باره می‌فرماید: **"هر که با وضو بخوابد، اگر در آن شب مرگش در رسد نزد خداوند شهید به شمار می‌آید"**. همچنین امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"هر کس طهارت (وضو) بگیرد و سپس به بسترش رود، در آن شب بستر او چون مسجدش باشد"**[3](ری شهری، ج۱۲، ص٤٩٥). همچنین شستن دست‌ها و صورت، یکی دیگر از توصیه‌های بهداشتی قبل از خواب می‌باشد. در این رابطه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"هیچ یک از شما با دست‌های چرب [از غذا] نخوابد. پس اگر چنین کرد و گزندی از شیطان به او رسید کسی را**

---

[1] قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ يَا ابْنَ جُنْدَبٍ أَقِلَّ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ وَ الْكَلَامَ بِالنَّهَارِ فَمَا فِي الْجَسَدِ شَيْءٌ أَقَلَّ شُكْراً مِنَ الْعَيْنِ وَ اللِّسَانِ فَإِنَّ أُمَّ سُلَيْمَانَ قَالَتْ لِسُلَيْمَانَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ النَّوْمَ فَإِنَّهُ يُفْقِرُكَ يَوْمَ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَي أَعْمَالِهِمْ ؛ كَثْرَةُ النَّوْمِ مَذْهَبَةٌ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا

[2] قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ يَا ابْنَ جُنْدَبٍ أَقِلَّ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ وَ الْكَلَامَ بِالنَّهَارِ فَمَا فِي الْجَسَدِ شَيْءٌ أَقَلَّ شُكْراً مِنَ الْعَيْنِ وَ اللِّسَانِ فَإِنَّ أُمَّ سُلَيْمَانَ قَالَتْ لِسُلَيْمَانَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ النَّوْمَ فَإِنَّهُ يُفْقِرُكَ يَوْمَ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَي أَعْمَالِهِمْ ؛ كَثْرَةُ النَّوْمِ مَذْهَبَةٌ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا

[3] إغسِلوا صِبيانَكُم مِن الغَمرَمَن نامَ عَلَى الوُضوءِ إن أدرَكَهُ المَوتُ في لَيلِهِ فهُو عِندَ اللّهِ شَهيدٌ . مَن تَطَهَّرَ ثُمّ أوى إلى فِراشِهِ باتَ و فِراشُهُ كمَسجِدِهِ

جز خودش سرزنش نکند". همچنین آن‌حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید:**"دست و صورت کودکان خود را از چربی های غذا و بوی گوشت بشویید"**[1] (همان، ج۱۲، ص۴۹۵).

۳. تلاوت قرآن قبل از خواب: یکی دیگر از دستورهای بهداشتی اسلام برای خوابیدن، خواندن آیاتی از قرآن کریم است که به طور خاص در برخی روایات، سوره‌ها و آیاتی برای تلاوت قرآن ذکر شده است. در روایتی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"هر کس وقتی به بستر خود می‌رود سوره "قل هو اللّه احد" را بخواند، خداوند گناهان پنجاه سال او را بیامرزد"**[2](همان، ص۱۱۸). در حدیثی دیگر امام رضا علیه‌السلام درباره اعمال قبل از خواب می‌فرماید: **"چند ویژگی قبل از خواب برای ما اهل بیت وجود دارد: خواندن سوره فاتحه الکتاب، تلاوت آیت الکرسی، و خواندن آیه هجده سوره آل‌عمران. همچنین آن‌حضرت خواندن تسبیحات حضرت زهراء سلام الله علیها را قبل از خواب، از آداب خواب معرفی کرده اند"**[3](نوری، ۱٤۰۸، ج ۵، ص۱۱۷).

٤. رو به قبله خوابیدن: یکی دیگر از توصیه‌هایی که درباره خواب بیان شده است، نحوه و کیفیت خوابیدن است. امام علی علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"خوابیدن چهار صورت دارد، پیامبران علیهم‌السلام به پشت دراز کشیده و می خوابند، اما چشمانشان بیدار و منتظر وحی خداوند عزّ و جلّ می‌باشند. مؤمن به دست راست و رو به قبله می‌خوابد. شاهان و شاه زادگان به دست چپ می‌خوابند، تا غذایی را که می‌خورند به هضم رسانند و ابلیس و برادران او و هر دیوانه و آفت زده ای به رو[دَمَر] می‌خوابد"**[4](نوری، ۱٤۰۸، ج٦، ص۵۰۳). باتوجّه به اینکه ویتامین آهن بدن انسان باید منظم باشد، تا به مرض قلبی دچار نشود، یکی از سفارش‌های دینی خوابیدن این است تا انسان به سمت قبله بخوابد و جریان

---

[1] لا يَبِيتَنَّ أَحَدُكُم و يَدُهُ غَمرَةٌ ، فإن فَعَلَ فأصابَهُ لَمَمٌ لِلشَّيطانِ فلا يَلُومَنَّ إلاّ نَفسَهُ . اِغسِلوا صِبيانَكُم مِن الغَمرِ

[2] مَن قَرَأَ«قُلْ هُوَ اللّه ُ أَحَدٌ» حِينَ يأخُذُ مَضجَعَهُ ، غَفَرَ اللّه ُ عَزَّ و جَلَّ لَهُ ذُنوبَ خَمسينَ سَنَةً

[3] يَقُولُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عِنْدَ نَوْمِنَا عَشْرُ خِصَالِ الطَّهَارَةُ وَ تَوَسُّدُ الْيَمِينِ وَ تَسْبِيحُ اللَّهِ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ تَحْمِيدُهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ تَكْبِيرُهُ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ وَ نَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِوُجُوهِنَا وَ نَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ و آيه َ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظِّهِ فِي لَيْلَتِهِ

[4] قَالَ النَّوْمُ عَلَي أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ عَلَي أَقْفِيَتِهِمْ مُسْتَلْقِينَ وَ أَعْيُنُهَا لَا تَنَامُ مُتَوَقِّعَةً لِوَحْيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَي يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ الْمُلُوكُ وَ أَبْنَاؤُهَا تَنَامُ عَلَي شَمَائِلِهِمْ لِيَسْتَمْرِءُوا مَا يَأْكُلُون وَ إِبْلِيسُ مَعَ إِخْوَانِهِ وَ كُلُّ مَجْنُونٍ وَ ذُو عَاهَةٍ يَنَامُ عَلَي وَجْهِهِ مُنْبَطِحاً

مغناطیسی زمین در آن سو باشد. حال اگر رو به قبله نخوابیم، آهن در جدار رگ‌ها رسوب کرده و آهن بدن کم می‌شود و تصلب شرائین و عوارض قلبی ایجاد و به کبد که قسمت کننده آهن بدن است، لطمه شدید وارد می‌کند. لذا باید در جریان مغناطیسی زمین خوابید.

۵. در بین الطلوعین نخوابیدن: همچنین خوابیدن در بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب منع شده است. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"خوابیدن صبحگاه شوم است زیرا روزی را دور کرده، رنگ رخسار را زرد، قبیح و تغییر می‌دهد"**[۱](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۱۳، ص۱۱۸). بعضی تحقیقات، استنشاق از نسیم صبحگاهی را عامل مهمی برای از بین رفتن افسردگی(زردی رخسار) می‌دانند.

٦. با حالت جنابت نخوابیدن: امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: **"مسلمان در حال جنابت نباید بخوابد و بجز با طهارت نباید به خواب رود؛ زیرا روح مؤمن به سوی خداوند عزّ و جلّ می رود و خدا آن را می‌پذیرد و برکتش می‌دهد و چنانچه اجلش رسیده باشد، آن را در پناه رحمت خود قرار می‌دهد و اگر هنوز اجلش نرسیده باشد، آن را به همراه فرشتگان امین خود می‌فرستد و آن را به کالبدش بر می‌گرداند"**[۲](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۸۱، ص۱۵۳).

۷. تنها نخوابیدن: یکی دیگر از توصیه‌های بهداشتی اسلام برای خوابیدن، اجتناب از تنها خوابیدن در یک خانه است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که سه کس را لعنت کرد: **"کسی که چیزی را تنها بخورد؛ کسی که تنها به سفر برود؛ کسی که تنها بخوابد"**[۳](مجلسی، ج٦٦، ص۳٤۷) و همچنین آن‌حضرت فرمود: **"اگر کسی تنها بخوابد، بیم آن است که دیوانه بشود"**. از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده هر کس در خانه یا بیابانی[مجبور شد] تنها بخوابد، بگوید:**"اللهم آنس وحشتی و أعنّی علی وحدتی"** (نورانی، ۱۳۸٤، ج۷، ص٤٤).

---

[۱] نَوْمَةُ الْغَدَاةِ مَشُومَةٌ تَطْرُدُ الرِّزْقَ وَ تُصَفِّرُ اللَّوْنَ وَ تُقَبِّحُهُ وَ تُغَيِّرُهُ وَ هُوَ نَوْمُ كُلِّ مَشْئُومٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي يَقْسِمُ الْأَرْزَاقَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَي طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِيَّاكُمْ وَ تِلْكَ النَّوْمَةَ

[۲] لا يَنامُ المُسلمُ و هُو جُنُبٌ ، و لا يَنامُ إلاّ علي طَهورٍ ، فإن لَم يَجِدِ الماءَ فلْيَتَيمَّمْ بالصَّعيدِ ؛ فإنَّ رُوحَ المُؤمنِ تَروحُ إلَي اللّهِ عَزَّ و جلَّ فَيَلقاها و يُبارِكُ علَيها ، فإن كانَ أجَلُها قَد حَضَرَ جَعَلَها في مَكنونِ رَحمَتِهِ ، و إن لَم يَكُن أجَلُها قَد حَضَرَ بَعَثَ بِها مَعَ أُمَنائِهِ مِن مَلائكَتِهِ فيَرُدُّوها في جَسَدِهِ

[۳] لعن رسول اللّه ثلاثة: الآكل زاده وحدةً و الراكب فی الفلاة وحدةً و النائم فی البيت وحدةً

۸. قضای حاجت کردن: امام علی علیه‌السلام به فرزند خود امام حسن علیه‌السلام فرمود: **"فرزندم! آیا چهار کار به تو نیاموزم که با به کار بستن آنها از طبیبان بی نیاز شوی؟** عرض کرد: چرا، ای امیر المؤمنین. ایشان فرمود: **بر سفره غذا منشین مگر وقتی که گرسنه باشی، هنوز اشتها داری از خوردن دست بکش، غذا را خوب بجو و هرگاه خواستی بخوابی قضای حاجت کن. اگر اینها را به کار بندی از طبابت طبیبان بی نیاز خواهی شد"**[1](ری شهری، ج۱۲، ص۴۹۸).

۵. نیاز جنسی

انگیزه جنسی، به عنوان یک کشاننده بنیادی زیستی است که بر اثر انباشتگی تحریکِ درون ارگانیزمی یا کشش درونی برطبق اصل تعادل زیستی عمل می‌کند. رفتار جنسی از تمایل، تحریک جنسی و لذّت بردن ناشی می‌شود و با فعالیت جنسی تسکین می‌یابد. دستگاه تناسلی به انسان‌ها اجازه می‌دهد که بچه دار شوند. اسپرم مرد، تخمک زن را در لوله فالوپ بارور می‌کند. تخمکی که در لوله فالوپ بارور شده رهسپار رحم می‌شود. رحم جایی است که جنین در طول یک دوره نه ماهه، در آن پرورش می‌یابد.

یکی از تفاوت‌های کشاننده‌های گرسنگی و تشنگی با نیاز جنسی آن است که آن دو بر مبنای کاهش کشاننده ای عمل می‌نمایند؛ درحالیکه، تمایلات جنسی بیشتر بر اساس القای محرک پدید می‌آید. از طرف دیگر، تمایلات جنسی همانند وقتی که بدن با آب و غذا روبرو است، به آسیب ارگانیزم منجر نمی‌شود و برای زنده ماندن موجود زنده نقش حیاتی ندارد. تفاوت دیگر آن، این است که انگیزه جنسی نسبت به تحریک‌های بیرونی تأثیر پذیری بیشتری دارد؛ در حالیکه، انگیزه گرسنگی و تشنگی بر مبنای نیازهای درونی تحریک می‌شوند(خداپناهی، ۱۳۸۳، ص۲۷۱). این یکی از حکمت‌های بزرگ آفرینش است. باتوجّه به برانگیخته شدن آن از محرک‌های بیرونی، لازم است فضای جامعه و

---

[1] بُنَيَّ، ألا أُعَلِّمُكَ أربَعَ خِصالٍ تَستَغني بِها عَنِ الطِّبِّ ؟ فقالَ: بلى يا أميرَ المؤمنينَ . قالَ: لا تَجلِسْ علَى الطَّعامِ إلاّ و أنتَ جائعٌ، و لا تَقُمْ عَنِ الطَّعامِ إلاّ و أنتَ تَشتَهيهِ، و جَوِّدِ المَضغَ، و إذا نِمتَ فاعرِضْ نَفسَكَ علَى الخَلاءِ، فإذا استَعمَلتَ هذا استَغنَيتَ عَنِ الطِّبِّ

محیط‌های اجتماعی سالم و به دور از عوامل تحریک کننده جنسی باشد، تا فرد و جامعه بهتر و بیشتر بتواند این غریزه سرکش را کنترل نمایند.

یکی دیگر از حکمت‌های نظام احسن خلقت درباره این غریزه این است که باتوجّه به زیستی بودن این نیاز، این غریزه به عنوان یک ضرورت برای بقای نسل باید مورد توجّه و استفاده قرار بگیرد. براین اساس، در آیات و روایات، از نیاز جنسی به شهوت تعبیر شده است که معنای آن در لغت، به خواهش نفس و میل و رغبت به لذّات مادی و تمایلات جنسی اشاره دارد. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: **"اگر انگیزه آدمی برای آمیزش، تنها به داشتن فرزند بود، بعید نبود که از ازدواج و آمیزش کناره‌گیری کند و نسل وی کم یا قطع گردد؛ زیرا بعضی از مردم رغبتی به داشتن فرزند ندارند و به آن اهمیّتی نمی‌دهند. بنگر که چگونه خداوند برای هر یک از این افعال که قوام و صلاح انسان به آنهاست انگیزه‌هایی در طبع آدمی قرار داده که او را به آن عمل وا می‌دارد"**[1] (مفضّل، ١٤٠٤، ص٣٦).

باتوجّه به معنای میل و رغبت در واژه شهوت، مسؤولیتی برای درست استفاده کردن از این نیاز در قرآن کریم، برای انسان تکلیف شده است. خدای متعال در آیه ای، برخی از مصداق‌های عام شهوات را ذکر کرده و دستور مراقبت و کنترل آنها را با استفاده درست از آنها صادر کرده و می‌فرماید: **"علاقه به شهوات یعنی زنان و فرزندان و گنجینه‌های پر از طلا و نقره و اسبان نشان‌دار و چارپایان و مزرعه‌ها؛ علاقه‌ای است که به وسوسه شیطان بیش از آن مقدار که لازم است در دل مردم سر می‌کشد با اینکه همه اینها وسیله زندگی موقت دنیا است، و سرانجام نیک نزد خدا است"**[2](آل‌عمران:١٤). در برخی آیات دیگر، شهوت بصورت خاص بمعنای انگیزه و تمایل جنسی بکار رفته و دستور کنترل و مدیریت آن

---

[1] وَ الشَّبَقُ يَقْتَضِي الْجِمَاعَ الَّذِي فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ وَ كَذَلِكَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَي النَّوْمِ بِالتَّفَكُّرِ فِي حَاجَتِهِ إِلَي رَاحَةِ الْبَدَنِ وَ إِجْمَامِ قُوَاهُ كَانَ عَسَي أَنْ يَتَثَاقَلَ عَنْ ذَلِكَ فَيَدْفَعَهُ حَتَّي يُنْهِكَ بَدَنُهُ وَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَتَحَرَّكُ لِلْجِمَاعِ بِالرَّغْبَةِ فِي الْوَلَدِ كَانَ غَيْرَ بَعِيدٍ أَنْ يَفْتُرَ عَنْهُ حَتَّي يَقِلَّ النَّسْلُ أَوْ يَنْقَطِعَ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَا يَرْغَبُ فِي الْوَلَدِ وَ لَا يَحْفِلُ بِهِ فَانْظُرْ كَيْفَ جُعِلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَ صَلَاحُهُ مُحَرِّكٌ مِنْ نَفْسِ الطَّبْعِ يُحَرِّكُهُ كَذَلِكَ وَ يَحْدُوهُ عَلَيْهِ

[2] زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

صادر شده و فرموده است:**"شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می‌کنید، بلکه شما گروهی اسراف پیشه‌اید"**[1](أعراف: ۸۱).

امام علی علیه‌السلام درباره تمایلات منفی شهوات می‌فرماید:**"شهوت ها، زهرهای کشنده است (که شخصیّت و ایمان انسان را نابود می‌سازد). شهوات دام های شیطانند. اگر می خواهید از آفات در امان باشید، خویشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید. با خواهش های نفسانی در تضاد باشید، همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آن به پیکار برخیزید (مانند) پیکار دشمن با دشمن. از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می‌کشاند. فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می‌کند؛ انسان نادان بنده شهوت خویش است. برده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید. شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از میان می‌برد. کسی که شهوات او فزونی یابد، شخصیت انسانی او کم می شود. حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت پرستی است، ساکن نمی‌شود"**[2](تمیمی آمدی، ۱۳٦٦، ص۲۵ و ۳۰٤).

۵,۱. بهداشت جنسی

۱. پاکدامنی و عفت: خویشتن‌داری در برابر تمایلات بی‌بند و بار جنسی و حفظ پاکدامنی آن را عفت گویند. این ویژگی به استفاده صحیح، مشروع، معروف و معتدل در بکارگیری از غریزه جنسی اشاره دارد. در حدیثی امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:**"ترک شهوت‌ها، برترین عبادت و زیباترین عادت است. کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند"**[3](همان، ص۲٤۱). امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: **"خداوند به چیزی برتر از عفّت بطن و فرج، عبادت نشده است"**. همچنین آن‌حضرت در جواب یکی

---

[1] إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

[2] اَلشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلاتٌ؛ الشَّهَوَاتُ مَصائِدُ الشَّيْطانِ ؛ اِمْنَعْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَواتِ تَسْلَمْ مِنَ الآفاتِ ؛ ضَادُّوا الشَّهْوَةَ مُضادَّةَ الضِّدِ ضِدَّهُ وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَةَ الْعَدُوِّ الْعَدُوِّ؛ اُهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقودُكُمْ إِلي رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَ الْتَهَجُّمِ عَلَي السَّيئاتِ ؛ طاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ ؛ اَلْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ ؛ عَبْدُ الشَّهْوَةِ اسيرٌ لاَ يَنْفَكُّ اَسْرُهُ ؛ حَلاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنَغِّصُهَا عارُ الْفَضيحَةِ ؛ مَنْ زَادَت شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوَّتُهُ ؛ لاتَسْكُن الْحِكْمَةَ قَلْباً مَعَ شَهوَة

[3] تَرْكُ الشَّهَوَاتِ اَفْضَلُ عِبَادَة وَ اَجْمَلُ عَادَة ؛ مَن اِشْتَاقَ اِلَي الْجَنَّةِ سَلا عَنِ الشَّهَوَاتِ

از یاران خویش می‌فرماید: **"چه جهادی برتر از پاک نگه‌داشتن شکم و شرمگاه؟"**[1](کلینی، ۱٤۱۳، ج۲، ص۷۹). امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"کسی که به هنگام غضب و تمایل و ترس و شهوت، مالک نفس خویش باشد، خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند"**[2](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۷۵، ص۲٤۳).

۲. ازدواج: یکی از نیکوترین روش‌های حفظ شهوت، ازدواج معرفی شده است. قرآن کریم، نیاز به ازدواج و همسر را یکی از عوامل آرامش بخش و یکی از نشانه‌های خدای متعال معرفی کرده و می‌فرماید: **"و از نشانه‌های او این است که برای شما از خودتان جفت‌هایی آفرید، تا بدآنها آرام گیرید و میانتان دوستی و مهربانی نهاد . همانا در اینها نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند"**[3](روم:۲۱). همچنین خداوند ازدواج را، راه بهره‌مندی از نعمت‌های الهی دانسته و می‌فرماید: **"بی همسران خود و غلامان و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید. اگر تهیدست باشند خدا از فضل و کرم خود توانگرشان کند که خدا گشایش‌گر داناست"**[4](نور:۳۲). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: **"در اسلام هیچ بنایی ساخته نشده که نزد خداوند عزّ و جلّ محبوبتر و ارجمندتر از ازدواج باشد"**[5](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۱۰۳، ص۲۲۰). امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: **"مردم در دنیا و آخرت لذّتی بهتر از لذّت زن نچشیده اند. بهشتیان از هیچ چیز بهشت، نه از خوراکی و نه از نوشیدنی، به اندازه نکاح لذّت نمی برند"**[6](حرعاملی، ۱٤۰۹، ج۱٤، ص۱۰).

۳. کنترل نگاه: نگاه کردن یکی از مهم‌ترین پدیده‌های انسانی است که از نظر روانی، رفتار آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. انحراف جنسی از نگاه ناسالم آغاز می‌گردد و از همین رو قرآن‌کریم می‌فرماید: **"به مردان مؤمن و زنان مؤمنه بگو دیدگان از نگاه حرام**

---

[1] ما عُبِدَ اللّهُ بِشيءٍ أفضَلَ مِن عِفَّةِ بَطنٍ وفَرْجٍ ؛ و أيُّ جِهادٍ أفْضَلُ مِن عِفَّةِ بَطْنٍ و فَرْجٍ

[2] مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إذا غَضِبَ وَ إذا رَغِبَ وَ إذا رَهِبَ وَ إذا اِشْتَهي، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَي النّارِ

[3] وَ مِنْ آياتِهِ أنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أنْفُسِكُم أزْواجا لِتَسْكُنُوا إلَيها وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً إنَّ فِي ذلِكَ لاَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

[4] وَأنْكِحُوا الْأَيامَي مِنْكُمْ و الصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إمائكُمْ إن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّه مِن فَضْلِهِ وَ اللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

[5] ما بُنِيَ في الإسلامِ بِناءٌ أحَبَّ إلي اللّهِ عزّ و جلّ ، و أعَزَّ مِنَ التَّزويجِ

[6] ما تَلَذَّذَ النّاسُ في الدُّنيا و الآخِرَةِ بِلَذَّةٍ أكْثَرَ لَهُم مِن لَذَّةِ النِّساءِ ... و إنَّ أهلَ الجَنّةِ ما يَتَلَذّذونَ بشَيءٍ مِن الجَنّةِ أشْهي عندَهُم مِن النِّكاحِ لا طَعامٌ و لا شَرابٌ

فرودارند و پاکدامنی ورزند"[1](نور:۳۰ – ۳۱). بنابراین، نخستین مرحله تحریک جنسی و ورود به ورطه بی‌بندوباری، نگاه‌های آلوده است که روابط انسانی را در حد شهوات حیوانی تنزل می‌دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: **"از نگاه‌های زیادی بپرهیزید؛ زیرا که این نگاه‌ها بذر هوس را می‌افشاند و باعث غفلت می‌گردد"**[2](ری شهری، ج۱۲، ص ۲۳۲). توجّه به عظمت خداوند و اینکه خدا از اسرار درونی انسان آگاه است، در جلوگیری از چشم‌چرانی بسیار مؤثر است. فردی از امام علی علیه السلام پرسید: چگونه چشم خود را کنترل کنیم؟ حضرت فرمود: **"با در نظر گرفتن قدرت خداوندی که بر تمام نهانی‌های تو آگاه است"**[3](همان، ج۱۲، ص۲۳٤). قرآن کریم، نگاه حرام را به عنوان نگاه‌های خیانت‌آمیز معرفی کرده و می‌فرماید: **"خداوند خیانت چشم‌ها و آنچه را درون‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند"**[4](غافر:۱۹).

٤. پوشش و حجاب: یکی دیگر از دستورهای مهم اسلام برای ایجاد بهداشت جنسی، رعایت حفظ حجاب است. قرآن به مسئله حجاب این‌گونه اشاره می‌کند: **"و به زنان مؤمن بگو دیدگان فرودارند و پاکدامنی ورزند و زیور خود را آشکار نگردانند، مگر آنچه از آن، که خود پیداست و باید روسری‌هایشان را بر گریبان خویش افکنند و زیور خود را آشکار نگردانند، جز بر شوهرانشان یا پدرانشان یا ... و چنان پا نکوبند که آنچه از زیورشان پوشیده می‌دارند، آشکار گردد و همگان ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه کنید؛ باشد که رستگار گردید"**[5](نور:۳۱). در این آیه، دو مسئله بیان شده است: اول، زنان نباید زیبایی و زیورآلات خود را برای نامحرمان آشکار سازند، مگر آنچه به‌طور عادی آشکار است. دوم، خِمار(روسری) را باید روی گردن بیندازند تا گردن هم پوشیده شود(مکارم شیرازی،

---

[1] قُل لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ...* وَ قُل لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ

[2] إيّاكُم وَ فُضُولَ النَّظَرِ فَإنَّه يَبْذُرُ الْهوي وَ يُولِّدُ الغَفْلَة

[3] بالْخُمودِ تَحْتَ سُلطانِ الْمُطَّلِعِ عَلي سَتْرِكَ

[4] يعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

[5] وَ قُل لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بخُمُرِهِنَّ عَلي جُيُوبهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابعِينَ غَيرِ أُوْلِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُواْ عَلي عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُواْ إِلي اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّه الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُون

۱۳۷٤، ج١٤، ص٤٣٩). حکم حجاب می‌خواهد وقار و شخصیت زن را در معرض تلذذِ مردانه قرار ندهد و ارتباط مرد و زن، به محیط سالم و مشروع محدود گردد. اسلام مسئولیت این بخش از بهداشت جنسی را به زن می‌سپارد تا با پوشش خود، نگاه مرد را از ظاهر به شخصیت او معطوف دارد(ابراهیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۵).

۵. رعایت حریم خصوصی: یکی از نکاتی که قرآن مورد تأکید قرار می‌دهد، لزوم اجازه گرفتن فرزندان برای ورود به اتاق پدر و مادر در برخی از ساعات شبانه‌روز است. این تأکید بدین معناست که پدر و مادر نیز باید حریم خصوصی خود را حفظ کنند و درخصوص مسائل زناشویی، مسائل اخلاقی را رعایت نمایند تا فرزندان، از آثار سوء ناشی از مشاهده رفتارهای جنسی در امان بمانند. قرآن دراین‌باره می‌فرماید: **"ای مؤمنان! باید کسانی که بردگان شمایند و فرزندان نابالغ شما، سه‌بار [در شبانه‌روز] از شما رخصت بخواهند: پیش از زمان نماز بامداد، و هنگامی که نیمروز لباس خود را درمی‌آورید و پس از نماز عشا. [این] سه‌هنگام برهنگی شماست ... و چون کودکانتان به [سن] بلوغ رسیدند، باید هنگام ورود اجازه بگیرند؛ مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند"**[1](نور:۵۸ – ۵۹). این دستور قرآنی گرچه خطاب به فرزندان در شرایط خاصی است، در حقیقت قاعده‌ای کلی را بیان می‌دارد که عبارت است از "مراعات حریم اختصاصی زمانی و مکانی"(همان، ص۱۹۸).

خلاصه فصل سوم

مطالعه بدن انسان شامل کالبد شناسی(آناتومی) و فیزیولوژی می‌باشد. کالبدشناسی، به بررسی اندام‌ها و دستگاه‌های بدن انسان می‌پردازد؛ ولی فیزیولوژی، علم مطالعه عملکردهای مکانیکی، فیزیکی، بیوالکتریکی و زیست شیمی اندام‌ها و سلول‌های تشکیل دهنده آنها است. در بدن انسان دستگاه‌هایی وجود دارد که با یکدیگر مرتبط بوده که عبارتند از: دستگاه گردش خون، دستگاه گوارش، دستگاه غدد درون ریز،

---

[1] يَا أَيُّهَا الَّذينَ ءَامَنُوا لِيَستَ- ئْذِنكُمُ الَّذينَ مَلَكَتْ أَيْمَانِكُمْ وَ الَّذينَ لَمْ يَبلُغُوا الْحُلُمَ مِنكمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبلِ صَلَوةِ الفَجْرِ وَ حينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكم مِنَ الظَّهيرَةِ وَ مِن بَعدِ صَلَوةِ العِشَآءِ ثَلاثُ عَوْرَاتٍ لَكم ...* وَ إِذَا بَلَغَ الأَطفَالُ مِنكمُ الْحُلُمَ فَلِيَسْتَ- ئْذِنُوا كمَا استَئذَنَ الَّذينَ مِن قَبلِهم

دستگاه ایمنی، دستگاه پوششی، دستگاه حسی، دستگاه عضلانی، دستگاه عصبی، دستگاه تولید مثل، دستگاه تنفس، دستگاه اسکلتی و دستگاه ادراری.

هومئو ستازی یا تعادل زیستی، یکی از مفاهیمی است که به گروهی از فرایندهای بیولوژیکی در دستگاه‌ها و اندام‌های بدن اشاره دارد که به حفظ برخی تغییرات بدنی در سطح مطلوب منجر می شوند. تمایل به حفظ تعادل در همه نیازهای جسمانی انسان، مانند: تنظیم حفظِ وزن پایه، تنظیم فرایندِ تشنگی، خواب، جنسی، حرارت، درد و امثال آن وجود دارد.

قرآن کریم، موضوع خلقت جسمانی انسان را با تعبیرهایی همچون: بدن، بشر، جسم و جسد نام برده است. نیازهای اولیه یا جسمانی، به موضوع‌هایی اشاره دارند که مبنای زیستی داشته و ریشه در تمایلات جسمانی انسان دارد. غریزه، یکی از مفاهیم انگیزش جسمانی است که به ویژگی درونی انسان اشاره دارد که جهت ادامه زندگی و حفظ حیات انسان از خطرات، او را بسوی مطلوبی هدایت می‌کند و او را آماده می‌سازد تا در شرایط خاص به شیوه‌ای معین عمل بکند. ذاتی بودن، غیر قابل کنترل بودن، فارغ از قدرت اراده بودن و امثال آن، بعضی از ویژگی‌های غرایز است.

اکسیژن یا هوا، یکی از عوامل فوق‌العاده مهم حیاتی برای زندگی انسان است و بدون آن زندگی امکان‌پذیر نیست؛ چنانچه اگر تنفس بیش از پنج دقیقه تعطیل شود، انسان دچار خفگی شده و در اشخاص عادی موجب مرگ می‌گردد. این عامل حیاتی، اطراف زمین را فرا گرفته است و ما اکسیژن مورد نیاز خود را به وسیله تنفس از هوا می‌گیریم. در هوا مقادیر زیادی اکسیژن وجود دارد و گیاهان نیز پیوسته این موجود را تجدید می‌کنند و نمی‌گذارند این ماده حیاتی از اندازه لازم کمتر شود.

مجاری عبور هوا از بینی شروع می‌شود و به حلق می‌رسد. در مسیر عبور، هوا اول از موهای ریز و چرب بینی عبور نموده و مخاط گلو و غشاء برونش‌ها، عملی می‌شوند و میکروب‌ها را می‌کشند. شش‌ها که همان دو ریه تنفسی می‌باشند، دو کیسه هوائی هستند که گازهای اکسیژن و کربنیک را بین خون و هوا مبادله می‌کنند. در شش‌ها نیز

ابزاری به نام سیلیا وجود دارد که آنها موهای بسیار ریزی هستند که ده‌ها میلیون از آنها در مسیر نای و نایژه قرار دارند و دائماً این موها با هوای کثیف و دودها مقابله می‌کنند. باتوجّه به هجوم باکتری‌ها و ویروس‌های موجود در فضا به شش‌ها، خداوند حکیم این ابزار را در مجاری تنفس، به عنوان فیلتر هوا قرار داده که در بینی، گلو و ششها خاصیت میکروب کشی دارند.

غذا، یکی دیگر از نیازهای جسمانی است که بوسیله گیرنده‌های مختلف مکانیکی، حرارتی، گلوکزی و چربی در یک فرایند بسیار پیچیده و متنوع به تنظیم انرژی و ارضای نیازهای فیزیولوژیک بدن منتهی می‌شود. دستگاه گوارش، فرایند تکوینی جسمانی هست که از اندام‌های مختلفی تشکیل شده است. هدف این دستگاه و اندام‌های تشکیل دهنده آن این است که غذا را به پروتئین‌ها، ویتامین‌ها، کربوهیدرات‌ها، چربی‌ها و مواد معدنی که بدن برای به دست آوردن انرژی به آنها نیاز دارد، تجزیه کند. خوردن، از دهان آغاز می‌شود. بعد از این که غذا جویده و بلعیده می‌شود، از مری پایین می‌رود و وارد معده می‌شود، جایی که در آن به وسیله اسیدهای قوی معده، غذا بیشتر تجزیه می‌شود. غذا از معده به روده کوچک می‌رود که حدود ٦ متر طول دارد. سپس وارد روده بزرگ، که حدود ١/٥ متر طول دارد، می‌گردد. مواد غذایی اضافی که بدن به آنها نیاز ندارد یا نمی‌تواند آنها را هضم کند، به مواد زاید تبدیل و از بدن دفع می‌گردند.

"جوع" که بمعنای گرسنگی است، در قرآن کریم برای نیاز گرسنگی بکار رفته است. "اکل" بمعنای خوردن، واژه ای است که برای ارضای نیاز گرسنگی در قرآن بکار رفته است. رعایت اعتدال در مقدار غذا خوردن، استفاده از روزی حلال، اجتناب از خوردن غذای های حرام، خوردن در وقت گرسنگی و دست کشیدن قبل از سیری کامل، دست‌ها را قبل و بعد از غذا شستن، غذا را با نام خدا شروع کردن، غذای داغ نخوردن، کم خوردن شام، آغاز نمودن غذا با نمک، و مسایلی مانند آن، از جمله آداب خوردن جهت رعایت بهداشت غذایی در اسلام ذکر شده است.

آب یکی دیگر از نیازهای بدن است که تقریباً هفتاد درصد وزن بدن انسان را تشکیل می‌دهد. از آنجائیکه تمام واکنشهای شیمیائی در بدن به غلظت مواد شیمیائی در آب بستگی دارد، آب بدن باید در ظرف مدت اندکی تنظیم گردد. بدن، آب مورد نیاز را از طریق نوشیدن و خوردن به دست می‌آورد و آن را با تنفس، ادرار، مدفوع، عرق و تبخیر از دهان از دست می‌دهد. در صورت نیاز بدن به آب و کمبود آن، اعضای نیازمند به آب درخواست خویش به آب را از طریق احساس تشنگی به انسان تفهیم می‌کنند تا با نوشیدن آب، جبران کمبود آن در بدن را داشته باشد. تشنگی، میلی است که برای ارضای نیاز به آب در بدن تحریک می شود تا موجود زنده را به جهت پاسخ به این نیاز برانگیزاند. دستگاه ادراری و مجاری آن، به عنوان ابزارهایی برای تنظیم و تصفیه آب در بدن تعبیه شده‌اند. در بدن انسان کلیه ها، به عنوان پالایشگاه بزرگ در قالب بسیار کوچکی جاسازی شده اند. ادرار از کلیه ها به وسیله دو لوله نازک(حالب)، رهسپار مثانه می‌گردد. وقتی که مثانه پر می‌شود، ادرار از طریق مجرای خروجی مثانه تخلیه می‌گردد.

درباره استفاده از آب و رعایت بهداشت آن، توصیه‌های فراوانی در اسلام وجود دارد. آب را یک مرتبه نخورن و یا سه مرتبه خوردن؛ درب ظرف آب را بستن؛ در بین غذا آب نیاشامیدن؛ نهی از آب‌خوردن، پس از استفاده میوه‌جات و سبزیجات؛ آب را در شب نشسته آشامیدن، زیاده روی و اسراف نکردن، نوشیدن آب در ظرف شیشه‌ای و تمیز، استفاده از آب سالم و بهداشتی، اجتناب از آلوده کردن آب، اجتناب از خوردن آب یخ، اجتناب از خوردن آب زیاد، آب را در ظرف شکسته نیاشامیدن، دعا کردن هنگام نوشیدن آب، پاشیدن آب به صورت، نحوه استفاده آب در حمام، از جمله آداب نوشیدن آب در اسلام بیان شده است.

فعالیت‌های بدن، در خواب به دو دوره اساسی تقسیم می‌شود. خواب متعارف، دارای چهار مرحله است که در هر مرحله، امواج مغزی تغییر کرده و به سوی خواب عمیق پیش می‌رود. دوره بعدی، خواب متناقض است که این مرحله با حرکات سریع چشم همراه است. این مرحله حدوداً بیست درصد کل خواب را تشکیل می‌دهد و افرادیکه در

این مرحله از خواب بیدار می‌شوند، رؤیاهای واضح و شفاف خود را به خاطر می‌آورند. هر یک از این مراحل بطور متوسط حدوداً صد دقیقه طول می‌کشد که تقریباً در طول خواب شبانه، بین پنج تا شش مرحله تکرار می‌گردد.

قرآن کریم، یکی از نعمت‌های خداوند برای بشر را، نعمت خواب دانسته که در اثر تلاش و کار در روز، انسان به استراحت می‌پردازد. خواب، یکی از انفعالات ارگانیزم می‌باشد که موجب آرامش روح، استراحت بدن و قوام حیات می‌گردد. همچنین در آیاتی از قرآن، خوابیدن به عنوان یک نوع مرگ موقت معرفی شده است. کم خوابیدن، با طهارت خوابیدن، تلاوت قرآن، رو به قبله خوابیدن، در بین الطلوعین نخوابیدن، با حالت جنابت نخوابیدن، تنها نخوابیدن، قضای حاجت کردن قبل از خواب، از جمله آداب خوابیدن در اسلام بیان شده است.

انگیزه جنسی، به عنوان یک کشاننده بنیادی زیستی محسوب می‌شود که بر اثر انباشتگی تحریکِ درون ارگانیزمی یا کشش درونی برطبق اصل تعادل زیستی عمل می‌کند. رفتار جنسی از تمایل، تحریک جنسی و لذّت بردن ناشی می‌شود و با فعالیت جنسی تسکین می‌یابد. دستگاه تناسلی به انسان‌ها اجازه می‌دهد که بچه دار شوند. یکی از تفاوت‌های کشاننده های گرسنگی و تشنگی با نیاز جنسی آن است که آن دو بر مبنای کاهش کشاننده‌ای عمل می‌نمایند؛ درحالیکه، تمایلات جنسی، بیشتر بر اساس القای محرک پدید می آید. تفاوت دیگر آن است که انگیزه جنسی نسبت به تحریک‌های بیرونی تأثیر پذیری بیشتری دارد؛ در حالیکه، انگیزه گرسنگی و تشنگی بر مبنای نیازهای درونی تحریک می‌شوند. پاکدامنی و عفت، ازدواج، کنترل نگاه، پوشش و حجاب، رعایت حریم خصوصی، از جمله دستورهای بهداشتی اسلام جهت رعایت این نیاز می‌باشد.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) کدامیک از گزینه‌های زیر، بیش از مفاهیم دیگر در قرآن درباره خلقت جسمانی انسان بکار برده شده است؟.

الف) جسم ب) جسد ج) بدن د) بشر

۲) دستگاه گردش خون، جزء کدامیک از دستگاه‌های زیر است؟.
الف) دستگاه ارتباطی ب) دستگاه تغذیه‌ای
ج) دستگاه تولید مثل د) دستگاه حسی
۳) گروهی از فرایندهای بیولوژیکی در دستگاه‌ها و اندام‌های بدن که به حفظ تغییرات بدنی در سطح مطلوب منجر می‌شوند، را چه می‌نامند؟.
الف) هومئوستازی ب) تعادل زیستی ج) تعادل حیاتی د) همه موارد
٤) یک حالت تنش همراه با نارضایتی، که فرد را در جهت یک حالت تعادل ارضاء کننده، سوق می‌دهد، را چه می نامند؟.
الف) غریزه ب) نیاز ج) تعادل زیستی د) انگیزه روانی
۵) انگیزه ای که برای حفظ حیات انسان از خطرات، او را بسوی مطلوبی هدایت می‌کند تا در شرایط خاص به شیوه‌ای معین عمل بکند، را چه می‌نامند؟.
الف) غریزه ب) نیاز ج) تعادل روانی د) تعادل زیستی
٦) کیسه‌های هوائی که گازهای اکسیژن و کربنیک را بین خون و هوا مبادله می‌کنند، در کدام قسمت زیر قرار دارند؟.
الف) مری ب) ریه ج) کلیه د) روده
۷) کدامیک از اندام‌های زیر، غذای انسان را به مواد مغذی تجزیه می‌کند؟.
الف) روده بزرگ ب) روده کوچک ج) معده د) کلیه
۸) جوع"، برای کدام معنای زیر بکار رفته است؟.
الف) تشنگی ب) گرسنگی ج) تعادل حیاتی د) نیاز جنسی
۹) کدامیک از دستگاه‌های زیر، غذا را به پروتئین‌ها و... تجزیه می‌کند؟
الف) دستگاه ارتباطی ب) دستگاه حسی و تغذیه‌ای
ج) دستگاه تنفس د) دستگاه گردش خون
۱۰) دو اصطلاح، "محرّک" و "یستحثّ"، به کدام معانی زیر اشاره دارد؟.
الف) انگیزه جسمی ب) نیاز جنسی

ج) انگیزه روانی د) تعادل زیستی

۱۱) اصطلاح **"ظماء و ظمآن"**، برای کدام یک از نیازهای انسان بیان شده است؟.

الف) غریزه جنسی ب) نیاز گرسنگی

ج) نیاز تشنگی د) تعادل زیستی

۱۲) کدام گزینه زیر درباره خواب صحیح است؟.

الف) نوعی مرگ است ب) عامل آسایش جسم است

ج) عامل آرامش روح است د) همه موارد

۱۳) کدام یک از گزینه‌های زیر، به بهداشت خواب اشاره دارد؟.

الف) پوشش و حجاب ب) عامل آسایش جسم است

ج) عامل آرامش روح است د) همه موارد

۱٤) خواب متعارف، دارای چند مرحله است؟.

الف) یک ب) دو ج) سه د) چهار

سؤال‌های تشریحی

۱) مفاهیم بکار برده شده در قرآن برای بدن را توضیح دهید؟.

۲) بنظر شما پیچیده ترین دستگاه‌های بدن کدام است آن را توضیح دهید؟.

۳) دیدگاه اسلام را درباره نیازهای هوا، غذا، آب، خواب و جنسی بیان کنید؟.

٤) توضیح پدیده‌های فراروان‌شناسی را برای اثبات روح توضیح دهید؟.

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ خداپناهی، کریم(۱۳۸۳)، روانشناسی فیزیولوژیک
- ✓ خزاعی، مجید و همکاران(۱۳۸۹)، فیزیولوژی پزشکی
- ✓ رضایی اصفهانی، محمد علی(۱۳۸۷)، شگفتی های پزشکی در قرآن
- ✓ کالات، دبلیو جیمز(۱۹۸۹م)، روانشناسی فیزیولوژیک
- ✓ نورانی، مصطفی(۱۳۸٤)، دائرة المعارف بزرگ طب اسلامی

فصل پنجم، نیازهاي روحی انسان

هدف‌های کلی

هدف کلی این فصل، بررسی نیازها و انگیزه‌های اساسی روحی انسان است. براین اساس، هشت تا از مهم‌ترین نیازها و انگیزه‌های روحی انسان از منظر اسلام، در آیات و روایات مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

هدف‌های دقیق یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از پایان فصل، سؤالات زیر را بتواند پاسخ دهد.

۱) انگیزش را تعریف کرده و مبنای انتخاب انگیزه‌ها در این فصل را بیان کند.
۲) انگیزه سلامت جویی را توضیح داده و رابطه آن را با اسلام بیان کند.
۳) فضیلت خواهی را توضیح داده و برخی از فضایل انسانی را نام ببرد.
٤) اطاعت و بندگی از منظر آیات و روایات را توضیح دهد.
٥) مفاهیم مرتبط با انگیزه آرامش‌جویی را بیان کرده و آنها را تبیین کند.
٦) فطرت حقیقت جویی برای تکامل شخصیت انسان چگونه حاصل می‌شود.
۷) گرایش عاطفه‌گرایی و مفاهیم مرتبط با آن را بر مبنای قرآن بیان کند؟.
۸) دیدگاه اسلام را در باره گرایش اجتماع گرایی توضیح دهد؟.
۹) هدف های مطرح شده در قرآن، برای انسان را نام برده و توضیح دهد؟.
۱۰) دنیای مذموم و ممدوح را از منظر آیات و روایات توضیح دهد.

انگیزه‌ها، که به چیستی و چرایی رفتار انسان می‌پردازند، یکی از مباحث مهم روان‌شناسی است که با مفاهیمی، همچون: اراده[۱](دکارت)، غریزه[۲](جیمز)، سائق[۳](هال)، مشوق[٤](بولس)، فرایند متضاد[٥](سولومون)، سطح برانگیختگی[٦](زاکرمن)، نیاز[۷](مزلو و موری)، یادگیری[۸](اسکینر)، هیجان[۹] و انگیزش[۱۰] مطرح شده است. انگیزش، به توضیح چرایی رفتار هدفمند انسان پرداخته و تبیین می‌کند که چه چیزی او را بسوی رفتار خاصی می‌کشاند؟. چرا انسان مطالعه می‌کند؟. چرا غذا می‌خورد؟. چرا عبادت می‌کند؟. و سؤالاتی مانند آن. پس می‌توان گفت، اساسی‌ترین سؤال برای هر رفتاری، تعیین چرایی رفتار و شناسایی علت یا علل رفتار است. آنچه در باره تعریف انگیزش مورد اتفاق نظریه پردازان است، اینکه انگیزه عاملی درونی است که رفتار شخص را بر می‌انگیزاند، جهت می‌دهد، و آن را هماهنگ می‌سازد. هر چند انگیزه را بطور مستقیم نمی‌توان مشاهده کرد؛ ولی وجود آن را از روی رفتار می‌توان استنباط کرد. بنابراین، انگیزش را می‌توان به این صورت تعریف کرد: **"فرایندی درونی است که رفتار را در طول زمان فعال کرده، هدایت می‌کند و آن را نگه می‌دارد. به زبان ساده، انگیزش چیزی است که انسان را به پیش می‌راند و جهت حرکت او را برای خودش تعیین می‌کند"**(حسن زاده، ۱۳۸٦، ص۹).

تبیین مفاهیم انگیزشی، چون مرتبط با موجودی به نام انسان است که تمام تلاش‌ها، اعم از علمی و عملی برای تامین منافع و مصالح اوست، کار را تا حد زیادی پیچیده و دشوار می‌نماید، برای اینکه انسان‌ها در درجات مختلفی از سلامت و بیماری، سقوط و صعود و مانند آن واقع شده‌اند. مطالعه انگیزش از دو نظر در روان‌شناسی مهم است؛ یکی اینکه چه علل و عواملی او را به تحرّک و انجام عملی وا می‌دارد؛ دوم اینکه، جهت دهی

---

۱ will
۲ instinct
۳ drive
٤ incentive
٥ opponent-process
٦ optimal-level
۷ need
۸ learning
۹ emotion
۱۰ motivation

رفتار انسانی و هدایت و تصحیح انگیزه درست، برای تحقق اعمال جهت رسیدن به تعالی و تکامل، در گرو شناخت انگیزش می‌باشد. زیرا عامل مهم انگیزه انجام یک کار، در ارزش دادن به آن کار، نقش چشم‌گیری دارد. شناخت انگیزهایی همچون: جاه‌طلبی، شهرت‌جویی، شهوت‌خواهی، قدرت‌طلبی، ثروت‌دوستی و مانند آن؛ که در نهان نفس انسانی وجود دارد، معیار ارزش‌گذاری اخلاقی نیست و کسی را نمی‌توان برای داشتن آنها نکوهش یا ستایش کرد؛ زیرا بود و نبود این امیال در اختیار انسان نیست و به طور جبری و تکوینی در وجود او سرشته شده است.

با توجه به انواع فراوان نیازهای بیان شده در قرآن کریم، و براساس اهمیت موضوع و کاربرد بیشتر آن انگیزه‌ها، برخی از مهم‌ترین انگیزه‌های روانشناختی در قرآن، براساس کاربرد بیشتر آنها و اهمیت موضوعی آن مفاهیم انتخاب گردیده است. براین اساس، تعدادی از انگیزه‌های مهم از قرآن انتخاب گردیده و به تبیین و توضیح اجمالی انواع آنها پرداخته می‌شود.

۱. سلامت جویی

یکی از انگیزه‌های مهم و کاربردی که در قرآن کریم برای انسان بیان گردیده است، میل به سلامت و بهزیستی است. سلامت که در مقابل بیماری بکار رفته است، یکی از انگیزه‌ها و دغدغه‌های اساسی بشر است و انسان تلاش می‌کند که از بیمار شدن اجتناب کرده و خود را از آسیب‌ها و بیماری‌های جسمانی یا روانی دور نگه دارد. باتوجه به اهمیت این نیاز، اینک به بررسی تحلیلی این مفهوم و کاربرد آن در قرآن پرداخته می‌شود.

۱. سلامت، از ریشه سلم بمعنای کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی و نجات یافتن و دور شدن از بلایا و عیب‌ها آمده است. این مفهوم، با مشتقاتی مانند: سلام، اسلام، مسلمان، تسلیم، سُلّم، سلیم و مانند آن، ۱٤۰ بار در قرآن کریم بکار رفته است. سلام، یکی از اسماء حسنای خداوند است. در وجه توصیف خداوند به این اسم گفته شده که عیوب و آفات بحضرتش راه ندارد(راغب، ص٤۲۱). همچنین صدوق در توحید آن را سلامت دهنده معنی کرده است. خلاصه آنکه سلام، سلامت دهنده و یا سالم از هر عیب

و نقص می‌باشد(قریشی، ج۳، ص۲۹٦). سازمان جهانی بهداشت، در تعریف سلامت گفته است: **"سلامت عبارت است از تأمین رفاه کامل جسمی و روانی و اجتماعی، نه فقط نبودن بیماری و نقص عضو"**(شجاعی تهرانی، کلیات خدمات بهداشتی، ص۲۹).

۲. اسلام، بر وزن افعال، از ریشه "سِلم" گرفته شده و باتوجه به صیغه متعدی این باب، به ایجاد سلامت در انسان معنی شده است. بر مبنای این هدف، تمامی دستورات دینِ اسلام، براساس توانایی ایجاد سلامت در انسان یا جامعه انسانی می‌باشد. بنابراین، معیار دستورات خداوند برای انسان، توجه به حفظ سلامتِ جسمانی یا روحی، دنیایی یا آخرتی، فردی یا اجتماعی و مانند آن می‌باشد. یعنی، هر چیزی که برای حفظ سلامت انسان یا جامعه انسانی، مفید و ضروری باشد "واجب" دانسته شده است و هر چیزی که مفید و غیر ضروری باشد، "مستحب" و هر چیز غیرمفید و مضر بصورت "حرام" و هر چیز غیرمفید و غیر مضرّ، "مکروه" تشریع و تکلیف شده است.

۳. باتوجه به در نظر گرفتن این مبنا و برای رسیدن به این هدف، قرآن کریم، دینِ اسلام را، به عنوان تنها شریعت آسمانی و دین خدا می‌داند که خداوند در باره آن می‌فرماید: **"همانا دین، نزد خدا تنها اسلام است، و اهل کتاب در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه به حقانیت آن یقین داشتند"**[۱](آل‌عمران:۱۹). در آیه‌ای دیگر، خداوند تنها عمل به اسلام را مُجزی دانسته که از پیروانش پذیرفته شده و پیروی از دینِ غیر اسلام، صراحتاً مردود شمرده شده و می‌فرماید: **"هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است"**[۲](آل‌عمران: ۸۵). آنچه از این آیات و موارد مشابه استفاده می‌شود اینکه، دین خدا در هر زمانی، که توسط هر پیامبری در آن زمانِ خاص، برای هدایت انسان‌ها ارسال می‌گردد، آن شریعت، دین خدا، دین حق و دین اسلام است و مراد از اسلام صرفاً آخرین دین خدا نمی‌باشد.

٤. باتوجه به معنایی که از سلامت، سلام و اسلام بیان شد، می‌توان گفت تنها هدف دین و شریعت آسمانی، به عنوان تنها دین خداوند، حفظ سلامت بر مبنای سازگاری و

---

[۱] انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ

[۲] وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ

تطابق خلقتِ تکوین با دستوراتِ تکلیف و تشریع می‌باشد. بر این اساس، بر مبنای نیاز سلامت جویی ذاتی و سرشتی انسان، شریعت اسلام در انطباق با آن نیاز ذاتی بیان گردیده است. در آیه‌ای خداوند، پیروی از خدا را داخل شدن در سلامت دانسته و می‌فرماید: **"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در سِلم و سلامت (طاعتِ خدا) درآیید و پیروی از گام‌های شیطان نکنید، که او برای شما دشمنی آشکار است"**[1](بقره:۲۰۸). در آیه‌ای دیگر، در این باره می‌فرماید:**"و خداوند شما را به سوی سرای سلامت دعوت می‌کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید"**[2](یونس:۲۵). این موضوع در روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام اینگونه وارد شده که فرمود: **"همانا خداوند متعال هیچ چیزی را برای بندگانش حرام یا حلال نکرده است مگر اینکه میل و رغبتی برای محلّلات و نفرت و کراهتی برای محرّمات در آن یافته است. بنابراین، وقتی خداوند مخلوقات را خلق کرد دانست چه چیزهایی برای آنها مفید می‌باشد پس آنها را حلال کرده و یا چه چیزهایی برای آنها مضر می‌باشد، پس آنها را نهی کرد"**[3](صدوق، ج۳، ص۳٤٥).

۵. علاوه بر این قانون کلی، وقتی به طور جزیی به دستورات اسلامی توجه می‌شود معیار سلامت جویی در تمامی آنها به خوبی مشاهده می‌گردد. زیرا نیاز به سلامت، نیازی فطری و ضامن بقای نسل آدمی است، و اسلام با تحریم خبائث و پلیدی‌ها و حلال کردن مطهّرات و پاکیزگی‌ها، در راستای تأمین حفظ این نیاز گام برداشته و زمینه سلامت او را فراهم ساخته است. زیرا خداوند متعال به آوردن هیچ‌یک از واجبات یا مستحبات، و ترک کردن هیچ‌یک از مکروهات یا محرمات نیازمند نبوده و نیست. در آیه‌ای خداوند، درخواست‌های پیامبر از امت را به نفع خود آنها دانسته و می‌فرماید: **بگو، هر اجر و پاداشی از شما درخواست کرده‌ام به نفع خود شماست**(سبأ:٤٧). پس این فرامین و دستورات برای انسان، صرفاً جهت در نظر گرفتن سلامت او بوده و در راستای تأمین این نیاز مهم در او

---

[1] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبين

[2] وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيم

[3] إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ «۲» مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهَا «۳» فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ

تشریع شده است. در آیه‌ای خداوند، پاکی و پلیدی را در مقابل هم قرار داده و می‌فرماید: **"بگو، پلید و پاکِ مساوی نیستند، هر چند فزونی پلیدی[ها] تو را به شگفتی اندازد؛ پس ای خردمندان! خودتان را از [عذاب] خدا نگه دارید، باشد که شما رستگار شوید"** [1](مائده:۱۰۰).

٦. از منظر اسلام، جسم و روح آدمی به صورت امانتی الهی در اختیار او قرار گرفته و او موظف است که در حفظ و سلامتی آن بکوشد و هر گونه آسیب به آنها در راستای خیانت به امانت الهی محسوب می‌گردد. هرگونه تلاش در زمینه حفظ سلامت، گام نهادن در اطاعت باری تعالی بوده و خود عبادت است. از این رو، هر آنچه به عنوان بهداشت، درمان و حفظ سلامت آدمی سفارش شده، همزمان انسان را متوجه ارزش آنها در راستای بندگی خدا قرار می‌دهد. بنابراین، اسلام با قراردادن نظافت در برنامه عبادی فرد مسلمان، انگیزه لازم برای رعایت بهداشت و پاکیزگی را در او ایجاد نموده است. با توجه به این نیاز فطری، اسلام بر بهداشت و نظافت جسم و روح تأکید فراوان کرده و آن را بخشی از ایمان و لازمه آن معرفی نموده است. در واقع یکی از ویژگی‌های اسلام، تشویق به رعایت پاکی در ابعاد گوناگون زندگی است؛ زیرا دوری از آلودگی جسمی و روحی، خواسته فطری هر انسان است. براین مبنا، احادیث و رهنمودهای فراوانی از معصومین علیهم السلام، جهت حفظ صحت بدن و پرداختن به آن وارد شده است. پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: **"به هر مقدار که می‌توانید نظافت را رعایت کنید؛ زیرا خداوند متعال اسلام را برپایه نظافت بنا نهاده است و هرگز کسی وارد بهشت نمی‌گردد؛ مگر این که پاکیزه باشد"**[2](نهج الفصاحه، ص۳۹۱). امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: **"صحت و سلامتی از هر نعمت دیگری بهتر و ارزشمندتر است"**[3](تمیمی آمدی، ص۲٦۳).

۷. موضوع غذا و تغذیه، بر مبنای توجه به حفظ سلامت، از چنان اهمیتی در قرآن کریم برخوردار است که در بیش از ۳۰۰ آیه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم مطرح شده است. توجه انسان به کمیت و کیفیت غذای خود و توجه به حفظ سلامت مادی و معنوی

---

[1] قُل لاَ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّهَ يَاأُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون

[2] تنظّفوا بكلّ ما استطعتم فإنّ اللّه تعالى بنى الإسلام على النّظافة و لن يدخل الجنّة إلّا كلّ نظيف

[3] الصِّحَّةُ أَفْضَلُ النِّعَمِ.

آن[1](عبس:٢٤)، خوردن از غذاهای حلال و پاکیزه[2](بقره:١٧٢)، رعایت اعتدال در خوردن و اسراف و زیاده‌روی نکردن در آن[3](اعراف:٣١)، اجتناب از غذاهای تبذیری و ناسازگار با جسم انسان[4](اسراء:٢٧)، حرمت خوردن هر چیز کثیف و ناسازگار با طبع انسان[5] (اعراف:١٥٧)؛ ضرورت پاک نگاه داشتن لباس و تطهیر آن از آلودگی‌ها[6](مدثر:٤)؛ لزوم غسل جنابت و تطهیر بدن[7](مائده:٦)؛ استفاده از آب، در زدودن آلودگی‌ها از بدن[8] (انفال:١١)؛ و دستوراتی مانند آن؛ تنها بخش کوچکی از دستورات اسلام برای حفظ سلامت و رعایت بهداشت جسم می‌باشد.

٨. علاوه بر آیات و روایات فراوانی که در خصوص بهداشت و سلامت جسم بیان شده است؛ می‌توان گفت تمامی آیات و روایاتی که در باره واجبات و محرمات تکلیفی انسان بیان شده است، بر مبنای حفظ سلامت روح و روان انسان می‌باشد. این تکالیف و توصیه‌ها، انسان را به حفظ آرامش، حُسن ظن، اطمینان، یقین، فروتنی، همدلی، عزت نفس و فضایلی مانند آن ترغیب کرده و از مواردی مثل سوء ظن، تهمت، غیبت، حقارت، اضطراب، بی‌اعتمادی و رذایلی مانند آن بر حذر می‌دارد. همچنین دستوراتی که در باره امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، حرمت ربا، رشوه و مانند آن وارد شده است از جمله اموری است که در ارتباط با سلامت فرد و جامعه می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت تمامی دستورات اسلام، بر مبنای نیاز انسان به حفظ سلامت فطری انسان و در راستای تکامل آن بصورت فردی یا اجتماعی می‌باشد.

---

[1] فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ

[2] يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُون

[3] وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

[4] وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذيراً ؛ إِنَّ الْمُبَذِّرينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً

[5] الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي ... وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ

[6] وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

[7] وَإِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا ... وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ

[8] وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّماءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ

۲ . فضیلت خواهی

یکی دیگر از انگیزه‌های ذاتی انسان، انگیزه فضیلت خواهی اوست. مراد از انگیزه فضیلت‌خواهی این است که انسان ذاتاً میل و گرایش به فضایل و ارزش‌های انسانی و اخلاقی دارد و از رذایل اخلاقی نیز بیزار است، هر چند بر خلاف ذات خویش عمل نماید. فضایلی همچون: صداقت، عدالت، حکمت، عزّت، شجاعت، شرافت، استقامت و مانند آن، ذاتاً مطلوب عقل و دل انسان است و رذایلی همچون: دروغ، ظلم، حماقت، ذلّت، ترس و امثال آن، ذاتاً مکروه عقل و دل انسان است.

اولین نکته در باره این نیاز، این است که باتوجه به ذاتی بودن فضیلت‌خواهی، انسان برای ارضای آنها، صرفاً حقّ انتخاب و عمل نمودن بین فضایل و رذایل را دارد. یعنی، افراد بر مبنای پیروی و مطابقت از نیاز ذاتی، اگر گرایش بسوی ارزش‌ها، مکارم و فضایل را در خود هدایت نکنند که جزء فضیلت اخلاقی است؛ قطعا مکاره، رذایل و ضد ارزش‌ها در آنها شکل می‌گیرد و شاکله وجودی آنها، از اخلاق ناپسند تشکیل می‌گردد. بعبارتی دیگر، بجز کسانیکه سرمایه‌های ذاتی خود را مراقبت کرده و آنها را در مسیر تعالی اخلاقی قرار می‌دهند، بقیه افراد در از دست دادن سرمایه‌های انسانی و نابودی ارزش‌های درونی خویش گام بر می‌دارند. قرآن کریم، این موضوع را با قسم‌ها و تأکیداتی بیان می‌فرماید: **"قسم به عصر که انسان در خسران و زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند و به درستی و راستی و پایداری (در دین) یکدیگر را سفارش کردند"**[۱](عصر: ۱– ۳). در آیاتی دیگر، نیز می‌فرماید: **"قسم به تین و زیتون، و قسم به طور سینا، و قسم به این شهر امن و امان، که ما انسان را در نیکوترین سیرت بیافریدیم، سپس (به واسطه کفر و گناه) به اسفل سافلین برگردانیدیم؛ مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند که به آنها پاداش دائمی عطا می کنیم"**[۲](تین: ۱– ٦).

---

[۱] وَ الْعَصْرِ(۱)، إِنَّ الْانسَانَ لَفِی خُسْرٍ(۲)، إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقّ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبر

[۲] وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ(۱) وَ طُورِ سِینِینَ(۲) وَ هَاذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ(۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ(٤) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ(٥) إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ ممَنُون

موضوع ذاتی بودن فضایل اخلاقی، در روایات نیز با عباراتی دیگر بیان شده است. در حدیثِ معروفی که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله بیان فرمود: **"همانا من برای اتمام و اکمال ارزش‌های اخلاقی برگزیده شده ام"**[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۳، ص۱٤۹)؛ این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. زیرا اتمام و اکمالِ فضایل اخلاقی، که توسط پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سایر انبیاء، به عنوان دستوراتِ تکلیفی اخلاقی ارائه گردیده است، جهت تکمیل و تتمیم مکارم ذاتی و تکوینی انسان است. یعنی، تا انگیزه و میل به آن فضایل، در سرشت و ذاتِ انسان‌ها نباشد؛ انبیاء نمی‌توانند آنها را تکمیل و تتمیم کنند؛ زیرا معنای اتمام و تتمیم این است که باید چیزی شروع شده باشد، تا شرایع بتوانند آنها را، ادامه و تکمیل گردانند. این موضوع زمانی مهم‌تر فهمیده می‌شود که با کلمه"إِنَّمَا"، که از علائم و اداتِ حصر است، تأکید شده است. یعنی، تنها هدف خلقت و ارسال رسولان و شرایع الهی، تکمیل فضایل و ارزشهای اخلاقی انسان می‌باشد.

قرآن کریم، در راستای ارضای این نیاز، فضایل بسیاری را برای انسان ذکر کرده و با شیوه‌ها و روش‌های متفاوتِی، به توصیف، تبیین و تشویق کسب آنها، جهت تکمیل آن فضایل تکوینی پرداخته است. انگیزه‌های مثبتی همچون: صداقت(۱۵۵ مرتبه)، حکمت(۲۱۰ مرتبه)، رحمت(٥٦۳ مرتبه)، شکیبایی(۱۰۳ مرتبه)، عزّت(۱۱۹ مرتبه)، علم (۸٥٤ مرتبه)، و مانند آن، که در آیات قرآن فراوان تکرار شده است؛ از جمله ارزش‌های وجودی انسان است که در ادامه نیازهای فضیلت‌جوییِ تکوینی او معرفی گردیده است. همچنین در آیات زیادی، رذایلی مانند: کفر(٥۲٤ مرتبه)، ظلم(۳۱٥ مرتبه)، کذب(۲۸۲ مرتبه)، کبر(۱٦۱ مرتبه)، جهل(۲٤ مرتبه)، و امثال آن را بیان فرموده و ضمن مذمّت آنها، انسان‌ها را از انجام آنها بر حذر داشته است.

نکته دیگر اینکه بی‌توجهی به این فضایل و مکارم اخلاقی؛ موجب سقوط در سراشیبی انسانی و نابودی ارزش‌ها می‌گردد که آن نیز، شکل‌گیری یک‌نوع اخلاق دیگر، از جنس رذایل است. قرآن کریم، اولین گام نابودی این گرایش انسان را، با از دست دادن

---

[1] إِنَّمَا بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلَاقِ

سرمایه‌های ارزشمند درونی الهی او معرفی کرده و با تعابیری همچون: "خاب"، "خَسُر"، "حَبِط" و مانند آن؛ این افراد را معرفی کرده است. در آیه‌ای خداوند تزکیه نشدن را موجب زیانکاری نفس بیان کرده و در این باره می‌فرماید: **"هر کس آن (نفس) را پاک گردانید، قطعاً رستگار شده است؛ و هر که آن را به پلیدی‌ها آلوده ساخت، بی‌تردید محروم و زیانکار شده است"**[1](شمس:۱۰). در آیات دیگری، این از دست دادن سرمایه، با "خسران" تعبیر شده و می‌فرماید: **"آن مردم وبال سرپیچی‌های خود را چشیدند و عاقبت امرشان خسران و زیان کاری شد"**[2](طلاق:۹). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"اینها همان‌هایی هستند که (در دنیا) حقیقت ذاتی اشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افتراءاتشان نمی‌بینند"**[3](هود:۲۱). در آیات دیگری، تعبیر به حبط عمل و بطلان و بی اثر شدن آن شده است. در آیه‌ای، بی‌ادبی و بلند صدا کردن پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله، را یک اخلاق ناپسند دانسته که موجب حبط عمل آنها می‌شود: **"ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!**[4](حجرات:۲).

باتوجه به آیات فوق و آیات و روایات فراوان دیگر، می‌توان گفت: برمبنای ذاتی بودن فضیلت‌خواهی انسان، اگر کسی اخلاق حسنه را در درون خود ایجاد نکند، نه تنها آن ذاتیات خود را رشد نداده و آنها را به سلامت و کمال نرسانده و وجود خویش را بهره‌مند از آن نعمت‌های الهی نگردانیده است؛ بلکه اخلاق سیئه ای را در خویش ایجاد کرده که علاوه بر اینکه سرمایه‌های ارزشمند الهی خود را از دست داده؛ همچنین به بیماری، فناء و مرگ انسانی نیز مبتلا می‌گردد.

---

[1] قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا

[2] فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ كانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً

[3] أُولئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ

[4] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُون

۳ . اطاعت پذیری

اطاعت از طوع بمعنی انقیاد، فرمانبری و پیروی کردن آمده است. یکی دیگر از نیازهای ذاتی و انگیزه‌های سرشتی انسان، نیاز به اطاعت و پیروی کردن است. این مفهوم با مشتقاتی، مانند: طاعت، استطاعت، اطیعوا، طوع، تطوّع و مانند آن، ۱۲۹ مرتبه در قرآن کریم تکرار شده است. اطاعت به پیروی انسان از دانسته‌هایی اشاره دارد که نیازمند آن است تا سرلوحه عمل و زندگی او قرار گیرد. پس انسان نیازمند به دانستن و پیروی کردن است. آنچه مسلّم است اینکه انسان در ابتدای خلقت چیزی نمی‌داند تا مبنای عمل و رفتار او قرار گیرد. بنابراین، انسان برای زندگی خود نیازمند آن است که بداند تا مبنای رفتار او قرار گیرد. خداوند در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!"**[۱](نحل:۷۸).

قرآن کریم، این نیاز ذاتی انسان را مورد توجه قرار داده و براساس اینکه انسان، مبنای شناخت و پیروی خود را چه کسی و یا چه گروهی قرار دهد، آنها را به دو گروه تقسیم کرده است. گروه اول، کسانی هستند که به مقتضای فطرت الهی خویش، از افراد یا گروه‌هایی پیروی می‌کنند که آنها را بسوی مقصد خلقت و هدف آفرینش خود نزدیک می‌کنند. این افراد در قرآن کریم، به عنوان پیروانِ خدا(حزب‌الله) یاد شده‌اند. در این باره در آیه‌ای می‌فرماید: **"هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که از دشمنان خدا و رسولش پیروی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌ها یشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده است. خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند. [همانا] آنها "حزب اللّه" هستند، بدانید "حزب اللّه" پیروز و رستگار هستند"**[۲](مجادله:۲۲).

---

[۱] وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون

[۲] لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُون

خداوند متعال، نتایج و ثمرات ارزشمندی را برای این نوع اطاعت بیان داشته است. درآیه‌ای می‌فرماید: **"و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند!"**[1] (نساء:٦٩). دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید:**"ای فرزند آدم! من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم؛ از فرمان‌های من اطاعت کن تا تو را زنده‌ای قرار دهم که هرگز نمیری. ای فرزند آدم! من به هر چه بگویم: هست شو، هست می‌شود؛ از فرمانهای من اطاعت کن تا تو را چنان قرار دهم که به هر چه بگویی: هست شو، هست شود"**[2](نوری، ١٤٠٨، ج١١، ص٢٥٨). بنابراین، حقیقت اطاعت کردن، همان بندگی کردن و فرمانبرداری از اوست. در روایت قدسی دیگری، از قول خدای تعالی نقل شده که فرموده است: **"مرا با اطاعتم یاد کنید تا من با مغفرتم یادتان کنم و کسی که بیاد من باشد، در حالی که مطیع هم باشد بر من واجب می‌شود که با مغفرتم یادش کنم و کسی که مرا یاد کند در حالی که نافرمان باشد، بر من واجب می‌شود یادش کنم، در حالی که بر او خشمناک باشم"**(سیوطی، ١٤٠٤، ج١، ص١٤٨) در روایتی دیگر آن‌حضرت فرمود: **"کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده است و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده است"**(همان، ج ١، ص١٤٩).

از منظر قرآن، سرباز زدن از اطاعت خدا و فرامین او، دلدادگی و دلسپردگی به غیر خداست که در آیات الهی، به اطاعت از شیطان معرفی شده است. قرآن عظیم، این اطاعت را برخلاف ذات و فطرت انسان دانسته و این را به عنوان یک پیمانی سرشتی معرفی کرده که خدای متعال از بندگان خویش گرفته و در این باره فرموده است: **"ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛ زیرا او دشمن آشکار شماست"**[3](یس:٦٠). در آیه‌ای دیگر، پیروانِ شیطان را به عنوان "حزب شیطان" معرفی کرده که تحت تسلط

---

[1] وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً

[2] رُوِيَ أَنَّ اللّه َ تَعالي يَقولُ في بَعضِ كُتُبِهِ : يَا بنَ آدمَ، أنا حَيٌّ لا أمُوتُ، أطِعني فيما أمَرتُكَ أجعَلْكَ حَيّا لا تَموتُ . يَا بنَ آدمَ، أنا أقولُ لِلشَّيءِ : كُنْ فَيَكونُ، أطِعني فيما أمَرتُكَ أجعَلْكَ تَقولُ لِلشَّيءِ: كُنْ فَيَكونُ

[3] أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

او قرار گرفته‌اند. خداوند در باره آنها می‌فرماید: **"شیطان بر آنان مسلّط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده، آنان پیروانِ شیطان هستند! بدانید پیروان شیطان زیانکارانند!"**[1](مجادله:۱۹). قرآن کریم، این نوع اطاعت را منشاء همه عصیان‌گری‌ها و انحراف‌های انسان دانسته و این را برای گمراه‌ترین انسان‌ها با بدترین جایگاه، در قرآن توصیف کرده که می‌فرماید: **"بگو (ای پیغمبر): آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و برخی از آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده و آن کس که بندگی طاغوت (شیطان) کرده. این گروه را (نزد خدا) بدترین منزلت است و آنها گمراه‌ترین مردم از راه راست هستند"**[2](مائده:٦٠).

این موضوع، بصورت بسیار گسترده‌ای در قرآن مورد توجه قرار گرفته و ضمن هشدارهای فراوان از اینگونه اطاعت، مصادیق زیادی را نیز برای آن بیان کرده است. در آیه‌ای، خداوند اطاعت از کافران و منافقان را نهی کرده و می‌فرماید: **"و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آنها اعتنا منما، و بر خدا توکّل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است"**[3](احزاب: ٤٨). در آیه‌ای دیگر، به عدم پیروی از سران گمراه تذکر داده و می‌فرماید: **"و می‌گویند، "پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند!. پروردگارا! آنان را از عذاب، دو چندان ده (عذاب گناهان خودشان و گناهان ما که گمراهمان کردند) و آنها را لعنت بزرگی فرما!""**[4](احزاب:٦٧). در آیه‌ای دیگر، بر اطاعت از آیین یهود و نصاری هشدار داده و می‌فرماید:**"هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آیین آنها پیروی کنی. بگو: راهی که خدا بنماید به یقین تنها راه حق است و البته اگر از میل و خواهش آنها پیروی کنی بعد از آنکه طریق حق را دریافتی، دیگر از سوی خدا، یار و یاوری نخواهی داشت**[5](بقره:۱۲۰). در آیه‌ای دیگر، پیروی از اکثریت مردم، را

---

[1] اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُون

[2] وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ

[3] وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلاً

[4] وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيل

[5] وَ لَنْ تَرْضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذي جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيراَ

اطاعت جوگیرانه و گمراه‌کننده دانسته و می‌فرماید:**"اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند"**[1](انعام:۱۱٦).

از منظر قرآن، این اطاعت و پیروی کردن، جزء عبادت و بندگی کردن است. یعنی، اطاعت و پیروی، لازمه عبادت و بندگی می‌باشد. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید:**"خدا را بپرستید، و از او بترسید و از من اطاعت کنید"**[2](نوح:۳). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:**"هر کس از من پیروی کند او از من است!"**[3](ابراهیم:۳٦). معنای واقعی بندگی، یعنی وابستگی یک موجود نیازمند، به یک وجود بی‌نیاز است که نقطه اتکاء وجود او و عامل حفظ و حراست او در شدائدِ روزگار و امواج سهمگین زمانه است. قرآن مجید، هدف خلقت انسان و جن را بندگی خدای تعالی معرفی فرموده است: **"همانا جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام"**[4](ذاریات:٥٦). زیرا اساس بندگی، رسیدن به حقیقت توحید و دستیابی به مقام پروردگاری و ظهور آن در شؤون زندگی و زیستن به آن صورتی است که از آدمی خواسته شده است. امام صادق علیه‌السلام در روایتی در این باره می‌فرماید: **"عبودیّت، گوهری است که باطن آن ربوبیّت است؛ پس، آنچه در عبودیت یافت نشود، در ربوبیّت یافت گردد و آنچه از ربوبیت مخفی بماند، در عبودیّت به دست می آید"**[5](مصباح الشریعه، ص۷).

مهم‌ترین گام در اطاعت و بندگی، شناخت خدا و معرفت به دستوراتی است که برای راهنمایی انسان به سوی سعادت، به وسیله انبیاء به او ارائه شده است. قرآن کریم، عبادت و بندگی را برای دستیابی به یقین، که کامل‌ترین شناخت است، معرفی کرده و می‌فرماید:**"و پروردگارت را آنچنان بندگی کن تا به مقام یقین برسی"**[6](حجر:۹۹) . در روایات فراوان، ارزش، فواید و نتایج بندگی بیان گردیده است. در حدیثی قدسی، خداوند

---

[1] وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ

[2] أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ

[3] فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحيم

[4] وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ

[5] الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وُجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّة

[6] وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّي يَأْتِيَكَ الْيَقينُ

می‌فرماید: **"ای فرزند آدم! خود را به عبادت من مشغول ساز تا دلت را پر از بی نیازی کنم و دستانت را آکنده از روزی سازم. ای فرزند آدم! از من دوری مکن، که دلت را از فقر انباشته و دستانت را از گرفتاری آکنده می کنم"**[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۷، ص۱۰). امام علی علیه السلام می‌فرماید:**"هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، نیکویی عبادت را در دل او افکند. هیچ تقرّب جوینده ای، با چیزی چون عبادت خدا، به او نزدیک نشد"**[2](همان، ج۷، ص۷).

امام علی علیه السلام در مصادیق عبودیت می‌فرماید: **"بندگی در پنج چیز است: اندرون از طعام تهی داشتن، قرآن خواندن، شب را به عبادت گذراندن ، و زاری کردن [به درگاه خداوند] هنگام صبح، و گریستن از ترس خدا"**(همان، ج۷، ص۱۱). امام صادق علیه السلام در باره حقیقت بندگی فرمود: **"حقیقت بندگی سه چیز است: این که بنده در آنچه خداوند به او عطا فرموده است برای خود مالکیتی در نظر نگیرد؛ زیرا بندگان [واقعی خدا] مالک چیزی نیستند، مال را متعلّق به خدا می‌دانند و آن را هر جا که خداوند عزّ و جلّ فرمان داده است به مصرف می رسانند. [دوم] بنده برای خود تدبیر و چاره اندیشی نکند، و [سوم] تمام اشتغالش به چیزهایی باشد که خداوند عزّ و جلّ او را به انجام آنها فرمان داده یا از آنها باز داشته است"**(همان، ج۷، ص۱۲). در روایات دیگر، چشم بستن از حرام‌های خداوند سبحان، خالص گردانیدن عمل، عفّت شکم و شهوت، برپاداشتن واجبات و فروتنی، به عنوان برترین عبادات معرفی شده است[3](همان، ج۷، ص۲۲).

٤ . آرامش جویی

آرامش در قرآن، با واژه‌هایی همچون: طمأنینه و اطمینان(رعد:۲۸)، سکینه و سکون (فتح:٤)، امن و ایمان(انعام:۸۱)، ربطِ قلوب(کهف: ١٤)، نفی خوف و حُزن (فصلت:۳۰)، تثبیت فؤاد(هود:۱۲۰)، سُبات(فرقان: ٤٧) و مانند آن بیان شده است. آنچه از این مفاهیم

---

[1] أفضَلُ النّاسِ مَن عَشِقَ العِبادَةَ فَعانَقَها، و أحَبَّها بقَلبِهِ، و باشَرَها بِجَسَدِهِ، و تَفرَّغَ لَها، فَهُو لا يُبالي عَلي ما أصبَحَ مِنَ الدُّنيا : عَلي عُسرٍ أم عَلي يُسرٍ

[2] إذا أحَبَّ اللّهُ عَبدا ألهَمَهُ حُسنَ العِبادَةِ ؛ ما تَقَرَّبَ مُتَقَرِّبٌ بمِثلِ عِبادَةِ اللّهِ

[3] غَضُّ الطَّرفِ عَن مَحارِمِ اللّهِ سُبحانَهُ أفضَلُ عِبادَةٍ ؛ أفضَلُ العِبادَةِ إخلاصُ العَمَلِ؛ ما عُبِدَ اللّهُ بِشيءٍ أفضَلَ مِن عِفَّةِ بَطنٍ و فَرْجٍ

با کاربرد فراوان آن در قرآن استفاده می‌شود؛ اینکه انسان در تکاپوی به دست آوردن حالتی درونی است که به او احساس راحتی، آسایش، آرامش با خالی‌بودن از هر گونه نگرانی و افسردگی، و به دست آوردن اطمینان و امنیت بدهد. قرآن کریم، در آیات زیادی، آرامش داشتن انسان را با نداشتن ترس(خوف) و افسردگی(حُزن) بیان نموده و در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: **"آگاه باشید، که برای دوستان خدا نه ترسی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند"**[1](یونس:٦٢). امام علی علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: **"هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، او را به آرامش و بردباری زینت می‌دهد"**[2](ری شهری، ۱۳۸۵، ج٤، ص١٤٦).

یکی از کاربردی‌ترین مفهومی که درباره آرامش در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است؛ مفهوم "ایمان" است که از واژه "أمن"، بمعنای تصدیق توأم با اطمینان خاطر گرفته شده است(راغب، ١٣٦٢، ص٩٠). این مفهوم که با مشتقاتی مانند: اَمِن، ایمان، آمَن، یؤمن، مؤمن، امانت و مانند آن، در ۸۷۹ آیه در قرآن بکار برده شده است، در جایگاه جامع‌ترین مفهوم دینی در اسلام، به معنای آرامش جان و رهایی از هر گونه هراس و اندوه است، که ارتباط میان پذیرش گفتار خداوند و دست‌یابی به آرامش روح و روان را نشان می‌دهد. علّامه طباطبایی(ره)، اطمینان و سکینه را حالتی الهی و نوع ویژه‌ای از آرامش بر می‌شمرد که فقط بر دل‌های پاک و جان‌های پرهیزگار فرود آمده و همواره تثبیت ایمان و افزایش روح تقوا را در پی داشته باشد و او معتقد است که فقط به افراد ویژه‌ای در مراحل بالای کمال اختصاص دارد(طباطبایی، ج۹، ص٢٢٤). خدای متعال در این باره می فرماید:**"آنان که ایمان آورده، آفت ناپاکی را به حریم آن راه ندهند، آرامش از آنِ ایشان است و آن‌ها همان هدایت یافتگانند"**[3](انعام:۸۲).

باتوجه به اینکه روح انسان از یک عالم ملکوتی به یک عالم دیگر مُلکی نزول پیدا کرده است. جدا شدن از آن حقیقت ملکوتی و قرار گرفتن در یک دنیای نامانوس مادی و مُلکی، که ناسازگار و ناهماهنگ با آن حقیقت وجودی اوست؛ بنظر می‌آید که دو عامل

---

[1] أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون

[2] إذا أَحَبَّ اللّهُ عَبدا زَيَّنَهُ بالسَّكينَةِ و الحِلْمِ

[3] الَّذينَ ءَامنُوا و لَم يَلبِسُوا إيمنَهم بِظُلْمٍ أولئك لَهُم الأَمنُ و هُم مُهتَدُون

مهم ناامنی و ناآرامی انسان است. بر این اساس، آنچه انسان در اطراف دنیای مادی خود می‌یابد، با آنچه در ذات ناخودآگاه خویش از درون کشف می‌کند، ناهماهنگ است؛ پس نگران و افسرده می‌شود. قرآن کریم، درمان این ناامنی و ناآرامی را، دلدادگی و دلسپردگی در رسیدن به اصل خویش دانسته و می‌فرماید: **"و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!؛ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آنِ خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم!؛ اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها همان هدایت‌یافتگان هستند!**"[1](بقره:۱۵۵-۱۵۷). امنیت و ایمان به، از خدا بودن و بسوی او بازگشتن، یکی از عوامل آرامش صبر پیشگان در این آیه معرفی شده است. درک این موضوع را می‌توان یک نوع هوش معنوی دانست که با بهزیستی معنوی، کیفیت و رضایت زندگی رابطهٔ مثبت و معنادار دارد(تقی زاده و همکاران، ۱۳۹۲).

از آنجائیکه ذات انسان از روح الهی نشأت گرفته است و باتوجه به اینکه این ذاتِ روحی، برای ادامهِ حیات، سلامت و کمال خویش، نیازمند به محتوا و موضوعاتی می‌باشد؛ خداوند متعال برای پُر کردن آن ذاتِ نیازمند، دستوراتی را صادر کرده که آنها متناسب و هماهنگ با ذات انسان است. بنابرآنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود، اینکه هر دستوری که خداوند در شریعت‌های خویش(اسلام) فرمان داده، مثل: نماز[2](طه:۱٤)، قرآن[3](حجر:۹)، تورات[4](انبیاء:۱۰۵) و مانند آن، از مصادیق ذکرالله می‌باشند. زیرا مفهوم ذکر این است که آن حقایق برای ذاتِ انسان شناخته شده است و غفلت از آنها، موجب فراموشی گردیده است. براین اساس، پیروی عملی از دستورات خدا(وجود تکلیفی)، برمبنای اینکه آنها با ساختار فطری و تکوینی انسان هماهنگ می‌باشند(چون مبدأ و مقصد هر دوی آنها خداست)، موجب آرامش روح و روان او می‌گردد. خداوند در آیه‌ای دراین باره می‌فرماید: **"کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که**

---

[1] وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ أُوْلَئكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُوْلَئكَ هُمُ الْمُهْتَدُون

[2] وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي

[3] إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون

[4] وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ

با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد"[1](رعد:۱۳). این احساس آرامش مطلق، فقط در حالت ایمان و اتصال به آن حقیقت مطلق پدید می‌آید که در آیه‌ای در این باره اشاره گردیده است:**"او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند. لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است"**[2](فتح:٤). پس، آرامش یافتن انسان، از آن جهت بدست می‌آید که او بداند همه کارها به دست مُصلح کل، یعنی "رب العالمین" است، ولی بی‌خبران، در غم و اضطرابند که چه می‌شود. در آیه‌ای، اضطراب نداشتن و محزون نبودن، دو شاخصه و نشانه مهم آرامشِ زندگی اولیای خدا و بندگان صالح او معرفی شده است[3](یونس:٦٢).

قرآن کریم به نمونه‌های بارزی از بحران‌های روحی و اجتماعی افراد اشاره کرده که در آن حالات دشوار، تنها دلدادگی به آن مبدأ و استعانت از آن منبع اطمینان بخش، آرامش بخش و یاری رساننده آنها بوده که در آن حال، اهمیّت آرامش روانی را دو چندان نمایان می‌نماید. قرآن کریم، از مادر حضرت موسی علیه‌السلام یاد می‌کند که او در سخت‌ترین حالات روحی، بدلیل ترس کشته شدن فرزند خود، او را در گهواره‌ای چوبی نهاده و به رود نیل سپرده است و در این حال، فقط یاد خدا و استعانت اوست که آرامش بخش این شرایط دشوار است: **"در نتیجه قلب مادر موسی مطمئن و فارغ از اندوه گشت که اگر فارغ نمی‌شد نزدیک بود موسی را لو دهد، این ما بودیم که قلبش را استوار کردیم تا از مؤمنین باشد"**[4](قصص:۱۰). بنی‌اسرائیل هنگام فرار از مصر، در حالی که لشکریان فرعون را در پی‌خویش می‌دیدند، فقط با سخنان موسی که با اطمینان از یاری خدا سخن می‌گفت، آرامش یافتند[5](شعراء:٦٢). اصحاب کهف در میان مردم مشرک و توحید ستیزِ شهرشان،

---

[1] الَّذينَ ءَامَنوُا و تَطمَئِنُّ قُلوبُهم بِذِكرِ اللّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

[2] هُوَ الَّذي أَنْزَلَ السَّكينَةَ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ لِيَزْدادُوا إيماناً مَعَ إيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حَكيماً

[3] أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يحَْزَنُون

[4] و أَصبَحَ فُؤَادُ أمّ مُوسي فرِغاً إن كادَت لَتُبدِي بِهِ لَولَا أَن رَبَطنا عَلي قَلبِها لِتَكوُنَ مِنَالمُؤمِنين

[5] فَلَمّا تَرءَا الجَمعانِ قالَ أَصحبُ مُوسي إِنّا لَمُدرَكوُن* قالَ كَلّا إِنَّ مَعِي رَبّي سَيَهدين

در اثر برخورداری از آرامش الهی، با شهامت تمام در برابر همه قدرت‌ها و جاذبه‌های زندگی مادّی ایستاده، شعار توحید سر می‌دادند[1](دائرة المعارف قرآن کریم، ج۱، ص۱٦۳).

احساس امنیت، واقعیت دیگری از این انگیزه مهم در فرایند رشد و شخصیت انسان است که خداوند در آیاتی از قرآن، اشاره به برخی از مصادیق آنها کرده است: **"خانه‌های خود را در کوهها می‌کنند تا ایمن باشند**[2]**"**(حجر:۸۲). خداوند متعال، درخواست امنیت برای کعبه را، از زبان حضرت ابراهیم علیه‌السلام بیان کرده که می‌فرماید:**"ای پروردگار من! این سرزمین را ایمن گردان"**[3](بقره: ۱۲٦). در آیه‌ای دیگر، خدای متعال شب را وسیله آرامش انسان معرفی کرده و می‌فرماید:**"او کسی است که برای شما، شب درست کرد تا در آن آرامش گیرید"**[4](یونس: ٦۷). همچنین همسر را برای انسان، عامل آرامش و امینت معرفی کرده است: **"اوست خدائیکه از جنس خودتان همسرانی را قرار داد تا آرامش یابید**[5]**"**(اعراف:۱۸۹).

علی‌رغم این نیاز ذاتی و فطری به آرامش حقیقی و دائم، که انسان‌ها همواره به دنبال آن هستند؛ برخی افراد بر مبنای تفکّر غلط و اندیشه مادی، به دنبال آرامش در مصادیق مادی و دنیایی می‌گردند. آنها آسایش موقت، صوری، مادی و دنیایی را با آرامش دائمی، حقیقی، روحی و آخرتی اشتباه گرفته، و داروی مسکّن موقتی را به جای درمان‌کننده حقیقی دائم استفاده می‌کنند. قرآن کریم، زبان حال آرامش جوی آنها را این‌گونه بیان می‌نماید: **"آنها که به دیدار و ملاقات ما ایمان ندارند، و به زندگی دنیا راضی و خشنود شدند و [فقط] بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافلند، (همه) آنها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می‌دادند!"**[6](یونس:۷).

در روایات، عواملی برای دستیابی به آرامش معرفی شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:**"هرکه به اندازه کفاف بسنده کند، آرامش یابد و در منزلگاه آسودگی فرود آید"**. امام

---

[1] و رَبَطنا عَلي قُلُوبِهِم إذ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا ربُّ السَّموتِ وَالأرضِ

[2] وكانوا ينحتون من الجبال بيوتا امنين

[3] واذقال ابراهيم رب اجعل هذا البلد امنا

[4] وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها

[5] وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها

[6] إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ

صادق علیه السلام می‌فرماید: **"خوشی و آرامش در خشنودی و یقین است: بالاترین آرامش، چشم امید برکندن از مردم است"**. آن‌حضرت در روایتی دیگر، چهار چیز را به عنوان عوامل آرامش معرفی می فرمایند که عبارتند از: **"سکوتی که به وسیله آن به احوالِ دل و نفْس خود با آفریدگارت پی ببری ، خلوتی که به سبب آن از گزندهای پیدا و ناپیدای زمانه نجات یابی، و گرسنگی ای که با آن شهوتها و وسوسه های شیطانی را بمیرانی، و شب زنده داری که بدان سبب، دلت را روشن و نهادت را تصفیه و روح و روانت را پاکیزه کنی"**. در روایتی دیگر، از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد: راه آرامش چیست؟ فرمود: **در مخالفت کردن با هوای نفس، عرض شد: پس، چه وقت بنده طعم آرامش را می چشد؟ فرمود: در نخستین روزی که به بهشت وارد می‌شود"**[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج٤، ص٥٤٧).

٥. حقیقت جویی

علم، آگاهی، شناخت، دانایی و مفاهیمی مانند آن؛ به استعداد و توانایی در انسان اشاره دارد که معرفت و دانش را برای او ایجاد می‌کند. علم در کنار عمل، یکی از تکالیف مهم انسان است که می‌تواند تاریکی‌های درون و برون وجود او را برای خویش روشن کرده و راه هدایت را برایش آشکار نماید. مفاهیم شناختی در قرآن با واژه‌های مختلفی بکار برده شده است. علم، فکر، فقه، رأی، عقل، لُبّ، شعور، تدبّر، تأمّل، تفکر، معرفت، حکمت، یقین و مانند آن، از جمله ابزار و مفاهیمی هستند که برای دستیابی به حقیقت و کسب شناخت انسان در قرآن بکار برده شده است. حقیقت‌جویی، یک میل ذاتی و سرشتی در انسان است که برای یافتن حقّ و کشف معرفت حقیقی در او قرار داده شده است. یعنی، افزایش توانایی‌های معرفتی انسان، بواسطه این میل ارضاء می‌گردد.

حقّ به معنای وجودی ثابت، مطابق و واقع شیء در محل خویش است که ضدّ باطل است. در مجمع آمده است: **"حقّ آنست که شیء در موقع خود واقع شود"**(طبرسی، ج٤ ، ص٨٠٢). این مفهوم در قرآن ۲۸۷ بار تکرار شده است. "حقّ" یکی از اسماء حسنای

---

[1] مَنِ اقتَصَرَ علي بُلغَةِ الكَفافِ فَقَدِ انتَظَمَ الراحَةَ، و تَبَوَّأَ خَفضَ الدَّعَةِ. الرَّوْحُ و الرّاحَةُ في الرِّضا و اليَقينِ؛ صَمتٌ تَعرِفُ بِهِ حالَ قَلبِكَ و نَفْسِكَ فيما يكونُ بينَكَ و بينَ بارِيكَ، و خَلوَةٌ تَنجُو بها؛ مِن آفاتِ الزمانِ ظاهِرا و باطِنا، و جُوعٌ تُمِيتُ به الشَّهَواتِ و الوَسْواسَ و الوَساوِسَ، و سَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قلبَكَ و تُنَقّي به طَبعَكَ و تُزَكِّي بِهِ رُوحَكَ

الهی است، چون ذات و صفات خدا غیر قابل زوال است، لذا حقّ از اسماء حسنای اوست. احقاق حق و ابطال باطل، بمعنای ثابت کردن چیزی و روشن کردن بطلان چیزی است(قرشی، ۱۳۷۱، ج۲، ص۱۵۸). قرآن کریم، حقیقت جویی را میلی مطابقت با فطرت بشری دانسته، و آن را از جانب خدای کریم بیان فرموده است: **"حق همان است که از ناحیه پروردگار توست، پس هیچ شبهه به دل راه مده"**[۱](بقره:۱٤۷)، آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود اینکه حق، دایر مدار خداوند است. یعنی، حق آن معرفت وابسته و مطابق با خداست و هر معرفتی که ارتباطش با خدا قطع گردد، باطل است.

انگیزه حقیقت‌جویی که به طور فطری در انسان وجود دارد، یکی از انگیزه‌هایی است که ما را به مطالعه و معرفت نفس(دنیای درونی) و اکتشاف طبیعت آفاقی(دنیای بیرونی) وا می‌دارد، تا انسان به شناخت کُنه واقع دست یافته و اساس حقیقت‌های جهان هستی برایش آشکار گردد. از پرسش‌های گوناگونی که انسان در دوران کودکی مطرح می‌کند، تا کنجکاوی‌هایی که بسیاری از بزرگسالان تاسال‌های پایانی حیات خود، برای دستیابی به حقایق بیشتر از خود نشان می‌دهند، همگی نشان از وجود این میل ضروری در نهاد انسان دارد. این سرشت حقیقت‌جویی، نه تنها عاملی برای رشد و تعالی درون انسان است، بلکه علتی جهت تکامل و شکوفایی دانش بشری و پیدایش رشته‌های تخصصی فراوان در دنیای بیرون از خود شده است. براساس این میل درونی است که وابستگی‌های نفس ما به بیرون از خود، و جایگاهش درعالم وجود و اتصالش به مبدأ و معاد دانسته می‌شود. قرآن کریم، حقیقت‌جویی و حقیقت‌گویی را یک پیمان مکتوب بین بشر در کتاب‌های آسمانی دانسته و می‌فرماید:**"آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا جز حقیقت نگویند، و آنان بارها آن را خوانده‌اند؟"**[۲](اعراف:۱٦۹).

بر مبنای فطرت حقیقت‌جویی، انسان خواهان درک حقایق و تحصیل علم مطابق با واقع و رسیدن به مراحل بالای یقین است. از این رو، اکتفا به جهل، شک، وهم و گمان، انحراف از مسیر فطرت حقیقت‌جویی انسان است. بنابراین، باقی ماندن و بسنده کردن به

---

[۱] الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

[۲] أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ ميثاقُ الْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَي اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فيهِ

عقاید غیر حقیقی و نادرست، امری نکوهیده است. فطرت حقیقت‌جویی جهت تحقق حیات و تکامل انسان، تلاش می‌کند تا انسان با ابزارهای عقلانی و شناختی، مراحل معرفت خویش را ارتقاء بخشیده و با خروج از حالت وهم، شک و گمان، که از مصادیق باطل هستند، به کسب علم یقینی و کشف حقایق عالم دست یابد. قرآن کریم، کسانی را که به بهانه نداشتن علم و یقین نسبت به مبدأ و معاد، از تحصیل علم و عمل به تکالیف خود سرباز می‌زنند، را نکوهش کرده و می‌فرماید: **"و هنگامی که گفته می‌شد: وعده خداوند حقّ است، و در قیامت هیچ شکّی نیست، شما می‌گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم"**[1](جاثیه:۳۲).

از منظر آیات و روایات، حقیقت‌جویی یک نیاز فطری انسان است که اگر او، آن را پرورش ندهد نقطه مقابل آن، یعنی باطل‌گرایی رشد خواهد کرد. بعبارتی دیگر، انگیزه ذاتی حقیقت‌جویی، اگر با معیارهای حقیقت، که همان دستورات شریعتِ خداوندی است، تکمیل نگردد، محتواهایی از باطل در آن پُر می‌گردد. قرآن کریم، در آیاتی دو گروه پیروان حق و باطل را به عنوان پیروان خدا و کفر معرفی کرده و در این باره می‌فرماید: **"خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند. تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند"**[2](انفال: ۸).

این موضوع، در روایات نیز با صراحت بیشتری مورد تأکید قرار گرفته است. امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:**"براستی هر کس را حقّ، سود ندهد باطل، زیانش رساند و هرکه به راه هدایت نرود، به کج راهه گمراهی در افتد و هرکه یقین، او را سود نبخشد شکّ زیانش رساند"**[3](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۳، ص۱۵۵). همچنین در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **"پیوسته با حقّ باش، تا تو را در آن روزی که جز به حقّ داوری نمی‌شود،**

---

[1] وَ إذا قيلَ إنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَيْبَ فيها قُلْتُمْ ما نَدْري مَا السَّاعَةُ إنْ نَظُنُّ إلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنينَ

[2] لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

[3] الْزَم الحقَّ يُنْزِلْكَ مَنازِلَ أهلِ الحقِّ يَومَ لا يُقْضي إلاّ بالحقِّ؛ لا دَليلَ أنْصَحُ مِن اسْتِماعِ الحقِّ؛ اعْلَموا أنّ اللّه َ تعالي يُبْغِضُ مِن خَلْقِهِ المُتَلَوِّنَ ، فلا تَزولوا عنِ الحقِّ و أهْلِهِ ؛ فإنّ مَنِ اسْتَبَدَّ بالباطِلِ و أهْلِهِ هَلكَ و فاتَتْهُ الدُّنيا

در جایگاه پیروان حقّ جای دهند. هیچ راهنمایی صادقتر از گوش سپردن به حقّ نیست"[1](تمیمی آمدی، ۱۳٦٦، ص٦٨، ح۹۳۵). امام صادق علیه‌السلام در این رابطه می‌فرماید: **"شاهراه حق از برای جویندگان آن واضح و روشن است"**[2](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۳، ص۱٥٦). یعنی اگر کسی در جست‌وجوی حق باشد، حقیقت برایش روشن و برایش ظاهر می‌شود؛ به گونه‌ای که تردید و شبهه‌ای برایش باقی نمی‌ماند، و کسی که راه حق را نیابد البته خواهان و جویای او نبوده است.

در منابع روایی، پیامدهای فراوانی برای حقیقت‌جویان بیان شده است. امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: **"هر کس حق‌طلبی را سرلوحه کارهایش قرار دهد، سختی‌ها برایش آسان و دور برایش نزدیک می‌شود"**[3](تمیمی آمدی، ۱۳٦٦، ص٦٨، ح۹۳۸). در روایتی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **"خدای تعالی حق را روشن ساخته و راه‌های آن را آشکار کرده است، پس سعادت یا شقاوتی دائمی، ملازم آن است"**[4](همان، ح۹۳۰). یعنی، هر کس به راه حق رفت، سعادت دائمی نصیب او شده است و هر کس به راه حق نرفت بدبختی ملازم او است و از آن جدا شدنی نیست. ایشان در حدیثی دیگر می‌فرماید: **"هیچ همراه و همنشینی، عزیزتر از حق نیست"**[5](همان، ح۹۲۷). امام صادق علیه‌السلام نیز در این رابطه می‌فرماید:**"هیچگاه از حقّ و پیروانش جدا نشوید، که هر کس به باطل و باطل‌گرایان بپیوندد، هلاک شود و دنیا از دستش برود"**(ری شهری، ۱۳۸۵، ج۳، ص۱٥٥).

٦. عاطفه گرایی

علاوه بر کسب حقیقت در مقام معرفت و شناخت، یک میل دیگری در انسان وجود دارد که در ادامه شناخت، به بررسی تمایلات، عواطف و هیجانات، برای تحقق عمل

---

[1] الْزَمِ الحقَّ يُنْزِلْكَ مَنازِلَ أهلِ الحقِّ يَومَ لا يُقْضي إلاّ بالحقِّ؛ لا دَليلَ أنْصَحُ مِن اسْتِماعِ الحقِّ؛ اعْلَموا أنّ اللّه َ تعالي يُبْغِضُ مِن خَلْقِهِ المُتَلوِّنَ ، فلا تَزولوا عنِ الحقِّ و أهْلِهِ ؛ فإنّ مَنِ اسْتَبَدَّ بالباطِلِ و أهْلِهِ هَلكَ و فاتَتْهُ الدُّنيا

[2] قَدْ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِطُلَّابِهَا

[3] مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ مَطْلَبَهُ لَانَ لَهُ الشَّدِيدُ وَ قَرُبَ عَلَيْهِ الْبَعِيد

[4] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَنَارَ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَوْضَحَ طُرُقَهُ فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَة

[5] لَا صَاحِبَ أَعَزُّ مِنَ الْحَق

می‌پردازد. میل، اشتیاق، علاقه، عاطفه، گرایش و مفاهیم دیگری مانند آن، به یکی دیگر از انگیزه‌های مهم سرشتی انسان اشاره دارند، که همچون موتور محرکه برای اقدام به انجام کاری در عمل، برای شکل‌گیری فعالیت‌های او ضروری می‌باشند. این گرایش در قرآن، با واژه‌هایی همچون: محبّت، مودّت، رأفت، رحمت، الفت، نفرت، قسوت، شهوت، هوی، هوس، میل، رجاء، علاقه، فرح، سرور و مفاهیمی مانند آن بیان شده است.

عاطفه از ریشه عطف، به معنای توجه، کشش و میل گرفته شده است. عواطف، احساس‌هایی هستند که در ارتباط با یک موجود زنده دارای شعور دیگر، در نفس انسان تحقق یافته و او را وا می‌دارد تا به نفع آن گامی بردارد یا دست کم با وی اظهار همدردی یا احساس ترحم و یگانگی کند. مقصود از عاطفه در این بحث، کشش نفسانی یک انسان نسبت به موجود یا یک انسان دیگر است، شبیه آنچه میان آهن و آهن‌ربا هست. آدمی در چنین حالتی احساس می‌کند که به سوی چیزی یا کسی کشیده می‌شود(مصباح یزدی، ج۲، ص۵۷).

آنچه از آیات و روایات بر می‌آید اینکه رشد و تقویت عواطف انسانی در برابر بی‌تفاوتی و بی‌عاطفگی مطلوب است. انسانی که نسبت به دیگران احساس همدردی می‌کند، از رنج دیگران رنج می‌برد و از خوشی آنان شادمان می‌گردد، بر کسی که چنین احساسی ندارد و کاملاً بی‌تفاوت است، برتری دارد. در متون دینی، شواهدی بر مطلوبیت حالت رأفت و رحمت نسبت به موجودات وجود دارد؛ از جمله آنکه خداوند یاران حضرت مسیح را به خاطر وجود این ویژگی در ایشان می‌ستاید و در این باره می‌فرماید: **"در دل‌های کسانی که از او [حضرت مسیح] پیروی کردند، رأفت و رحمت نهادیم"**[۱](حدید: ۲۷). ارائه این موضوع، نشان از تأییدی است که خداوند متعال بیان فرموده است.

قرآن کریم، وجود محبّت در دل انسان‌ها و ارتباط بین آنها را، یکی از آیات و نشانه‌های خود معرفی کرده است که هیچ‌کس غیر او توان ایجاد آن را ندارد: **"و میان دل‌هایشان الفت برقرار ساخت، اگر تو آنچه در زمین است را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان**

---

[۱] وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً

دل‌هایشان الفت بیندازی، و لیکن خدا میانشان الفت انداخت که او مقتدری شایسته است"[1] (انفال:٦٣). در قرآن برادری و صمیمیّت، به عنوان یکی از آثار و برکات محبّت در بین انسان‌ها بیان شده که عدم وجود محبّت و برادری، موجب گرفتاری انسان در آتش عذاب می‌گردد: **"اوست که بین دل‌هایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه نعمت او، برادر شدید و در حالی که بر لبه پرتگاه آتش بودید، او شما را از آن پرتگاه نجات داد. خدای تعالی این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند تا شاید هدایت شوید"**[2](آل عمران:١٠٣).

محبت، یکی از جاذبه‌های قلبی انسان است که آگاهانه یا ناآگاهانه در دل موجود زنده ایجاد می شود و او را بسوی شخص یا چیز دیگری جلب می‌کند. در انسان حالت محبّت شدید که او را منحصرا متوجّه محبوب می‌کند و نوعی یگانگی بین فرد و محبوبش به وجود می‌آورد و همه چیز فرد را در اختیار محبوبش قرار می‌دهد، عشق گفته می‌شود[3] (ابن منظور، ١٤١٤، ج١٠، ص٢٥١). خواجه نصیرالدین طوسی، عشق را به **"مشاکله بین النفوس"** تعبیر می‌کند که یک نوع هم‌شکلی میان روح‌ها بوجود می‌آورد. در واقع نفسی هم اگر اینجا وجود دارد، فقط یک محرّک برای انسان است، و معشوق حقیقی انسان، یک حقیقت ماوراء طبیعی است که روح انسان با او متحّد می‌گردد و این همان معنای فناء فی الله است(مطهری، ١٣٨٧، ج٣، ص٥٠٤).

هر چند در قرآن کریم، لفظ عشق بکار برده نشده؛ ولی معنای آن، که همان مبالغه و افراط در محبّت است بکار رفته و در آیه‌ای، با عنوان محبّت شدید از آن یاد شده است. در آیه‌ای، در توصیف برخورداری مومنان از محبّت زیاد به خدا، اینگونه بیان شده است: **"کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبّت را به خدا دارند"**[4](بقره:١٦٥). در آیه‌ای دیگر، از واژه "شغاف"، استفاده شده که در معنای آن، به عشق تفسیر شده است. خداوند متعال، از عشق شدید زلیخا به یوسف با عنوان شغاف سخن گفته و می‌فرماید:**"عشق[یوسف]**

---

[1] وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

[2] فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

[3] سمي العاشِقُ عاشِقاً لأَنه يَذْبُلُ من شدة الهوي كما تَذْبُل العَشَقَةُ إِذا قطعت، و العَشَقَةُ: شجرة تَخْضَرُّ ثم تَدِقُّ و تَصْفَرُّ

[4] وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

آنچنان در اعماق دل او[زلیخا] نفوذ کرده است"[1](یوسف: ۳۰). یعنی، آن چنان به او علاقمند شده بود که محبّتش به درون قلب او نفوذ کرده، و اعماق او را در برگرفته بود، و این اشاره به عشق شدید و آتشین او به یوسف بود(مکارم شیرازی، ۱۳۷٤، ج۹، ص۳۹۳). امام باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید:**"آنچنان [زلیخا عاشق بود] که جز به یوسف نمی‌اندیشید و از سایر مردم بی خبر بود"**[2](عروسی حویزی، ۱٤۱۵، ج۲، ص٤۲۳).

مفهوم مودّت، که در آیات و روایات نیز بکار برده شده است، شاید بتوان گفت که معنای دیگری از عشق است، که به علاقه شدید قلبی و محبّت زیاد معنا شده است. آنچه در مودّت، به عنوان یکی دیگر از مفاهیم عاطفی مورد توجّه است اینکه علاوه بر دوستی و محبّت شدید که در آنها وجود دارد؛ نوعی پیروی و اطاعت همراه با آن نیز وجود دارد. قرآن کریم، پیوند عاطفی قوی برقرار کردن بین مؤمنین با اولیاء خدا و اقربای پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله را درخواست کرده و فرموده است: **"بگو، من از شما در برابر رسالتم مزدی طلب نمی‌کنم به جز مودّت و محبّت نسبت به اقرباء و نزدیکانم"**[3] (شوری:۲۳). در آیه‌ای دیگر، رابطه عاطفی قوی میان زوجین را، به عنوان یکی از آیات خود، یادآوری و درخواست کرده و فرموده است: **"و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند"**[4](روم:۲۱).

در روایات نیز بحث محبّت، مودّت و عشق مورد توجّه و تأکید قرار گرفته است. در حدیثی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره عشق فرمودند: **"با فضیلت‌ترین مردم کسی است که به عبادت عشق می‌ورزد و دست به گردن آن می‌آویزد و آن را با قلبش دوست دارد و با بدنش به آن اقدام می‌ورزد"**[5](مجلسی، ۱٤۰۳، ج٦۷، ص۲۵۳). امام علی

---

[1] قَدْ شَغَفَها حُبًّا

[2] عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: قَدْ شَغَفَها حُبًّا يقول: قد حجبها حبه عن الناس فلا تعقل غيره

[3] قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي

[4] وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً

[5] أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَي مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَي عُسْرٍ أَمْ عَلَي يُسْرٍ

علیه‌السلام درباره مودّت می‌فرماید: **"دوستی، میل کردن دل‌ها به سوی یکدیگر است به سبب الفت روح‌های آنها"**[1](تمیمی آمدی، ١٣٦٦، ص٤٤٠). امام باقر علیه‌السلام درباره اهمیّت محبّت می‌فرماید: **"دین همان محبّت است و محبّت همان دین است. ایمان، دوستی و دشمنی است".** امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: **"آیا دین، جز محبّت چیز دیگری است؟!"**[2](ری شهری، ١٣٨٥، ج ٢، ص ٤٢٥).

٧. جامعه گرایی

قوم، قبیله، اُمّت، ملّت، طائفه، قریه، ناس، اُناس، شعب، اهل و مفاهیمی امثال آن، از جمله واژه‌هایی هستند که قرآن کریم، برای معرفی اجتماع‌های انسانی بیان کرده و نقشی مهم برای آنها در شکل‌گیری انسان بیان کرده است. انسان در تعاملی دائم با محیط و اجتماع خود است و عناصر آن، پیوسته در جهت سازندگی یا ویرانگری، بر شکل‌گیری شخصیت افراد در تعامل می‌باشند. انسان در بستر اجتماع رشد می‌کند و بشدت از آن تأثیر می‌پذیرد، زیرا رابطه میان فرد و اجتماع، بر مبنای انگیزه‌ای ذاتی شکل گرفته است. افراد انسانی، با وجود کثرتی که دارند، انسان هستند و انسان هم یک نوع واحد است و به گونه‌ای میان آنها الفت و جمع برقرار می‌گردد، درست مانند آبی که در ظرف‌های متعدد ریخته شود که اگرچه این آبها به تعداد ظرف‌ها متعددند ولی هرگاه تمام این آبها در مکانی واحد گردهم آیند، آنها خواصی قوی‌تر پیدا خواهند کرد. پس، رابطه‌ای که بین فرد و اجتماع برقرار می‌گردد، رابطه‌ای حقیقی است که سبب می‌شود خواص و آثار اجتماع در فرد، تأیید و تقویت گردد.

بررسی نیاز اجتماعی انسان و تأثیر جامعه بر شکل‌گیری هویت و شخصیت او از منظر قرآن، از ابعاد مختلفی قابل توجه است. یکی از ابعاد توجه به نیاز اجتماعی انسان در قرآن، دستور به انجام مراسم‌های عبادی، بصورت جمعی است. دستور به نماز

---

[1] المَوَدَّةُ تَعاطُفُ القُلوبِ في ائتِلافِ الأرواحِ

[2] الإيمانُ حُبٌّ و بُغْضٌ . الدِّينُ هُو الحُبُّ ، و الحُبُّ هُو الدِّينُ. هلِ الدِّينُ إلاّ الحُبُّ ؟!

جماعت[1](آل‌عمران:٤٣)، که وقتی بجماعت ادا شود، بر نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود ثوابش بمراتب بیشتر است. نمازهای جمعه[2](جمعه:٩)، نماز اعیاد، نماز استسقاء و نمازهای دیگر، از جمله مواردی از تأکید بر عبادت جمعی است. حج کنگره‌ای عمومی است، برای همهٔ مسلمانان که به پاس هدفی مقدس و متعالی، در ایامِ معدودات، در اجتماع بزرگی باید گردهم آیند(حج: ٢٧ـ٢٨). جهاد[3](توبه:٧٣)، امر به معروف و نهی از منکر[4](آل‌عمران: ١٠٤)، تقویت اصل برادری در میان مؤمنین[5](حجرات:١٠)؛ دعوت به صلهٔ رحم[6](رعد: ٣١)؛ دعوت آشکار به همکاری در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر[7](مائده: ٢)؛ رعایت حقوق والدین، خویشاوندان، همسایگان دور و نزدیک، محرومان، در راه ماندگان، بینوایان و یتیمان [8](نساء:٣٦) و امثال آن، از جمله مواردی از مناسک عبادی می‌باشند که بصورت جمعی ادا می‌گردند.

معرفی الگوهای اجتماعی صالح و تکامل یافته، یکی از محوری‌ترین مسائل و موضوعات مطرح شده در قرآن کریم است که با تعابیری همچون: اولیاءالله[9](یونس:٦٢)، اصفیاءالله[10] (آل‌عمران:٣٣)، ابرار[11](انفطار:١٣)، اخیار[12](ص:٤٨)، اولی‌الامر[13](نساء:٥٩)،

---

[1] يا مَرْيَمُ اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ الرَّاكِعين

[2] يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْاْ إِلىَ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُواْ الْبَيْعَ

[3] يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصير

[4] وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون

[5] إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ

[6] وَ الذينَ يصلونَ ما اَمرَ اللهُ بِهِ اَن يوصلَ

[7] وَ تَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوي وَ لا تَعاوَنُوا عَلَي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ

[8] وَ اعْبُدُوا اللّه َ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانا وَ بِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ

[9] أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ

[10] إِنَّ اللَّهَ اصْطَفي آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَي الْعالَمينَ

[11] إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي نَعيمٍ

[12] وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ

[13] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِمنكم

اولوالالباب[1](زمر:۹)، مفلِحون[2](نور:۵۱)، مهتَدون[3](بقرة:۱۵۷)، مقرَّبون[4](آل‌عمران: ٤٥)، مطهَّرون[5] (توبة:۱۰۸)، مُکرَمون[6](یس:۲۷)، سابقون[7](واقعة: ۱۰)، فائزون[8](توبة:۲۰)، صالحون[9] (أنبیاء:۷۲) و امثال آن، به عنوان الگوهای صالح و قابل پیروی معرفی شده‌اند. پیامبران که از طرف خداوند، برای هدایت و راهنمایی انسان‌ها فرستاده شده‌اند، نقش بزرگی در الگوی عملی بودن برای افراد جامعه دارند. در آیاتی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، حضرت ابراهیم علیه‌السلام و پیروان حقیقی آنها را به عنوان الگوهای حسنه و کامل برای پیروی انسان‌ها، جهت رساندن آنها به هدف خلقت‌شان و برخورداری از نعمتهای الهی او در آخرت معرفی شده‌اند[10](احزاب:۲۱؛ ممتحنه:٤ و ٦). امام علی علیه السلام در توضیح نقش عملی الگوها، به شکوفاکردن توانایی‌های انسان توسط انبیاء اشاره داشته و می‌فرماید: **"پیامبران برای هویدا ساختن و شکوفانمودن گنج‌های نهفته در درون انسان برگزیده شده‌اند"**(نهج‌البلاغه، خطبه۱).

قرآن کریم، گام عملی در الگوپذیری را معیّت، مصاحبت، دوستی و همنشینی با صالحان دانسته و ضمن معرفی چهار گروه از آنان، دوست داشتن و دوستی با آنها را خواستار شده است: **"و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیق‌های**

---

[1] هَلْ یَسْتَوِي الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ

[2] إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ إِذا دُعُوا إِلَي اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[3] أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

[4] إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَي ابْنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فِي الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ

[5] فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ

[6] بِما غَفَرَ لي رَبِّي وَ جَعَلَني مِنَ الْمُکْرَمینَ

[7] وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ؛ أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُون

[8] الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ

[9] وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلاًّ جَعَلْنا صالِحینَ

[10] لَقَدْ کانَ لَکُمْ في رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ؛ قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في إِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ ؛ لَقَدْ کانَ لَکُمْ فیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمیدُ

خوبی هستند" [1](نساء:۱۲۵). در روایتی، در باره اهمیت دوستی آمده است: **"انسان بر دین و آیین دوست و همنشین خود است"**[2](کلینی، ۱٤۱۳، ج۲، ص۳۷۵). در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: **"حکایت همنشین صالح مثل عطار است که اگر از عطر خود تو را بهره مند نسازد، بوی خوش آن در تو آویزد"**[3](صدوق، ۱۳٦۱، ص۱۸۳). براین اساس، خداوند دوستی‌های غیرِدینی را دوستی از جنسِ دشمنی دانسته و می‌فرماید: **"آن روز(قیامت) دوستان دنیایی، دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزکاران"**[4](زخرف:٦۷)؛ در آیه‌ای دیگر، خداوند از قول مجرمین می‌فرماید: **"وای بر من، ای کاش فلانی را به دوستی خود نگرفته بودم"**[5] (فرقان:۲۸).

توجه به خانواده و الگوپذیری از اعضای آن، به عنوان نخستین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی، یکی دیگر موضوعاتی است که مورد تأیید و تأکید قرآن قرار گرفته است. خانواده به عنوان سلول‌های تشکیل دهنده اجتماع است که مهم‌ترین نقش را در توسعه و رشد مراحل حیات بشر در امتداد تاریخ انسان از خود نشان داده است. اسلام، خانواده را به عنوان نهادی مقدس دانسته و آن را کانون هدایت یا ضلالت بشر برمی‌شمارد. با توجه به بررسی آیات قرآن، چنین بدست می‌آید که خانواده به عنوان مهم‌ترین اجتماع، دارای کارایی‌های بسیار مهمی در حیات و رشد انسانی دارد. ایجاد سکینه و آرامش، یکی از آن کارکردها می‌باشد که فضای امن خانه، حریمی برای ابراز احساسات، ارضای غرایز و تامین نیازهای جسمی و روحی انسان است. این سکونت و امنیت را خداوند اینگونه بیان می‌فرماید: **"خداوند خانه‌های شما را محل سکونت و آرامش برایتان قرار داد"**[6](نحل: ۸۰). یکی دیگر از کارکردهای خانواده در قرآن، این است که آن را محل ذکر و تلاوت

---

[1] وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِم مِّنَ النَّبِيِّنَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشهُّدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُوْلَئِكَ رَفِيقًا

[2] المرء علي دين خليله و قرينه

[3] مثل الجليس الصالح مثل الداري إن لم تجد عطره علقك ريحه

[4] الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِينَ

[5] يا وَيْلَتي لَيْتَني لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَليلاً

[6] وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنا

آیات الهی بیان کرده و می‌فرماید: **"آنچه در خانه هایتان از آیات و حکمت تلاوت شده است یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است"**[1](احزاب:٣٤).

حفظ و حراست از اعضای خانواده، بجهت مبتلا نشدن به آتش گناه و معصیت، یکی دیگر از دستورات خداوند در این باره است که در آیه‌ای می‌فرماید: **"ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید"**[2](تحریم: ٦). امام صادق علیه السلام، در تفسیر این آیه می‌فرماید: **"زمانیکه این آیه نازل شد، مردم گفتند: یا رسول اللّه! چگونه خود و خانواده مان را حفظ کنیم؟ فرمود: عمل خیر انجام دهید و آن را به خانواده خود نیز یادآوری کنید و بر پایه فرمانبرداری از خدا پرورششان دهید"**. آن‌حضرت در حدیثی دیگر، در توضیح آیه فوق می‌فرماید: **بنده مؤمن همواره برای خانواده خود دانش و تربیت نیکو به ارث می نهد، تا همه آنها را وارد بهشت کند به طوری که کوچک و بزرگ و خدمتکار و همسایه را در بهشت می‌یابد. و بنده گناهکار پیوسته برای خانواده خود بی ادبی را به ارث می‌نهد، چندان که همه آنها را وارد دوزخ می‌کند به طوری که کوچک و بزرگ از خانواده اش و خدمتکار و همسایه را در آن جا می بیند**[3](ری شهری، ج۱، ص ۱۰۸).

۸. هدف گرایی

یکی از اساسی‌ترین مباحث مطرح شده در اسلام، معرفی هدف‌ها و مقاصدی است که فراروی انسان نهاده شده است. سرای دنیا(**دار الدُّنْیا**) و سرای آخرت(**دارالآخره**)، دو هدف مهمی است که در آیات فراوانی برای دو گروه از انسانها در معرفی شده است. در آیه ای، خداوند دراین‌باره می‌فرماید: **"آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست"**[4](توبه:٣٨). در بخش دیگری

---

[1] وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى في بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَة

[2] يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَة

[3] لمّا نَزَلتْ هذه الآية: «يا أيُّها الّذينَ آمَنوا قُوا أنفسَكُم و أهليكُم نارا» قالَ النّاسُ : يا رسول اللّه ! كيفَ نَقِي أنفسَنا وَ أهلِينا؟ قالَ : اعمَلُوا الخيرَ و ذَكِّروا بِهِ أهْلِيكُم فأدِّبُوهُم على طاعةِ اللّهِ . لا يَزالُ العبد المؤمنُ يُورِثُ أهلَ بيتِه العلمَ و الأدبَ الصّالحَ حتّى يُدخِلَهُم الجنّةَ جميعا ، حتّى لا يَفْقِدَ مِنهم صَغيرا و لا كبيرا و لا خادِما و لا جَارا. و لا يزالُ العبدُ العاصِي يُورِثُ أهلَ بيتِه الأدبَ السَّيِّئَ حتّى يُدخلَهمُ النّارَ جميعا، حتّى لا يَفْقِدَ فيها من أهل بيته صَغيرا و لا كبيرا و لا خادِما و لا جَارا

[4] ارَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؛ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ الّا قَلِيلٌ

از آیات، بر بی‌ثباتی و زوال‌پذیری دنیا اشاره شده و می‌فرماید: **"شما سرمایه زوال‌پذیر دنیا را طلب می‌کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت‌های فراوانی برای شما (در آخرت) است**[1](نساء: ۹٤). در آیه‌ای دیگر، خطاب به اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می‌خواهد"**[2](أنفال:٦٧).

دنیا در لغت عرب، مؤنّث أدنی است و چون لفظ دنیا، صفت برای موصوف محذوف دار است(**دارالدُّنْیا**)، به جهت تطابق صفت با موصوف، بصورت مؤنث آمده است. ریشه آن را، دنیّ و دنائَت گفته‌اند که بمعنای پستی و خِسّت آمده است. با توجّه به اسم تفضیل بودن لفظِ دنیا، در این صورت این مفهوم بمعنای پست‌ترین و کوچک‌ترین آمده است. در حدیثی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به این سؤال که چرا دنیا، به این اسم نامیده شده است، فرمود: **"چون دنیا پست است و پست‌تر از آخرت آفریده شده است؛ [زیرا] اگر همپایه با آخرت آفریده شده بود، اهل آن فانی نمی‌شدند، همچنانکه اهل آخرت چنان می‌باشند"**(مجلسی، ۱٤۰۳، ج۵۷، ص۳۵٦).

آنچه از گاربرد این لفظ در آیات و روایات، می‌توان استفاده کرد اینکه لفظ، معنا و حقیقت دنیا، نه تنها فی نفسه دارای بار منفی نیست؛ بلکه از یک حقیقت تکوینی در خلقت این جهان، پرده بر می‌دارد و آن حقیقت این است که آنچه در این عالمِ دنیا در مخلوقات، تجلّی و ظهور پیدا کرده است، پست‌ترین‌ها و کوچک‌ترین‌های خلقت آن می‌باشد. بعبارتی، مخلوقاتی همچون: حیات، عمر، علم، قدرت، ثروت، لذت، شادی، زیبایی، زشتی، عذاب، رنج و مانند آن، که مجموعه‌ای از مصداق‌های نعمت‌ها و نقمت‌های مخلوقِ دنیایی می‌باشند، همه آنها آفریده شده در این عالَم آفرینش (دنیا)، توسط خداوند متعال می‌باشند؛ در مقام مقایسه با مصداق‌های آخرتی‌شان، یعنی: حیات، عمر، علم، قدرت، ثروت، لذت، شادی، زیبایی، زشتی، عذاب، رنجِ آخرت، که مجموعه‌ای از نعمت‌ها و نقمت‌های آخرتی هستند، جزء کم‌ترین‌ها، کوچک‌ترین‌ها، حقیرترین‌ها، پست‌ترین‌ها و حداقل‌های ظهور و بروز خلقت می‌باشند.

---

[1] تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَة

[2] تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

امام علی علیه السلام در روایتی، وجه نام‌گذاری دنیا به این نام را، بدین علت ذکر کرده است که نسبت به هر چیزِ غیر دنیایی، پست‌تر و کوچک‌تر است؛ در حالیکه در آخرت، نقمت‌ها و نعمت‌ها، عذاب‌ها و پاداش‌های بی‌پایان وجود دارد[1](صدوق، ۱٤۱۰، ج۱، ص۲). بنابراین، آنچه در این دنیا تجلّی یافته، حداقل‌هایی است که انسان فقط باید کوچک‌ترین مصداق‌های آنها را ببیند و درک کند، تا با عبرت گرفتن و استفاده بهینه از این حداقل‌ها، صرفاً با نعمت‌ها و نقمت‌های آخرتی آشنا گردد. پس نباید این پست‌ترین‌ها، موجب غفلت انسان گردیده و او را فریفته خود نماید.

بر مبنای این غفلت و فریفتگی، قرآن کریم در موارد متعدّدی، زندگی دنیا را برای غافل شدگان از این حقیت، نوعی بازیچه کودکانه و لهو و سرگرمی بر شمرده و می‌فرماید: **"زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست**[2](عنکبوت:٦٤). در آیه ای دیگر می‌فرماید: **بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان شما است**"[3](حدید:۲۰). در این آیات، خدای متعال دنیاپرستیِ دنیاپرستان را، به دوره کوتاه کودکی تشبیه می‌کند که فرد در آن، از حقایق با ارزش بزرگی غافل و بی‌خبر است و او این سرگرمی و بازی را تمام واقعیت می‌بیند و تصور می‌کند. در آیات دیگری، زندگی دنیا به سرمایه فریب و غرور تعبیر شده و می‌فرماید: **"زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست**"[4](آل‌عمران: ۱۸۵). **"مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا فریبکاری آن، شما را نسبت به خدا مغرور سازد و فریب دهد"**[5] (فاطر:۵). پس دنیا در معنای مذموم، یعنی تعلق یافتن قلب و روح انسان، به آن مظاهر زندگی که نتیجه‌ای جز دوری از خداوند ندارد؛ چرا که آنچه نپاید، دلبستگی را نشاید(تقی زاده و حسین زاده، ۱۳۹۰، ص۲٤۵).

البته باید توجّه داشت که این واقعیت بسیار کوچک، برای افراد فریب خورده و انسان‌های کودک مغز، ظاهری بزرگ، زینت داده شده و پر از زرق و برق و زیبا، نمایان

---

[1] إِنَّمَا سُمِّيَتِ الدُّنْيَا دُنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَ الثَّوَاب

[2] وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ

[3] اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ

[4] وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ

[5] يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ

می‌شود. چنانچه خوراکی‌هایی مانند چیپس، پفک، پاستیل، شکلات و اسباب بازی‌هایی مانند: عروسک، ماشینک، و امثال آن، برای کودکان از هر چیز ارزشمند دیگری (همچون درّ، مروارید، زبرجد و مانند آن) باارزش تر تصور می‌گردد. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: **"دلبستگی به امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال بسیار از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم زیبا جلوه داده شده است (ولی) اینها سرمایه زندگی پست (مادی) است و سرانجام نیک (و زندگیِ آخرت)، نزد خداست"**[1](هود:۱۵). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است"**[2](بقره:۲۱۲). تعبیر به زُیِّنَ در این آیات، نشان می‌دهد یک زینت ظاهری، مصنوعی و خیالی است، نه یک زینت حقیقی.

آنچه از این آیات و روایات درباره حقیقت دنیا استفاده می‌شود اینکه دنیا، به عنوان مجموعه حداقلی کوچکی از مظاهرِ خلقت الهی، نه تنها بد نیست؛ بلکه مزرعه کشت محصولات آخرت، معبد بندگیِ انسان‌های صالح و محل سودِ تجارت بندگان بزرگ خداست. در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"به دنیا ناسزا مگویید که آن نیکو مَرکبی است برای مؤمن؛ زیرا به وسیله آن به خیر و خوبی می رسد و از شرّ و بدی می رهد. هر گاه بنده بگوید: لعنت خدا بر دنیا، دنیا گوید: لعنت خدا بر نافرمانترین ما نسبت به پروردگارش"**[3](مجلسی، ج۷۸، ص۱۷۸). امام علی علیه‌السلام نیز دراین‌باره می‌فرماید: **"ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی، اما فریفته پوچی ها و اباطیل آن هستی! فریفته دنیایی و نکوهشش می کنی؟ آیا تو او را مجرم و گناهکار می دانی یا او تو را چنان می داند؟ دنیا کِی شیفته ات کرد یا کِی فریبت داد؟. دنیا برای کسی که از در راستی با آن درآید سرای راستی است و برای کسی که آن را نیک بفهمد سرای عافیت و سعادت است و برای کسی که از آن توشه بردارد سرای توانگری و بی نیازی است"**(نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱).

---

[1] زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

[2] زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الْحَیَاةُ الدُنْیا

[3] لا تَسُبُّوا الدنیا فَنِعمَتْ مَطِیَّةُ المؤمنِ ، فعلَیها یَبلُغُ الخیرَ و بها یَنجو مِن الشرِّ ، إنَّهُ إذا قالَ العبدُ : لَعَنَ اللّهُ الدنیا قالَتِ الدُّنیا : لَعَنَ اللّهُ أعصانا لِرَبِّهِ !

بنابراین، باید گفت مشکل اصلی دنیاداران، به نوع نگاه آنان به این حقیقت فانیِ کوچک است. مسأله اصلی آن است که آنها، این مظاهر مادیِ کوچک را، به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود تصور کرده‌اند. انسانی که علم، ثروت، قدرت، شهوت، شهرت و مانند آن را هدف خود قرار دهد و برای رسیدن به آنها، همه تلاش‌های خوب و بد خود را معطوف آن بکند؛ و دستیابی به آنها را مقدم بر هر چیز دیگری بداند؛ او فریفته دنیا گردیده است. برای دنیاداران، بدست آوردن دنیا، با هر شیوه حرامی نیز، مباح و یا بعضاً واجب فرض می‌شود. پس، این خطا نه در حقیقتِ آفرینش دنیاست، بلکه به نگاه غلطِ ظاهری افراد و اندیشه کوچک و کوتاه آنها به دنیا بر می‌گردد. در حالیکه انسان مؤمن از این مظاهری دنیایی، به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به خدا و آخرت استفاده می‌کند. یعنی، اگر دانش، هنر، قدرت، ثروت، شهرت، شهوت و تمامی مصداق‌ها و مظاهر دنیایی؛ با اطاعت از دستورهای خدا بدست آید و در مسیر پیروی از دستورهای خدا استفاده شود، اینها، ابزاری هستند که انسان را به هدفِ خود، که رسیدن به خدا و آخرت است، نزدیک هم می‌کند. امام علی علیه‌السلام، در روایتی بسیار زیبا به این مهم اشاره می‌فرماید: **"هر که به دنیا، به عنوان وسیله نگاه کند؛ دنیا بینایش کرده و به او بصیرت می‌دهد؛ ولی هر که به دنیا خیره گردد و جز آنرا نبیند(هدف)، دنیا کور و نابینایش می سازد**"[1](نهج البلاغه، خطبه ۸۳). امام کاظم علیه‌السلام نیز در روایتی زیبا می‌فرماید: **"با برآوردن خواهشهای نفسانی خود از حلال، تا آنجا که به مروّت لطمه ای نزند و به اسراف نینجامد، به نفس‌های خویش از دنیا بهره ای دهید و از این طریق برای انجام امور دین خود کمک بگیرید؛ زیرا روایت شده است که از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر دینش رها کند یا دینش را برای دنیایش فرو گذارد**"[2](مجلسی، ج۷۸، ص۳۲۱).

پس می‌توان گفت، دلبستگی و شیفتگی به هر چیزی که موجب غفلت از خدا و یاد آخرت گردد، دنیاست؛ هرچند آن عمل، ظاهرِ آخرتی داشته باشد. براین اساس، گاهی

---

[1] مَن أبْصَرَ بها بَصَّرَتهُ، و مَن أبْصَرَ إليها أعمَتهُ

[2] إجعَلوا لِأنفُسِكُم حظّاً مِن الدنيا بِإعطائها ما تَشتَهي مِن الحلالِ و ما لا يَثلِمُ المُروّةَ و ما لا سَرَفَ فيهِ ، و استَعِينوا بذلكَ على أمورِ الدِّينِ ، فإنّهُ رُوِيَ : ليسَ مِنّا مَن تَرَكَ دُنياهُ لدِينِهِ ، أو تَرَكَ دِينَهُ لِدُنياهُ

اوقات مظاهر عبادی، همچون: نماز، روزه، دعا، ذکر، قرآن و مانند آن؛ برای برخی افراد، حقیقت دنیایی پیدا می‌کند. زیرا از آنها، به عنوان ابزاری برای جلب رضایت خدا استفاده نمی‌گردد. در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراین‌باره می‌فرماید: **"به زیادی نماز و روزه و حج و احسان و وِرد و ذِکر شبانه مردم منگرید، بلکه به راستگویی و امانتداری آنها توجّه کنید"**[1](مجلسی، ج۷۱، ص۹). در حدیثی دیگر، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"فریب نماز و روزه مردم را نخورید؛ زیرا آدمی گاه چنان به نماز و روزه خو می کند که اگر آنها را ترک گوید، احساس دلتنگی می کند، بلکه آنها را به راستگویی و امانتداری بیازمایید"**[2](کلینی، ج۲، ص۱۰٤).

آنچه از روایات فوق و برخی احادیث شریف دیگر استفاده می‌شود این است که برخی از بزرگ‌ترین مصداق‌های عبادی، همچون: نماز، روزه، حج، تهجد و مانند آن؛ اگر بر مبنای اندیشه التقاطی هدف‌گرایانه قرار گیرد، از مصداق‌های پستِ دنیایی می‌گردد؛ چنانچه تفکّر متحجرانهِ خوارجی، سلفی، وهابی، داعشی و مانند آن، که در هر دوره ای وجود داشته و با اسم های متفاوتی قد علَم می‌کنند؛ ناشی از نگاه هدف‌گرایانه افراطی، به برخی از مصداق‌های عبادیِ دنیا است. قرآن کریم، نگاه افراطی در دینِ دنیاگرایانه یهود و اندیشه تفریطی آنها به عالم آخرت[3](بقره:۹٦) و نگاه تفریطی در دینِ دنیاگرایانه مسیحیت و اندیشه افراطی در آخرت‌گرایی آنها را[4](حدید:۲۷)، دو شاخصه غیر تعادلی دانسته و بر مبنای این دو نگاه غیر معتدلانه، مسیحیان به عنوان گمراهان (ضالّین) و یهودیان به عنوان مورد غضب شدگان(مغضوبین علیهم) معرفی شده اند. این موضوع، در روایتی هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امام صادق علیه‌السلام بیان شده

---

[1] لا تَنظُرُوا إلی کَثرَةِ صلاتِهِم و صَومِهِم و کَثرَةِ الحَجِّ و المَعروفِ وطَنطَنَتِهِم بِاللَّیلِ ، و لکنِ انظُرُوا إلی صِدقِ الحَدیثِ و أداءِ الأمانَةِ

[2] لا تَغتَرُّوا بِصلاتِهِم و لا بِصِیامِهِم ؛ فإنَّ الرجُلَ ربّما لَهِجَ بِالصلاةِ و الصومِ حتّی لَو تَرَکَهُ استَوحَشَ ، و لکنِ اختَبِرُوهُم عِند صِدقِ الحَدیثِ و أداءِ الأمانَةِ

[3] وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِما یَعْمَلُون

[4] وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلاَّ ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها

است[1](عروسی حویزی، ۱٤۱۵، ج۱ ص ۲۵). **پس** باید توجّه داشت که دنیا از یک اندیشه و نگاه انحرافی نشأت می‌گیرد که گاهی این اندیشه حتی در عبادیات نیز تجلّی می‌یابد.

باتوجّه به مطالب فوق می‌توان گفت، دنیا دارای دو رو و دو چهره است؛ یکی آن است که برای غیر مؤمن(کافر، منافق، فاسق و..) ظاهر می‌شود و آن "دنیای شیطانی" است. آنچه از دنیا مورد مذمّت فراوان قرار گرفته است، به این "دنیای شیطانی" اشاره دارد که مورد هدف دنیاداران بوده و برای بدست آوردن آن، آنها همه ارزش‌های مهم‌تر خود را از دست می‌دهند. نوع دیگر، دنیایی است که برای مؤمن تجلّی پیدا می‌کند و آن "دنیای رحمانی" است. از این منظر، دنیا نه تنها دارای ارزش ذاتی است؛ بلکه وسیله‌ای برای بدست آوردن آخرتِ جاوید نیز است. یعنی، لذت‌های دنیا برای مؤمنان وجود داشته و آنها بصورت حقیقی از آنها بهره می‌برند و آن را با گناه و نافرمانی آلوده نمی‌کنند. زیرا آنها بدرستی می‌دانند که آلودگی آن، موجب بی بهره شدن و از دست رفتن دنیا و آخرت با هم خواهد شد. در آیه‌ای دراین‌باره می‌فرماید: **"بگو، «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم!"**[2](اعراف:۳۲).

بعبارت دیگر، دنیا دارای دو جلوه و نمادِ ظاهری و باطنی است. آنچه برای دنیاپرستان ظهور می‌کند ظاهرِی زیبا و فریبنده هدف گرایانه است که او را بخود مشغول می‌کند؛ در حالی‌که آخرت‌گرایان، به باطن دنیا توجّه کرده و دنیا را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت دریافت می‌کنند. قرآن کریم، نگاه ظاهری دنیاداران را، یک خطای استراتژیک برای غفلت آنها از آخرت جاوید بیان می‌فرماید: **"آنها تنها ظاهری از زندگی**

---

[1] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» اليهود «وَ لَا الضَّالِّينَ» النصاری. قال أبو عبد الله علیه السلام: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؟ قال: هم اليهود و النصاری.

[2] قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُون

دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند"[1](روم:۷). امام علی علیه السلام، در روایتی دراین‌باره می‌فرماید: **"مَثَل دنیا، مَثَل مار (خوش خطّ و خالی) است که ظاهری فریبنده و پر جاذبه دارد، امّا در درون آن، سمّ کشنده و خطرناکی است. انسان بزرگ و عاقل از آن اجتناب می‌کند ولی بچه کوچک و جاهل، فریفته ظاهر او گشته و بسوی آن میل می‌کند"**[2](کلینی، ۱۳۸٦، ج۳، ص۳۵۰). امام کاظم علیه‌السلام در حدیثی از قول لقمان نقل کرده که به فرزندش فرمود: **"همانا دنیا دریایی ژرف است. خلقی بسیار در آن غرق گشته اند؛ پس باید که کشتی تو در این دریا، تقوای خدا باشد و بار و بُنه اش ایمان و بادبانش توکّل و ناخدایش خِرَد و راهنمایش دانش و سکّانش شکیبایی"**[3](کلینی، ۱٤۱۳،). حضرت علی علیه‌السلام، تعابیر فراوانی درباره حقیقت دنیا بیان داشته اند. در حدیثی می‌فرماید: **"همانا دنیا دامی است که بی‌خبران در آن می‌افتند. دنیا، خوابی است و فریفته شدن به آن، مایه پشیمانی است"**[4](ری شهری، ۱۳۸۵، ج٤، ص۹٤). ایشان در روایتی دیگر درباره دلبستگی به دنیا می‌فرماید: **"دنیاپرستی سرآغاز فتنه‌ها و ریشه همه محنتها و رنج‌هاست"**[5](همان، ص۹۵).

خلاصه فصل پنجم

انگیزه‌ها، که به چیستی و چرایی رفتار انسان می‌پردازند، یکی از مباحث مهم روان‌شناسی است که با مفاهیم مختلفی بیان شده است. آنچه در باره تعریف انگیزش مورد اتفاق نظریه پردازان است، اینکه انگیزه عاملی درونی است که رفتار شخص را بر می‌انگیزاند، جهت می‌دهد، و آن را هماهنگ می‌سازد. هر چند انگیزه را بطور مستقیم نمی‌توان مشاهده کرد؛ ولی وجود آن را از روی رفتار می‌توان استنباط کرد. مطالعه انگیزش از دو نظر در روان‌شناسی مهم است؛ یکی اینکه چه علل و عواملی او را به

---

[1] يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمُ غَافِلُونَ

[2] مَثَلُ الدُّنْيا مَثَلُ ماءِ الْبَحْرِ، كُلَّما شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشانُ ازْدادَ عَطَشاً حتَّي يَقْتُلَهُ؛ إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ، مَا أَلْيَنَ مَسَّهَا وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ، يَحْذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ، وَ يَهْوِي إِلَيْهَا الصَّبِيُّ الْجَاهِلُ

[3] إنّ لُقمانَ قالَ لِابنِهِ: ... إنّ الدنيا بحرٌ عميقٌ ، قد غَرِقَ فيها عالَمٌ كثيرٌ ، فلتَكُنْ سَفينتُكَ فيها تَقوَى اللّه، و حَشوُها الإيمانُ و شِراعُها التوكُّلُ ، و قَيِّمُها العقلُ ، و دليلُها العِلمُ ، و سُكّانُها الصَّبرُ

[4] انَّما الدُّنْيا شَرَكٌ وَقَعَ فيه منْ لا يَعْرِفُهُ؛ الدّنيا حُلْمٌ و الاغترارُ بِها نَدَمٌ.

[5] حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ اصْلُ الِمحَنِ.

تحرّک و انجام عملی وا می‌دارد؛ دوم اینکه، جهت دهی رفتار انسانی و هدایت و تصحیح انگیزه درست، برای تحقق اعمال جهت رسیدن به تعالی و تکامل، در گرو شناخت انگیزش می‌باشد. با توجه به انواع فراوان نیازهای بیان شده در قرآن کریم، و براساس اهمیت موضوع و کاربرد بیشتر آن انگیزه‌ها، برخی از مهم‌ترین انگیزه‌های روانشناختی در قرآن، براساس کاربرد بیشتر آنها و اهمیت موضوعی آن مفاهیم انتخاب گردیده است.

سلامت که در مقابل بیماری بکار رفته است، یکی از انگیزه‌ها و دغدغه‌های اساسی بشر است و انسان تلاش می‌کند که از بیمار شدن اجتناب کرده و خود را از آسیب‌ها و بیماری‌های جسمانی یا روانی دور نگه دارد. سلامت، از ریشه سلم بمعنای کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی و نجات یافتن و دور شدن از بلایا و عیب‌ها آمده است. این مفهوم، با مشتقاتی مانند: سلام، اسلام، مسلمان، تسلیم، سُلّم، سلیم و مانند آن، ۱٤۰ بار در قرآن کریم بکار رفته است. اسلام، به ایجاد سلامت در انسان معنی شده است. بر مبنای این هدف، معیار دستورات خداوند برای انسان، توجه به حفظ سلامتِ جسمانی یا روحی، دنیایی یا آخرتی، فردی یا اجتماعی و مانند آن می‌باشد. یعنی، هر چیزی که برای حفظ سلامت انسان یا جامعه انسانی، مفید و ضروری باشد "واجب" دانسته شده است و هر چیزی که مفید و غیر ضروری باشد، "مستحب" و هر چیز غیرمفید و مضر بصورت "حرام" و هر چیز غیرمفید و غیر مضرّ، "مکروه" تشریع و تکلیف شده است. باتوجه به در نظر گرفتن این مبنا و برای رسیدن به این هدف، قرآن کریم، دینِ اسلام را، به عنوان تنها شریعت آسمانی و دین خدا می‌داند که تنها عمل به آن را مُجزی دانسته که از پیروانش پذیرفته شده و پیروی از دینِ غیر اسلام، صراحتاً مردود شمرده شده است. بر اساس نیاز سلامت جویی سرشتی انسان، تنها هدف دین خدا، حفظ سلامت بر مبنای سازگاری و تطابق خلقتِ تکوین با دستوراتِ تکلیف و تشریع می‌باشد. از منظر اسلام، هرگونه تلاش در زمینه حفظ سلامت، گام نهادن در اطاعت باری تعالی بوده و خود عبادت است. از این رو، هر آنچه به عنوان بهداشت، درمان و حفظ سلامت آدمی سفارش شده، همزمان انسان را متوجه ارزش آنها در راستای بندگی خدا قرار می‌دهد. اسلام با قراردادن نظافت

در برنامه عبادی فرد مسلمان، انگیزه لازم برای رعایت بهداشت و پاکیزگی را در او ایجاد نموده است. موضوع غذا و تغذیه، بر مبنای توجه به حفظ سلامت، از چنان اهمیتی در قرآن کریم برخوردار است که در بیش از ۳۰۰ آیه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم مطرح شده است. علاوه بر آیات و روایات فراوانی که در خصوص بهداشت و سلامت جسم بیان شده است؛ می‌توان گفت تمامی آیات و روایاتی که در باره واجبات و محرمات تکلیفی انسان بیان شده است، بر مبنای حفظ سلامت روح و روان انسان می‌باشد.

یکی دیگر از انگیزه‌های ذاتی انسان، انگیزه فضیلت خواهی اوست. مراد از انگیزه فضیلت‌خواهی این است که انسان ذاتاً میل و گرایش به فضایل و ارزش‌های انسانی و اخلاقی دارد و از رذایل اخلاقی نیز بیزار است. فضایلی همچون: صداقت، عدالت، حکمت، عزّت، شجاعت، شرافت، استقامت و مانند آن، ذاتاً مطلوب عقل و دل انسان است و رذایلی همچون: دروغ، ظلم، حماقت، ذلّت، ترس و امثال آن، ذاتاً مکروه عقل و دل انسان است. موضوع اتمام و اکمالِ فضایل اخلاقی، که توسط پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سایر انبیاء، به عنوان دستوراتِ تکلیفی اخلاقی ارائه گردیده است، جهت تکمیل و تتمیم مکارم ذاتی و تکوینی انسان است. باتوجه به ذاتی بودن فضیلت‌خواهی، انسان برای ارضای آنها، صرفاً حقّ انتخاب و عمل نمودن بین فضایل و رذایل را دارد. یعنی، افراد بر مبنای پیروی و مطابقت از نیاز ذاتی، اگر گرایش بسوی ارزش‌ها، مکارم و فضایل را در خود هدایت نکنند که جزء فضیلت اخلاقی است؛ قطعا مکاره، رذایل و ضد ارزش‌ها در آنها شکل می‌گیرد و شاکله وجودی آنها، از اخلاق ناپسند تشکیل می‌گردد. قرآن کریم، اولین گام نابودی این گرایش انسان را، با از دست دادن سرمایه‌های ارزشمند درونی الهی او معرفی کرده و با تعابیری همچون: "خاب"، "خَسُر"، "حَبِط" و مانند آن؛ این افراد را معرفی کرده است.

یکی دیگر از انگیزه‌های سرشتی انسان، نیاز به اطاعت و پیروی کردن است. این مفهوم با مشتقاتش، ۱۲۹ مرتبه در قرآن کریم تکرار شده است. اطاعت به پیروی انسان از دانسته‌هایی اشاره دارد که نیازمند آن است تا سرلوحه عمل و زندگی او قرار گیرد.

آنچه مسلّم است اینکه انسان در ابتدای خلقت چیزی نمی‌داند تا مبنای عمل و رفتار او قرار گیرد. بنابراین، انسان برای زندگی خود نیازمند آن است که بداند تا مبنای رفتار او قرار گیرد. قرآن کریم، این نیاز ذاتی انسان را مورد توجه قرار داده و براساس اینکه انسان، مبنای شناخت و پیروی خود را چه کسی و یا چه گروهی قرار دهد، آنها را به دو گروه تقسیم کرده است. گروه اول، کسانی هستند که به مقتضای فطرت الهی خویش، از افراد یا گروه‌هایی پیروی می‌کنند که آنها را بسوی مقصد خلقت و هدف آفرینش خود نزدیک می‌کنند. این افراد در قرآن کریم، به عنوان پیروانِ خدا(حزب‌الله) یاد شده‌اند. از منظر قرآن، سرباز زدن از اطاعت خدا و فرامین او، دلدادگی و دلسپردگی به غیر خداست که در آیات الهی، به اطاعت از شیطان و به عنوان "حزب شیطان" معرفی کرده است.

آرامش در قرآن، با واژه‌هایی همچون: طمأنینه، سکینه، ایمان، ربطِ قلوب، نفی خوف و حُزن، تثبیت فؤاد، سُبات و مانند آن بیان شده است. آنچه از این مفاهیم با کاربرد فراوان آن در قرآن استفاده می‌شود؛ اینکه انسان در تکاپوی به دست آوردن حالتی درونی است که به او احساس راحتی، آسایش، آرامش با خالی‌بودن از هر گونه نگرانی و افسردگی، و به دست آوردن اطمینان و امنیت بدهد. یکی از کاربردی‌ترین مفهومی که درباره آرامش در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است؛ مفهوم "ایمان" است. این مفهوم با مشتقاتش، در ۸۷۹ آیه در قرآن بکار برده شده است. باتوجه به اینکه روح انسان از یک عالم ملکوتی به یک عالم دیگر مُلکی نزول پیدا کرده است. جدا شدن از آن حقیقت ملکوتی و قرار گرفتن در یک دنیای نامانوس مادی و مُلکی، که ناسازگار و ناهماهنگ با آن حقیقت وجودی اوست؛ بنظر می‌آید که دو عامل مهم ناامنی و ناآرامی انسان است. از آنجائیکه ذات انسان از روح الهی نشأت گرفته است و باتوجه به اینکه این ذاتِ روحی، برای ادامهِ حیات، سلامت و کمال خویش، نیازمند به محتوا و موضوعاتی می‌باشد؛ خداوند متعال برای پُر کردن آن ذاتِ نیازمند، دستوراتی را صادر کرده که آنها متناسب و هماهنگ با ذات انسان است.

علم، فکر، فقه، رأی، عقل، لُبّ، شعور، تدبّر، تأمّل، تفکر، معرفت، حکمت، یقین و مانند آن، از جمله ابزار و مفاهیمی هستند که برای دستیابی به حقیقت و کسب شناخت انسان در قرآن بکار برده شده است. حقیقت‌جویی، یک میل ذاتی و سرشتی در انسان است که برای یافتن حقّ و کشف معرفت حقیقی در او قرار داده شده است. حقّ به معنای وجودی ثابت، مطابق و واقع شیء در محل خویش است که ضدّ باطل است که در قرآن ۲۸۷ بار تکرار شده است. "حقّ" یکی از اسماء حسنای الهی است، چون ذات و صفات خدا غیر قابل زوال است، لذا حقّ از اسماء حسنای اوست. احقاق حق و ابطال باطل، بمعنای ثابت کردن چیزی و روشن کردن بطلان چیزی است. بر مبنای فطرت حقیقت‌جویی، انسان خواهان درک حقایق و تحصیل علم مطابق با واقع و رسیدن به مراحل بالای یقین است. از این رو، اکتفا به جهل، شک، وهم و گمان، که از مصادیق باطل هستند، انحراف از مسیر فطرت حقیقت‌جویی انسان است. از منظر آیات و روایات، حقیقت‌جویی یک نیاز فطری انسان است که اگر او، آن را پرورش ندهد نقطه مقابل آن، یعنی باطل‌گرایی رشد خواهد کرد. بعبارتی دیگر، انگیزه ذاتی حقیقت‌جویی، اگر با معیارهای حقیقت، که همان دستورات شریعتِ خداوندی است، تکمیل نگردد، محتواهایی از باطل در آن پُر می‌گردد.

علاوه بر کسب حقیقت در مقام معرفت و شناخت، یک میل دیگری در انسان وجود دارد که به بررسی تمایلات، عواطف و هیجانات، برای تحقق عمل می‌پردازد. میل، اشتیاق، علاقه، عاطفه، گرایش و مفاهیم دیگری مانند آن، به یکی دیگر از انگیزه‌های مهم سرشتی انسان اشاره دارند، که همچون موتور محرکه برای اقدام به انجام کاری در عمل، برای شکل‌گیری فعالیت‌های او ضروری می‌باشند. این گرایش در قرآن، با واژه‌هایی همچون: محبّت، مودّت، رأفت، رحمت، الفت، نفرت، قسوت، شهوت، هوی، هوس، میل، رجاء، علاقه، فرح، سرور و مفاهیمی مانند آن بیان شده است.آنچه از آیات و روایات بر می‌آید اینکه رشد و تقویت عواطف انسانی در برابر بی‌تفاوتی و بی‌عاطفگی مطلوب است. قرآن کریم، وجود محبّت در دل انسان‌ها و ارتباط بین آنها را، یکی از آیات و نشانه‌های خود

معرفی کرده است. محبت، یکی از جاذبه‌های قلبی انسان است که آگاهانه یا ناآگاهانه در دل موجود زنده ایجاد می شود و او را بسوی شخص یا چیز دیگری جلب می‌کند. در انسان حالت محبّت شدید که او را منحصرا متوجّه محبوب می‌کند و نوعی یگانگی بین فرد و محبوبش به وجود می‌آورد و همه چیز فرد را در اختیار محبوبش قرار می‌دهد، عشق گفته می‌شود. مفهوم مودّت، که در آیات و روایات نیز بکار برده شده است، به علاقه شدید قلبی و محبّت زیاد معنا شده است. آنچه در مودّت، به عنوان یکی دیگر از مفاهیم عاطفی مورد توجّه است اینکه علاوه بر دوستی و محبّت شدید که در آنها وجود دارد؛ نوعی پیروی و اطاعت همراه با آن نیز وجود دارد. قرآن کریم، پیوند عاطفی قوی برقرار کردن بین مؤمنین با اولیاء خدا و اقربای پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله را درخواست کرده است.

قوم، قبیله، اُمّت، ملّت، طائفه، قریه، ناس، اُناس، شعب، اهل و مفاهیمی امثال آن، از جمله واژه‌هایی هستند که قرآن کریم، برای معرفی اجتماع‌های انسانی بیان کرده و نقشی مهم برای آنها در شکل‌گیری انسان بیان کرده است. انسان در تعاملی دائم با محیط و اجتماع خود است و عناصر آن، پیوسته در جهت سازندگی یا ویرانگری، بر شکل‌گیری شخصیت افراد در تعامل می‌باشند. بررسی نیاز اجتماعی انسان و تأثیر جامعه بر شکل‌گیری هویت و شخصیت او از منظر قرآن، از ابعاد مختلفی قابل توجه است. یکی از ابعاد توجه به نیاز اجتماعی انسان در قرآن، دستور به انجام مراسم‌های عبادی، بصورت جمعی مانند: نماز جماعت، جمعه، اعیاد، استسقاء و نمازهای دیگر، حج و امثال آن است. معرفی الگوهای اجتماعی صالح و تکامل یافته، یکی از محوری‌ترین مسائل و موضوعات مطرح شده در قرآن کریم است که با تعابیر مختلی مطرح شده‌است. پیامبران که از طرف خداوند، برای هدایت و راهنمایی انسان‌ها فرستاده شده‌اند، نقش بزرگی در الگوی عملی بودن برای افراد جامعه دارند. قرآن کریم، گام عملی در الگوپذیری را معیّت، مصاحبت، دوستی و همنشینی با صالحان دانسته و ضمن معرفی چهار گروه از آنان، دوست داشتن و دوستی با آنها را خواستار شده است. توجه به خانواده و الگوپذیری از اعضای آن، به

عنوان نخستین و یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، یکی دیگر موضوعاتی است که مورد تأیید و تأکید خداوند قرار گرفته است. اسلام، خانواده را به عنوان نهادی مقدس دانسته و آن را کانون هدایت یا ضلالت بشر برمی‌شمارد. حفظ و حراست از اعضای خانواده، بجهت مبتلا نشدن به آتش گناه و معصیت، یکی دیگر از دستورات خداوند در این باره است.

یکی از اساسی‌ترین مباحث مطرح شده در اسلام، معرفی هدف‌ها و مقاصدی است که فراروی انسان نهاده شده است. سرای دنیا(دار الدُّنْیا) و سرای آخرت(دارالآخره)، دو هدف مهمی است که در آیات فراوانی برای دو گروه از انسانها در معرفی شده است. با توجّه به اسم تفضیل بودن لفظِ دنیا، در این صورت این مفهوم بمعنای پست‌ترین و کوچک‌ترین آمده است. آنچه از کاربرد این لفظ در آیات و روایات، می‌توان استفاده کرد اینکه لفظ، معنا و حقیقت دنیا، نه تنها فی نفسه دارای بار منفی نیست؛ بلکه از یک حقیقت تکوینی در خلقت این جهان، پرده بر می‌دارد و آن حقیقت این است که آنچه در این عالمِ دنیا در مخلوقات، تجلّی و ظهور پیدا کرده است، پست‌ترین‌ها و کوچک‌ترین‌های خلقت آن می‌باشد. البته باید توجّه داشت که این واقعیت بسیار کوچک، برای افراد فریب خورده و انسان‌های کودک مغز، ظاهری بزرگ، زینت داده شده و پر از زرق و برق و زیبا، نمایان می‌شود. آنچه از آیات و روایات درباره حقیقت دنیا استفاده می‌شود اینکه دنیا، به عنوان مجموعه حداقلی کوچکی از مظاهرِ خلقت الهی، نه تنها بد نیست؛ بلکه مزرعه کشت محصولات آخرت، معبد بندگیِ انسان‌های صالح و محل سودِ تجارت بندگان بزرگ خداست. پس، باید گفت مشکل اصلی دنیاداران، به نوع نگاه آنان به این حقیقت فانیِ کوچک است. مسأله اصلی آن است که آنها، این مظاهر مادیِ کوچک را، به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود تصور کرده‌اند. بعبارت دیگر، دنیا دارای دو جلوه و نمادِ ظاهری و باطنی است. آنچه برای دنیاپرستان ظهور می‌کند ظاهرِی زیبا و فریبنده هدف گرایانه است که او را بخود مشغول می‌کند؛ در حالی‌که

آخرت‌گرایان، به باطن دنیا توجّه کرده و دنیا را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت دریافت می‌کنند.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) انگیزه در دیدگاه مزلو و موری، با چه مفهومی آمده است؟.
الف) اراده ب) غریزه ج) سائق د) نیاز

۲) انگیزه در دیدگاه جیمز، با چه مفهومی آمده است؟.
الف) اراده ب) غریزه ج) سائق د) نیاز

۳) هر چیزی که برای حفظ سلامت انسان یا جامعه انسانی، مفید و ضروری باشد را چه می‌گویند؟.
الف) واجب ب) مستحب ج) مکروه د) حرام

٤) هر چیزی که برای حفظ سلامت انسان یا جامعه انسانی، غیر مفید و مضرّ باشد را چه می‌گویند؟.
الف) واجب ب) مستحب ج) مکروه د) حرام

٥) حدیث شریف " إِنَّمَا بُعِثْتُ لاِتَمِّمَ مَکَارِمَ الأَخْلَاق"، به کدام خصوصیت زیر اشاره دارد؟.
الف) تنها هدف خلقت و ارسال رسولان، تکمیل ارزشهای اخلاقی است
ب) "إِنَّمَا"، از علائم و اداتِ حصر است
ج) به تطابق تکوین با تکمیل و تتمیم اشاره دارد
د) همه موارد

٦) نابودی و از دست دادن سرمایه‌های ارزشمند درونی انسان، با کدام مفهوم زیر در قرآن معرفی شده است؟.
الف) خاب ب) خسر ج) حبط د) همه موارد

۷) انقیاد و فرمانبری، در معنای کدامیک از مفاهیم زیر آمده است ؟.
الف) طوع ب) تطوّع ج) تطیّر د) همه موارد

۸) حقیقت اطاعت و پیروی کردن، به کدام مفهوم زیر اشاره دارد؟
الف) تسلیم ب) عبودیت ج) تطوّع د) تطیّر
۹) امام علی علیه السلام، مصادیق عبودیت را در چند چیز معرفی می‌فرماید؟
الف) سه ب) چهار ج) پنج د) هشت
۱۰) سُبات، در معنای کدامیک از مفاهیم زیر آمده است؟
الف) اطاعت ب) فضیلت ج) انقیاد د) آرامش
۱۱) امام علی علیه السلام، عوامل آرامش را در چند چیز معرفی می‌فرماید؟
الف) سه ب) چهار ج) پنج د) هشت
۱۲) امام صادق علیه‌السلام، راه کسب آرامش چه فرمودند؟. در است؟.
الف) گرسنگی ای که با آن وسوسه های شیطانی را بمیرانی
ب) شب زنده داری که بدان سبب، دلت را روشن کنی
ج) خلوتی که به سبب آن از گزندهای پیدا و ناپیدای زمانه نجات یابی
د) مخالفت کردن با هوای نفس
۱۳) کدام مفهوم زیر، به معنای وجودی ثابت، مطابق و واقع شیء در محل خویش آمده است؟.
الف) اطاعت ب) فضیلت ج) حقیقت د) عبادت
۱٤) امام علی علیه‌السلام، پیامد کدامیک از فضایل زیر را آسان شدن سختی‌ها بیان می‌فرماید؟.
الف) اطاعت ب) فضیلت ج) حقیقت د) عبادت
۱۵) خواجه طوسی، کدام مفهوم را در معنای"مشاکله بین النفوس" تعبیر می‌کند؟.
الف) حکمت ب) عشق ج) عبادت د) عفت
۱٦) شغاف، در معنای کدام مفهوم زیر آمده است؟.
الف) حکمت ب) عشق ج) عبادت د) عفت
۱۷) تقویت اصل برادری در میان مؤمنین، به کدام فضیلت زیر اشاره دارد؟.

الف) اطاعت پذیری ب) فضیلت خواهی

ج) حقیقت جویی د) اجتماع گرایی

۱۸) در روایات، کدام گزینه زیر به عنوان معبد بندگیِ انسان‌های صالح و محل سودِ تجارت بندگان بزرگ خدا معرفی شده است؟.

الف) حکمت ب) عبادت ج) دنیا د) آخرت

سؤال‌های تشریحی

۱) مهم‌ترین انگیزه‌های انسان از منظر اسلام را نام برده و آنها را توضیح دهید؟.

۲) چرا انگیزه سلامت‌جویی، یکی از مهمترین انگیزه‌ها از منظر اسلام است؟.

۳) فضیلت خواهی را توضیح دهید و رابطه آن را با رذایل اخلاقی تبیین کنید؟.

٤) از منظر اسلام، آرامش حقیقی برای انسان چگونه حاصل می‌شود.

۵) مهم‌ترین اجتماعات از منظر اسلام را توضیح دهید؟.

٦) رابطه دنیا و آخرت را از منظر قرآن، توضیح دهید؟.

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ تقی زاده، محمد احسان و اکرم حسین زاده(۱۳۹۰)، اخلاق اسلامی، تهران.
- ✓ جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۷)، مراحل اخلاق در قرآن، نشر إسراء، قم.
- ✓ حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۲)، معرفت نفس، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ✓ خامنه‌ای، سید محمد(۱۳۸۰)، نفس در حکت متعالیه صدرا، تهران.
- ✓ خمینی، روح الله(۱۳۸٦)، چهل حدیث، مؤسسه نشرو آثار امام خمینی، تهران.
- ✓ علی‌زاده، مهدی(۱۳۸۹)، اخلاق اسلامی مبانی و مفاهیم، دفتر نشر معارف، قم.

فصل ششم، انسان کامل

هدف‌های کلی

هدف کلی این فصل، بررسی انسان کامل و بیان خصوصیت‌ها و و یژگی‌های کمال انسانی در اسلام و روان‌شناسی است. براین اساس، مباحثی مانند: مفاهیم کمال، عوامل تکامل آفرین و خصوصیت‌های انسان کامل از این دو دیدگاه بررسی می‌گردد.

هدف‌های دقیق یادگیری

از دانشجو انتظار می‌رود پس از پایان فصل، بتواند سؤال‌ها زیر را پاسخ دهد.

۱) کمال و ویژگی‌های انسان کامل را از منظر مکاتب مختلف بیان کند.
۲) روان‌شناسی کمال را تعریف کرده و ویژگی‌های کمال انسان از منظر روانشناسان را بیان کند.
۳) واژه کمال و کاربردهای آن را در قرآن توضیح دهد.
٤) مفاهیمی که درباره کمال انسان در قرآن استفاده شده است را تبیین کند.
٥) اهمیّت و ضرورت بحث مطالعه کمال در اسلام و روان‌شناسی را تبیین کند.
٦) واژه کمال در اسلام را تعریف کرده و مراد از انسان کمال را توضیح دهد.
۷) اعتدال را تعریف کرده و رابطه آن را با حنیفیت در دین تبیین کند.
۸) مهم‌ترین مفاهیم و ویژگی‌های انسان کامل در اسلام را نام ببرد.
۹) توحید و انسجام در اسلام را تعریف کرده و انواع آن را بیان کند.
۱۰) کرامت را تعریف کرده و رابطه آن را با عزت نفس بیان کند.
۱۱) شکر را به عنوان یک صفت کمالی بیان کرده و مراحل آن را توضیح دهد.
۱۲) صبر را تعریف کرده و انواع آن را بیان کند.

توجّه به کمال انسانی و گرایش به کامل شدن انسان، شاید با خلقت اولین بشر همراه بوده است و براین‌اساس ریشه طرح مسأله کمال را می‌توان در آموزه‌های ادیان آسمانی جستجو کرد. آدم، ادریس، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، موسی، عیسی و سایر پیامبران علیهم السلام، از کسانی هستند که هدف خویش را تحقق ارزش‌های انسانی و کمال او دانسته اند و بنوعی تمامی اصول و فروع شریعت های آسمانی، همه در راستای تکامل انسان می‌باشد.

در آیین زرتشت، کمال بر سه اصلِ اندیشه، گفتار و کردار نیک بنا نهاده شده است که موجب قرب انسان به "اهورا مزدا" یعنی آفریدگار هستی می‌شود(نصری، ۱۳٦۷، ص٤٧). در تفکر یهود، انسان به عنوان گل سر سبد خلقت معرفی شده و کمال او بر مبنای ده فرمآن‌حضرت موسی علیه‌السلام، بر بنی اسراییل بنا شده که در قوانین شریعت تورات بیان گردیده است(رابرت ویر[1] و همکاران،۱۹۸۲، ترجمه گواهی، ۱۳۷۸، ص ٦٤٠). در مسیحیت نیز سه هدف عمده مرتبط با هم برای انسان دیده می‌شود: یکی نجات و رستگاری که از طریق ایمان و اعتقاد مذهبی و پرستش خدا، اخلاص، زهد، پارسایی و محبّت کردن به دیگران بدست می‌آید؛ دوم کوشش در جهت برقراری عشق و محبّت ورزیدن در بین مردم و هدف سوم، کوشش در جهت برقراری عدالت در جهان برای انسان در نظر گرفته شده است (همان، ص۸۲۰).

از منظر اسلام، انسان موجودی است دارای استعدادها و توانائی‌های مختلف که یکی از شاخصه‌های مهم توانائی‌های وجودی او، میل به کمال‌خواهی و تحقق استعدادها و زمینه‌های کمال بخش گوناگون و متفاوت در خویشتن خود است. کمال برای انسان، یک صفت وجودی است که متناسب با غایتِ در نظر گرفته شده برای آن معنا می‌باشد. کمال‌خواهی برای انسان، یک گرایش اصیل و مستقل، و البتّه فطری و ذاتی است که همه افراد بشر واجد استعداد و قوّه آن می‌باشند و انسانیت و کمال او به میزان فعلیت بخشیدن این استعداد می‌باشد. انسان در بدو آفرینش از نظر انسانیت و شخصیت، فعلیتی ندارد و

[1] Weir, R

تنها استعداد و توانمندی و ظرفیت‌های عظیم فطری او است که با حرکت ارادی و آگاهانه و همراه با تلاش و جهاد به فعلیت می‌رسد.

در آیین‌های روحانی هند، همچون: بودا، یوگا و بهاکتی نیز بحث کمال انسانی بطور جدّی دیده می‌شود. اصول و مبانی آیین‌های روحانی هندی بیشتر بر مبنای اعتقادات قلبی بنا شده است. بودا که از کمال انسانی بنام "ارهات" یاد می‌کند، بر توجّه نفس بر نهان خانه نهفته فطرت و رسیدن به نیروی مقدس "نیروانا" تأکید دارد. یوگا طریقتی است که می‌خواهد با درون‌گرایی و خویشتن‌کاوی، انسان را به مقصد خود برساند، از این رو، بر عزلت و گوشه‌گیری از اجتماع و اجتناب از لذایذ حسی و اعمال طبیعی برای رسیدن به کمال تکیه داشته و هشت مرحله را برای رسیدن به کمال معرفی می‌کند. بهاکتی بر طریق اخلاص و محبّت ورزیدن به دیگران، برای نیل به کمال و رسیدن به حق تعالی تکیه داشته و بجای دریافت‌های توان فرسا در مکاتب دیگر، به راه عشق ورزیدن، بخشش کردن، شکیبا بودن و امثال آن اهتمام دارد(نصری، ۱۳٦۷).

آیین‌های مذهبی چین کهن همچون: یی‌چینگ و دائو نیز بر کمال انسان توجّه جدّی داشته‌اند. یی‌چینگ از انسان کامل به عنوان "مرد برتر" نام برده و بر ویژگی‌هایی مانند: عدالت‌گستری، هدایت‌گری معنوی، صداقت و راستی، صمیمیت با دیگران، عفت و پاکدامنی و خدمت‌گزاری تکیه دارد. دائو بر دو اصل اساسی برای کمال، یکی زندگی کردن مطابق طبیعت خود که موجب سعادت و سلامتی وی می‌شود و دیگری اینکه حایل و مانعی با کردار و رفتار خویش برای تحقق خود ایجاد نکند، تأکید دارد(همان).

فلاسفه یونان باستان مثل افلاطون، ارسطو و اپیکور نیز آثاری درباره کمال انسانی دارند. افلاطون از انسان کامل به عنوان "فیلسوف" نام برده است و میل به کمال را به عنوان یک گرایش ذاتی در انسان دانسته و ویژگی‌هایی برای کمال نام برده که "حکمت" را به عنوان مهم‌ترین ویژگی کمالی در انسان معرفی می‌کند. ارسطو از "انسان بزرگوار" به عنوان انسان کامل نام برده و بر"سنجش صحیح" به عنوان مهم‌ترین صفت کمالی برای

انسان تکیه کرده است. وی از استقامت و ثبات شخصیت، تشخیص هدف از وسیله، نیکی کردن به دیگران، به عنوان ویژگی‌های مهم دیگر کمال نام می‌برد(همان).

مکاتب فلسفی جدید نیز هر کدام کمالی را برای انسان در نظر گرفته‌اند. مارکسیسم، بر بُعد اجتماعی انسان تأکید دارد. نیچه، هدف نهایی زندگی انسان را چیزی جز خواست قدرت نمی‌داند. وجودگرایانی همچون: کی‌یرکیگارد، یاسپرس[۱] و سارتر[۲] بر "هستی دار بودن" انسان و خودشناسی تکیه داشته و ویژگی‌هایی همچون: آزادی در انتخاب، مسؤولیت داشتن، توجّه به توانایی‌های ذاتی خود را به عنوان صفات کمالی انسان بر شمرده‌اند(همان).

کی‌یرکیگارد[۳](۱۸۵۵) که از سردمداران فلسفه وجود گرا است، پس از بروز وحشت، دلهره و ناامنی های روانی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، کوشید برای خروج یا کنار آمدن با این احساسِ یأس، پوچی، بی ارادگی و بیهودگی، راهی را ارایه دهد. محور کاوش‌های فلسفی او "وجود انسان[٤]" بوده و بر این اساس او بر مبنای فردگرایی، فلسفه خود را تبیین کرده است. فردگرایی در این فلسفه، گریزگاهی است برای آزادی و رهایی از تحمیل‌های طاقت فرسای اجتماع و معیارهای سختی که در دوران مدرن، آزادی‌های فرد را تهدید کرده‌اند(بیات،۱۳۸۱، ص٣٤).

بررسی شخصیت کامل از منظر قرآن، گامی در جهت تبیین دستورالعمل‌ها و بایدهای مورد نیاز سرشت انسان است و به معرفی صفات و ویژگی‌های انسان‌های تکامل یافته مطرح شده در آیات و روایات پرداخته که با استفاده از یافته‌های دانشمندان علم روانشناسی و با نگاه به مفاهیم ارزش دینی و قرآنی، راه‌های گام نهادن و طی کردن مسیرِ "صراط مستقیم" را جهت رساندن انسان به مقصدِ "قرب الی الله" تبیین می‌کند. براین اساس، انسان کامل کسی است که تمام جوانب و استعدادهای کمالی خود را، به فعلیت رسانده و به طور موزون و هماهنگ، آنها را تا آخرین مراتب ممکن، رشد و تعالی

---

۱ Sorter
۲ Jaspers
۳ Kierkegaard
٤ Existence

می‌بخشد. بعبارتی، کمال انسان، یعنی فعلیّت یافتن همه استعدادها و توانائی‌های عالی انسانی در او است.

۱. روان‌شناسی کمال

روانشناسی کمال[۱]، یکی از موضوع‌های نسبتاً جدید و جذّاب در روانشناسی است که به بررسی انگیزه‌های کمال خواهی، فرایند تکامل و صفات و ویژگی‌های شخصیت کامل می‌پردازد. این حیطه از علمِ روان‌شناسی، برخلاف مطالعات آغازین آن در قرن بیستم، که به بررسی بیماری‌های روانی و تأثیر هیجان‌های منفی و علایم آن تمرکز یافته بود، در دهه‌های اخیر کانون توجّه خود را به بررسی سلامت روان و تأثیر هیجان‌های مثبت در زندگی انسان تغییر داده است (منطقی، ۱۳۸۱، ص۲٤).

مقصود از کمال در این فصل، انسان صرفاً سالم یا بهنجار نیست؛ زیرا در مطالعات روانشناسی درباره این موضوع، کانون توجّه بر این است که انسان چه می‌تواند باشد، نه اینکه چه بوده یا اکنون چه هست. آنچه روشن است اینکه روانشناسان کمال، سطح مطلوب کمال و رشد شخصیت را فراسوی بهنجاری می‌دانند و استدلال می‌کنند که تلاش برای حصول سطح پیشرفته کمال و برای تحقق بخشیدن یا از قوه به فعل رساندن تمامی استعدادهای بالقوه آدمی، ضروری است. بنابراین، روان شناسانی که به بررسی مفاهیم مثبت سلامت روان و کشف استعدادهای عظیم او در تحقّق بخشیدن به توانایی‌های عالی و یافتن معنای ژرف‌تری در زندگی انسان پرداخته‌اند، سطح مطلوب کمال و شکوفایی شخصیت را فراسوی "بهنجاری" می‌دانند که در آن فرد احساس نومیدی، بی‌معنایی و پوچی در زندگی ندارد(شولتز، ۱۹۷۷، ص٦).

منظور از سلامت روانی در این حوزه، آن است که شخص در مسیر رشد طبیعی روانی قرار گرفته و موانع رشد روانی از سر راه او برداشته شده و تمام نیازهای ضروریِ روانی او تأمین شده باشد. قرار داشتن در مسیر رشد و بهره‌وری صحیح، به فعلیت رسیدن استعدادها، بدون نقص و درد و رنج فرساینده است و انسان سالم کسی است که از نظر

---

[۱] Perfection Psychology

جسمی و روانی در مسیر رشد و بهره‌وری از استعدادها و توانائی‌های خویش قرار گرفته و موانع رشد روانی و جسمانی، نقص، درد، ناراحتی شدید و افسردگی، او را رنج ندهد(مطهری، ۱۳۸۳، ش۳۸).

مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که انسان، همواره رؤیای کمال خویش را در سر داشته و در صدد بوده تا خود را به بالاترین درجه رشد و کمال انسانی برساند. در طول تاریخ همواره انسان کامل به عنوان قطب و محور هستی مورد توجّه بوده و انسان‌های بزرگ و افراد تکامل یافته، مورد احترام بوده‌اند و سایرین از آنها به نیکی یاد می‌کرده اند. در هر یک از فرهنگ‌ها، نظام‌های فکری و فلسفی، آیین‌ها، مذهب‌ها، مکتب‌ها و ادیان که بنگریم ردّپایی از انسان کامل را در می‌یابیم. یکی از روانشناسان دراین‌باره می‌گوید: **"هر عصری بجز عصر ما الگو و آرمان خاص خود را داشته است. فرهنگ ما، همه این الگوها، قدّیسان، قهرمانان، رادمردان، جوانمردان و عارفان را وانهاده است و تقریبا همه آنچه که برایمان مانده است، انسان کاملا سازگار و بی مشکل است"**(مزلو، ۱۹٦۸، ص۲۲). یونگ شخصیت آرمانی و تکامل‌یافته را یکی از نیازهای همیشگی روح بشر دانسته و بر اساس مطالعات خود، آن را غایت و دلیل وجودی آفرینش انسان در بین مکاتب مختلف معرفی می‌کند(یونگ، ۱۳۷۸، ص۳۰۱).

نیاز به سلامت و کمال از منظر برخی از روان شناسان، یکی از نیازهای مهم ذاتی و درونی در انسان است که با تعابیر مختلفی همچون: نیاز به پیشرفت[۱](مک کللند)، خودشکوفائی[۲](راجرز)، برتری جوئی[۳](آدلر)، نیاز به تعالی[٤](فروم) و امثال آن بیان شده است. مزلو در مطالعات خود بر روی حیواناتی همچون: میمون، خوک و جوجه، دریافت که در حیوانات نیز یک سایق اساسی به طرف سلامتی وجود دارد. براین‌اساس، او این عقیده را پذیرفت که در انسان‌ها، یک سایق مشابه به طرف دانش، قدرت، بینش، سلامت و خودشکوفایی وجود دارد(فراهانی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۳).

---

[۱] need for achievement
[۲] self actualization
[۳] superiority feelings
[٤] need for transcendence

سازمان جهانی بهداشت[۱] (who) که به منظور دستیابی همه مردم برای کسب عالی ترین سطح ممکن بهداشت، سازمان یافته است، حالت رفاه کامل جسمانی، روانی و اجتماعی را درباره بهداشت و سلامتی، بیان می‌نماید. انجمن کانادایی بهداشت روانی، سلامت روانی را در سه بخش تعریف کرده که عبارتند از: ۱. بازخوردهای مربوط به خود، شامل: تسلط بر هیجان‌های خود، آگاهی از ضعف‌های خود، رضایت از خوشی‌های خود؛ ۲. بازخوردهای مربوط به دیگران، شامل: علاقه به دوستی‌های طولانی و صمیمی، احساس تعلق به یک گروه، احساس مسؤولیت در مقابل محیط انسانی و مادی؛ ۳. بازخوردهای مربوط به زندگی، شامل: پذیرش مسؤولیت‌ها، ذوق توسعه امکانات و علایق خود، توانایی اخذ تصمیم‌های شخصی، ذوق خوب کار کردن(مطهری، ۱۳۸۳، ش۳۸).

چاهن[۲]، سلامت روانی را وضعیتی از بلوغ روان‌شناختی می‌داند که عبارت است از حداکثر رضایت به دست آمده از تقابل فردی و اجتماعی که شامل احساس‌ها و بازخوردهای مثبت نسبت به خود و دیگران می‌شود. وی پنج‌ویژگی برای سلامت روان بیان می‌کند که عبارتند از: حس مسؤولیت‌پذیری، حس اعتماد به خود، هدف‌مداری، ارزش‌های شخصی، فردیت و یگانگی(مطهری، ۱۳۸۳، ش۳۸، به نقل از چاهن).

آلفرد آدلر[۳](۱۹۳۷)، برای اولین بار واژه "کمال[٤]" را در روانشناسی بکار برد و آن را به معنای هدف نهایی انسان در جهت تلاش برای کامل کردن خود بیان کرد. واژه خودشکوفایی برای اولین بار توسط کورت گلداشتاین[٥](۱۹۳۹) بکار برده شد. از نظر او خودشکوفایی به عنوان انگیزه اصلی انسان است که تمامی کنش‌های او را، از رفتارهای ساده‌ای همچون خوردن و آشامیدن تا عالی‌ترین رفتارهای انسان در بر می‌گیرد. از نظر وی این انگیزه، ماهیت زیستی–روانی داشته و شامل همه نوع فعالیت انسان، حتی واکنش

---

[۱] World Health Organization
[۲] Chauhan
[۳] Adler, A
[٤] Perfection
[٥] Goldstein, C

هورمونی در جهت آسیب رسیدن به جسم نیز می‌شود. گلدشتاین سلامت روانی را تعادل بین اعضا و محیط در رسیدن به خودشکوفایی می‌داند(مادّی، ۱۹۸۹، ص۱۰۸).

گوستاو یونگ[۱](۱۹٦۱) از واژه "فردیّت یافته[۲]" برای تبیین کمال انسان استفاده می‌کند که منشاء آن در عمیق‌ترین سطح ناهشیار، یعنی کهن الگوی "خویشتن" وجود دارد. او هدف زندگی انسان را تحقّق این ویژگی فردیت یافتگی می‌داند که سبب گسترش و بالندگی فرد می شود. او صفاتی همچون: انسجام و یکپارچگی، خودآگاهی، سازگاری، احساس جاودانگی، افزایش استقامت واحساس مسؤولیّت را از جمله مهم‌ترین ویژگی های افراد فردیت یافته بیان می‌کند(نیک صفت، ۱۳۸۲).

گوردن آلپورت[۳](۱۹٦۷) از واژه "انسان بالغ[٤]" برای کمال انسانی استفاده کرده و معتقد است که داشتن هدف‌های دراز مدت و تلاش برای آینده، کانون وجود کمال برای آدمی را تشکیل می دهد. انسان سالم و ایمن همواره به باروری، تجربه های تازه و کشف مسائل جدید نیازمند است. آلپورت می‌گوید: رستگاری تنها از آنِ کسی است که پیوسته در پی هدف‌هایی باشد که سرانجام، به طور کامل به دست نمی آیند. او معیارها و ویژگی‌هایی را برای این افراد ذکر کرده است؛ صفاتی مانند: گسترش خود، صمیمیت و همدردی، پذیرش خود، ادراک واقع بینانه و زندگی یکپارچه را می توان از مهم‌ترین آنها دانست(شولتز، ۱۹۷۷، ترجمه خوشدل).

پرلز[٥](۱۹۷۰) از واژه انسان "این مکانی و این زمانی[٦]"، برای کمال شخصیت یاد می‌کند و معتقد است برای انسان چیزی جز زمان و مکانِ موجود، وجود ندارد. وی گذشته را به عنوان چیزی که وجود ندارد و آینده را هم به عنوان آنچه هنوز نیامده است، مورد اعتنا برای زندگی سالم نمی‌داند (همان).

---

۱ Jung, G
۲ Individuation
۳ Allport
٤ mature person
٥ Perls
٦ The Here and now Person

اریک فروم[۱](۱۹۸۰)، واژه "انسان بارور[۲]" را برای کمال انسان به عاریه گرفته و مراد خود را از آن، به معنیِ بکار بستن همه قدرت‌ها و استعدادهای بالقوه فرد برای تحقق خویشتن خود بیان می‌کند. او شخصیت سالم بارور را کسی می‌داند که همه استعدادهای بالقوه خود را برویاند و همه قابلیت‌ها و توانائی‌های خود را تحقق بخشیده و به بارآوردن مهم‌ترین دستاوردهای خود بپردازد(همان).

ویکتور فرانکل[۳](۱۹۲۵) از واژه انسان "ازخود فراونده[٤]" برای کمال استفاده می‌کند و معتقد است انسان دارای دو توان‌مندی منحصر به فرد است، یکی خود متعالی و دیگری خود رهاننده و این بمعنای توان و ظرفیت فرد است، برای رها یا آزاد ساختن خویش از خود نفس. او سه عامل مهم معنویت، آزادی و مسؤولیت را در تشکیل سلامت روان در انسان اساسی می‌داند. از نظر او اراده معطوف به معنا برای سلامت روان حیاتی بوده و اشخاص سالم همواره در تلاش برای رسیدن به هدف‌هایی می‌باشند که زندگیشان را معنا می دهد؛ یعنی کسانی که در زندگی معنی می یابند به حالت فرارفتن از خود می‌رسند که برای شخصیت سالم واپسین حالت هستی و رسیدن به بالاترین درجه مرحله زندگی به حساب می آید. او درباره انسان از خود فراونده چنین می‌نویسد: **"انگیزش اصلی ما در زندگی، جست و جوی معنی برای خودمان و زندگیمان است و این معناجویی مستلزم فراموش کردن خویشتن است، انسان کامل بودن با کسی یا چیزی فراسوی خود پیوستن است"**(همان).

او با تأکید بر اهمیّت معنا خواهی برای وجود انسان، نظامی را بنام "معنا درمانی"[٥] بنا نهاده است. تأکید عمده فرانکل بر "اراده معطوف به معنی"[٦] می‌باشد. تصویر فرانکل از طبیعت انسان خوشبینانه است. به نظر او ما انسان‌ها، آدمک‌های ماشینی کوک شده ای نیستیم تا تنها پاسخ‌هایی را که به ما آموخته اند بازگوییم، چنانچه رفتارگرایان معتقدند، و یا محصول تغییر ناپذیر روشی که آداب تخلیه را به ما آموخته اند، یا سایر تجربه‌های

---

۱ Fromm
۲ Productive person
۳ Frankel
٤ Self - Transcendent Person
٥ logo therapy
٦ will to meaning

دوران کودکی نیستیم، چنانچه روان‌کاوی فرویدی مدعی آن است؛ بلکه ما فاعل مختار هستیم. از نظر فرانکل، معیار نهایی رشد و پرورش شخصیت سالم را در اراده معطوف به معنای زندگی و نیاز مداوم انسان به جستجوی معنا باید دانست. جستجوی معنی، مسؤولیت شخص را به دنبال دارد، تا با احساس مسؤولیت و آزادانه با شرایط هستی خویش رویارو گردد. فرانکل می‌گوید، همانگونه که کوه را با بلندی قله آن می‌سنجند، معنی دار بودن زندگی را هم باید با اوج‌های آن و نه با حضیض‌هایش سنجید. از نظر او، اشخاص سالم همواره در تلاش جهت رسیدن به هدف‌هایی هستند که به زندگی شان معنی می‌بخشد.

فرانکل فهرست ویژگی‌های شخصیت سالم را به دست نمی‌دهد ولی شولتز در کتاب روان شناسی کمال، فهرستی از ویژگی‌های کمالی را از نظر فرانکل چنین بر می‌شمارد: آنها در انتخاب عمل آزادند؛ شخصاً مسؤول هدایت و زندگی و گرایشی هستند که برای سرنوشت خودشان بر می‌گزینند؛ معلول نیروهای خارج از خود نیستند؛ در زندگی، معنایی مناسب خود یافته اند؛ بر زندگی شان تسلط آگاهانه دارند؛ می‌توانند ارزش‌های آفریننده و تجربی یا گرایشی را نمایان سازند؛ از توجّه به خود فراتر رفته‌اند؛ به آینده می‌نگرند و به هدف‌ها و وظایف آتی توجّه می‌کنند؛ تعهد و غرقه شدن در کار دارند، ویژگی دیگر توانایی ایثار، عشق و همچنین دریافت آن است. از نظر فرانکل عشق هدف نهایی انسان است، یعنی مورد محبّت قرار گرفتن و عاشق شدن(همان).

کارل راجرز[۱](۱۹۸۷) جوهر وجودی انسان را دارای توانایی‌های زیبا، خردمندانه، هشیارانه و اجتماعی می‌داند که قابل اعتماد برای ارگانیسم است و به عنوان ابزار مناسبی برای کشف رضایت بخش‌ترین رفتار در هر موقیعتی می‌باشد. او ارگانیسم انسان را دارای فرایندی سیّال و پویا می‌داند که همچون رودخانه‌ای روان، پیوسته در حال تغییر و بصورت پویا در جهت "شدن[۲]" در حرکت است و آن مهم‌ترین هدف انسان می‌باشد که موجب می‌شود انسان با دست یافتن و تماس با ژرفای وجودی خود که در زیر تمامی

---

[۱] Rogers

[۲] Becoming

لایه‌های سطحی و رفتارهای ظاهری فرد وجود دارد، هر چه بیشتر فرد به خویشتنِ خویش نزدیک‌تر شود، نقاب‌های دروغین و صورت‌های ساختگی و نقش‌های زندگی روزمره فرو پاشیده، و او را به قلب خویش نزدیک‌تر می‌کند(راجرز، ۱۹۶۱، ص۱۱۰).

راجرز عنصر اساسی جهت دستیابی به این هدف را "تمایل به خودشکوفایی" می‌داند که بصورتی آشکار و نهان در حیات درونی انسان وجود دارد و موجب حفظ، اعتلاء و توسعه قابلیت‌های ارگانیسم و عامل حرکت انسان به سوی بلوغ و کمال می‌شود. او یکی از مهم‌ترین عوامل ارضای گرایش خودشکوفایی را "تجربه کردن خود" می‌داند؛ زیرا که در ارگانیسم یک حالت دفاعی وجود دارد که فرد نگران به تجربه در آوردن آزاد و کامل همه استعدادهای خود می‌باشد، و فرد فکر می‌کند بروز آن بالقوه خطرناک و آسیب‌رسان است. این حالت مانع بروز توانایی‌ها در فرد می‌شود، و نه تنها درِآگاهی را بر روی تجربه‌ها می‌بندد، بلکه یک تصور قالبی در جهت ادراک اشیاء به ما می‌دهد که تمامی گزارش‌های ادراک شده حواس را نتوانیم ببینیم، بلکه فقط چیزهایی را که با تصویر از خود ما، یا "خود پنداره" ما جور بیاید را فقط می‌توانیم ببینیم. او می‌گوید در حالت تجربه کردن خود، فرد از احساس‌ها و نگرش‌های خود، به گونه‌ای باز آگاه است و می‌تواند هر رویدادی را در موقعیت تازه، به گونه‌ای که هست ببیند و بطور کامل، تجربه‌های کل ارگانیسم خود را برقرار نگه دارد(راجرز، ۱۹۶۱، ص۱۱۷).

راجرز از واژه انسان با"کارآمدی کامل[۱]" برای کمال استفاده می‌کند و برای آن افراد، ویژگی‌هایی همچون: باز بودن نسبت به فرایند تجربه؛ افزایش زندگی اگزیستانس؛ اعتماد فزاینده نسبت به ارگانیسم؛ فرایند کارآمدی کامل‌تر در انجام امور؛ آفرینندگی به عنوان یک عنصر زندگی خوب؛ احساس آزادی داشتن؛ پرباری عظیم زندگی؛ مشتاق یک فرایند بودن؛ مکان درونی برای ارزیابی داشتن؛ دور انداختن نقاب‌ها؛ پذیرش دیگران؛ دوری کردن از برآوردن انتظارها، را از مهم‌ترین صفات می‌داند(راجرز،۱۹۶۱، ص۱۱۹).

---

[۱] Fully function person

آبراهام مزلو[1](۱۹۷۰) که از واژه "خودشکوفایی[2]" برای کمال انسان استفاده می‌کند، از آن به عنوان اساسی‌ترین نیاز انسان یاد می‌کند و انسان را دارای سرشتی می‌داند که فرد را به سمتِ سلامت، شکوفایی، تمامیت و یگانگی خود می‌کشاند و آن را "نیروانای عالی[3]" می‌نامد. او راه تحقّق و فعلیت‌یافتن این نیاز را، از طریق ارضای نیازهای ارگانیسم دانسته و سلسله مراتبی را ذکر می‌کند که خودشکوفایی، در رأس آن هرم قرار دارد. مزلو در بررسی‌ها و مشاهده‌های خود، بویژه مطالعه افراد خود شکوفا، به این نتیجه رسید که همه انسان‌ها با نیازهای شبه غریزی به دنیا می‌آیند. این نیازهای مشترک، انگیزه رشد و کمال و تحقق خود قرار می‌گیرد و انسان را به تبدیل شدن به آنچه در توان اوست، فرا می‌خواند. بدین ترتیب، استعداد بالقوه برای کمال و سعادت روان از بدو تولد وجود دارد؛ اما اینکه استعداد بالقوه آدمی تحقق می‌یابد یا نه، به نیروهای فردی و اجتماعی بستگی دارد که تحقق خود را می پرورد یا باز می دارد.

به نظر مزلو، در همه انسان‌ها تلاش یا گرایشی فطری برای تحقق خود هست. انگیزه آدمی، نیازهای مشترک و فطری است که در سلسله مراتبی از نیرومندترین تا ضعیف‌ترین نیازها قرار می گیرد. "سلسله مراتب نیازها[4]"، از نظر مزلو عبارتند از: نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک، نیازهای ایمنی، نیازهای محبّت و احساس تعلق، نیاز به احترام و عشق و در نهایت نیاز به خودشکوفایی است. به نظر مزلو، پیش از آنکه نیاز خودشکوفایی پدیدار شود، دست کم باید این چهار نیاز به ترتیبی که آمده است، برآورده شده باشد. او تأکید دارد که انسان نمی‌تواند به خودشکوفایی برسد مگر آنکه هر یک از نیازهای سطوح پایین‌تر به میزان کافی ارضا شده باشد. خودشکوفایی را می‌توان کمال عالی و کاربرد همه توانایی‌ها و متحقق ساختن تمامی ویژگی‌ها و قابلیت‌های خود دانست. ما باید به آنچه استعداد بالقوه اش را داریم، تبدیل شویم. هر چند نیازهای طبقات پایین‌تر برآورده شده باشند.

---

[1] Maslow.A
[2] Self- actualization
[3] High Nirvana
[4] hierarchy of needs

مزلو معتقد است که افراد خودشکوفا، که قبلاً به گونه ای مناسب از حیث نیازهای اساسی شان ارضاء شده اند، اکنون از راه‌های والاتر دیگری برانگیخته می‌شوند که بایستی آنها را فوق انگیزش نامید. ارزش‌های فوق انگیزش، که درونی و جزء فطرت انسان هستند، ارزش‌های درونی شبه غریزی هستند؛ یعنی برای اجتناب از بیماری و دستیابی به کمال انسانی یاد شده لازم می‌باشند، هم‌چنانکه بیماری‌های ناشی از کمبودِ ارزش‌های درونی را می‌توانیم فوق آسیب بنامیم.

مزلو پس از بیان روش بررسی‌های خود، ویژگی‌های زیادی را برای افراد خودشکوفا بیان کرده است که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن؛ پذیرش خود، دیگران، طبیعت؛ خودانگیختگی، سادگی، طبیعی بودن؛ مسأله مداری به جای خودمداری و توجّه به مسایل بیرون از خویش؛ کیفیت کناره گیری، نیاز به خلوت و تنهایی؛ خودمختاری، استقلال فرهنگ و محیط، اراده، عوامل فعال (کنش مستقل)؛ استمرار تقدیر و تحسین یعنی، تجربه‌های زندگی و لذت‌های آن همیشه برای آنها تازه و غیر مکرر است؛ تجربه عارفانه یا تجربه اوج؛ حس همدردی و نوع دوستی؛ گستردگی و استحکام در روابط بین فردی و روابط متقابل با دیگران؛ ساختار منشی مردم گرا؛ تشخیص بین وسیله و هدف، و بین نیک و بد؛ شوخ طبعی فلسفی و غیرخصمانه (طنز برای اصلاح کل انسان‌ها، نه تحقیر و خصومت با افراد خاص)؛ خلاقیت و نوآوری؛ مقاومت در برابر فرهنگ پذیری، برتری نسبت به فرهنگ خاص؛ قابلیت دوست داشتن و دوست داشته شدن(مزلو، ۱۹۷۰، ترجمه رضوانی، ۱۳٦۷، ص ۲۳۸).

۲ . کمال در اسلام

کمال، در لغت بمعنی "تام و تمام" آمده است و در اصطلاح به وصفی اشاره دارد که به انتهای اوصاف وجودی آن شئ نایل می‌گردد. بعبارتی، کمال یک صفت وجودی است که متناسب با غایت هر چیز در خلقت آن مدّ نظر قرار می‌گیرد. بنابراین، کامل بودن هر چیزی به صورت خاص باید تعریف شود. انسان کامل غیر از حیوان کامل و غیر از فرشته کامل و امثال آن است(قرشی، ۱۳۷۱، ج٦، ص١٤٨). این لفظ در چندین آیه از

قرآن، در غیر معنای کمال انسانی بکار رفته که در معنای کمال دین[1](مائده:۳)، دو سال کامل شیر دادن به اولاد[2](بقره:۲۳۳)، ده روز کامل روزه گرفتن[3](بقره: ۱۸۵) و کامل دیدن بارِ گناهان در قیامت[4](نحل:۲۵)، بکار رفته است.

در بررسی تاریخچه بحث کمال در انسان، باید دانست که هر چند سابقه استعمال لفظ "انسان کامل" در متون اسلامی، در ادبیات و متون عرفانی دیده می‌شود، اما منشاء استفاده از آن را می‌توان قرآن و احادیث مروی از معصومین دانست که درخصوص خلیفه‌الله، اولیاءالله، صفات مؤمنین و متقین بیان داشته‌اند. "رساله قشیریه"از بایزید بسطامی(۲٦۱هجری)، از لفظ انسان کاملِ تام یاد می‌کند و می‌گوید عارف پس از فنای در ذات الهی به این مقام می‌رسد. "محیی الدین ابن عربی" اصطلاح انسان کامل را رایج کرد و در کتاب "فتوحات مکیه" در تعریف انسان کامل می‌گوید: **"انسان کامل کسی است که به نظر عرفا به عالی‌ترین مقامات معنوی رسیده، جامع جمیع عوالم الهیه و کونیه گردیده است، مجلای تمام‌نمای همه صفات و کمالات الهیه و بالاخره خلیفه خداوند بر روی زمین و حجت او گردد"**(آذربایجانی، ۱۳۷۵، ش۹). او نیز در سایر آثار خود، مخصوصاً کتاب "فصوص‌الحکم" که هر فصل آن مشتمل بر بحث در مورد یکی از انبیاء یا انسان‌های کامل است، مشروحاً به تبیین این موضوع پرداخته است. "عزیزالدین نسفی" نیز درباره انسان کامل چنین تعبیر می‌کند: **"انسان کامل آن باشد که در شریعت، طریقت و حقیقت تمام باشد. انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف نیک"**(همان)[5].

---

[1] الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً

[2] وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ

[3] فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ

[4] لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ

[5] همچنین کتابهای دیگری در این باره تألیف شده اند که عبارتند از: کتاب "صفات الشیعه" از شیخ صدوق، "منازل السایرین"از خواجه عبدالله انصاری، "احیاءالعلوم" از امام محمدغزالی، "اشارات" از ابن سینا، "حکمة الاشراق" از شیخ شهاب الدین سهروردی، "تذکرة الاولیاء" از عطار نیشابوری، "فصوص الحکم" محی الدین ابن عربی، "مفتاح الغیب" صدرالدین محمدقونوی، "انسان کامل" عزیز الدین نسفی، "الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوایل" از عبدالکریم بن

از منظر اسلام، شرافت انسان بر سایر موجودات را می‌توان از این نظر مهم دانست که او تنها موجودی است که استعداد پذیرش اسماء مقدس الهی را بصورت جامع و تام دارد و می‌تواند مظهر همه صفات الهی گردد. کمال انسان و به فعلیت رساندن توانایی‌های عالی او در قرآن کریم، یکی از محوری‌ترین مسائل و یکی از اساسی‌ترین موضوع‌های مطرح شده می‌باشد. براین اساس، می‌توان گفت هدف خلقت انسان از منظر قرآن، شکوفا نمودن جوهر وجودی انسان و دستیابی به کمال می‌باشد که این معنا، به مقام "خلیفه الله" بودن[1](بقرة:۳۰) تعبیر شده است. مقام "خلیفة اللهی"، جایگاهی است که بصورت تام و جامع، به تجلی تمام اسماء و شمول تمام صفات الهی در افراد اشاره دارد: **"اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و بعضی را نسبت به دیگران مرتبه بالاتر بخشید تا شما را به آنچه مقرر کرده است بیازماید"**[2](أنعام:١٦٥).

در این میان افرادی بودند که از این توان بالقوه استفاده کرده و مقام خلیفة اللهی را به فعلیت رسانده‌اند؛ چنانچه خدای متعال درباره حضرت داود اینگونه بیان می‌فرماید: **"ای داود! ما تو را در زمین جانشین [خود] قرار دادیم. در میان مردم با عدالت داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن"**[3](ص:٢٦). براین اساس، انسان کامل، خلیفه خدا و مظهر تجلی دریافت همه اسماء و صفات الهی است که او می‌تواند این ظرفِ وجودی را تا مرز (بی‌نهایت کامل گرداند. به همین سبب است که همه چیز برای او آفریده شده است: **"او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید"**[4](بقره:۲۹). در حدیثی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"خداوند آدم را بر صورت خویش**

ابراهیم جیلانی، "مصباح الانس" از محمدبن حمزه فناری رومی، "محجة البیضاء" از فیض کاشانی، "حکمت متعالیه" حکیم صدرالدین محمد شیرازی و امثال آن.

[1] وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

[2] وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ

[3] يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّه

[4] هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

آفرید"[1](طریحی، ۱۳۷۵، ج۳، ص۳٦۹). این نشان از ظرفیت و توانایی وجود انسان را دارد که می تواند تجلی تام از کمالات حق قرار گیرد.

توجّه به کمال انسان و رسیدن به جایگاه والای جانشینی خدا، بگونه ای در قرآن ظهور دارد که به تعبیر یکی از مفسران، اگر پیوند پیام‌های قرآن کریم را براساس تفسیر قرآن به قرآن بصورت معنوی در نظر بگیریم، دانسته می‌شود که زبان وحی در سراسر کتاب مجید، خلافت الهی انسان را تبیین و تفسیر می‌کند. بعبارتی می‌توان گفت تمامی آیات قرآن، یکسره تفسیر "خلیفه اللهی" و تشریح خصایص جانشینی خدا برای انسان است(جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص۲۸).

در انسان، کمال و عینیّت یافتن استعدادها و توانمندی های متناوب و بعضاً متضاد، جز در پرتو انتخاب و گزینش و تلاش مجاهدانه و همراه با زحمت تحقّق نمی‌یابد[2] (انشقاق:٦). بر خلاف دیگر موجودات، کمال انسانی اکتسابی است و جز با اراده و خواست توأم با مبارزه با موانع و حرکت عملی برای فعلیت بخشیدن به همه استعدادها و توانمندی‌های فطری‌اش تحصیل نمی‌شود. شهید مطهری در این‌باره می‌فرماید:**"انسان تنها موجودی است که خودش از خودش تفکیک‌پذیر است؛ یعنی ما نمی‌توانیم سنگی داشته باشیم که سنگی نداشته باشد یا سگی داشته باشیم فاقد سگی، پلنگی فاقد پلنگی؛ هر پلنگی در دنیا، آن خصلت‌هایی را که پلنگی می‌نامیم دارد به سهم غریزه؛ ولی این انسان است که انسان بودن خودش را ندارد و باید تحصیل بکند و انسان بودن هیچ مربوط به جنبه‌های زیستی و بیولوژیکی نیست"**(مطهری، ۱۳٦۲، ص ۱٥٦).

برای دستیابی به کمال انسان، خداوند دو طریق و مسیر، که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، را در اختیار انسان قرار داده است. شریعت و دین، یکی از این دو طریق است که در هر زمانی، خداوند دستورهایی جامع و کامل را، متناسب با نیازها و استعدادهای ظرفیتی انسان، در هر عصری نازل کرده است. این شرایع، به عنوان یکی از ابزارهای مهم

---

[1] ان الله خلق آدم علي صورته

[2] يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلي رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ

تحقق این امر جهت رسیدن به کمال مطلوب است که انسان با عمل نمودن به آن تکالیف، می‌تواند خود را به مقصد خویش نزدیک گرداند.

همچنین معرفی الگوهایی کامل که این مسیر تکامل را طی کرده اند، راهکار عملی دیگری است که برای طی نمودن کمال انسانی، خداوند در اختیار انسان قرار داده است. براین اساس، دستیابی به کمال برای انسان محقق نمی شود مگر اینکه او آرمان انسانی، بصورت واقعی یا تصوری داشته باشد. آرمان انسانی داشتن، یعنی پیدا کردن هدفی مافوق زندگی فردی و داشتن آرزوی عالی که او بخواهد خود و جامعه‌اش را بر اساس آن الگو بسازد. از نظر قرآن، تنها چیزی که می‌تواند هدف عالی‌تر و مطلوب انسانی باشد، فقط خداست. غیر از او هیچ موجود دیگری شایستگی هدف بودن و آرمان انسان قرار گرفتن را ندارد. انسان خداپرست، خود را در برابر ذات هستی بخش، آنچنان فقیر و نیازمند می‌یابد که او می تواند مُعطی همه نعمات و مَظهر همه کمالات گردد.

از منظر اسلام، روح و روان در انسان که اساس سرشت او و حقیقت جوهره هستی او را تشکیل می‌دهد، به دلیل اینکه از نفخه امر الهی آفریده شده[1](حجر:۲۹)، به صورتی پیچیده و دارای ظرفیتی لایتناهی است که فراسوی حرکت انسان را وسیع و گسترده کرده است. با توجّه به هدف خلقت انسان، که رسیدن به قرب الهی است، شکی نیست که خیلی از افراد برای رشد و پیشرفت خود تلاش بسیار می کنند، تا حدی که به مرز ممکن برای رشد و کمال خویش دست یابند. این گرایش ها در افراد منجر می شود که آنها همیشه در فکر این باشند، که چه تلاش هایی می توانند برای رسیدن به حد نهایی خود به کار گیرند.

باتوجّه به مطالب فوق، می‌توان گفت: کمال برای انسان یک صفت وجودی است که متناسب با هدف خلقت او در نظر گرفته شده و آن برخورداری از اوصاف حمیده و خصایص جمیله متناسب با خلقت تکوینی آن است. انسان کامل، کسی است که تمام جوانب و استعدادهای کمالی خود را به فعلیت رسانده و به طور موزون و هماهنگ، آنها

---

[1] فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ

را تا آخرین مراتب ممکن، رشد و تعالی می بخشد. بعبارتی، کمال انسان، یعنی فعلیت یافتن تمامی استعدادها و توانائی‌های عالی انسانی، جهت رسیدن به خدای کامل در درون نفس انسان است، تا بتواند ظرفیت وجودی خویش را تکمیل نماید.

۳ . ویژگی‌های انسان کامل در اسلام

بررسی خصوصیّات انسان تکامل‌یافته یکی از مهم‌ترین مباحث روانشناسی کمال می‌باشد. این موضوع از این جهت دارای اهمیّت است که افراد تکامل‌یافته را از دیگران متمایز می‌کند و بواسطه این صفات، کمال در انسان‌ها مشخص می‌گردد. بحث ویژگی‌های کمالی در قرآن، با مفاهیم مختلف و ویژگی‌های متفاوتی بیان شده است. ویژگی‌هایی همچون مقرَّبین(واقعه:۸۸)، مخلَصین(یوسف:۲٤)، مصطَفین(ص:٤۷)، مفلِحین(قصص:٦۷)، مطّهّرین(توبه:۱۰۸)، مهتدین (توبه:۱۸)، مخبتین(حج:۳٤)، مصلِحین(اعراف:۱۷۰)، موقنین (انعام:۷۵)، مکرَمین(ذاریات:۲٤)، محسنین(مائده:۸۵)، خاشعین(بقره:٤۵)، صادقین(مائده:۱۱۹)، شاکرین(زمر:٦٦)، صابرون(بقره:۱۵۵)، سابقون (واقعه:۱۰)، فائزون(توبهٔ:۲۰) شاهدون(آل‌عمران:۵۳)، صالحون(أنبیاء:۷۲) و امثال آن، از جمله مفاهیم و موضوع‌هایی هستند که درباره کمال انسان بیان گردیده است. در این قسمت، به توضیح اجمالی برخی از صفات و ویژگی‌های انسان کامل در آیات و روایات اشاره می‌گردد.

۳،۱. توحید و انسجام

توحید، مهم‌ترین بحث قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است. انبیاء، پیامبران و جانشینان آنان، همگی مردم را به توحید دعوت نموده و از شرک و بت پرستی باز می‌داشتند. توحید و یگانگی ذات پاک پروردگار هستی، نه تنها یکی از اصول اساسی دین، بلکه روح و خمیر مایه تمام عقاید اسلامی و دعوت همه انبیاء، ادیان، آیین‌ها و کتاب‌های آسمانی، و هدف همه موجودات و انسان‌ها است. هر چند توحید شاخه‌های زیادی دارد، ولی از همه مهم‌تر شاخه‌های چهارگانه زیر است. توحید در ذات، یعنی ذاتِ هستی به یک ذات و آن، ذاتِ پاکِ یگانه اوست و هیچ شبیه و نظیر و مانندی ندارد.

توحید در صفات، یعنی همه صفات جمالیهِ عالَم، منبعث و متصل به ذات جمالیهِ باری تعالی است که تمامِ صفات علم، قدرت، خلقت، حکمت، ازلیت، ابدیت و مانند آن، همه در ذات او جمع و همه عینِ ذاتِ یگانهِ اوست. توحید در افعال، یعنی هر فعل و حرکت و هر اثری که در جهان هستی است همه از اراده و مشیت خدا سرچشمه می‌گیرد، که امور خیرِ موجودات، بواسطه طاعت و بندگی، تفضّلاً عنایت می‌گردد و صفاتِ شرّ و ناپسند، بواسطه عصیان و معصیت، استحقاقاً ایجاد می‌گردد.

یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های انسان این است که بر مبنایِ نفس مُلهمه، که در روح و روان انسان تسویه و تشکیل گردیده است، او دارای نیروهای دعوت کننده به خیر و شرّ می‌باشد[1](شمس:۷). هر یک از این نیروها و توانائی ها، دارای ابعاد و انگیزه‌هایی هستند که می‌خواهند انسان را به کاری موافق طبع خویش در آورده و بسوی هدفی متفاوت بکشانند. براین اساس، در درون انسان توانائی‌هایی متشتّت و پراکنده ای وجود دارد که او را در تشخیص و انجام عمل صالح با مشکل مواجه می‌گرداند. عدالت در برابر ظلم، صداقت در مقابل دروغ، شجاعت در برابر ترس، سخاوت در برابر بخل، محبّت در برابر نفرت، علم در مقابل جهل و خصوصیت‌هایی امثال آن. این نیروهای توانمند در درون انسان، که در برخی روایات به جنود عقل و جهل معرفی شده اند، گرایش های متفاوتی را برای شخص ایجاد کرده و او را بسوی اهداف متفاوتی دعوت می کنند.

انسان تکامل یافته، با زدودن نیروهای شرّ و تمایلات منفی، و شکوفا نمودن گرایش‌های مثبت و خیر، با توحید کلمه و کلمه توحید، بسوی ربّ العامین که معدن همه زیبائیهای عالم است حرکت کرده و این نیروها و ویژگی های مثبت را در گرو مالک و مُنعم حقیقی خویش قرار داده و از خود سلب انانیّت می‌نماید[2](بقره:۱۵٦) و تمامی اعضای جسمانی و روانی خود را با اراده خدای یکتا، یکی کرده و آنها را منسجم و یکپارچه بسوی هدفِ خویش، که هدف و خالق همه هستی و نعمت‌های آن است، در

---

[1] وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّئهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَئهَا

[2] قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَجِعُون

یک مسیر و یک هدف قرار می‌دهد[1](انعام:۷۹). او در این مسیر، با تمام وجود درک می‌کند که توحید در همه هستی پابرجاست: **"بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر شنوایی و بینایی‌ها فرمانرواست؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که کار [جهان و جهانیان] را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس آیا [از کیفر پرستش غیر او] نمی‌پرهیزید؟!"**[2] (یونس:۳۱).

انسان موحّد و منسجم، خود را مالک چشم، گوش، قلب و سایر وجودهایِ خود ندانسته، و زبان و تمامی جوارح مادی و معنوی او در این مرحله، یکصدا و هماهنگ در تملّک حضرت حقّ و مطیع و منقادِ او قرار گرفته و از آن مالک مقتدر حقیقی استمداد جسته و اینگونه ندا سر **می‌دهد:"بارالها، ای مالک حقیقیِ همه حقایق هستی، به هر کس بخواهی ملک و سلطنت می‌دهی و از هر کس بخواهی می‌گیری و به هر کس بخواهی عزت و اقتدار می‌بخشی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی، خدایا هر خیر و نیکویی بدست تو است و تو بر هر چیزی توانایی"**[3](آل عمران:۲٦). او در همه حالات، دستِ قدرت‌مند خدا را می بیند و هیچ ترسِ از دست دادن چیزی، یا غمِ نداشتن چیزی را نمی خورد. در آیه‌ای دراین‌باره می فرماید: **"آگاه باشید اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند!**[4](یونس:٦۲).

او همانند موسای کلیم، وقتی از درختی صدای**"إِنَّنی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنی"** (طه:۱٤) می‌شنود، معنای ظاهری که آن درخت خداست را نمی‌فهمد، بلکه معنای ملکوتی آن را درک کرده که کلام الهی درخت، سلب أنانیّت از خود و اثبات الوهیت برای حضرت حق است؛ بدین معنا که درخت، خود را نمی‌بیند و از خود سخن نمی‌گوید و گوینده نیز درخت نیست، بلکه درخت آیینه کلام حق است. بنابراین، انسان موحّد از خود و دیگران

---

[1] إِني وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِين

[2] قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ مَن يخْرِجُ الْحَي مِنَ الْمَيِّتِ وَ يخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَي وَ مَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَا تَتَّقُون

[3] قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ

[4] أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون

نفی انانیّت می‌کند و تنها یکی را می‌بیند، بدون اینکه از جهان چیزی حذف یا منزوی یا شریعت و تکلیفی کم یا زیاد شود. منتها دید انسان کامل تغییر می‌کند؛ یعنی سراسر جهان و عالم و آدم موجود، محفوظ و مکلفند ولی همه این ها آیینه‌دار جمال و جلال اراده حضرت حق هستند(جوادی آملی، ۱۳۷۷،ص۳۸۵).

آیات زیادی بر اهمیّت توحید تکیه دارد. در آیه‌ای خدای متعال می‌فرماید:**"به آنها (اهل کتاب) جز این دستوری داده نشد که تنها خدا را بپرستند، و دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند... و این است آیین پایدار الهی"**[۱](بینه:۵). در آیه‌ای دیگر، توحید را دستوری همگانی می‌داند که همه برای انجام آن مأمور شده اند: **"آنها، دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند**[۲](توبه:۳۱).

برای پیمودن کمال انسان، توحید از این هم عمیق تر می‌شود و به جایی می‌رسد که انسان باید تنها به خدا دل ببندد، در همه جا او را بطلبد و جز به او نیندیشد و چیزی او را از خدا به خود مشغول نسازد. در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **"هر چیز تو را به خود مشغول سازد و از خدا دور کند، بت توست"**[۳](کلینی، ۱٤۰۳، ج٤، ص ۱٦۰). یکی از جنبه‌های مهم توحیدی، انسجام و یگانگی در فکر و اندیشه است. یعنی، انسان موحد، به ذهن و فکرش، غیر خدا خطور نکرده و تمامی فکر و ذکرش، پسندد آنچه را جانان پسندد.

یکی از آثار توحید، اتّحاد و یکپارچگی جوامع انسانی است. با توجّه به اینکه انسان‌ها از حیث زبان، رنگ، نژاد، عقاید، تفکّر، آداب، رسوم، فرهنگ و مانند آن با هم متفاوتند؛ بی‌شک مهم‌ترین عامل وحدت و یکپارچگی مردم جهان که نشأت یافته از اساسی‌ترین ریشه‌های اعتقادی شان می‌باشد، مسأله توحید و یکتا پرستی است. این موضوع، محور

---

[۱] وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

[۲] وَ مَا أُمِرُواْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ إِلَهًا واحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُون

[۳] کلما شغلك عن الله فهو صنمك،

بسیار مهم و ریسمان محکمی است که همه می‌توانند و باید به آن چنگ بزنند: **"و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌ها ی شما الفت انداخت، تا به لطف او برادر هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید"**[1](آل عمران:۱۰۳).

۳،۲. اعتدال و میانه روی

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان کامل در آیات و روایات، رعایت انجام امور بر مبنای اعتدال و میانه‌روی است. اعتدال بر وزن افتعال، از ریشه عدل و در معنای مطاوعه آمده است. امام علی علیه السلام، عدل را بمعنای قرار دادن هر چیزی در محل مناسب و موضع خاص خود تعریف کرده است[2](نهج البلاغه، حکمت ٤٣٧). در معنای اعتدال می‌توان گفت: باتوجّه به در نظر گرفتن تناسب ظرفیت تکوینی انسان، مظروف تکلیفی مناسبی در او نهاده شود. یعنی، رفتارها و اعمالِ تکلیفی او بگونه ای انجام شود که بر مبنای وُسع و توانایی انجام عمل، از هرگونه افراط و تفریط اجتناب گردد. زیرا هم زیاده روی و هم کم‌کاری، قرار دادن مظروفی نامتناسب در ظرف خویش است. اعتدال، به ایجاد توازن بین دو چیز(افراط و تفریط) و رعایت حدّ وسط و میانگین امور اشاره دارد. براین اساس، در برخی روایات، عدل و اعتدال به معنای انصاف، از نِصف و وسط تعریف شده است[3](نهج البلاغه، حکمت ۲۳۱). واژه حنیف، از ماده حنف، که در لغت به معنای تمایل دو پا بسوی حدّ وسط است(ابن منظور، ١٤١٤، ج۹، ص ۵۷)، نیز به معنای اعتدال آمده است(طباطبایی، ١٤١٧، ج۷، ص۳۹٤). این مفهوم که در آیات فراوانی به عنوان صفت برای دین اسلام بکار رفته است[4](یونس:۱۰۵)، به دستورهایی در شریعت اسلام اشاره دارد که آنها، متناسب با نیازهای فطری انسان و بر مبنای اعتدال توحیدی تشریع شده اند.

---

[1] وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا

[2] فَقَالَ الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا

[3] العَدلُ الإنصافُ

[4] وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكين

اصل تعادل و اعتدال، از جمله صفاتی است که در قرآن کریم بدان توجّه خاصی شده و در یک نگاه کلی به جهان آفرینش، می‌توان مشاهده کرد که مسأله عدل، عدالت و اعتدال در میان مخلوقات، اساسی ترین اصل خلقت این جهان بوده و دوام و بقای آنها نیز وابسته به این صفت می‌باشد. آنچه از آیات و روایات درباره بیان خلقت تکوینی مخلوقات، بویژه در آفرینش انسان مشاهده می‌شود، این است که خدای متعال، عالم تکوین و کیفیّت و کمیّت خلقت آن را بر اساس عدل و اعتدال آفریده است. یعنی هر چیزی را در جای خویش، متناسب و با اندازه مورد نیاز خلق کرده است. در آیه‌ای خداوند درباره خلقت انسان می‌فرماید: **"خدایی که تو را آفرید و اندام‌هایت را درست و منظّم تسویه کرد و آن را عادلانه ساخت"**[1](انفطار:۷). یعنی، خلقت جسمانی و غیر مادی انسان، با قرار دادن هر عضوی یا جزیی در محل مناسب خود، با ایجاد توازن و تعادل میان آنها در ایفاء اهداف مربوطه خود، برطبق حکمت بالغه خویش آفریده شده است. در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، درباره خلقت آفرینش بر مبنای عدل می‌فرماید: **"آسمان‌ها و زمین بر اساس عدل استوارند"**[2] (فیض، ١٤١٥، ج۵، ص۱۰۷). امام علی علیه‌السلام نیز دراین‌باره می‌فرماید: **"عدالت، شالوده ای است که جهان بر آن استوار است. عدالت، محکمترین بنیاد [خلقت] است"**(ری شهری، ج۷، ص۸۸).

در راستای تکمیل خلقت تکوینی انسان بر مبنای عدل و اعتدال، خلقت تکمیلی و تکلیفی او نیز، متناسب با آن تشریع و تدوین گردیده و شریعت آسمانی الهی، بر آن اساس بنا نهاده شده است. زیرا اسلام، به عنوان دین حق و شریعت خدا[3](آل عمران: ۱۹)، دین جامع و کاملی است که به تمام نیازهای انسان توجّه کرده است. برای رشد، تعالی و کمال بشر، لازم است همه ابعاد انسان به صورت هماهنگ و متعادل، رشد و تکامل یابد تا انسان حقیقی پرورش یافته، و کمال انسانیّت او تحقق یابد. براین اساس، قرآن کریم هدایت انسان را در پیروی از راه مستقیم که همان دین پایدار و حنیف (معتدل) است،

---

[1] الَّذي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَك

[2] بالعدل قامت السماوات و الارض

[3] إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام

معرفی می‌نماید: **"بگو همانا پروردگارم مرا به راهی راست رهنمایی کرد؛ دینی قائم به امر بندگان، ملت ابراهیم که به حق گراینده و معتدل بود و او از مشرکین نبود"**[1](أنعام: ١٦١). این دین حنیف و معتدل، متناسب با فطرت و در راستای تکمیل خلقت سرشتی انسان شکل گرفته است[2](روم:٣٠). برهمین مبناء، فلسفه بعثت پیامبران و هدف شریعت انبیاء، اقامه قسط و عدل معرفی شده است. در آیه‌ای دراین‌باره می فرماید: **"همانا ما پیامبران خود را با ادلّه و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم تا عدالت و قسط را در میان مردم برپا دارند"**[3](حدید: ٢٥).

باتوجّه به حنیف دانستن دین اسلام، قرآن کریم امّت اسلامی را به عنوان یک امّت میانه رو و معتدل، ستایش کرده و بر مبنای این اعتدال منشی، آنها را بر سایر مردم جهان حجّت قرار داده است:**"همانا ما شما را به عنوان امتی میانه رو و معتدل قرار دادیم**[4](بقره:١٤٣). بر اساس این معیار، خداوند امت اسلامی را به عنوان بهترین امت، برای پیروی معرفی کرده است: **"شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید"**[5](آل عمران:١١٠). معرفی اسلام به عنوان دینی معتدل و میانه، در برابر دو دین افراطی و تفریطی یهود و نصاری می‌باشد[6](آل‌عمران:٦٧). زیرا افراط در دنیاگرایی یهود و تفریط آنها نسبت به عالم آخرت[7] (بقره: ٩٦) و تفریط در دنیاگرایی مسیحیت و افراط در آخرت‌گرایی آنها[8](حدید: ٢٧)، دو شاخصه غیر تعادلی است که در قرآن و روایات تأکید شده است. بر مبنای این دو نگاه غیر معتدلانه، مسیحیان به عنوان گمراهان (ضالّین) و یهودیان به عنوان مورد

---

[1] قُلْ إِنَّني هَداني رَبِّي إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ديناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً

[2] فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها

[3] لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

[4] وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَي النَّاس

[5] كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاس

[6] ما كانَ إِبْراهيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنيفاً مُسْلِماً

[7] وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ الَّذينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُون

[8] وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلاَّ ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها

غضب‌شدگان(مغضوبین علیهم) معرفی شده اند. این موضوع در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام بیان شده است[1] (عروسی حویزی، ۱٤۱۵، ج۱، ص ۲۵).

باتوجّه به خلقت تکوینی که درباره عدل با تمام مشتقاتش در اسلام ذکر شده است، تأکیدات زیادی در اجرای عادلانه تکالیف انسان، بر مبنای اقامه عدل، در آیات قرآن بیان شده است. در آیه‌ای می‌فرماید: **"خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کار بد و ناروا و ستم‌گری منع می‌کند، پندتان می‌دهد شاید اندرز گیرید"**[2](نحل: ۹۰). در آیه‌ای دیگر، خداوند تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را بنده ای مطیع معرفی کرده که در عبادت خود اعتدال را رعایت می کرد: **"همانا ابراهیم امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرستِ معتدل بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد"**[3](نحل:۱۲۰). قانت، از قنوت به معنای اطاعت و عبادت و کلمه حنیف، به معنای میل از دو طرف افراط و تفریط، به طرف حدّ وسط و اعتدال است(طباطبایی، ۱٤۱۷، ج۱۲، ص۵۲۹). نراقی در اهمیّت اعتدال می‌گوید: **"نهایت کمال و غایت سعادت از برای هر شخصی، اتصاف او به صفت عدالت و میانه روی در جمیع صفات و افعال ظاهره و باطنه او است"**(نراقی، ۱۳۵۱، ص ۷۰).

اهمیّت عدالت در روایات معصومین علیهم السلام نیز مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. در حیات سراسر نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمّه هدی علیهم‌السلام، در همه اعمال و رفتارشان می‌توان رعایت این اصل را مشاهده کرد. امام علی علیه‌السلام، درباره اعتدالِ رفتاری پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: **"سیره آن‌حضرت تعادل و میانه روی بود"**[4](نهج البلاغه، خطبه۹٤). امام علی علیه‌السلام درباره اهمیّت اعتدال می‌فرماید: **"آدمی را همین زیرکی بس، که در نیازهای خود میانه روی کند و در خواسته هایش راه اعتدال**

---

[1] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» اليهود «وَ لَا الضَّالِّينَ» النصارى. قال أبو عبد الله علیه السلام: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؟ قال: هم اليهود و النصارى.

[2] إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

[3] إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

[4] سیرتُه القصد

پیش گیرد". در حدیثی دیگر آن‌حضرت می‌فرماید: **"راست روی و چپ روی، گمراهی است و راه میانه، راه زندگی است"**[1](نهج‌البلاغه، خطبه ١٦). همچنین آن‌حضرت می‌فرماید: **"باید دوست داشتنی‌ترین کارها نزد تو، میانه‌ترین آنها در حق و گسترده‌ترین آنها در عدالت باشد"**[2](نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

۳,۳. کرامت و عزّت

عزت به معنای صلابت، استواری و تسخیر نشدن است و عزیز کسی است که غالب می‌شود، اما مغلوب نمی‌گردد(راغب، ١٣٦٥، ص٥٦٤). انسان عزیز، احساس ارزشمندی و سرفرازی می‌کند و هرگز خود را خوار و درمانده نمی‌یابد(علی‌زاده، ١٣٨٩، ص١٥٤). قرآن کریم، یکی از ویژگی‌های اساسی و ممتاز انسان را کرامت ذاتی او بیان می‌کند که بصورت تکوینی برای انسان قرار داده شده است. کرامت انسان و کریم بودن او، بمعنای این است که او تکویناً جامع انواع خیر، شرافت و فضیلت است (طریحی، ج٦، ص١٥٣). کرامت ذاتی انسان، به خاطر برخی ویژگی‌های انحصاری اوست که او را از سایر موجودات دیگر ممتاز کرده است.

در قرآن کریم، برخی از این ارزش‌های ذاتی و درونی کرامت انسان ذکر شده است. استعداد دریافت نفخه روح الهی(حجر:٢٩)، استحقاق جانشینی خدا در روی زمین (بقره:٢٩)، مسجود ملائکه قرار گرفتن (بقره:٣٤)، برخورداری از قدرت تکلم و بیان به او(رحمن:٤)، توانایی یادگیری و آموخته شدن توسط خدای متعال(علق:٥)، خودآگاهی و خودشناسی(قیامت:١٤)، قدرت تفکّر و تدبّر(آل عمران:١٩١)، قدرت اراده و انتخاب(انسان:٣) و صفاتی مانند آن؛ از جمله بعضی از ویژگی‌هایی است که به کرامت ذاتی انسان می‌پردازد. در آیه‌ای موضوع برخورداری انسان از کرامت سرشتی او، که باعث فضیلت و برتری او بر سایر موجودات شده، اینگونه بیان شده است: **"ما آدمیزاد را کرامت**

---

[1] اَلیَمینُ وَالشِّمالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّریقُ الْوُسْطی هِیَ الْجادَّةُ

[2] وَلْیَکُنْ احَبُّ الْامُورِ اِلَیْکَ اوْسَطَها فِی الْحَقِّ وَ اعَمَّها فِی الْعَدْلِ

بخشیدیم و آنها را در خشکی و دریا حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کردیم برتری بخشیدیم[1] (اسراء:۷۰).

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود اینکه این کرامت ذاتی انسان، نیازمند حفظ، حراست، سلامت و کمال است. عزت نفس، که در آیات زیادی در قرآن به عنوان یک صفت کمالی و اخلاقی ارزشمند بیان شده است، دستورالعملی تکلیفی و تکمیلی، در راستای حفظ و ارتقای آن کرامت تکوینی است. بعبارتی، عزت نفس منبع تشریعی است که بصورت اکتسابی برای انسان حاصل می‌گردد تا او بتواند نیاز سرشتی کرامت خود را با آن تکمیل نماید. از منظر اسلام، تجلّی این صفت، اختصاص به انسان مؤمنی دارد که در امتداد عزّت خدایی گام بر می‌دارد. راه رسیدن به این هدف، ایمان، عمل صالح و اطاعت در مسیر عبودیت و بندگی است که موجب تحقق این عزت اکتسابی برای انسان می‌گردد: **"هر که طالب عزت است (بداند که همانا) تمام عزت خاص خدا (و خداپرستان) است. کلمه نیکو (روح پاک آسمانی) به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا برد. و بر آنان که به مکر و تزویر اعمال بد کنند عذاب سخت خواهد بود و فکر و مکرشان به کلی نابود خواهد شد"**[2](فاطر:۱۰).

کرامت اکتسابی در قرآن، از آثار اطاعت و فرمانبرداری از خداوند عزیز است؛ چرا که اطاعت مخلصانه، حبل المتین تقرّب به سوی خداست و هر چه انسان به منبع عزّت نزدیک‌تر شود، عزّتش افزون می‌گردد، چنانکه در روایتی نقل شده که خداوند به حضرت داود علیه‌السلام وحی کرد: **"عزت خودم را در اطاعتم قرار دادم"**[3](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۷۸، ص٤٥۳). امام علی علیه‌السلام، عزّت و قوّت را در اطاعت خدا معرفی کرده و می‌فرماید: **"هر کس اطاعت خدا بکند عزیز و قوی می‌گردد"**[4](تمیمی آمدی، ج۵، ص۲۹۱). همچنین آن‌حضرت در روایتی دیگر فرمود: **"اطاعت و عبادات ذات مقدس خدا، تنها راه حقی است**

---

[1] وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلي كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً

[2] مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَميعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

[3] وَعَزَّتُ الْعِزَّ فی طاعَتی

[4] مَنْ اطاعَ اللَّهَ سُبْحانَهُ عَزَّ و قَوی

که انسان می‌پیماید و جز آن، باطل و تباهی است. هر کس به جز از راه حق، عزّت جوید، ذلیل خواهد شد"[1](مجلسی، ۱٤۰۳، ج۷۷، ص۲۸۵). آن‌حضرت در قالب دعایی دراین‌باره می‌فرماید: **"ای خدای من! این عزّت، مرا بس که بنده تو باشم و این افتخار، مرا کافی است که تو پروردگار من هستی**"[2](همان، ج ۷۷، ص ٤۰۲).

باتوجّه به اینکه عزت نفس، صفتی است که کامل کننده تمامی خصوصیت‌های کرامت ذاتی در انسان است؛ حفظ و ارتقای او در انسان، یکی از ویژگی‌های ضروری دانسته شده که در اسلام بر وجود آن تأکید فراوان شده است. امام صادق علیه‌السلام در حدیثی دراین‌باره می‌فرماید: **"خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل بشود. پس، مؤمن عزیز است و نباید ذلیل باشد. مؤمن از کوه نیرومندتر است؛ زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می شود، اما با هیچ وسیله ای از دین مؤمن نمی توان کاست**"[3](کلینی، ۱٤۱۳، ج۵، ص ٦۳). شأن مؤمن چنین می‌طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می‌کرد که جلوه بی‌نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود(اسحاقی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲).

قرآن کریم، عزیزترین و با کرامت ترین انسان‌ها را با تقوا ترین آنها معرفی کرده، که موجب ترفیع و تکامل آنها نیز می‌گردد: **"مسلّما گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شماست همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است**"[4](حجرات:۱۳). امام علی علیه‌السلام درباره رابطه عزّت نفس با تقوا می‌فرماید: **"هیچ کرامتی، عزّت بخش تر از تقوا نیست. هیچ عزّتی بالاتر از تقوا نیست. هر گاه جویای عزّت هستی آن را با طاعت [از خدا] بجوی.** همچنین آن‌حضرت می‌فرماید: **"ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می کنم. به حقایق آن**

---

[1] مَنْ يَطْلُبُ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذُلُّ

[2] الهی کَفی بی عِزّاً انْ اکُونَ لَکَ عَبْداً وَ کَفی بی فَخْراً انْ تَکُونَ لی رَبّاً

[3] إنَّ اللّه َ فَوَّضَ إلَي المُؤمِنِ اُمورَهُ کُلَّها ، و لَم يُفَوِّضْ إلَيهِ أن يَکونَ ذَليلاً ، فالمُؤمِنُ يَکونُ عَزيزا و لا يَکونُ ذَليلاً ، إنَّ المُؤمِنَ أعَزُّ مِنَ الجَبَلِ ؛ لأنَّ الجَبَلَ يُستَقَلُّ مِنهُ بِالمَعاوِلِ ، و المُؤمِنُ لا يُستَقَلُّ مِن دينِهِ بِشَيءٍ

[4] لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَئكُمْ

چنگ زنید تا شما را به پناهگاه های آسایش و جایگاه های رفاه و حصارهای محافظ و منزلگاه های عزّت برساند"[1](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۷، ص۳۵۹).

علاوه بر طاعت و تقوا، که در روایات به عنوان کلید اصلی دستیابی به عزت نفس بیان شده بود، عوامل دیگری در ایجاد عزت نفس بطور خاص معرفی شده است. بردباری، قناعت، گذشت، بخشش، صله رحم، صداقت، نماز شب، سحر خیزی و امثال آن، از جمله مصداق‌هایی هستند که در روایات به عنوان عوامل ایجاد عزت نفس مطرح شده اند. در حدیثی امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: **"هیچ عزّتی بالاتر از بردباری نیست. قناعت به عزّت می انجامد. عزّت، میوه قناعت است. به کمک قناعت، عزّت نفس به دست می‌آید**[2](مجلسی، ۱۴۰۳، ج۳، ص۳۳۳). همچنین آن‌حضرت فرمود: **"هر کس به جز از راه حق، عزّت جوید، ذلیل خواهد شد**[3](همان، ج۷۷، ص۲۸۵). امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: **"سه چیز است که خداوند به واسطه آنها جز بر عزّت انسان مسلمان نمی افزاید. گذشت کردن از کسی که به او ستم کرده است، بخشیدن به کسی که از [دادن چیزی به] او دریغ کرده است و پیوستن به کسی که از او بریده است"**[4](همان، ج۲، ص۱۰۹). امام صادق علیه‌السلام در حدیثی می‌فرماید: **"عزّت آن است که هر گاه با حق رو به رو شدی، در برابر آن خوار باشی. راستی، عزّت است و نادانی، ذلّت. شرافت مؤمن در نماز شب خواندن اوست و عزّتش در آزار نرساندن به مردم"**[5](همان، ص۱۱۰). امام صادق علیه‌السلام فرمود: **"ای بنده خدا عزّت خویش را حفظ کن. راوی سؤال کرد عزّتم چیست قربانت گردم؟ فرمود: صبح زود رفتن به بازار (و کار وتلاش) و در نتیجه گرامی داشتن خود"**[6](همان، ج۷۸، ص۳۵۲).

---

[1] لا كَرَمَ أعَزُّ مِنَ التَّقوي. لا عِزَّ أعَزُّ مِنَ التَّقوي. لا عِزَّ كالطّاعَةِ. اُوصيكُم عِبادَ اللّهِ بِتَقوَي اللّهِ ... وَ اعتَصِموا بِحَقائِقِها ، تَؤلْ بِكُم إلي أكنانِ الدَّعَةِ ، و أوطانِ السَّعَةِ، و مَعاقِلِ (مَناقِلِ) الحِرزِ، و مَنازِلِ (مَنالِ) العِزِّ .

[2] ثَمَرَةُ الْقَناعَةِ الْعِزُّ؛ بالْقِناعَةِ يَكُونُ الْعِزُّ

[3] مَنْ يَطْلُبُ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذُلُّ

[4] لا عِزَّ أرفَعُ مِنَ الحِلمِ. القَناعَةُ تُؤَدّي إلَي العِزِّ؛ ثَلاثٌ لا يَزيدُ اللّهُ بِهِنَّ المَرءَ المُسلِمَ إلاّ عِزّا : الصَّفحُ عَمَّن ظَلَمَهُ ، و إعطاءُ مَن حَرَمَهُ ، و الصِّلَةُ لِمَن قَطَعَهُ

[5] العِزُّ أن تَذِلَّ لِلحَقِّ إذا لَزِمَكَ . الصِّدقُ عِزٌّ ، و الجَهلُ ذُلٌّ شَرَفُ المُؤمِنِ صَلاتُهُ بِاللَّيلِ ، و عِزُّهُ كَفُّ الأذي عَنِ النّاسِ

[6] يا عَبْدَاللّهِ احْفَظْ عِزَّكَ. قالَ: وَما عِزّي جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: غُدُوُّكَ الى سُوقِكَ وَاكْرامُكَ نَفْسَكَ

۳,٤. شکر و سپاس

شکر در لغت به معنای شناخت نعمت و سپاس‌گزاری از نعمت دهنده آن است. در مجمع گفته شده، شکر اعتراف به نعمتِ توأم با نوعی تعظیم است. راغب می‌گوید: شکر، یادآوردی نعمت و اظهار آن است و ضد آن کفر بمعنی پوشاندن نعمت است (قرشی، ۱۳۷۱، ج٤، ص٦٢). شکر خدا، به معنای اعتراف به نعمت‌های خداوند و سرپیچی نکردن از دستورهای اوست. شکر نعمت که در مقابل کفران نعمت آمده است، به معنای این است که انسان، سراسر جهان، اعم از آفاق و انفس و عالم و آدم را نعمت خدا بداند و آگاه باشد که بر سر سفره نعمت‌های الهی نشسته است و باید این نعمتها را درست و بجا مصرف کند. بنابراین، شکرِ نعمت الهی، یعنی علم به اینکه این نعمت‌ها از آن خداست و باید از آنها درست استفاده شود.

اولین نکته درباره شکر این است که شکر فقط در مقابل نعمت و بذل آن است، بخلاف حمد یا مدح که آنها نیز به معنای سپاس آمده است؛ اما صرفاً در مقابل نعمت نیست، بلکه اعم از آن است. مثلاً، انسان‌ها خدا را حمد و سپاس می گویند، چه به خاطر نعمت‌هایی که به آنها داده شده و چه برای نعمت‌هایی که به آنها داده نشده است. آیاتی در قرآن وجود دارد که به این موضوع اشاره دارد که شکر در برابر نعمت است. در آیه‌ای فرموده است: **"پس شما (مؤمنان) از آنچه خدا روزی حلال و طیّب شما قرار داده تناول کنید و شکر نعمت خدا به جای آرید اگر حقیقتا خدا را می‌پرستید"**[۱] (نحل:١١٤). در آیه‌ای دیگر از قول حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می‌کند که ایشان چنین درخواست کرد: **"پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند تو دل‌ها ی گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند!**[۲] (ابراهیم:۳۷). همچنین خداوند درباره ایشان و بسیاری از پیامبران دیگر، خصوصیت قدردانی آنها را یادآوری کرده و می‌فرماید: **"او همیشه شکرگزار نعمتهای خدا بود که خدا او را (به رسالت) برگزید و به راه مستقیمش**

---

[۱] فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

[۲] وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

هدایت فرمود"[1](نحل:۱۲۱). در تمامی شواهد فوق و مستندهای دیگر، شکر به این معنا در مقابل بخشش نعمت بیان شده است.

نکته دیگر در حقیقتِ معنای شکر، اینکه شکر دارای مراحلی است. نخستین مرحله شکر آن است که به دقت درباره نعمت بیندیشیم تا بخشنده آن را بشناسیم که کیست؟. یعنی، شکرِ نعمت این است که ما را متذکّر به عطا کننده آن نعمت بنماید. این توجّه، آگاهی و ایمان، پایه اول شکر است. دراین‌باره روایاتی از معصومین وارد شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"کسی که خداوند نعمتی به او عطا کند و او قلباً بداند که خداوند این نعمت را به او داده است، شکر نعمت او را به جا آورده است.** همچنین آن‌حضرت می‌فرماید: **کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی‌آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی**"[2](قمی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۱۰). در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که خدای تعالی وحی کرد: **"ای موسی! شکر کن مرا چنانکه سزاوارم. عرض کرد: پروردگارا! چگونه چنانکه سزاواریّ شکرت کنم؟ در حالی که هر شکر من نعمتی است که تو ارزانی داشتی. خداوند فرمود: ای موسی! اکنون که دانستی همه از من است مرا شکر کردی**"[3](شبّر، ۱۳۷۸، ص ۳۷۳).

مرحله دوم شکر این است که پس از شناخت بخشنده نعمت، انسان باید با زبان و کلام از او سپاسگزاری نماید و با الفاظی مانند: شکراً لله، خدایا تشکر می‌کنم، پروردگارا به خاطر نعمت‌هایت سپاس‌گزارم و با الفاظی مانند آن؛ قدردانی و شکرگذاری خود را بیان بکند . این یک مرحله بالاتر در شکرگزاری است که انسان اعتراف و اقرار می‌کند که آنچه داریم از آنِ خداست و مالکش نیز اوست و انسان باید در مقابله آنها ابراز قدردانی کند. روایات فراوانی نیز به این مرحله شکر اشاره دارند. در حدیثی امام صادق

---

[1] شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ

[2] ادنی الشکر رؤیة النعمة من اللّه من غیر علة یتعلق القلب بها دون اللّه، و الرضا بما اعطاه

[3] الطّاعم الشّاکر له من الاجر کاجر الصّائم المحتسب، و المعافی الشّاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصّابر و المعطی الشّاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع. ما فتح اللّه علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزّیادة. ما انعم اللّه علی عبد بنعمة فعرفها بقلبه و حمد اللّه ظاهرا بلسانه فتمّ کلامه حتّی یؤمر له بالمزید.

علیه‌السلام می‌فرماید: **"اتمام شکر به این است که او بگوید: الحمد لله رب العالمین**. در حدیثی دیگر نیز می‌فرماید: **"شکر هر نعمت این است که خدا را بر آن سپاس گویی**(کلینی، ١٤١٣، ج٢، ص٩٦). در روایتی دیگر از آن‌حضرت می‌خوانیم: **"آن را که بر تو نعمتی داده است، سپاس بگزار و بر آن که سپاس می‌گزارد، نعمت ده، که نعمت‌ها هرگاه شکرگزاری شوند، زوال نمی‌پذیرند و هرگاه ناسپاسی شوند، دوام نمی‌آورند. شکر موجب زیادی نعمت و مانع دگرگونی آنهاست**(همان، ج٢، ص٩٤).

بالاترین و مهم‌ترین مرحله شکر نعمت، شکر عملی آن است. اینکه هر نعمتی برای چه هدفی به انسان داده شده است و او باید آن نعمت‌ها را در جای خودش بصورت مناسب استفاده کند. اگر از آن نعمت بر خلاف آنچه خالق آن دستور داده است، استفاده کند او کفران نعمت کرده‌است. مثلاً، اینکه چرا خدا به ما چشم داده است؟. اگر از نعمت چشم برای کارهایی استفاده شود که خدا اجازه داده، شکر نعمت چشم شده است و اگر از آن در گناه و نافرمانی استفاده کند، آن کفران نعمت چشم است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **"کمترین شکر این است که نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاری"**[1](قمی، ١٣٨٠، ج١، ص٧١٠).

از منظر قرآن، استعدادهای سرشتی به عنوان نعمت‌های درونی و سرمایه های ذاتی انسان معرفی شده که با بهره مندی درست، جوهر وجودی انسان و کمال ذاتی او افزایش می یابد. در آیه‌ای خدای متعال می‌فرماید: **"و پروردگارتان اعلام کرد که اگر شاکر باشید، شما را می‌افزایم"**[2](ابراهیم:٧)؛ همانطوریکه در این آیه ملاحظه می‌گردد، این افزایش به ذات انسان نسبت داده شده است که مراد از آن، زیادی نعمت‌های درونی انسان است که بهره مندی درست از این نعمت‌های تکوینی، باعث کمال آنها می‌گردد. یعنی شکر، استفاده درست از نعمت‌های الهی فطری است که در اثر برخورداری صحیح، توان آن

---

[1] ادنی الشکر ان لا تعصیه بنعمة و تخالفه بشیء من امره و نهیه بسبب من نعمته

[2] وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ

سرمایه های درونی، مانند: علم، حلم، جمال، قدرت، عزت، حکمت، عدالت، صداقت و امثال آن، در روح و روان انسان افزایش می‌یابد.

براین اساس، خداوند در آیه‌ای از پیامبرش می خواهد که از درگاه حضرتش اینگونه طلب علم نموده و بگوید: **"پروردگارا، مرا از جهت دانش زیاد بگردان"**[1](طه:١١٤). در این آیه شریفه نفرموده است: **زد علمی**(علم مرا)، بلکه فرموده است: **زدنی**(خودم را)؛ یعنی پروردگارا، حقیقت وجودِ مرا با علم، افزایش بده. بعبارتی، علمی به من عطا کن که با ذات سرشتی من هماهنگ باشد و موجب افزایش ذات درونی من گردد؛ زیرا اگر از این علم متناسبِ تکوین بهره‌مند نگردیم، علمی ناسازگار، نامتوازن و نابهنجار(زِد علمی) در من ایجاد می‌گردد که موجب طغیان، سرکشی، تکبر و گمراهی می‌گردد. این علمِ نامتناسب با فطرت، در شخصی بنام سامری، گوساله ای درست می‌کند که منشاء گمراهی است که او در جواب حضرت موسی گفت: **"چیزی را دیدم و دانستم که مردم ندیدند و ندانستند، پس مشتی از خاک قدم آن رسول (جبرئیل) برگرفتم و آن را (مجسمه گوساله) افکندم (و مردم را به عبادتش دعوت کردم) و این چنین نفسم (این عمل زشت را) برای من بیاراست"**[2](طه:٩٦). این وجود به ظاهر علمی، نه تنها دانایی نیست بلکه عین بی خردی و بی عقلی است. چنانچه امام علی علیه السلام می‌فرماید: **"چه بسیار عالمانی که جهلشان آنها را نابود کرده است"**[3](نهج البلاغه، حکمت ١٠٨)؛ یا همچون چاقویی تیز در دست زنگی مست است.

و یا بقول سنایی:

چو علم آموختی از حرص، آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا!

به هر میزانی که با شکرگزاری و درست استفاده کردن، نعمت‌های الهی درونِ انسان افزایش می‌یابد، سرشت روحی و فطرت فرا طبیعی او نیز رشد و کامل می‌گردد و این

---

[1] وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً

[2] قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ كَذلِكَ سَوَّلَتْ لي نَفْسي

[3] رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعْهُ] لَا يَنْفَعُه

تکامل یافتگی، نه تنها باعث رضایت و خرسندی بیشتر انسان می‌گردد؛ بلکه توان بهره مندی از آن نعمت‌ها را نیز بیشتر فراهم می‌کند. مثلاً، زمانی که از چشم جهت دیدنِ دیدنی های حلال و ضروری؛ و از گوش برای شنیدنِ شنیدنی های حلال و لازم، استفاده می‌شود؛ این افزایش نعمت‌های درونی، موجب افزایش درجات هستی او و کاملتر شدن ذات بینایی او(بصیرت) می‌گردد. به این معنا که چشم، گوش، زبان، ذهن و سایر اعضاء و جوارح او، برخوردار از توان ملکوتی می‌گردند؛ یعنی او ملکوتی می بیند، می شنود، سخن می گوید، اندیشه می‌کند و مانند آن. استفاده ملکوتی از تواناییهای سرشتی، دستور قرآن به انسان‌ها است که می‌فرماید: **"آیا فکر و نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین و در هر چه خدا آفریده نکردند"**[1](اعراف: ۱۸۵).

قرآن کریم، شکر را به عنوان یک ارزش اخلاقی مهم و یکی از شاخصه‌های مهم برخی از پیامبران خدا و بندگان صالح خود معرفی کرده است. در آیه‌ای، شکور بودن حضرت نوح، حضرت داود و فرزندانش یادآوری و مورد ستایش قرار گرفته است: **"(ای) فرزندان کسانی که به کشتی نوحشان بردیم (چنانکه) نوح بسیار بنده شکرگزاری بود (شما هم مانند او شاکر باشید)"**[2](اسراء:۳). در آیه‌ای دیگر، علت برگزیده شدن حضرت ابراهیم را، برخورداری وی از ویژگی شکور بودن بیان می‌فرماید: **"ابراهیم (به تنهایی) امّتی بود مطیع فرمان خدا خالی از هر گونه انحراف و از مشرکان نبود؛ شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود خدا او را برگزید و به راهی راست هدایت نمود!**[3](نحل:۱۲۱). همچنین در قرآن یکی از ویژگی های حکمت، بهره مندی از نعمت شکر بیان گردیده است: **"هر آینه به لقمان حکمت دادیم [و گفتیم که] خدا را شکر گزار؛ زیرا هر که سپاس گوید، به سود خود سپاس گفته و هر که ناسپاسی کند، خدا بی نیاز و ستوده است"**[4](لقمان: ۱۲). یکی از واقعیت‌های تلخ درباره شکرگزاری انسان‌ها، که قرآن از آن گزارش داده، این است که تنها عده قلیلی از مردم،

---

[1] أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا في مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

[2] ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً

[3] شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلي صِراطٍ مُسْتَقيمٍ

[4] وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الحِكْمَةَ أنِ اشكُرْ للّه ِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإنَّ اللّه غَنِيٌّ حَمِيْد

شاکرِ نعمت‌های الهی هستند. در آیه‌ای می‌فرماید: **"و اندکی از بندگان من شکر گزارند**[1](سبأ: ۱۳). همچنین در آیاتی دیگر می‌فرماید: **اکثر انسان‌ها ناسپاس می‌باشند"**[2](غافر: ٦١).

درباره ارزش و اهمیّت شکر، روایات فراوانی وجود دارد. در حدیثی، پیامبر صلی‌الله علیه وآله می‌فرماید: **"اجر کسی که نعمتی را می‌خورد و شکر آن را می‌گزارد، مانند اجر روزه داری است که فقط برای خدا روزه می‌گیرد. و انسان سالم سپاسگزار، اجرش به اندازه گرفتار صابر، و پاداش بهره‌مند شاکر، به اندازه محروم قانع است.** در روایتی دیگر، آن‌حضرت می‌فرماید: **"خدای تعالی باب افزایش نعمتش را به روی کسی که درِ شکر را بر او گشوده نمی‌بندد.** و فرمود: **هر گاه خدا به بنده‌ای نعمتی دهد، اگر بنده آن را با قلبش بشناسد و با زبانش ستایش کند، چون کلامش به پایان رسد خدا دستور می‌دهد به نعمتش بیفزایند**[3](شبّر، ۱۳۷۸، ص ۳۷۳). امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: **"شکر، زیور توانگری است و شکیبایی، زیور گرفتاری است. کمترین وظیفه در قبال مُنعِم این است که با نعمتش نافرمانی نشود**[4](مجلسی، ۱٤۰۳، ج٧٤، ص ٤٢٢). امام علی علیه‌السلام، عبودیت از روی شکر گزاری را ستوده و می‌فرماید: **"گروهی خدا را از سر سپاسگزاری می پرستند و این عبادت آزادگان است. نخستین چیزی که بر شما در قبال خداوند سبحان واجب است، سپاسگزاری از نعمت‌های او و فراهم آوردن موجبات خشنودی اوست**[5](همان، ج٧٥، ص٦٩).

۵,۳. شکیبایی و ثبات

صبر، در لغت به معنای خویشتن‌داری، حبس‌کردن و بازداشتن آمده است. اگر کسی خود را از انجام کاری باز دارد، صبر و شکیبایی کرده است. در تعریف اصطلاحی آن

---

[1] وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ

[2] إنَّ اللّه َ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أکثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ

[3] الطّاعم الشّاکر له من الاجر کاجر الصّائم المحتسب، و المعافی الشّاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصّابر و المعطی الشّاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع. ما فتح اللّه علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزّیادة. ما انعم اللّه علی عبد بنعمة فعرفها بقلبه و حمد اللّه ظاهرا بلسانه فتمّ کلامه حتّی یؤمر له بالمزید.

[4] الشُّکرُ زِینَةُ الغِنی ، و الصَّبرُ زِینَةُ البَلوی

[5] أقَلُّ ما یَجِبُ لِلمُنعِمِ أن لا یُعصی بِنِعمَتِهِ؛ إنّ قَوما عَبَدُوهُ [أیِ اللّه َ]شُکرا ، فتِلکَ عِبادَةُ الأحرارِ . أوَّلُ ما یَجِبُ علَیکُم للّه سبحانَهُ ، شُکرُ أیادِیهِ و ابتِغاءُ مَراضِیهِ

گفته شده است: **"صبر عبارت است از ثبات نفس و مضطرب نگشتن آن در بلاها و مصیبت ها و مقاومت کردن در برابر حادثه‌ها و سختی‌ها"**(نراقی، ۱۳۵۱، ص٦٤٣). همچنین گفته شده صبر، بمعنای خویشتن‌داری و حفظ نفس بر چیزیکه شرع و عقل آن را تقاضا می‌کند، یا از چیزیکه شرع و عقل از آن نهی می‌کند(قرشی، ج۲، ص۱۰۵).

ثبات و پایداری شخصیّت، یکی از ضرورت‌های یک انسان کامل است که به استقامت داشتن در برابر رویدادها، بویژه حوادث ناگوار اشاره دارد و با ویژگی‌هایی همچون: مضطرب نبودن، اعتراض و شکایت نکردن، مقاومت داشتن و خویشتن‌داری کردن در برابر رخدادها و مشکلات و مانند آن، تبیین می شود. این ویژگی به استحکام و شکیبایی انسان اشاره دارد که در اثر تغییر و تحولات درونی و بیرونی، به هیچ وجه دچار دگرگونی و اضطراب نمی‌گردد. شخصیت ثابت و خویشتندار، در برخورداری از نعمت‌های الهی و اکتساب مواهب و دارائی‌ها، یا از دست دادن آنها، آن چنان دارای استقامت است که در اثر ناملایمات و از دست دادن آنها از کوره به در نرفته و پایداری می‌کند. قرآن کریم، این ویژگی را، یکی از ویژگی های شخصیتی انسان کامل دانسته و می‌فرماید:**"این را بدان جهت خاطر نشان ساختیم تا دیگر از آنچه از دستتان می‌رود غمگین نشوید، و به آنچه به شما عاید می‌گردد شادمانی مکنید**[۱]"(حدید:۲۳). افسرده نشدن در از کف دادن نعمت و مغرور نگشتن در بدست آوردن نعمت، یکی از شاخصه‌های ثبات شخصیت است که در این آیه شریفه اشاره شده است.

ثبات در شخصیت و استقامت داشتن در انجام امور، از جمله توصیه‌های خداوند متعال به پیامبرش بوده و می فرماید: **"آن چنان که مأمور شده‌ای شکیبایی و استقامت نما، و از هوی و هوس های آنان پیروی مکن"**[۲](شوری:۱۵). ثبات در دل به عنوان کانون احساس‌ها و مرکز عواطف[۳](فرقان:۳۲) و ثبات در گفتار به عنوان ویژگی پسندیده تراوش شده در

---

[۱] لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلِي مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُواْ بِمَا ءَاتَكُم

[۲] وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ

[۳] كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ

درون انسان مؤمن[1](ابراهیم:۲۷) و ثبات در قدم و در رفتار، به عنوان نصرت و یاری خداوند برای مؤمنان[2](محمد:۷)، سه خصلت ممدوح توصیف شده در قرآن است که از ویژگی‌های ثبات و شکیبایی انسان اشاره شده است. قرآن کریم، پایداری در برابر آزمایش‌ها را، پاداش ایمان و عمل صالح دانسته و آن را به درختی پاک تشبیه می‌کند که ریشه و اساس آن استوار و غیر قابل تغییر است[3](ابراهیم:۲٤).

معنای خویشتن‌داری، صبر و ثبات، بر اطاعت و بندگی خدا، از جمله موضوع‌هایی است که در روایات تأکید شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیان معنای صابران فرمود: **"صابران کسانی هستند که بر طاعت خدا و ترک معصیت او شکیبایی می کنند؛ کسانی که مال حلال و پاکیزه به دست می آورند و به اعتدال خرج می کنند"**[4](ری شهری، ۱۳۸۵، ج٦، ص۱۵۷). امام علی علیه‌السلام نیز دراین‌باره می‌فرماید: **"شکیبایی آن است که آدمی گرفتاری و مصیبتی را که به او می رسد تحمل کند و خشم خود را فرو خورد"**. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤال از معنای صابرانِ متصبّر فرمود: **"صابر در انجام واجبات و متصبّر در اجتناب از محرّمات"**[5](همان، ج٦، ص۱۵۹).

صبر و پایداری در برخی از آیات و روایات در برابر شکر آمده است؛ چنانچه در چندین آیه، مفهوم **"صَبَّارٍ شَكُورٍ"**[6] (إبراهیم:۵) بهمراه هم آمده است که می توان در معنای تکمیلی یکدیگر گفت، شکر در استفاده صحیح و مناسب از نعمت موجود در دست انسان است و صبر، خویشتنداری در نداشتن یک نعمت و یا از کف دادن نعمت است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراین‌باره می‌فرماید: **"ایمان دو نیم است: نیمی در شکیبایی است و نیمی دیگر در سپاسگزاری است"**. در حدیثی دیگر آن‌حضرت فرمود: **"کار مؤمن**

---

[1] يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الاَخِرَة

[2] يَأَيُّهُا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِن تَنصُرُواْ اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكمْ

[3] كلَمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاء

[4] حينَ قيلَ لَهُ: مَنِ الصابِرونَ؟ ـ : الذين يَصبِرُونَ على طاعةِ اللّه ِ و عن مَعصيَتِهِ ، الذينَ كَسَبُوا طَيِّبا ، و أنفَقُوا قَصدا ، و قَدَّمُوا فَضلاً ، فَأفلَحُوا و أنجَحُوا .

[5] الصَّبرُ أن يَحتَمِلَ الرجُلُ ما يَنُوبُهُ ، و يَكظِمَ ما يُغضِبُهُ . الصابِرونَ على أداءِ الفرائضِ، و المُتَصَبِّرُونَ على اجتِنابِ المَحارِمِ .

[6] إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

تعجب آمیز است، زیرا تمام امورش برای او خیر است که برای احدی جز مؤمن چنین نیست. اگر راحتی و خوشی به او برسد و شکر نماید برایش خیر است و اگر سختی و ناراحتی به او برسد و صبر کند نیز برای او خیر است"(شهیدثانی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۵). امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: **"ایمان، شکیبایی در سختی و گرفتاری است و سپاس‌گزاری در آسایش و نعمت است"**[۱](ری شهری، ۱۳۸۵، ج۱، ص٤١٥). امام باقر علیه‌السلام در توصیف قلب مؤمن می‌فرماید: **"قلب نورانی، قلب مؤمن است. اگر چیزی به او داده شود، سپاس می‌گزارد و اگر به سختی مبتلا شود، صبر می‌کند"**(کلینی، ١٤١٣، ج۲، ص٤٢٢).

در آیات و روایات، شاید پس از ایمان به خدا هیچ صفتی مانند صبر و ستایش، آنقدر به آن توصیه نشده است. شهید مطهری دراین‌باره می‌فرماید: **"قرآن کریم در سوره عصر، با قسم تأکید می‌فرماید که بشر بدون داشتن این چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است: ایمان، عمل صالح، تشویق و واداشتن به حق و تشویق و توصیه به شکیبایی و استقامت و صبر"**(مطهری، ۱۳۷۸، ص٤٣). از این رو، خداوند در آیات فراوانی، پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر فرستادگان خود و همه انسان‌ها را به صبر و پایداری دعوت کرده است و از بندگان خاص خود نقل می‌کند که همواره از خداوند درخواست توفیق صبر و شکیبایی نمایند. در آیاتی می‌فرماید: **"پس، ای پیامبر! صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حقّ است**[۲](غافر:٥٥) **پس صبر کن آن گونه که پیامبران اُولوالعزم صبر کردند**[۳](احقاف:٣٥). **پس صبر جمیل پیشه کن"**[٤](معارج: ٥).

در آیاتی دیگر، مؤمنان به صبر و مصداق‌هایی از آن دعوت شده اند: **"ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید"**[٥](آل عمران:٢٠٠). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"ای کسانی که**

---

[۱] الإيمانُ نِصْفانِ : فنِصْفٌ في الصَّبرِ ، و نِصْفٌ في الشُّكْرِ . لإيمانُ صَبرٌ في البَلاءِ ، و شُكْرٌ في الرَّخاءِ

[۲] فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

[۳] فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ

[٤] فَاصْبِرْ صَبْراً جَميلاً

[٥] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ایمان آورده اید، از صبر و نماز یاری بجویید؛ زیرا خدا با صابران است"[1](بقره:۱۵۳). در دیدگاه قرآن، هیچ‌یک از پیامبران و پیروان ایشان جز با پایداری و صبر در برابر مشکلات به پیروزی نرسیده‌اند: **"و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، صابران را دوست دارد"**[2](آل عمران:۱٤٦).

خداوند متعال، پاداش‌های زیادی را برای صابران ذکر فرموده که برای دیگران ذکر نکرده است. در آیه‌ای، خداوند به پیامبر صلّی‌اللّه علیه و آله می‌فرماید: **"به صابران بشارت بده آنهایی که وقتی مصیبتی به آنها می‌رسد می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به سوی او بازگشت می‌کنیم. این ها، همآنهایی هستند که الطاف و رحمت خدا شاملِ حالشان شده و آنها در حقیقت هدایت یافتگانند"**[3](بقره: ۱۵۷). خداوند در این آیه، سه نعمت صلوات، رحمت و هدایت را برای صابران جمع کرده است.

در آیه‌ای دیگر، خداوند متعال به صابران وعده معیت را داده و فرمود: **"صبر کنید که همانا خداوند با صابران است"**[4](انفال:٤۹). همچنین نصرتش را مشروط به صبر کرده و می‌فرماید: **"آری اگر صبر و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید؛ خداوند شما را به وسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند مدد خواهد کرد"**[5](آل عمران: ۱۲۵). در آیه‌ای دیگر پاداش‌های بهشتی را یادآور شده و می‌فرماید: **"و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد**[6](انسان: ۱۲). **اینانند که به [پاس] آنکه صبرکردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند**

---

[1] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

[2] وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِين

[3] أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

[4] اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

[5] بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ

[6] وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا

شد"[1](فرقان:۷۵). **"صابران پاداش خود را بی‌حساب می‌گیرند"**[2] (زمر: ۱۰). یعنی، اجر و پاداش صابران از حدّ و شمارش خارج است و آنها بدون حساب، پاداش خود را دریافت می‌کنند. همچنین خداوند، صابران را در زمره دوستان و محبوبان خود یاد می‌کند[3](آل عمران:۱٤٦). خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **"آنچه نزد شما است فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است، و کسانی را که صبر و استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد"**[4](نحل: ۱).

در روایات نیز، بر اهمیّت و ارزش صبر و پایداری، بسیار تأکید شده است. پیامبر اکرم صلّی‌اللّه علیه و آله فرمود: **"صبر بهترین مرکب است خداوند چیزی نصیب بنده‌اش نکرد که از صبر بهتر و وسیع‌تر باشد"**[5](نوری، ۱٤۰۸، ج ۲، ص ٤۱٤). همچنین از پیامبر صلّی‌اللّه علیه و آله سؤال کردند که آیا هیچ مردی بدون حساب داخل بهشت می‌شود؟. حضرت فرمود: **"بلی هر کس مهربان و صبور باشد بدون حساب داخل بهشت می‌گردد"**[6] (شهیدثانی، ۱۳۸۰، ص۱۱٤).

امام سجاد علیه‌السلام نیز دراین‌باره می‌فرماید: **"نسبت صبر به ایمان چون سر به بدن است. چنانچه کسی که سر ندارد، بدنی ندارد؛ کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد"**[7] (کلینی، ۱٤۱۳، ج۲، ص۸۹). امام باقر علیه‌السلام درباره اهمیّت صبر نقل کرده است: **"بهشت در پوششی از ناملایمات [و بردباری] است؛ پس هر که در دنیا بر ناملایمات صبر کند به بهشت رود. و دوزخ در پوشش لذت‌ها و خواهش‌های نفس است؛ پس هر که لذت و خواهش نفس را بر آوَرد، به دوزخ رود"**. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **"نسبت صبر به ایمان، مانند سر به بدن است. چنانکه هرگاه سر نابود شود، بدن هم نابود می‌شود، هرگاه صبر از میان برود، ایمان**

---

[1] أُوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً

[2] إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ

[3] وَ اللَّهُ يحُبُّ الصَّابِرِين

[4] ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

[5] الصّبر خير مركب ما رزق اللّه عبدا خيرا له و لا اوسع من الصّبر

[6] هل من رجل يدخل الجنّة بغير حساب؟ قال: نعم كلّ رحيم صبور

[7] الصّبر من الأيمان بمنزلة الرّأس من الجسد و لا جسد لمن لا رأس له، و لا ايمان لمن لا صبر له

نیز از میان می‌رود"(کلینی، ۱٤۱۳، ج ۲، ص ۸۸). در روایتی دیگر از امام صادق علیه‌السلام آمده است: **"گرامی ترین مردم نزد خداوند کسی است که هرگاه به او عطایی شود، شکر گزارد و هرگاه [به مصیبتی] مبتلا شود، صبر کند"**(مجلسی، ۱٤۰۳، ج٦۷، ص۱۸٤).

در روایتی امام علی علیه السلام، از قول پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نقل می‌کنند که ایشان فرمودند: **"صبر بر سه نوع می‌باشد. صبر در هنگام مصیبت، صبر در انجام اطاعت و بندگی خدا و صبر در ترک معصیت. هر کس بر مصیبتی صبر کند، خداوند سیصد درجه و مقام برایش می‌نویسد، که از هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله زمین تا عرش است. و هر کس بر اطاعت صبر کند خداوند ششصد درجه برایش می‌نویسد که ما بین هر درجه تا درجه دیگر به اندازه مسافت میان زمین تا منتهای عرش است و هر کس صبر کند و خود را از معصیت نگاه دارد، خداوند برای او نهصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه تا درجه دیگر به مقدار فاصله میان زمین تا نهایت عرش الهی باشد"**[1](دیلمی، ۱۳۷٦، ج۱، ص۳۳۸).

خلاصه فصل شش

توجّه به کمال انسان و گرایش به کامل شدن انسان، با خلقت اولین بشر همراه بوده است و ریشه طرح مسأله کمال را می‌توان در آموزه‌های ادیان آسمانی جستجو کرد. در آیین زرتشت، کمال بر سه اصلِ اندیشه، گفتار و کردار نیک بنا نهاده شده است که موجب قرب انسان به "اهورا مزدا" یعنی آفریدگار هستی می‌شود. در تفکر یهود، انسان بر مبنای ده فرمآن‌حضرت موسی علیه السلام، بر بنی اسراییل بنا شده که در قوانین شریعت تورات بیان گردیده است. در مسیحیت نیز سه هدف عمده مرتبط با هم یعنی: یکی نجات و رستگاری که از طریق ایمان و اعتقاد مذهبی و پرستش خدا بدست می‌آید؛ دوم، کوشش

---

[1] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ

در جهت برقراری عشق و محبّت ورزیدن در بین مردم و سوم، کوشش در جهت برقراری عدالت در جهان برای انسان در نظر گرفته شده است.

بودا، بر توجّه نفس بر نهان خانه نهفته فطرت و رسیدن به نیروی مقدس "نیروانا" تأکید دارد. یوگا، بر عزلت و گوشه‌گیری از اجتماع و اجتناب از لذایذ حسی و اعمال طبیعی برای رسیدن به کمال تکیه داشته و هشت مرحله را برای رسیدن به کمال معرفی می‌کند. بهاکتی، بر طریق اخلاص و محبّت ورزیدن به دیگران، برای نیل به کمال و رسیدن به حق تعالی تکیه داشته است. در آیین‌های مذهبی چین، یی چینگ از انسان کامل به عنوان "مرد برتر" نام برده و بر ویژگی‌هایی مانند: عدالت‌گستری، هدایت گری معنوی، صداقت و راستی، صمیمیت با دیگران، عفت و پاکدامنی و خدمت‌گزاری تکیه دارد. دائو، بر دو اصل اساسی برای کمال، یکی زندگی کردن مطابق طبیعت خود و دیگری عدم حایل و مانعی با رفتار خویش برای تحقق خود، تأکید دارد.

افلاطون از انسان کامل به عنوان "فیلسوف" نام برده است و "حکمت" را به عنوان مهم‌ترین ویژگی کمالی در انسان معرفی می‌کند. ارسطو از "انسان بزرگوار" به عنوان انسان کامل نام برده و ثبات شخصیت، تشخیص هدف از وسیله، نیکی کردن به دیگران، به عنوان ویژگی‌های دیگر کمال نام می‌برد. نیچه، هدف نهایی زندگی انسان را قدرت می‌داند. محور کاوش‌های فلسفی کی‌یرکیگارد، "وجود انسان" بوده و بر این اساس او بر مبنای فردگرایی، فلسفه خود را تبیین کرده است. فردگرایی در این فلسفه، گریزگاهی است برای آزادی و رهایی از تحمیل‌های طاقت فرسای اجتماع و معیارهای سختی که در دوران مدرن، آزادی‌های فرد را تهدید کرده‌اند. وجودگرایان، بر "هستی دار بودن" انسان و خودشناسی تکیه داشته و ویژگی‌هایی همچون: آزادی درانتخاب، مسؤولیت‌داشتن، توجّه به توانایی‌های ذاتی خود را به عنوان صفات کمال بر شمرده‌اند.

روانشناسی کمال، یکی از موضوع‌های نسبتاً جدید و جذّاب در روانشناسی است که به بررسی انگیزه‌های کمال خواهی، فرایند تکامل و صفات و ویژگی های شخصیت کامل می‌پردازد. نیاز به کمال از منظر برخی از روان شناسان، یکی از نیازهای مهم ذاتی

و درونی در انسان است که با تعابیر مختلفی همچون: نیاز به پیشرفت(مک کللند)، خودشکوفائی، برتری جوئی، نیاز به تعالی و امثال آن بیان شده است. مزلو در مطالعات خود این عقیده را پذیرفت که در انسان‌ها، یک سایق کمالی به طرف دانش، قدرت، بینش، سلامت و خودشکوفایی وجود دارد.

چاهن، سلامت روانی را وضعیتی از بلوغ روان‌شناختی می‌داند که عبارت است از حداکثر اثربخشی و رضایت به دست آمده از تقابل فردی و اجتماعی که شامل احساس‌ها و بازخوردهای مثبت نسبت به خود و دیگران می‌شود. آدلر، برای اولین بار واژه "کمال" را در روانشناسی بکار برد و آن را به معنای هدف نهایی انسان در جهت تلاش برای کامل کردن خود بیان کرد. واژه خود شکوفایی برای اولین بار توسط کورت گلداشتاین بکار برده شد که به عنوان انگیزه اصلی انسان برای تمامی کنش‌های او را در بر می گیرد. یونگ از واژه "فردیّت یافته" برای تبیین کمال انسان استفاده می‌کند که منشاء آن در عمیق‌ترین سطح ناهشیار، یعنی کهن الگوی "خویشتن" وجود دارد. آلپورت از واژه "انسان بالغ" برای کمال انسانی استفاده کرده و معتقد است که داشتن هدف‌های دراز مدت و تلاش برای آینده، کانون وجود کمال برای آدمی را تشکیل می‌دهد. پرلز از واژه انسان "این مکانی و این زمانی"، برای کمال شخصیت یاد می‌کند و معتقد است برای انسان چیزی جز زمان و مکانِ موجود، وجود ندارد.

فروم، واژه "انسان بارور" را برای کمال انسان به عاریه گرفته و مراد خود را از آن، به معنیِ بکار بستن همه قدرت‌ها و استعدادهای بالقوه فرد برای تحقق خویشتن خود بیان می‌کند. فرانکل از واژه انسان "ازخود فرارونده" برای کمال استفاده می‌کند و معتقد است انسان دارای دو توانمندی منحصر به فرد است، یکی خود متعالی و دیگری خود رهاننده و این بمعنای توان و ظرفیت فرد است، برای رها یا آزاد ساختن خویش از خود نفس. راجرز جوهر وجودی انسان را دارای توانایی‌های زیبا، خردمندانه، هشیارانه و اجتماعی می‌داند که قابل اعتماد برای ارگانیسم است و به عنوان ابزار مناسبی برای کشف رضایت بخش‌ترین رفتار در هر موقعیتی می‌باشد. او ارگانیسم انسان را دارای فرایندی

سیّال و پویا می‌داند که پیوسته در حال تغییر و بصورت پویا در جهت "شدن" در حرکت است و آن مهمترین هدف انسان می‌باشد. مزلو که از واژه "خود شکوفایی" برای کمال انسان استفاده می‌کند، از آن به عنوان اساسی‌ترین نیاز انسان یاد می‌کند و انسان را دارای سرشتی می‌داند که فرد را به سمتِ سلامت، شکوفایی، تمامیت و یگانگی خود می‌کشاند و آن را "نیروانای عالی" می‌نامد. او راه تحقّق و فعلیت یافتن این نیاز را، از طریق ارضای نیازهای ارگانیسم دانسته و سلسله مراتبی را ذکر می‌کند که خودشکوفایی در رأس آن هرم قرار دارد.

از منظر اسلام، شرافت انسان بر سایر موجودات را می‌توان از این نظر مهم دانست که او تنها موجودی است که استعداد پذیرش اسماء مقدس الهی را بصورت جامع و تام دارد و می‌تواند مظهر همه صفات الهی گردد. کمال انسان و به فعلیت رساندن توانایی‌های عالی او در قرآن کریم، یکی از محوری‌ترین مسائل و یکی از اساسی‌ترین موضوع‌های مطرح شده می‌باشد. براین اساس، می‌توان گفت هدف خلقت انسان از منظر قرآن، شکوفا نمودن جوهر وجودی انسان و دستیابی به کمال می‌باشد که این معنا، به مقام "خلیفه الله" بودن تعبیر شده است. شریعت و دین، و ارائه الگوهایی کامل که این مسیر تکامل را طی کرده‌اند، دو طریقی متناسب با استعدادهای انسان، در هر عصری جهت رسیدن به کمال مطلوب است که خداوند در اختیار او قرار داده است.

بررسی خصوصیّات انسان تکامل یافته یکی از مهمترین مباحث کمال در اسلام و روانشناسی می باشد. این موضوع در قرآن با ویژگی های مختلفی بیان گردیده است. توحید و یگانگی ذات پاک پروردگار هستی، نه تنها یکی از اصول اساسی دین، بلکه روح و خمیر مایه تمام عقاید اسلامی و دعوت همه انبیاء، ادیان، آیین ها و کتاب‌های آسمانی، و هدف همه موجودات و انسان‌ها است. انسان تکامل یافته، با زدودن تمایلات منفی، و شکوفا نمودن گرایش‌های مثبت، با توحید کلمه و کلمه توحید، بسوی ربّ العامین که معدن همه زیبائیهای عالم است حرکت کرده و این نیروها و ویژگی‌های مثبت را در گرو مالک حقیقی خویش قرار داده و از خود سلب انانیّت می‌نماید.

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان کامل، رعایت انجام امور بر مبنای اعتدال است. باتوجّه به معنای عدل که بمعنای قرار دادن هر چیزی در محل مناسب خاص خود است، در معنای اعتدال می‌توان گفت: باتوجّه به در نظر گرفتن تناسب ظرفیت تکوینی انسان، مظروف تکلیفی مناسبی در او نهاده شود. یعنی، رفتارها و اعمالِ تکلیفی او بگونه ای انجام شود که بر مبنای وُسع و توانایی انجام عمل، از هرگونه افراط و تفریط اجتناب گردد. زیرا هم زیاده روی و هم کم کاری، قرار دادن مظروفی نامتناسب در ظرف خویش است. اعتدال، به ایجاد توازن بین دو چیز(افراط و تفریط) و رعایت حدّ وسط اشاره دارد. در راستای تکمیل خلقت تکوینی انسان بر مبنای عدل، خلقت تکلیفی او نیز، متناسب با آن تشریع گردیده و شریعت آسمانی الهی، بر آن بنا نهاده شده است.

عزت، که به معنای صلابت، استواری و تسخیر نشدن است، یکی دیگر از صفات کمال در قرآن است. انسان عزیز، احساس ارزشمندی و سرفرازی می‌کند و هرگز خود را خوار و درمانده نمی‌یابد. در قرآن کریم، برخی از این ارزش‌های ذاتی و درونی کرامت انسان ذکر شده است. عزت نفس، دستور العملی تکلیفی و تکمیلی، در راستای حفظ و ارتقای آن کرامت تکوینی است. بعبارتی، عزت نفس منبع تشریعی است که بصورت اکتسابی برای انسان حاصل می‌گردد تا او بتواند نیاز سرشتی کرامت خود را با آن تکمیل نماید. از منظر اسلام، تجلّی این صفت، اختصاص به انسان مؤمنی دارد که در امتداد عزّت خدایی گام بر دارد. راه رسیدن به این هدف، ایمان، عمل صالح و اطاعت در مسیر عبودیت است که موجب تحقق این عزت اکتسابی برای انسان می‌گردد.

شکر، به معنای شناخت نعمت و سپاسگزاری از نعمت دهنده آن است. شکر خدا، به معنای اعتراف به نعمت‌های خداوند و سرپیچی نکردن از دستورهای اوست. شکر نعمت، به معنای این است که انسان، سراسر جهان، اعم از آفاق و انفس و عالم و آدم را نعمت خدا بداند و آگاه باشد که بر سر سفره نعمت‌های الهی نشسته است و باید این نعمت‌ها را درست مصرف کند. مهم‌ترین مرحله شکر نعمت، شکر عملی آن است. اینکه هر نعمتی برای چه هدفی به انسان داده شده است و او باید آن نعمت‌ها را در جای خودش بصورت

مناسب استفاده کند. اگر از آن نعمت بر خلاف آنچه خالق آن دستور داده است، استفاده کند او کفران نعمت کرده‌است.

صبر، به معنای خویشتن داری و بازداشتن آمده است. اگر کسی خود را از انجام کاری باز دارد، صبر و شکیبایی کرده است. ثبات شخصیّت، یکی از ضرورت‌های کمال است که به استقامت در برابر رویدادها و حوادث ناگوار اشاره دارد و با ویژگی‌هایی همچون: مضطرب نبودن، اعتراض و شکایت نکردن، مقاومت داشتن و خویشتن‌داری کردن در برابر رخدادها و مشکلات تبیین می شود. شخصیت ثابت و خویشتن‌دار، در برخورداری از نعمت‌های الهی و اکتساب مواهب و دارائی‌ها، یا از دست دادن آنها، آن چنان دارای استقامت است که در اثر از دست دادن آنها پایداری می‌کند.

پرسش‌های چند گزینه ای

۱) کدامیک از دیدگاه‌های زیر، بر سه اصلِ اندیشه، گفتار و کردار نیک تأکید دارد؟
الف) یهودی ب) مسیحی ج) بودایی د) زرتشت

۲) کدامیک از دیدگاه‌های زیر، از کمال انسانی بنام "ارهات" یاد می‌کند؟
الف) یهودی ب) مسیحی ج) بودایی د) زرتشت

۳) افلاطون کدام خصوصیت را به عنوان مهم‌ترین ویژگی کمالی معرفی می‌کند؟
الف) حکمت ب) سنجش صحیح ج) نیروانای عالی د) عفت

٤) کدامیک از دیدگاه‌های زیر، بر "هستی دار بودن" انسان تکیه دارند؟
الف) انسان گرایان ب) وجود گرایان ج) بودایست د) زرتشت

٥) در بین روان شناسان، اولین بار چه کسی واژه "کمال" را بکار برد؟
الف) فروید ب) فروم ج) آدلر د) یونگ

٦) "فردیّت یافته" برای تبیین کمال انسان، توسط چه کسی استفاده شده است؟
الف) فروید ب) فروم ج) آدلر د) یونگ

۷) واژه "انسان بارور" را برای کمال انسان، چه کسی به عاریه گرفته است؟
الف) فروید ب) فروم ج) آدلر د) یونگ

۸) راجرز عنصر اساسی جهت دستیابی به هدف کمال را چه می‌داند؟
الف) عشق ب) از خود فرا رونده
ج) نیاز به پیشرفت د) تمایل به خود شکوفایی
۹) پایین ترین نیاز در سلسله مراتب نیازهای مزلو کدام است؟
الف)نیازهای فیزیولوژیک ب) نیازهای ایمنی
ج) نیازهای محبّت و احساس تعلق د) نیاز به خودشکوفایی
۱۰) اولین کسی که در اسلام از لفظ انسان کاملِ تام یاد می‌کند، کیست؟
الف) بایزید بسطامی ب) شیخ صدوق
ج) محیی الدین عربی د) عزیزالدین نسفی
۱۱) واژه حنیف در آیات قرآن کریم، به کدام صفت کمالی انسان اشاره دارد؟
الف) توحید ب) اعتدال ج) استقامت د) سپاس گذاری
۱۲) در کدامیک از گزینه‌های زیر، به معنای قنوت اشاره شده است؟
الف) تفکّر و تقوا ب) تعلیم و تزکیّه
ج) اطاعت و عبادت د) تزکیّه و تقوا
۱۳) کدامیک از گزینه‌های زیر، به معنای صلابت و تسخیر نشدن آمده است؟
الف) توحید ب) اعتدال ج) استقامت د) عزت
۱٤) کدامیک از گزینه‌های زیر، به عنوان منبع تشریعی اکتسابی برای تحصیل نیاز سرشتی کرامت معرفی شده است؟
الف) عزت نفس ب) استقامت ج) توحید د) اعتدال
۱۵) کدام مفهوم به معنای خویشتن داری، حبس کردن و بازداشتن آمده است؟
الف) صبر ب) مدح ج) قدح د) شکر
۱٦) برطبق نظر شهید مطهری، پس از ایمان به خدا، چه صفتی در آیات و روایات، خیلی زیاد به آن توصیه شده است؟
الف) صبر ب) مدح ج) عدل د) صدق

۱۷) کدامیک از گزینه‌های زیر، به سپاس در مقابل نعمت و بذل آن اشاره دارد؟
الف) حمد ب) مدح ج) قدح د) شکر
۱۸) کدامیک از صفات زیر، به استحکام انسان اشاره دارد که در اثر تغییر و تحولات درونی و بیرونی، به هیچ وجه دچار دگرگونی و اضطراب نمی‌گردد؟
الف) عزت ب) صبر ج) قدح د) شکر

سؤال‌های تشریحی

۱) انسان کامل و ویژگی‌های آن را از منظر مکاتب مختلف بیان کنید؟
۲) روان‌شناسی مثبت گرا را تعریف کرده و ویژگی‌های کمال انسان را از منظر روانشناسان بیان کنید؟
۳) مفاهیمی که درباره کمال انسان در قرآن استفاده شده است را تبیین کنید؟
٤) اهمیّت و ضرورت بحث مطالعه انسان کامل را در اسلام تبیین کنید.
٥) مهم‌ترین ویژگی‌های انسان کامل در اسلام را نام برده و آنها را توضیح دهید؟

معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر

- ✓ آذربایجانی، مسعود (۱۳۷۵)، انسان کامل از دیدگاه اسلام و روانشناسی
- ✓ جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۷)، مراحل اخلاق در قرآن
- ✓ راجرز، کارل(۱۹٦۱)، درآمدی بر انسان شدن، ترجمه قاسم قاضی
- ✓ شولتز، دوآن (۱۹۷۷م)، روان شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل
- ✓ علی پور، احمد و ابراهیم نیک صفت(۱۳۹۰)، روان‌شناسی کمال
- ✓ مزلو، آبراهام(بی تا)، روانشناسی شخصیت سالم، ترجمه شیوا رویگردان
- ✓ مطهری، جمشید(۱۳۸۳)، انسان کامل در اسلام
- ✓ نصری، عبدالله (۱۳٦۷)، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب
- ✓ نیک صفت ،ابراهیم(۱۳۸۲)، بررسی تطبیقی روش‌شناسی شخصیّت کامل در غرب و اسلام، پایان نامه کارشناسی ارشد(چاپ نشده)

مآخذ و منابع

- قرآن کریم(۱۳۷۳)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، قم.
- نهج الفصاحه(۱۳٦۰ش)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، تهران.
- نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشرقین، چاپ چهارم، قم.
- آذربایجانی، مسعود (۱۳۷۵)، انسان کامل از دیدگاه اسلام و روانشناسی، مجله حوزه و دانشگاه، ش۹، قم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله(۱۳۷۵)، اشارات و تنبیهات، نشر البلاغه، قم.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریاء(بی تا)، معجم مقائیس اللغه، تحقیق عبدالسلام هارون، دارالکتب العملیه، قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم(۱٤۱٤ق)، لسان العرب، انتشارات دارالصادر، چاپ سوم، بیروت.
- اتکینسون، ریتال و همکاران (۲۰۰۰)، ترجمه محمد نقی براهنی و همکاران (۱۳۹۱)، زمینه روان شناسی هیلگارد، انتشارات رشد، ویراست جدید، چاپ اول، تهران.
- استرنبرگ، رابرت(۲۰۰٦م)، روان‌شناسی شناختی، ترجمه دکتر سید کمال خرازی و دکتر الهه حجازی(۱۳۸۷)، چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتاب علوم انسانی(سمت)، تهران.
- اسحاقی، حسین(۱۳۸۵)، ملکوت اخلاق، گلگشتی در جلوه های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، نشر مشعر، چاپ دوم، تهران.
- باقری، خسرو(۱۳۷٦)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، انتشارات آموزش و پرورش، چاپ چهارم، تهران.
- بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها، انتشارات اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، قم.

- پِروین، لارنس (۱۹۸۹)، ترجمه محمد جعفر جوادی وپروین کدیور(۱۳۷۲)، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ، تهران.
- تقی زاده، محمد احسان و اکرم حسین زاده(۱۳۹۰)، اخلاق اسلامی، دانشگاه پیام نور، چاپ سوم، تهران.
- تقی زاده، محمد احسان، آرزو حسین دخت، و علی فتحی آشتیانی(۱۳۹۲)، رابطهٔ هوش معنوی و بهزیستی معنوی با کیفیت زندگی و رضایت زناشویی، مجله روانشناسی و دین، شماره ۲۲ علمی-پژوهشی
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد(۱۳٦٦)، غررالحکم و دررالکلم، انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
- جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۷)، مراحل اخلاق در قرآن، نشر إسراء، چاپ اول، قم.
- جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۹)، صورت و سیرت انسان در قرآن، نشر إسراء، قم.
- جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۵)، انسان‌شناسی فطری، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۹، قم.
- حرانی، ابومحمد (۱۳۸۵)، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، انتشارات آل علی.
- حرعاملی، محمد(۱٤۰۹ق)، وسائل الشیعهٔ، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، قم.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۲)، معرفت نفس، دفتر سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- حسن زاده، رمضان(۱۳۸٦)، انگیزش و هیجان، نشر ارسباران، تهران.
- خامنه‌ای، سید محمد(۱۳۸۰)، نفس در حکت متعالیه صدرا، مجله خردنامه صدرا، شماره ۲٤، تهران
- خداپناهی، کریم(۱۳۸۳)، روانشناسی فیزیولوژیک، انتشارات سمت، تهران.

- خزاعی، مجید و همکاران(۱۳۸۹)، فیزیولوژی پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، چاپ دوم.
- خمینی، روح الله(۱۳۸٦)، چهل حدیث، مؤسسه نشرو آثار امام خمینی، چاپ۳۹، تهران.
- زارع، حسین و ابراهیم نیک صفت(۱۳۹۰)، تحلیل مفاهیم شناختی و عاطفی انسان در آموزه های اسلام، معرفت در دانشگاه اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، شماره ٤٦.
- رجبی،محمود(۱۳۸۵)، انسان شناسی، مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره)، قم.
- رضایی اصفهانی، محمد علی(۱۳۸۷)، شگفتی های پزشکی در قرآن، پژوهش های تفسیر و علوم قرآنی، چاپ اول، قم.
- ری شهری، محمد محمدی(۱۳۸۵)، میزان الحکه، ترجمه حمید رضا شیخی، دارالحدیث، قم.
- شولتز، دوآن (۱۹۷۷م)، روان شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل (۱۳٦۲)، نشر نو، چاپ اول، تهران.
- شولتز، دوآن(۱۹۹۸م)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی (۱۳۷۷)، نشر هما، چاپ اول، تهران.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی(۱۳۸۰)، علل الشرایع، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی(۱۳۸۹)، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه کاظمی، نشر میم، چاپ اول، قم.
- طباطبایی، محمدحسین (۱٤۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷٤)، ترجمه تفسیر المیزان فی تفسیرالقران، مترجم موسوی همدانی سید محمد باقر، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم.
- طبرسی، فضل بن حسن(۱۳٦۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق رضا ستوده، انتشارات فراهانی، تهران.
- طبرسی، فضل بن حسن(۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق با مقدمه محمد جواد بلاغی، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- طریحی، فخرالدین(۱۳۷۵)، مجمع‌البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، انتشارات کتابفروشی، قم.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه(۱٤۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم.
- علی‌زاده، مهدی(۱۳۸۹)، اخلاق اسلامی مبانی و مفاهیم، دفتر نشر معارف، چاپ اول، قم.
- علی پور، احمد و ابراهیم نیک صفت(۱۳۹۰)، روانشناسی کمال، مطالعات اسلام و روان‌شناسی، سال پنجم، بهار و تابستان، شماره ۸.
- فراهانی، محمدنقی (۱۳۷۸)، روانشناسی شخصیت، دانشگاه تربیت معلم، چاپ اول، تهران.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد(۱٤۱۰)، العین، انتشارات هجرت، چاپ دوم، قم.
- فرهنگ نامه قرآنی(۱۳۷۲)، گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی با نظارت محمد جعفر یاحقی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- فیض کاشانی، ملا محسن(۱٤۱۵ق)، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر، چاپ دوم، تهران.

- قرائتی، محسن(۱۳۷۲)، قرآن و تبلیغ، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- قرشی، سید علی اکبر(۱۳۷۷)، احسن الحدیث، بنیاد بعثت، چاپ سوم، تهران.
- قرشی، سید علی اکبر(۱۳۷۱)، قاموس قرآن، ناشر دار الکتب الإسلامیۀ، چاپ ششم، تهران.
- قمی، شیخ عبّاس (۱۳۸۰)، سفینۀالبحار و مدینه الحکم و الآثار، قم، دارالاسوه للطباعه و النشر.
- کالات، دبلیو جیمز(۱۹۸۹م)، روانشناسی فیزیولوژیک، ترجمه بیابانگرد و همکاران (۱۳۷٤)، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، تهران.
- کریمی، یوسف(۱۳۷۳) روانشناسی اجتماعی ، انتشارات بعثت، تهران.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱٤۱۳ق)، الکافی، دارالکتاب الاسلامیّه، چاپ چهارم، تهران.
- مجلسی، محمد باقر(۱۳۵۱)، ترجمه جلد ٥٤ بحارالانوار، مترجم محمد باقر کمره ای، نشر اسلامیه، چاپ اول، تهران.
- مجلسی، محمد باقر(۱٤۰۳ق)، بحارالانوار، دارالاحیاء الثرات الاسلامیه، بیروت.
- مزلو، آبراهام(۱۹٦۸م)، به سوی روانشناسی بودن، ترجمه احمد رضوانی (۱۳۷۱)، آستان‌قدس رضوی، مشهد.
- مزلو، آبراهام(۱۹۷۱م)، افقهای والاتر فطرت انسان، ترجمه احمد رضوانی (۱۳۷٤)، آستان قدس رضوی، مشهد.
- مزلو، آبراهام(بی‌تا)، روانشناسی شخصیت سالم، ترجمه شیوا رویگردان (۱۳٦۷)، انتشارات هدف، چاپ اول، تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳٦۸)، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ ششم، قم.
- مطهری، مرتضی(۱۳۷٤)، مجموعه آثار، ج٦، انتشارات صدرا، قم.

- مطهری، جمشید(۱۳۸۳)، انسان کامل در اسلام، مجله معرفت، سال سیزدهم، آبان ماه، شماره سی و هشتم، قم.
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۸٤)، مشکات مصباح(اخلاق در قرآن)، سه جلدی، مؤسسه امام خمینی(ره)، قم.
- مصطفوی، حسن(۱۳٦۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مفضّل، علی ابن عمر جعفی(۱٤۰٤ق)، توحید مفضّل، مؤسسه‌وفاء، بیروت، لبنان.
- مکارم شیرازی، ناصر(۱۳۷٤)، تفسیر نمونه، انتشارات دار الکتب الإسلامیهٔ، چاپ اول، تهران.
- مکارم شیرازی، ناصر(۱۳۷٦)، یکصد و پنجاه درس زندگی، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب، قم.
- مکارم شیرازی، ناصر(۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، دوره دوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب، قم.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران(۱۳۸٦ب)، پیام امام علی (ع)، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- منطقی، مرتضی (۱۳۸۲)، کار نوعدوستی جوان، مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی - فرهنگی شهرداری تهران (گزارش تحقیق).
- نراقی، ملااحمد(بی تا)، معراج السعاده، انتشارات رشیدی، تهران.
- نصری، عبدالله (۱۳٦۷)، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- نصری، عبدالله (۱۳۸٦)، انسان از دیدگاه اسلام، دانشگاه پیام نور، چاپ هشتم، تهران.
- نجاتی، محمّدعثمان(۱۳۷۲)، قرآن و روانشناسی، ترجمه عباس عرب، آستان قدس رضوی، چاپ سوم، مشهد.

- نورانی، مصطفی(۱۳۸٤)، دائرة المعارف بزرگ طب اسلامی، ناشر ارمغان یوسف، چاپ اول، قم.
- نوری، میرزا حسین(۱٤۰۸ق)، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، قم.
- نیک صفت، ابراهیم(۱۳۸۲)، بررسی تطبیقی روش‌شناسی شخصیّت کامل در غرب و اسلام، پایان نامه کارشناسی ارشد(چاپ نشده)، تهران.
- ویر، رابرت(۱۹۸۲م)، جهان مذهبی، ترجمه عبدالرحیم گواهی (۱۳۷۸)، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، تهران.
- یونگ، کارل (۱۹۳۳م)، چهار صورت مثالی، ترجمه فرامرزی(۱۳٦۷)، آستان قدسی رضوی، مشهد.
- یونگ، کارل(بی تا)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه(۱۳۷۸)، جامی، چاپ دوم، تهران.
- یونگ، کارل(بی تا)، انسان در جستجوی هویت خویش، ترجمه محمود بهفروری (۱۳۸۰)، جامی، چاپ اول، تهران.

- Gale, Anthony .Paul, H .Morris. Katherine, Duffy(۲۰۰۲), *Can judges agree on the personality of horses? , Personality and Individual Differences*, Volume ۳۳, Issue ۱, Pages ٦۷-۸۱
- Kurvers,.Ralf H.J.M, Babette Eijkelenkamp, Kees van Oers, Bart van Lith, Sipke E .van Wieren, Ronald C .Ydenberg, Herbert H.T .Prins(۲۰۰۹), *Personality differences explain leadership in barnacle geese*, Original Research Article Animal Behaviour, Volume ۷۸, Issue ۲, Pages ٤٤۷-٤٥۳
- Lioyd, Adele, Sian. Joanne, Elizabeth, Martin. Hannah, Louise, Imogen. Bornett, Gauci. Robert, George, Wilkinson(۲۰۰۷), *Evaluation of a novel method of horse personality assessment : Rater-agreement and links to behavior*, Applied Animal Behavior Science
- Maddi, S.R (1989), Personality Theories, acomparative analysis, (5 th ed), shicago, dorsery press.

- Maslow , A (1968), Toward A Psychology OF Being (3rd ed) New York
- Muller, Helene. Heiko, Grossmann. Lars, Chittka(٢٠١٠), *Personality' in bumblebees :individual consistency in responses to novel colours*? Animal Behaviour, Volume 80, Issue 6, Pages ١٠٦٥-١٠٧٤
- Pederson,.Amy. King,.James. Landau,.Virginia(٢٠٠٥), *Chimpanzee Pan troglodytes personality predicts behavior*, Journal of Research in Personality, Volume 39, Issue 5, Pages ٥٣٤-٥٤٩
- Peter A .Biro, Judy A .Stamp(٢٠٠٨), *Are animal personality traits linked to life-history productivity?*,Trends in Ecology & Evolution, Volume ٢٣, Issue ٧, Pages ٣٦١-٣٦٨
- Rogers, C (1961), On Becoming a person(14 Th ed), Boston Houghton Mifflin.
- Sibbald Angela, Hans W .Erhard, James E .McLeod, Russell J . Hooper(٢٠٠٩), *Individual personality and the spatial distribution of groups of grazing animals :An example with sheep*, Behavioural Processes, Volume ٨٢, Issue ٣, Pages ٣١٩-326
- Svartberg .Kenth, Björn Forkman(٢٠٠٢), *Personality traits in the domestic dog (Canis familiaris)* , Applied Animal Behaviour Science, Volume ٧٩, Issue ٢, Pages ١٣٣-١٥٥